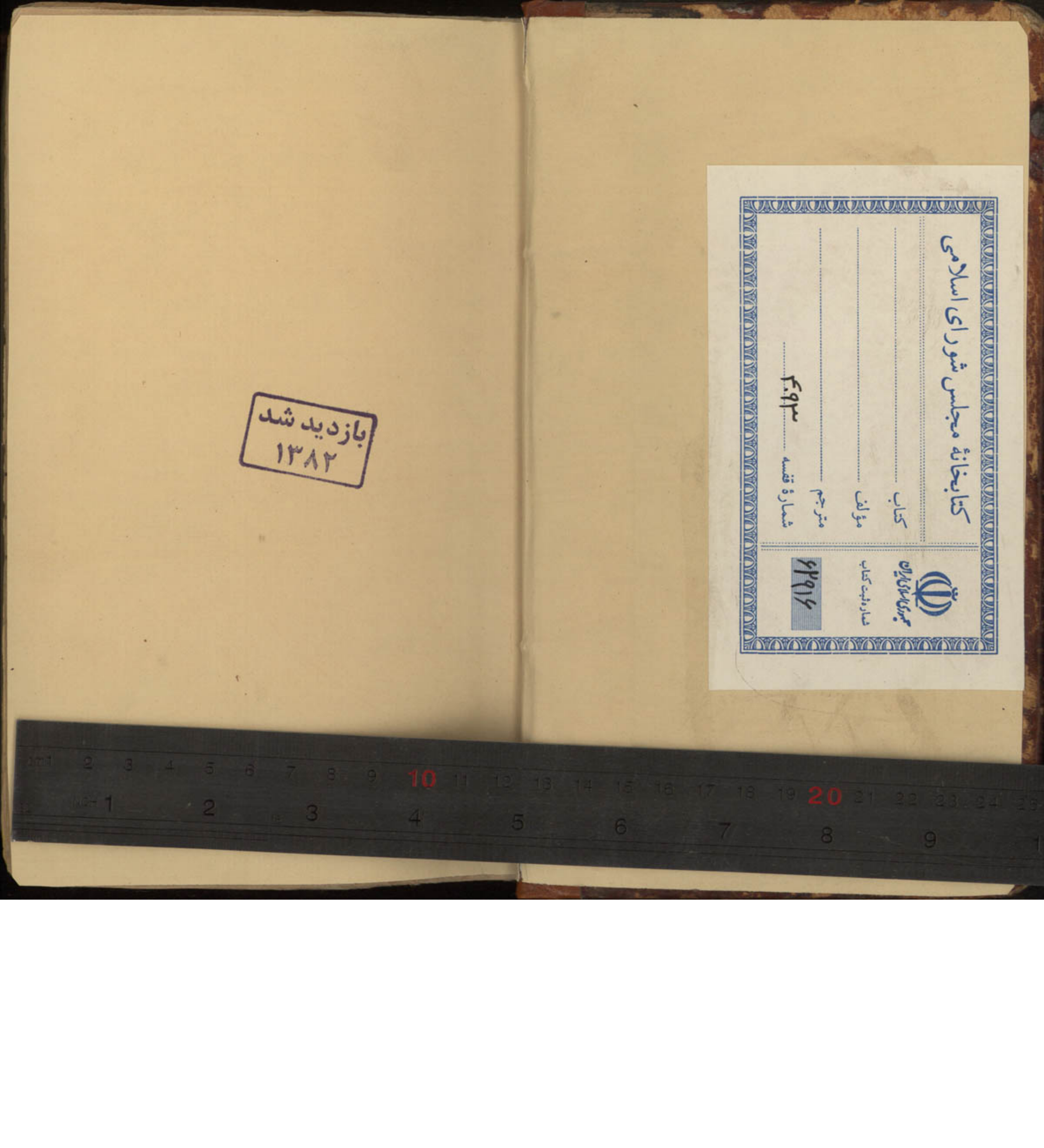
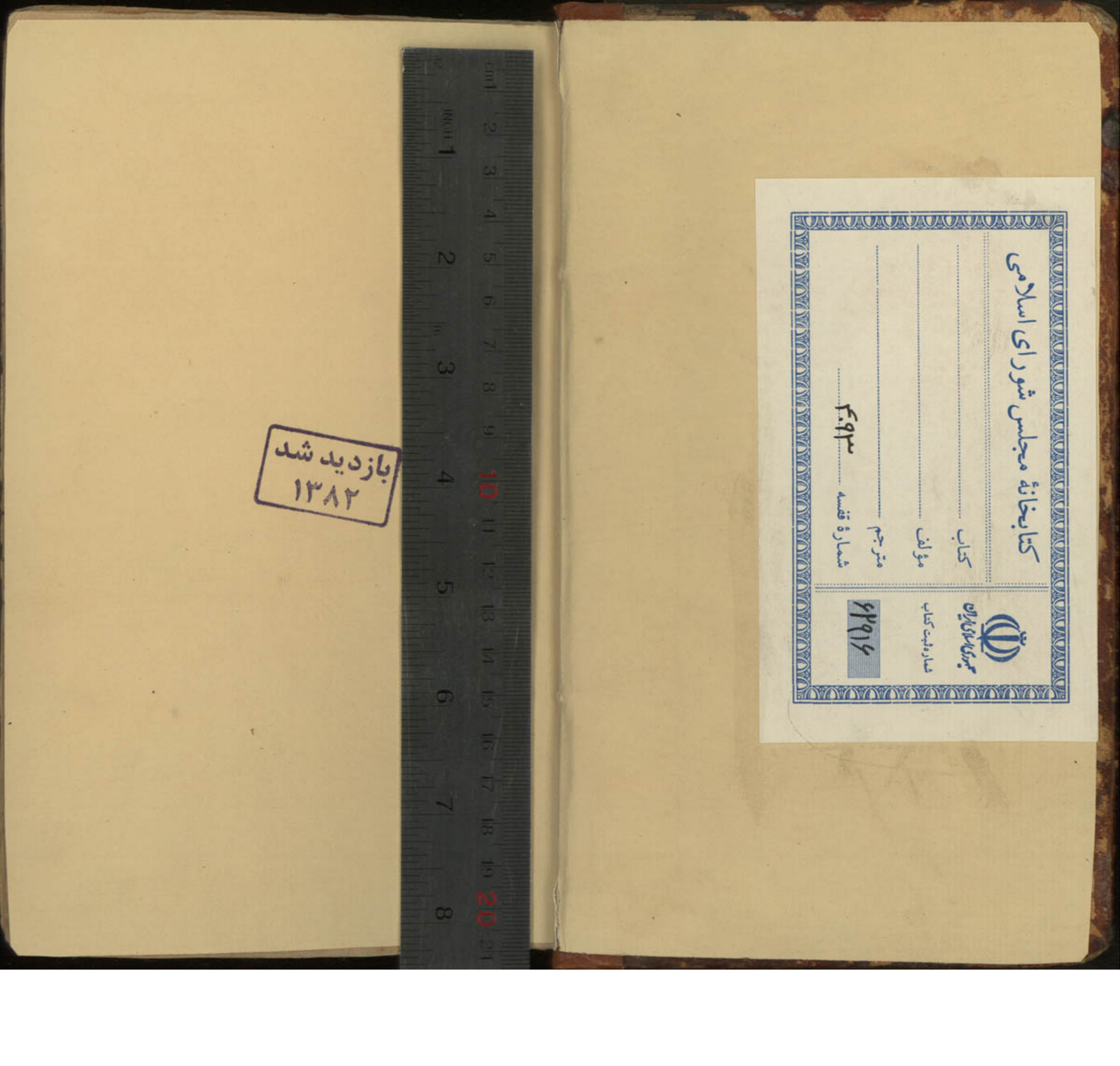

فهرست شده
۴۰۹


بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۴۰۹۳
شماره ثبت کتاب
۶۲۹۱۶
جمهوری اسلامی ایران


بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۴۰۹۳



٤٠٩٣
٦٢٩١٦
١
زنبق و لبنی و عسل و سماق و بزر کتان

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد وآله الطیبین الطاهرین اما بعد بدانکه آدمی مرکبست از جسد محسوس وروحی غیر محسوس که حکما آنرا نفس ناطقه میگویند وبدن مرکبست از آب وخاک وهوا وآتش واین چهار در هر عضوی از اعضاء مفرده ومرکبه ممتزجست بامتزاجی خاص که در هیچ عضو دیگر ممتزج بآن امتزاج نیست وبدن وهریک از اعضا گاه صحیح است وگاه مریض صحت آنست که هر عضوی بر مزاجی وصورتی باشد که فعل مقصود از وبکمال صادر تواند شد ومرض آنست که مزاج آنها یا صورت آن از حال طبیعی بگردد ودر فعل او خللی ونقصی پدید آید وطب علمیست که کاشف ومبین امزجه وصور اعضاء بدن وصحت ومرض واسباب آن وعلامات

باینر

آن

آن واعمال ضروری در نگاه داشتن صحت وازاله مرض است ودرین مختصر خلاصهٔ این علم در نوزده فصل مذکور خواهد شد فصل اول در حکایت قوتها ومحل هر قوتی از بدن ومزاج واقسام آن واجناس مرض واسباب وعلامات واخلاط وقانون تشخیص مرض ودستور علاج مرض بر وجه عام غیر مخصوص بجزوی از اجزای بدن بدان ایدک الله تعالی که بدن نفس ناطقه را مثل صندوق آلتهاست ونفس را چهار جمله از آنها قوت باشد نباتی وحیوانی ونفسانی ونفسانی دو جمله آلات قوت ادراک وتحریک وبدن با تمام اجزا خادم دماغست ودماغ خادم دلست ونفس ناطقه را بهر قوتی جزئی از بدن هست که آلت نفس است در آثار آن قوت وچون قوت وآثار قوت مختلفست آلات قوتها مختلفه الامزجه است واما شماره قوتها نفس اول قوت حیوانیست واثر او در بدن زندگیست واو را از قوت نفسانی معاونتست که بآن معاونت تحریک شرائین میکند وتحریک اعضاء تنفس بقبض وبسط از برای ادخال نسیم مروح در قلب

در بیان قوتها

قوت حیوانی

واخراج دخان مظلم از قلب واین قوت قایم بحصهٔ از روح
که در قلبست دوم قوت حرکتست وابن قوت دو نوعست
اوّل باعث بر حرکتست واین قوت اکر باعث بر حرکتست
که بآن میرسد بمشتهائی و مرغوبے او را قوت شهوانی
میکویند واکر باعث بر حرکتست که بآن حرکة دفع
غیر ملائمی از خود میکند او را قوت غضبے میکویند
واشبه بواقع آنست که این قوت نیز قایم بروح
قلبیست دوم قوت فاعله حرکة ومحل ابن قوت حصهٔ
از روح دماغیست که در موخر دماغ و در نخاعست و
طریق حدوث حرکة در بدن آنست که اوّل نفس مجرد
بایکی از حواس یا بذات خود یا توسط حسے از حواس
ادراک ملائمی یا ناملائمی کرد پس تلذذ نفس بآن مدرک
یا تالم بآن یا محرک شهوت یا محرک غضب میشود پس شهوت
یا غضب باعث نفس میشود بر انکه بقوت فاعله حرکة
عضوی که بحرکة آن عضو بملایم مشتهی تواند رسید یا از غیر
ملائم مکروه تواند دور شد تحریک آن عضو کند تا اینکه
بآن مرغوب برسد یا از ان مکروه دور شود و از قوة

قوت نفسانی

بمشتهائی

بقوة

بازحرکة

ننا

۲۰۲

نفسانی قوت مدرکه است و آن ده قوتست که نفس
ببعضی از ان احساس بعضے چیزها میکند و ببعضی دیکر
علے در ابن احساسات میکند و پنج ازین ده آلات ادراک
امور خارج از بدن یا ظاهر بدن میکند و پنج دیکر بآن یا
ادراک امری در خود یا عملے در مدرک میکند اما پنج اول
باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه است اما باصره
محل او رطوبت جلیدیست ومحل سامعه عصبے است
در صماخ کشیده ومحل شامه دو جزء از مقدم مغزست
که بصورت دو سر پستان از مغز ظاهر شده ومحل
ذائقه عصبی پهن است که درمیان کوشت زبانست
ومحل لامسه جلد و اکثر لحوم بدنست واما پنج باطنی دو
مدرک و دو حافظه و یک متصرفه است اما
مدرک یکی حس مشترکست و آن قوتیست در مقدم مغز
که ادراک محسوسات بحواس ظاهر پنج میکند ووجه
این قوت در خواب بر تو ظاهر میشود تو در خواب می بینی
در حالتی چشم بسته با انکه روشنی که شرط رؤیت
نیست و در خواب میشنوی انچه غیر تو که حاضر است

عمل

بیکانه

نمی شنوی پس شنودن تو باین گوش ظاهر نباشد و در خواب
گاه غذا میخوری وگاه رایحه عطر بمشام تو میرسد و
در آن حال نه طعمی و نه عطری حاضر هست دوم از مدرک
باطنی قوت واهمه هست و آن قوتیست که هرگاه
صورت آدمی دیدی یا حدیث او شنیدی بعضی از
ضمایر خفیه او مثل محبت او با تو یا عداوت در یابد
و اگر چه او بزبان منکر آنست و این ادراک معلوم
جمیع بنی آدمست و از حیوانات آثار وجود این قوت
در ایشان ظاهر میشود اگر گوسفندی در خانه بزرگ
شود و هرگز نه بیند که درین گوسفندی درید نوبت
اول که گرگ را بیند میگریزد و اما آن دو قوت که
حفظ مدرکات میکند اول خیالست و محل او خلف مجوف حس
مشترکست و فعل خیال حفظ مدرکات حواس ظاهر است
و حفظ مدرک حس مشترک نیز دوم حافظه است و محل
حافظه خلف محل واهمه است و فعل او حفظ مدرکات
واهمه است و اما متصرفه و آن قوتیست که در وسط
مغز سر است و فعل او آنست که نفس باو ترکیب

دریر قیاس کن دیگر حالات خواب را

مدرکات

قوت نباتی

مدرکات میکند تا از آن ترکیب ادراکی دیگر حاصل
میکند و اما قوت نباتی سه قوتست غاذیه و نامیه و مولده
و فعل غاذیه آنست که ماکول و مشروب را بپزد
و تغییر کند تا حدی که جزء بدن شود و بدل ما یتحلل شود
و فعل نامیه آنست که غذا را قسمت کند بر بدن
بر نسبتی که مقتضای طبع مدبر باشد و فعل مولده آنست
که از ماده غذائیه بعد از کمال انهضام و مشابهه کامله
با اعضا جزئی از و باز میستاند و باوعیه منی میفرستد
تا بفعل انثیین منی میشود و ماده شخصی دیگر میگردد
و خدمت غاذیه میکند چهار قوت دیگر اول جاذبه
ماده غذائیه دوم ماسکه این ماده مجذوبه مدتی که
هاضمه فعل خود تمام کند سوم هاضمه و فعل او طبخ
و تعدیل قوامست تا او را استعداد بدلیة تمام
شود چهارم دافعه و فعل او اخراج فضولات و تنقیه
بدن از آن فضول و چون افعال این قوی تحریکاتست
حرارت خادم کل است و هاضمه و دافعه رطوبت
خادم ایشانست و جاذبه و ماسکه را خادم یبوست

و خدمت این چهار قوت
میکنند کیفیات عنصریه

وبرودت از وجهی خادم دافعه است ازان جهة که
معدل حرارتست تا تحلیل مفرط نکند فضول را که
خشک شود و بر دافعه عاصی شود این قوی را
غیر مولده در جزوی معین از بدن حلول نیست بلکه هیچ
جزء بدن ازین چهار قوت خالی نیست و محل مولده
انثیین است اینست حکایت خلق بدن و مرض

در بیان امراض

سه جنس است اول سوء المزاج و سوء المزاج
آنست که بدن یا جزوی از بدن از مزاج خود متغیر
شود و مزاج کیفیت عنصریست متوسط میان کیفیات

عنصر آب وخاک وهوا و آتش

بسیط متضاده عنصریه و چون هر یک از بسائط
عناصر را دو کیفیتست یکی فاعله و یکی منفعله ممتزج
از عناصر را که مزاج قائمست بآن هم دو کیفیتست فاعله
و آن حرارتیست متوسط میان گرمی نار و سردی آب
و منفعله و آن کیفیتیست متوسط میان رطوبة هوا
و یبوست خاک و مزاج معتدل حقیقی موجود
نیست و انچه موجود است معتدل طبی است و سوء
المزاج آنست که مزاج از توسط که لایق بآن مرکبست

بگردد و گرم تر یا سرد تر یا خشک تر یا تر تر شود
یا گرم تر و خشک تر هر دو یا احر و ارطب هر دو یا
سرد تر و خشک تر یا ارطب و ابرد هر دو جنس دوم

هر دو

امراض مرض ترکیبست و این جنس چهار قسمت مرض
صورت و شکل است همچون سر کرد و مرض مجاری همچو
سده عروق و مرض اوعیه همچو معده کوچک
و مرض نهایات و سطوح اعضا همچون ملاست و

معده

انچه از جنس اوست قسم دوم از امراض ترکیبیه مرض
مقدار است همچون پستان بزرگ قسم سوم مرض
عدد است مثل شش انگشت قسم چهارم مرض وضعست
مثل چسپیدن دو انگشت بهم جنس سوم امراض
مرض تفرق اتصالست مثل شکستن پا و اسباب تغیرات
بدن این شش چیز است هوا محیط ببدن و ماکول و مشروب
و حرکت و سکون و خواب و بیداری و نگهداشتن رطوبات
در بدن و بیرون کردن آن و اعراض نفسی این شش چیز
اگر چنان بود که باید صحة حاصل محفوظ می ماند و الا زائل میشود
و علامات داله بر احوال بدن منحصر در چهار جمله است

واعراض

اعراض محسوسه یکی از حواس اند ظاهر اعضاء محسوسه از
فضول مثل بول وکمال ونقصان انفعال وملائمة وعدم
ملائمة هرچه وارد شود بر بدن از ماکول وغیر واگرچه ترکیب
بدن عند ملاحظة التحلیل منتهی میشود ببسائط اربعه ارکان
قریبه مادهٔ بدن که منی است اخلاط اربعه است ونمو
بدن نیز در ایام نمو هم با اخلاط اربعه است وبعد از نمو
بقاء بدن تا آخر عمر هم باخلاط اربعه است امتزاج
این چهار باهم گاه بر وجهیست که مغیر بدن و
معدم وفساد است پس شناختن امتزاجات آنها در بدن
از جمله ضروریات طب بود پس خلط جسمی رطب سیالست
که مستحیل میشود غذا اولا بآن وبتوسط آن مستحیل میشود
بجوهر بدن وبسائط آن چهار نوعست اول خون واو از
تعریف مستغنیست دوم صفرا وآن خونیست که چندان
رقیق القوام شده مشابه کفی زرد رنگست که بر روی
خون ایستاده سوم سودا وآن خونیست سیاه رنگ
غلیظ القوام که همچون اردی درته خون نشسته چهارم
بلغم وآن خونیست نیم پخته برنگ بیاری که با خون

حافظ بقاء وصحت است
وگاه بر وجهی ه

وهر یک ازین چهار دو قسمت طبیعی وغیر طبیعی
طبیعی آنست که رنگ او سرخ خالص باشد وقوام او معتدل
نه رقیق ونه غلیظ بود وطعم او شیرین وعفونت از
بوی او ظاهر محسوس نشود وغیر طبیعی خونیست که اوصاف او
مخالف طبیعی باشد دوم طبیعی گرم وتر است
وغیر طبیعی کیفیت آن خلطست که با متزاج با آن غیر
طبیعی شده اگر با متزاج صفرا غیر طبیعی شده طبیعة
او مائل بگرمی وخشکی است واگر سودا او را نا طبیعی
ساخته طبیعت او مائل بسردی وخشکی است واگر بلغم
او را نا طبیعی ساخته طبیعت او مائل بسردی وتری

نوع دوم اخلاط صفراست واو نیز دو قسمت
طبیعی وغیر طبیعی طبیعی آنست که مذکور شد وغیر طبیعی
هم دو قسمت یک قسم آنست که بلغمی رقیق یا بلغمی غلیظ او را غیر
طبیعی ساخته وگرمی وخشکی ولطافة او را ناقص کرده
واول را مره میگویند ودوم را صفرای محی وقسم دوم
آنست که محترق شده یا احتراق وسط ورنگ او زنگ
گراشت ونام او مره گراثیست یا احتراق شدید یافته و

از دیگر رنگها ه
او مناسب کیفیت ه

اورا زنکاری کویند وطبیعت این دقهم کرمت وخشکی
از صفراء طبیعیت وزنکاری از جمله سمومست نوع
سوئم اخلاط سودااست واودوقسمت طبیعی و
غیر طبیعی وطبیعی آنست که مذکور شد واو سردو
خشکست وقوام او غلیظ ورنک او تیره وغیر طبیعی
خلطیست رمادی طبع که از سوختن خلطی دیکر حاصل شود
واو نیز سردو خشکست الا انکه طبیعت آن خلط که
سوخته باطبیعت این رماد ممزوجست نوع چهارم
اخلاط بلغم است واو هم دو قسمت طبیعی وغیر
طبیعی طبیعی آنست که مذکور شد وغیر طبیعی یارقیق
مائی القوامست یا غلیظ مخاطی وجصی القوامست
یاتفه یعنی بیمزه یاترش یاشور انچه مذکور شد بسا بعد اخلاط
وتراکیب بسیار در لذ ممکنست وکیفیت استدلال از اعراض
بدن آنست که نظر کند در رنک بدن در حینی که هوا و
تغیرات نفس تغیر رنک نکرده بر حمرة خالصه از الوان
دکر از خونست وزردی از صفرا وسیاهی از سودا و
سفیدی از بلغم وترکیب این الوان از امتزاج این اخلاط

واستدلال از فصول همین وجهت واستدلال از
افعال از صحت عضوست ورداءت وناتمامی افعال
از مرض است پس اکر رداءت وعدم انتظامست
وهر وقت از زمان بر وجهیت متغیر فعل کرمیت
واکر رداءت فعل نقصانست متغیر سردیست واستدلال
از ملائم وناملائم آنست که هرکاه بدن صحیحست غالبا
از متناولات نه اثری نیک بر وظاهر میشود ونه اثر بد
اما در مرض اکر از کرم متاذی شد وبسرد منتفع مرض کرمیت
واکر از سرد متاذی شود وبکرم منتفع کردد مرض سردیست
واما استدلال الحرکة نبضی آنست که میل این حرکه بسرعة
وظهور اکرمیت ومیل بدرنک وخفا یا از سردیست یا از
ضعف است وپریشانی عظیم در نبض علامة بداست وطریق
تشخیص مرض آنست که اول مفهوم مرض مطلق درخاطر
آورد وبعد از ان بیند که از مخصصات با او چیست تا معلوم
شود که کدام جنس از اجناس ثلثه است بعد از ان دیکر
مخصصات می بیند تا نوع آن جنس بداند دیکر مخصصات
بطلبد تا شخص مرض معلوم شود مثلا شخصی را میل غذا

بحرکه نبض آنست که نبض دال بر قوت
نبض قوی عظیم مستویست ونبض
دال بر ضعف نبض صغیر ضعیف
متواترست وهرکاه مزاج کرم
شود نبض عظیم شود وچون کرمی
بیش شود باعظم سریع شود وچون
بیش از ان شود باعظم وسرعت
متواتر شود وچون مزاج سرد شود
نبض او لا متفاوت شود پس بطی سر

کم شود معلوم شود که در اعضای تدبیر غذا مرضی هست
پس ببیند که با این حال تشنگی مفرط دارد و بول و براز او
زرد و منتن است بداند که مرض حرارتست و اگر بیند
که با این حرارة تلخی و خشکی دهن هست بداند که این گرمی
از صفراست درین مرتبه نوع مرض دانسته و دیگر
بیند که صاحب مرض جوان و کثیر التعب شخص
مرض معلوم شود علاج بسه چیز تمام میشود تدبیر و شرب
دوا و عمل دست اما تدبیر آنست که تصرف در اسباب
سته بوجهی کند که مورث مطلوب او باشد و اما شرب
دوا شرائط آن در آخر کتاب مذکور خواهد شد و اما
عمل دست درین مختصر مجال ذکر آن نیست فصل دوم
در سر سر مرکبست از جلد و گوشت میان جلد و
استخوان و پرده بر روی استخوان و کدوی سر و دو پرده
ازشیب استخوان که اول را ام غلیظ و دوم را ام
رقیق میگویند و مغز سر و دران اورده حامل خون و
شراین حامل روح بسیار است و مزاج سر سرد و خشک
و فعل مغز سر تولید روح نفسانی از روح حیوانیست و

سوء المزاجات و اورام و تفرق اتصال همه عارض
سر میشود و علامة غلبه دم در سر سرخی چشم و روی
و ثقل سر و غلبه خواب پریشان با تملل و علامة غلبه
صفرا در سر بیخوابی و خشکی بینی و سوزش چشمست و
عجز از اتمام افکار و تخیلات که آنرا اهل عرف بی پروائی
میگویند و علامت استیلای بلغم در سر خواب ثقیل
طویلست و گرانی سر و سیلان رطوبات بلغمیه از بینی
و علامت غلبه سودا در سر بیخوابیست و تیره
شدن جمیع رگهای روی و کثرت حزن و اعمال ضروریه
در علاج امراض دماغی اول تنقیه دماغست از ماده
مرض اگر ماده خونست اول فصد یا حجامت بعد
ازان اسهال صفرا و دریر هر دو تبرید سر با شربه و
اطلیه و تسعیطات مبرده است و طریق تنقیه سر از
بلغم اول انضاج است دگر شرب حبوب مسهل بلغم
و طریق تنقیه سر از سودا آنست که اول چهل روز تدبیرات
ماکول و مشروب و غیر آن همه بروجهی بود که مقتضی ترطیب
و تلطیف بود در خون و اخلاط بعد ازان چهل روز ادویه

علامت غلبه سودا

منضج سودا بعد ازان حبوب ومطبوخ افتیمونی
ومسهلات قویه سودا استعمال کند بعد ازان چهل روز
دیگر ترطیب وتلطیف اخلاط همچون اربعین اول
مشغول شوند بعد ازان اربعین دوم با نضاج و
اسهال همچون اول اقدام نمایند در علاج امراض
سودا حمام مرطب وتسعیط وتدهین اطراف با
با دهان ضعیف الحرارة قوی الرطوبة ضروری اند
وبدانکه سودا بردو قسمت اول سودای رسوبی دوم سودای
احتراقی اما سودای رسوبی غلیظ ودرد خونست
وخون ابدا آن مختلف القوام است واسباب آن
اخلاط در آخر رساله مذکور خواهد شد ان شاء الله وچون قوام
خونهای اشخاص متفاوتست قوام درد آن خونها نیز
مختلف خواهد بود واما سوداء احتراقی رمادیتست
که می ماند از سوختن خلطی مفرد مثل خون یا خلطی مرکب
مثل خون وصفرا با هم وچون قوام اخلاط نیز
مختلفست رمادیه اخلاط نیز مختلف خواهد بود پس باید
که معالج در تصرف در اقسام سودا آن خلط که ماده

احتراق

احتراق شده مرعی دارد واما امراض بخاریه سر
اکثر اقسام صداعست ودوار وسدر وکابوس و
اختلاج وعلامت کثرة بخار در سر آواز گوش
وقلة ثقل وانتقال درد از جانبی بجانبیست ودر علاج
امراض بخاری ضروریست که اولا آن خلط که بخار
ازان برمیخیزد از علامات آن بشناسند وثانیا
تقلیل آن خلط کنند در اغذیه وادویه ناظر بآن ثالثا خلط باشند
در اغذیه واشربه حوابس بخار داخل کنند تا مانع صعود
بخار شود رابعا مقویات بر سر طلا کنند تا سر قبول
بخار نکند واما امراض مزاجی سر بعضی اقسام
صداعست وبعضی سهر وسبات وبعضی نسیان
وبعضی این امراض همه که آن تشنج وتمدد وکزاز
ورعشه وخدر وجنونست وعلامت امراض مزاجی
آنست که یکی از کیفیات اربعه که آن حرارت وبرودة
ورطوبت ویبوست یا دو کیفیت ازین چهار
کیفیت یا بنفس خود ظاهر باشد یا بعلامات ظاهر شود
مثال آنچه بنفس خود ظاهر شود آنکه کسی سر خود گرم یابد

یا سر خود سرد یابد و مثال آنکه بعلامات ظاهر باشد آنکه
کسی را خواب کم و سبک باشد و ازان بداند که سر او
گرم یا خشک یا هر دو هم گرم و هم خشک است و یا آنکه
یک کیفیة ظاهر باشد آثار آن خلط که کیفیة بآن قائمست
نباشد مثل آنکه غلبه خواب که از سردی و تریت در
کسی باشد و گرانی سر و آمدن رطوبات از بینی که غلبه بلغم او
با آن نباشد و طریق علاجی امراض مزاجی آنست که بغذا
و شربة و طلا و نطول و شموم و سعوط و نشوق تبدیل آن
کیفیت بکنند لیکن تقلیل هیچ خلط نکنند همین بود
امراض دماغی و علاجات آن و اما ادویه که باوصاف
درین علاج مذکور شده و آنچه در سایر امراض مذکور خواهد
شد بود در فصل ۸ ازین رساله مذکور خواهد شد اولا
بعد ازان بر قانون ضروری در ادویه اول طریق
شناختن طبایع بقیاس و تجربه دوم قانون ترکیب
ادویه سوم قانون شناختن طبایع ادویه مرکبه و اما
امراض دماغ و غیر آن دو قسمت بعضی ظاهر و غنی
از تعریفت و بعضی غیر ظاهر و محتاج تعریفت

بنابرین بعد از اتمام این رساله ترجمه صفوة ابو مسلم طبیب
خواهیم کرد که با این رساله مجلد شود امید که فارسی خوانان از
این رساله در اکثر عوارض بدن و اصلاح آن وافی بهره
و الله حسبی و نعم الوکیل **فصل سوم** در چشم بدانکه
چشم مرکبست از هفت طبقه و سه رطوبت و جواهر
طبقات اغشیه است و جواهر رطوبات شبیه
اجزاء تخم مرغ است و مقصود از چشم دیدنست و
این قوت در رطوبت جلیدیست و این رطوبت
شبیه تگرگیست در شکل و نورانیت و باصفا و از پس
این رطوبت رطوبت زجاجیست و آن جسم شبیه
آبگینه گداخته است در قوام و رنگ و او غذای
رطوبت جلیدیست که از پس او معد و مهیاست
و از پیش رطوبت جلیدی رطوبت بیضیست و آن
جسمیست شبیه بسفیده تخم مرغ در قوام و صفا و آن
فضله رطوبت جلیدیست و فایده او نگاه داشتن رطوبة
جلیدیست از انوار قویه بیرون مثل نور آفتاب تا انوار
قویه آنها تفرق نور باصره نکنند و یک طبقه از طبقات

نورانیت و صفا

سه قانون

ام الدماغ وام الرأس [illegible] الجلدة التي تجمع الرأس
اعلم ان الدماغ [illegible] احدهما رقيق يليه
[illegible] الدماغ ويسمى الام الرقيقة والثاني صفيق
[illegible] الغليظ وام الجافية
صلبهٔ

سبعه که آنرا عنکبوتیه کویند درمیان جلیدی وبیضی است
تا رطوبتین مخلوط نشوند واما طبقات اول طبقه صلبه است
واین طبقه از ام غلیظ دماغ آمده وبر اندرون استخوان
کاسه چشم کشیده دوم طبقه مشیمه است واین طبقه از ام
رقیق آمده وبر اندرون صلبیه کشیده ودرین طبقه
اطراف اورده بسیارات وغذای طبقات از اطراف
این اورده می آید طبقه سوم شبکیه است واو عصب
نورست که چون سر از کاسه چشم بیرون آورده پهن
شده وبر اندرون مشیمه کشیده ورطوبت زجاجی
وجلیدی دراندرون او نهاده واین سه طبقه بر نصفی
ازجانب خلف کاسه چشم کشیده واز کنارهای این سه طبقه
سه طبقه دیگر رسته اول عنکبوتی از کنار شبکیه رسته
دوم عنبیه از کنار مشیمه رسته ودر وسط او سوراخیست
شبیه سوراخ انکور که چوب او بکشند واورا ازین
جهة عنبیه کویند واین سوراخ طریق دخول صور اشیا
در چشم وخروج انوارست از چشم سوم قرنیه از
کنار صلبیه رسته واو شبیه شاخی تراشیده است واورا
صلبهٔ

انجم

ازینجهة قرنیه میکویند واین شش طبقه حافظ جلیدیه اند
سه از پیش او وسه از پس او طبقه هفتم ملتحمه است واو
غشائی شحمانیست که از آخر جفن آمده وجفن کنارهٔ
سمحاقست وسمحاق پرده ایست که بر استخوان کاسهٔ
سر از بیرون کشیده وهر استخوان که در بدنست اول
این پرده بر آن کشیده وبرین پرده کوشت کشیده
ومزاج چشم کرم وترست ازین جهة اکثر امراض او
اورام دمویه طبقات وقروح وبثورست واورام
وامراض بلغمیه وصفراویه در آن نیز می باشد و
امراض مزاجیه مثل خشکی وتری عارض او میشود
ومواد اکثر امراض او از دماغ میریزد واز امراض ترکیبی
سدهٔ عصب بود که آنرا نزول میکویند وصغر وکبر
عارض میشود وازین امراض نابینائی وعمی واوجاع
لازم می آید وبخارات امراض بخاریه او از بدن
صعود میکند لیکن درشاختن اسباب امراض چشم
احتیاج باستدلال بسیار نیست ازجهة ظهور مواد وورود او
بحس وطریق علاج او تنقیه مواد امراض اوست

امراض بخاریه مثل خیالات نادره در ان میباشد
آب

بفصد و اسهال از تمام بدن تا صعود نکند و از دماغ
تا نزول نکند و موانع نزله اعمال کردن تا راه نزول
بندد و حوابس ابخره تا مانع صعود شود و بعد از جمیع
این اعمال تحلیل مواد از نفس چشم یا بتکحیل ضمادها
و شیافات یا با عمال دست و حدید لیکن نشاید که پیش
از تنقیه بدن و دماغ بتکحیل و دست کاری کنند و اکثر
فساد ها و کوریها از کحل و دستکاری پیش از تنقیه حادث
شده والله الموفق

فصل چهارم در کوش

کوش سوراخیست در استخوان حجری که دو دیوار است از راست و
چپ دیوار های کدوی سر و عصبی از دماغ آمده و
چون باین سوراخ رسیده پهن شده و چون پوست
طبل برین سوراخ کشیده و قوت شنوائی درو ست
و مزاج کوش سرد و خشکست و این غشا را ماورام
از دم و غیر دم و اوجاع شدیده و قصور شنوائی
از مزاجهای ساده و مزاجهای با ماده عارض میشود
و مواد امراض او از رنک آن مواد و کرمی
و سردی بسهولت بر حس ظاهر میشود و مواد امراض او

بعض

بعضی نزلات دماغی است و بعضی ابخره صاعده
از تحتست و طریق علاج او تنقیه تمام بدن بفصد و
اسهالست و در مواد چشم و کوش بتنقیه بقی نشاید
کرد و بعد از تنقیه و حبس نزلات و منع ابخره و بعد
از فراغ ازین اعمال تقطیر روغنها مناسبست در کوش
از برای تحلیل مواد از عصبه و تعدیل مزاج آن
و حفظ کوش از هواهای سرد و کرم در علاج او ضروریست

فصل پنجم در بینی

چون ضروریست که از پیش سر
منفذی باشد بظاهر از برای دو منفعت یکی
ریختن فضول دماغ از و دوم رسیدن روایح
هوا بدماغ و سیلان فضول دماغی برو و بسبب اکراه
آن در نظر بینندکان انعام فرمود فاطر حکیم کریم تعالی
شانه و عم احسانه خلق بسیاری برین طریق مرکب
از استخوان و غضروف و غشائی و مزاج او بنابر
اجزا سرد و خشکست و مرض خاص باو کسر عظم او
و مرض غضروف او و اورام غشائی اوست
و موادی که سد مخرج کند و مواد امراض او بجنس

عصبه

ظاهر است وچون او مجری فضول دماغست
مواد امراض او از دماغ باو خواهد ریخت وعلاج
آن تنقیه دماغست بفصد واسهال ونهادن مراهم
وضمادات برو وریختن آبهاء ادویه مفتحه برو واما
رعاف بحقیقة نه مرض اوست بلکه سبب رعاف
کاهی قوتیست از کبد یا از دماغ که دفع زیادات خون
میکند وگاه مرضی در ایشان که علاج او در دفع رعاف
ضروریست وگاه در دفع رعاف فصد ضروریست
از برای تقلیل دم وامالهٔ آن وادویه حبس دم در بینی
نهادن تا اثر آن ادویه اولا بدماغ رسد و
بتوسط روح نفسانی بکبد وهمچنین زکام مرض او نیست
بلکه مرض دماغست اما در زکام گرم وعلامات آن
سرخی روی وچشمست وزردی وگرمی آنچه از
بینی میریزد وفصد باید کرد وتلیین شکم ودفع صفرا و
بوئیدن میوهای سرد خوشبوی مثل به وسیب ودر زکام
سرد وعلامت آن غلبهٔ بلغم است در دماغ و
علاج آن تنقیه دماغست از بلغم وبوئیدن عطرهاء

گرم مقوی دماغ مثل عود

فصل ششم در دهن وانچه دروست

دهن مدخل ماکول ومشروب ونسبت با اعضاء غذا ومدخل
هواست بدل ومخرج فضول اعضاء غذاست بطریق
قی ومخرج فضول صدر است بسرفه واجزای آن لبست
ودندان وزبان وامراض زبان ورمست در ان
ودر تحت آن که آنرا ضفدع گویند ومنفعت
زبان ادراک طعومست وامداد تکلم بملاقات با اجزاء
دهان وامداد فرو بردن لقمه وفعل اول او ادراکست
وفعل دوم وسوم حرکة وگاه حس ذوق از و باطل
میشود وگاه مسترخی میشود واز ان دو حرکة می ماند و
گوشت او بغایت رخوست وانجره دل واعضاء
غذا بسرعت قبول میکند ازین جهة متلون میشود و
بالوان فضول این اعضا واصح دلایلست بر احوال
این اعضا وامراض دندان درد ست وجنبیدن وتاکل
وتزید بطریق ورم وورم اصول آن که آنرا لثه میگویند
وامراض غشائی بر سطح دهن کشیده او رام وبثور
وقروحیست که آنرا قلاع میگویند وامراض لب شقاقست

بوایسیر

واورام وزوایدی که آنرا اشتقاق میکویند ومواد امراض

این اعضا در اغلب دم فاسداست وغیر دم میتواند

بود واین مواد کاهی از سر نزول میکند وکاهی بطریق عروق

از تحت صاعد میشود ومواد این امراض ظاهر است

برحواس وعلاج این امراض فصداست وتنقیه دماغ

وتمام بدن وتحلیل مواد دهن بمضمضه وذرورات

که در دهن ریزند **فصل هفتم** درحلق وانچه دروست

در داخل کردن دومجریست یکی از قدام ویکی از خلف

مجری قدام قصبه شش است وسر این مجری را حنجره

میکویند وحنجره مرکب از سه غضروفست واز ین

مثل دو مصراع درست وعضلها دارند که آنرا ازهم دور

میکردانند وکاه بهم نزدیک میسازند مثل درکه مصراعین

آن کاه بهم می آورند ودر می بندند وکاه ازهم دور

میکنند ودر میکشایند وغضروف سوم کاه بر روی

هم می افتد وکاه از روی هردو دور میشود مثل مرفق بر

سر زدبانها که کاه فرو می اندازند وراه میکیرند وکاه

برمیدارند وراه میکشایند وفایدهٔ غضروفهای حنجره

هردو می افتد

بوده

آنست که کاهی که غذا یا آب خورند سر قصبه بکیرند تا از

ماکول ومشروب چیزی بقصبه نریزد وکاهی که سخن

کویند سر قصبه برخیزد وراه کشاید تا هوا که ماده صوت

وکلامست بسهولت حرکه تواند کرد واما مجری دوم

که از خلف قصبه مریست وراه ماکول ومشروبست و

واز اول حلق کوشتی صنوبری شکل آویخته که آنرا لهات

وملاذه کویند وفائدهٔ آن منع هوای بیرونست که یکدفعه

پیش از مشابهه کیفیت با کیفیت هوائی که در شش است

باندرون نرود ودر آخر زبان دو جسم غددیست از جانب

زبان ومتصل بزبان که ایشانرا لوزتین میکویند امراض

این اعضا اورام وبثور وقروحست ومواد آنها از

سر نزول میکند وهم از تحت صعود وعلاج این امراض

فصداست ولهات را استرخا وزیادتی نزول عارض

میشود وعلاج آن نیز فصد وتنقیه دماغست **فصل**

هشتم در سینه وشش وسینه عبارت از جوف

اعلی است ومحیط آن استخوانهای قص وپهلوها وچند مهره

از مهرهای پشت است وغشائی لحمانیست غلیظ که فاصل

لحمانی

آن هم

وانچه دروست

میان جوف اعلا وجوف اسفلست ودر جوف صدر
شش ودل نهاده ومزاج صدر گرمست ودیوارها
صدر از اندرون مغشی باغشیه وعضلاتست وحجاب
حاجز بین الجوفین عضلتست واین عضله وسایر
عضلات صدر بعضی قبض وجمع صدر میکنند وشش
بطبیعت ایشان منقبض میشود واهویه محترقه درقلب و
ادخنه قلب که بشش آمده بسبب این انقباض از دهن
بیرون میرود وبعضی این عضلات توسیع صدر و
بسط آن میکنند وشش منبسط میشود وهوای جدید از
دهن باندرون می آید وفائده خروج ادخنه ودخول هوای
جدید حفظ کمیت وکیفیت روح حیوانیست فسبحان
من فاطر حکیم وله الحمد وهو القدیر العلیم وامراض
این اغشیه وعضلات این اغشیه وعضلات اورام
وقروحست وگاهی جمود عارض این اغشیه وعضلات میشود
از برودت هوا واما شش گاه ورم میکند وگاه
پر میشود از بلاغم ونزلات وگاه حرارت ساده و
رطوبت ساده عارض او میشود واورام اغشیه

وعضلات

عضله ایست
بتبعیت
مندفع میشود
بتبعیت

وعضلات صدریه را گاهی همه ذات الجنب میخوانند
وگاهی اورام اغشیه وعضلات را از جانبین یمین ویسار
ذات الجنب میخوانند واورام اغشیه وعضلات
موضوعه بر باطن قص ذات الصدر میگویند واورام
اغشیه وعضلات موضوعه بر باطن خلف از صدر را
ذات العرض میگویند ومواد این اورام هم از سر
نزول میکنند وهم از تحت صعود وعلامت این
اورام درد در محل ورمست ودشواری تنفس وتکلم وتادی
بکیفیت ماده ورم وسعال بی نفث در اول وبا نفث
ماده ورم بعد از نضج وعلامت مواد اورام بعد از نضج
از نفث باید جست وقبل از نضج از کیفیات الم
علامت دم الم ممتدی وعلامت صفرا وعلامت الم
مقارن حرقت مثل الم عضو ممسوس نار وعلامت بلغم
قلة الم با احساس ثقل وخدر وعلاج این اورام از
هر ماده ~~سودای احتراقی~~ حادث شود فصدست وعلاج
نزله وتحلیل اورام بلعوقات وعلاج بلاغم مجتمعه و
قصبه تنقیه بدن ودماغست وتحلیه شش وقصبه

جانب
وورم شش را ذات الریه
نفث
سوداء احتراقی
در شش

بلعوقات **فصل نهم در دل** دل مخلوقست از لحمی صلب
وغشائی بر و محیط شده وجوف این غشا اوسع از
قدر دلست تا دل در آن حرکة انبساطی وانقباضی
که اصل حرکة نبض است تواند کرد واز امراض سوء
المزاجات عارض او میتواند شد واگر ورم عارض او
شود اندکی از زمان بقای حیوة با آن ممکن است اما اگر جراحت
عارض او شود موت مصاحب آن عروض است ودل
منبع حیوة وحرارة غریزی است وحرارة غریزی
این گرمی است که در مدت حیوة آلت تحصیل بدل ما
یتحلل است وبمفارقت نفس از بدن منطفی میشود و
با نطفاء او فاسد ومتعفن میشود واین حرارة نیز اعتدالی
دارد در کمیت وکیفیت وبهر وجه که این حرارت از
دل در بدن منتشر شود بدن بکیفیت او متکیف میشود و
بعضی مراتب زیادتی حرارة او مسمی به تبست ودیگر
مراتب را سوء المزاج میگویند وتب میگویند وفی الجملة امراض او
اصعب امراض است در علاج وامراض او در اکثر
امراض حاد وموبیست ومشهورتر امراض او خفقانست

بدن

وکیفیت اخلاط غالب در و ظاهرست از جمیع
اجزاء بدن پس در غایت ظهور باشد وامراض سودا بسبب
احتراقات واقعه در خونی که در تجویف اوست بسیار
عارض او میشود ودر علاج او اهتمام در ماکول ومشروب
واحوال کبد که منبع خونست ضروریست وجمیع اغذیه
وادویه مستعمله در امراض او میباید که معطر ومقوی روح
ومسکن خسته در امراض دل باید حابسط ومفرح باشد **فصل
دهم در معده** معده مخلوق شده از دو غشا که یکی بر دیگری
مشتمل است چاه وروی آن بر بهم کشیده وشکل آن مثل صراحی
اصلی گردن وگردنی طویل وسر او مثل سر صراحیست
وسطح داخل طبقه داخل او منقش بلیفها مثل اندرون شکنبه
گوسفندانست وقوی اربع که آنها جاذبه غذا از دهان وماسکه
غذا در زمان هضم ودافعه فضول مانده از فعل او وهاضمه
که تغییر وطبخ ماکول ومشروب میکند در نیز لیفهاست جاذبه
در لیفیست که باستقامة در طول معده کشیده وجذب بجمع
شدن این لیفست در طول وماسکه در لیفیست در طول
معده بوراب از یسار بیمین کشیده وامساک بجمع شدن

سر او دهن
وگردن طویل اومریست

الکره

این لیف وجمع کردن اجزای معده است ودافعه کیفیت
که در طبقه خارجیه مثل کمری کرد معده کشیده است ودفع
بجمع شدن این لیفست وجمع معده وعصر انچه در وست
ودر اعالی معده جذب بیش است ودر اسفل آن هضم
وسوء المزاجات واورام وقروح عارض او میشود وازین
امراض افعال اربعه او متغیر میشود واز تغیر افعال او نقصان
اشتها وزیادتی اشتها وجوع الکلب است وفساد اشتها
مثل رغبت کل خوردن وزیادتی تشنکی ودردها وقسمی از اقسام
اسهال وتکون بعضی اقسام صفرای ناطبیعی ودل شوره
وقی متولد میشود ومعده مجاور کبد از یمین وقلب از
فوق وطحال از یسار است ومحاذی دماغست بمشارکت این
اعضا با او امراض بسیار در این اعضا متولد میشود وعلامت
حرارت او تشنکی وزردی وسبزی روی وسیاهی برازست وخشکی
وزردی زبان وحرارت او بسیار وقت بتب وبیخوابی
میکشد وعلامت برودت آن نقصان هضم وقراقر
در شکم وبراز پر رنگ مختلف القوامست وعلامت
خشکی آن خشکی دهن وقبض طبیعت وتشنکی است وعلامت تر

تر اسر

آن اسهال واختلاف قوام براز وضعف اشتها
وعدم تشنکی است وعلامت ورم در او درد وست وظهور
کیفیت ماده ورم واکر ورم عظیم باشد نتو ظاهر
از موضع ورم واکر ورم کرم باشد تب وعلامت قروح
معده درد وحرقت موضع قرحه است بتخصیص در وقت
رسیدن ماکول ومشروب بآن واخلاط براز بانچه
از قرحه آید وعلاج امراض معده تنقیه دماغ وتمام بدن
بفصد واسهال اکر احتیاج باشد بتقلیل دم وتنقیه
معده بقی ~~وحلوا~~ غذاهای سریع الانهضام قلیل الفضول
طیب الرایحه باید خورد وجوارشات وضمادات راد این
موضع نفع عاجل است ومزاج معده بحسب جوهر آن که
غشاست سرد وخشکست واز جهة آنکه دائم آب و
کیلوس خام وفضول هضوم در وست وپوست او را
اثری ظاهر نیست در فعل اما این مواد که دائم در وست
ممد برد اصلی اوست ازین جهة اکثر امراض وتغیرات او
از برودت ورطوبتست وجوارشات معموله از برای حفظ
صحت او کرم وخشکست **فصل یازدهم در جگر** بکر عضو

و در امراض او صه

در فعل او نیست

ملغت
بعد ادرکه

رئیس ضروری در بقاء شخص است وجوهر او لحمت و از حس خالیست و غشائی حساس بر وکشیده و فعل وی تولید روح طبیعی و اغذا و افاضه قوت نباتی و تحصیل بدل ما یتحلل است و شکل او محسوس و غنی از تحدید است و مزاج او گرم وتر است و دو عرق از و رسته یکی از مقعر او و چون از و بیرون آمده هشت شاخ شده یکی در جوف معده منشعب باغصان و فنون شده و جگر باو جذب کیلوس از معده میکند و کیلوس مرقی و عصاره است که در معده حاصل میشود از طبخ ماکول و مشروب در و وشش شعبهٔ دیگر ازین عرق برودهٔ میرود جهة تمیز کار و شعبه هشتم معده میرود جهة تغذیه آنجا و عرق دوم از محدب کبد رسته و چون از کبد بیرون آمده دو شعبه شده یکی متوجه اعالی بدن شده و حمل خون بجانب اعلی بدن کرده و یکی متوجه اسافل بدن شده و حمل خون باسافل کرده واین عرق را اجوف و آن عرق تقعیر را ماساریقا میگویند و معده و شقی روده و زهره و سپرز و گرده و مثانه خدام کبدند و در کبد قوی اربع جاذبه و ماسکه و هاضمه

ودافعه

ودافعه هست بجاذبه کیلوس از معده و شش روده میکشد و بماسکه نگاه میدارد و بهاضمه احاله آن باخلاط اربعه میکند و بدافعه صفرای فاضل از قدر محتاج الیه بزهره میریزد و سودای فضلی بسپرز میفرستد و آب زاید بگرده میفرستد و حصه از بخار رنگکون در دل که او را درین فن روح میگویند بطریق شرائین بکبد می آید واز کبد کسب رطوبة میکند و از ناریت و حدت ملکتب از دل کسب رطوبة میکند تنزل میکند پس از نفس نباتی بروفائض میشود و بعد از حصول این کار درو او را نفس نباتی و روح طبیعی میگویند پس همراه خون در آورده بتمام بدن میرسد و قوی اربع نباتی بتمام بدن میرساند و سوء المزاجات و اورام و قروح عارض او میشود و اصول ماساریقا و اصول اجوف در جرم او متفرق است ازین جهة او را سده عارض میشود و کیفیات غریبه او بهمهٔ بدن میرسد اول خون بکیف بکیفیت مذکور میشود و آنرا بتمام بدن میرساند و او و یه برفاقه اشربه بهتر باو میرسد از غیر سبب تنگی عروق متفرقه در جرم او و در اکثر امراض انتفاع او

ناطقه قوت ح

ماساریقا رگیست که از قعر کبد رسته و اجوف رگیست که ازپشت کبد رسته

ح

بفصد بیشتر است از دیگر وجوه تخلیه و مواد امراض
مقعر او بسهل بسهولة مندفع میشود از جهة تفرق شعب
ماساریقا در رودها و مواد امراض محدب او بمدرات
بسهولت مندفع میشود از جهة دو شاخ اجوف که
حمل مائیة از جگر بگرده میکند و چون کیفیات او با خون
بهمه بدن میرسد اعراض مواد امراض او در کمال
ظهور خواهد بود علامت حرارت او زردی رنگ بدن
و رنگ بول است و شدت تشنگی و شوق آب میوهای ترش
و ضعف اشتهاء غذا بتخصیص غذاء کثیف القوام
چرب شیرین و علامت برودت او بیاض بدن و بول است
و قلت تشنگی و میل بشیرینی و علامت تری او طراوت
رنگی شبیه بطراوت مشک رقیق القوام پر از آب و
کثرت بول و رقت براز است و علامت یبوست او
تشنگی و یبس طبیعت و قلة بول و میل بامراق چرب است
و علامت اورام او ظهور کیفیت ماده ورم است
و ثقل و درد ضعیف در جانبین و تفصیل این علامات
آنست که علامت ورم دموی تب است و تشنگی و ثقل و درد

و علامت قروح او بیرون آمدن خون یا ریم است همراه بول یا براز و علامت سده او ثقل در جانب راست و گاه شکم رود و گاه بول بند د یا کم آید و بعد از ...

و حرقت در موضع کبد و رفتن اشتهاء غذا و ظهور
ورم بحس و سرخی روی و سرخی زبان و سرفه خشک و
موافق اگر ورم عظیم باشد و اگر ورم در مقعر باشد
با این علامات که مذکور شد قی زرد و مراری و اجابت
شکم و غشی و سرد شدن دست و پا باشد و رفتن
اشتها و فواق و درد اشد بود و اگر ورم در محدب بود
سرفه خشک و ضیق نفس و احتباس بول اشد بود و فرو
کشیدن ترقوه باسفل اکثر بود و ورم بحس اظهر بود و
شیخ گفته اگر ورم در محدب بود لمس بر ورم و نقوش
اظهر باشد خصوصا در نحیف و اگر ورم صفراوی بود علامت
آن زردی روی و زردی براز و بول و شدت
التهاب و تب و قی کردن انواع صفرا یعنی زرد
و سرخ و سبز و مخی و مراری باشد و اگر ورم بلغمی بود
علامت آن سفیدی روی و سفیدی براز و رخاوت و
سستی و سفیدی زبان و قلة تشنگی و تنگی خون و
نرم احساس ورم بی درد و بی تب و اگر ورم سوداوی
باشد علامت او آنست که ظاهر شود بر حس در شیب

فواق
و غشی
بر حس
و زردی زبان
و عودی
تا شاوب

پهلو چیزی سخت یابی درد و بی تب و رنگ تباه شود
و بدن لاغر شود و اشتها کم شود و بسیار باشد که با این
ورم سوداوی حرارت مزاج باشد علامت
باد در جگر تمدد در شیب پهلوی راست و ثقلی که در سده
و ورمی باشد و تب و درد و تغیر سحنه که در ورم سوداوی
میباشد در باد نباشد و بیشتر بعد از انهضام غذا
حادث شود و چون دست در و فرو برند فرو بردن
بشدت قراقر کند و علامات سده جگر ثقلت در محل
جگر بی درد و اگر سده در محدب بود بول اندک و رقیق
بود و اگر مقعر بود براز تر بود و علامت قروح او بیرون
آمدن خون یا ریمست همراه بول یا براز و علامات سده
او ثقلت در جانب راست و گاه شکم رود و
گاه بول بند یا کم آید و بعد از اکل و شرب ثقل آن
زیاده شود **فصل دوازدهم** در زهره و سپرز اما زهره
کیسی عصبیست ملتصق باسفل جگر و او را دو راه است
یکی بجگر و یکی برووده و در و قوی اربع هست و فعل او
آنست که صفرای فضلی از جگر بکشد و برووده ریزد

پی تب و

تابدن

تابدن از مضار صفرا محفوظ ماند و روده از تیزی
صفرا متنبه شود و دافعه روده بحرکت آید و دفع
براز کند و هر گاه که راه او بجگر بسته شود بیکدفعه رنگ بدن
متغیر میشود و میل بزردی کند و چند مرة دیگر رنگ
از براز برود و بعد از ان شکم ببندد و یرقان و قولنج لازم
آید و هر گاه که راه او برووده بسته گردد و علاج آن
بمفتحات مسهله کنند **اما سپرز** رنگ او و شکل او ظاهر است
بجسر و بکبیر او متصل بجگر و سری دیگر متصل بفم معده است
و فعل او آنست که سودای فضلی از جگر بکشد و بفم
معده ریزد تا بدن از امراض سودا محفوظ ماند و
معده از ترشی و دبغی سودا متنبه شود و جاذبه معده
بحرکت آید و طلب غذا کند و هر گاه که یکی از دو راه
او بسته شود اشتهاء غذا ساقط شود و یرقان سیاه حادث
شود بهمان تفصیل که در زهره گذشت و علاج بفصد
صافن یا اسیلم ایسر یا باسلیق ایسر و تنقیه بمسهلات
سودا که مشتمل بر مفتحات قویه باشد باید کرد و هر گاه
که سپرز فربه باشد علامت کثرت اخلاط غلیظه ردیه

پیکدفعه رنگ از براز برود و بتدریج رنگ براز بمیل بزردی کند و طبیعت ببندد
و یرقان و قولنج لازم آید صح

اما سپرز

بدن صح

باشد و هرگاه که با صحت بدن و اعتدال سمن بدن سپرز
لاغر باشد علامت لطافت خون و جودت اخلاط باشد

فصل سیزدهم در گرده و مثانه گرده از لحمی صلب عدیم المثال
الحس و غشائی حساس مخلوق شده و دو شعبه عظیمه از
جوف هریک بگرده آمده و از گرده عرقی بمثانه
آمده و فعل گرده آنست که آبها که خورده میشود بعد از آنکه
مقصود از شرب آب حاصل شده باشد آبی که در جگر
بلکه در تمام بدن مانده و بدن از آن مستغنی باشد گرده
آنرا می مکد و بمثانه میریزد و مثانه آنرا از بدن بیرون
میکند و مقصود از شرب آب سه چیز است اول
آنکه ماکول در آن آب در معده بپزد و از مجموع آب
و ماکولی که در آن پخته مرقی و عصاره که ماده خون
و سایر اخلاط است حاصل شود فایده دوم آنکه بعد از آنکه
خون و اخلاط بدرقه شود و آنرا از عروق شعرانی
بدقت بگذراند و باقاصی بدن رساند و از افواه
عروق شعرانی بیرون برد و چون شبنمی بر اعضا نشیند
تا بسرعت مستحیل بجوهر اعضا شود فایده سوم آنکه

ترطیب اعضا و منع جفاف حاصل از حرکات و
تحللات کند و در دو شعبه اجوف که هریک بخصیه
میرود منی میبرد و خون بخصیه می برد و بگرده میگذرد و
باین سبب مشارکتی میان گرده و خصیه حاصل میشود
و دخل گرده در باه باین سبب است **و اما مثانه** جسمی عصبانی
بلوطی شکل است و او را اتصال بگرده هست در دو عرق
که ایشانرا طالعیه میگویند و اتصالی با صل قضیب دارد
و فعل او آنست که هر آب که از گرده باو ریزد نگاه دارد
و چون پر شود بیرون ریزد و سوء المزاجات و اورام
و قروح و بثور در گرده و مثانه هر دو متولد میشود و رمل
و حصات در هر دو متکون میگردد و علامت حرارت
گرده گرمی محسوس از قطن است و تشنگی و زردی بول
و هرزمان که حرارت گرده بجد دیابیطس کشید باشدت
بول از رنگ و بو خالیست و دیابیطس آنست که دائم تشنه بود
و آب خورد و فی الحال آن آب از وی بطریق بول بهمان
صورت که خورده بیرون آید گویا گرده او دولاب
شده و ترجمه دیابیطس بزبان ایشان دولابست و صاحب

حرارت کرده شدید الشبق باشد وعلامت برودت
کرده کثرت بول بی تشنگی وکثرت آب خوردن است وضعف
باه ومیل بجماع وعلامت یبوسة کرده تشکیک
باعدم حرارت وعلامت رطوبة قیام متواتر است
جهة بول وسرعت انزال وعروض حرارت مثانه را
نادر است واکر عارض شود علامت آن قلة بول
ونتن آنست وغالب در سوء المزاجات مثانه برودت
ورطوبت وعلامت ورم کرده ثقل ووجع
در قطن است وظهور کیفیات ماده ورم وعلامت
ورم در مثانه ثقل ووجع در عانه است وظهور کیفیات
ماده ورم وعلامت قروح کرده ومثانه درد وسوزش
در قطن یا در عانه است وعلامت خروج قیح ومده همراه
بول بود وعلامت ریک وحصاة در کرده ثقل
در قطن است وسلس بول وخروج ریک سرخ همراه بول
وعلامت حصاة وریک در مثانه ثقل در عانه واحتباس
بول وخروج ریک خاکستری رنک همراه بول
وعلاج امراض این دو عضو تنقیه بدن از موا د

ولوازم حرارت

المزاج

در مثانه وکرده

اد

این امراض است بفصد واسهال وقی ودر این امراض
بغایت نافع است واستعمال مدرات بغایت
مضر است وواجب الترک واضمده را در امراض
نفع قویست **فصل چهاردهم** در روده جرم او عصبانی
ومضاعفست ودر بدن شش روده است سه
باریک وسه غلیظ سه باریک اول را اثنا عشر
میکویند از برای آنکه طول او مساوی دوازده انکشت
صاحب روده است که در عرض برهم نهند و
هرچند اصابع نمو میکند او نیز نمو میکند تا نمو اصابع
واقف شد نمو او نیز واقف شد وسر او متصل
بقعر معده است ووضع او وضع سائر امعا الا مستقیم
چنانست که از یمین بیسار کشیده وباز بیسار از یمین کشیده
تا بمقعد رسیده باریک دوم را صائم میکویند از جهة قلت
وقوف فضول در وی وبسبب کثرت انصباب صفرا
در وی پس اکثر اوقات تهی باشد وهمچون صائم از غذا
خالیست اما مستقیم باستقامت در طول بدنست اول را
اعور میکویند وسبب تسمیه او باعور آنست که روده‌ها دیگر

مسهل

الترکت

جوهر

معدہ

میشود

تا منتهی شده اما مستقیم باستقامت در طول بدن کشیده

باریک سوم را لفافی کویند وغلیظ

غیر او هر یک دو سر مفتوح دارند که مدخل فضول و سر دیگر
مخرج ت و او یکسر مفتوح دارد و یکسر دیگر او مسدود است
آن یکسر مفتوح او مدخل کیلوس است و بعد از تمام فعل در
کیلوس باقی از فعل او از همان سر که مدخل بود بیرون می آید
و غلیظ دوم را قولون میگویند و چون حدوث قولنج اکثر
اوقات در وست از اسم او گرفته غلیظ سوم آخر
روده هاست و او را مستقیم میگویند و مزاج روده
سرد و خشک است و فعل روده آنست که مقدار ماکول
و مشروب در هر دفعه از اکل و شرب پیش از انست
که حرارت غریزی معده چنان احاله آن کند که انچه دران
قابلیت استحاله باخلاط اربعه دارد تمام منجذب بجگر شود
بلکه بعد از فتور حرارت معده مقداری صالح از مواد دراز
میماند و انچه از فعل معده میماند روده اول جذب آن میکند
و قوای اربع نباتی در لزهت هاضمه روده اول در لزنظر دی
میکند و بعضی اجزا مستعد باخلاط میشود و شاخی از
ماساریقا که باین روده آمده آنرا بجگر میبرد و چون حرارهٔ
او منطفی شد باقی کیلوس از فعل او مانده بروده دوم میریزد

اسم مرض

استحاله

وبعد از تمام فعل روده دوم بروده سوم تا آخر روده ها که
مستقیم است انچه از فعل او مانده براز است بیرون می آید
و سوء المزاجات و اورام و قروح عارض روده ها میشود
و ازین امراض قوای او ضعیف میشود و از ضعف
قوای او بعض اقسام اسهال لازم می آید و اسهال عرض
عام امراض این اعضاست که آن دماغ و معده
و جگر و روده و سپرز و جمیع بدنست اما دماغ نزله دماغ
گاهی آبی رقیق حادث میشود این آب گاهی بمعده
و روده ها ریخته بحدت لدغ معده و روده ها میکند پس
دافعه بدفع این ماده نازله از دماغ برمیخیزد و باندفاع
آن کیلوسات نیز مندفع میشود و علامت این اسهال
آنست که بسبب ریختن نزله در شب چند مجلس
آلوده بآن ماده که از سر ریخته بیاید بعد از ان بند د
تا روز دیگر صباح گاه این نزله بلغمی و مخاطی است و
برطوبت و لعابیت افساد کیلوس و ارخاء جرم معده
و روده میکند و اسهال لازم می آید دوم آن اعضا
معده است هرگاه که بسبب مرضی از امراض معده

صباح

ماسکه یا هاضمه آن ضعیف شد یا کیلوس در معده
توقف میکند یا نمیکند لیکن هاضمه در آن تصرف نمیکند بر
هر دو تقدیر ماکول و مشروب قریب بصورت قبل از اکل
بارز میشود و علامت فارقه میان این دو ضعف آنست
که در ضعف ماسکه زمانی معتد به میان اکل و شرب نیست
و در ضعف هاضمه زمانی لایق بهضم ماکول و مشروب
توقف میکند و آخر غیر منهضم بارز میشود و در ضعف
هاضمه قراقر و آثار نفخ در معده هست و در ضعف ماسکه
نیست و علامت اسهال معده علامت امراض
معده است و گاه باین علامت سلامت باقی آن اعضا
که اسهال بآن منسوبست هست و این هنگام معدیت
اسهال در غایت ظهور است و گاه غیر معده نیز مریض است
و این هنگام جزم باینکه اسهال معدیست یا غیر معدی
محتاجست بتفحص علامت سایر اقسام اسهال و محل
احتیاج بقوت حکمست سوم آن اعضا که اسهال از
آنهاست جگرست و اسهال کبدی دو قسمت اول آنکه ماده
متبرزه از کبد بارز میشود بسبب قیام در معده و این اسهال

دوم آنکه

زمانیست که جاذبه کبد ضعیفست یا ماساریقا مسدود است
یا مسدود شده است و صاف کیلوس که از معده و روده ها
بجگر میرفت بسبب ضعف جگر یا سده ماساریقا بجگر
نمیرود و دافعه معده و روده دفع آن بخارج میکند قسم دوم
اسهال کبدی آنست که ماده متبرزه از نفس کبد می آید
و این ماده بالوان مختلف می باشد و دم خالص که هیچ
عیب در رنگ و بو و قوام او نیست و خون سیاه
بقوام دردی شراب گاه منتن و گاه غیر منتن و صدید و قیح و
غساله گوشت و مره صفرا و خضراء کبد که گداخته است می آید
چهارم از این اعضا که امراض آن موجب اسهالست روده است
ضعف ماسکه و هاضمه روده مثل معده موجب اسهالست
و همچنین سحج و جراحت روده و ورم آن گاه موجب اسهالست
و آن زمانیست که بسبب این امراض است هاضمه یا
ماسکه عاجز شده و همین امراض که جراحت و ورمست
گاهی بسبب جبر طبیعت و قولنج است و آن زمانیست
که ورم معظم سد مجری کرده یا از لبتن فضول بر محل مسحوج
یا مجروح متاذی شود و بسبب هرب از الم منقبض شود و راه بر فضول

بسته کرده پنجم ازان اعضا که امراض آن موجب اسهالست
سپرزست و سپرز گاهی بسبب امتلا از سودا سودا را بسیار
بمعده ریخته و آن سودا افساد کیلوس میکند و اسهال کیلوسی
ملون بلون آن سودا احادث میشود ازین جهة در اکثر صاحب
جوع البقر را یا جوع الکلب را اسهال کریه اللون والرایحه
میباشد و انقطاع اسهال او علامت صحت اوست
ششم جمیع بدن گاهی موجب اسهالست بیکی از دو وجه وجه
اول انکه جمیع بدن از فضول ممتلی است و آن فضول نضج یافته
و بطریق بحران طبیعت بدفع آن برخواسته وجه دوم انکه
بعد از تنا در دق و سومات و لطایف اعضا مذاب
گشته اسهال ذوبانی عارض شود و این قسم آخر علامت
موتست و علاج را در آن نفعی نیست مگر دلالة بر جهل معالج
آن اسهال و گاه هست که در عضوی از اعضاء باطنه ورم
منفجر شد و قیح آن ورم در عروق جاری شد از روده مندفع
میشود و این قسمی دیگر اسهالست غیر آن اقسام همه اما
علامت جمیع اقسام اسهال در اسهال معدی تنقیح منقح آن
واقع شده ذکر را آن کافیست و غیر را تفصیل زیاده میکند

تنبیه

الاجرت و عجز از تمیز آن و دستور علاج اسهال
آنست که اولا آن که مرض آن موجب اسهال شده
بشناسند و در تعریف آن عضو سعی بلیغ باید نمود و بسیار
بهش که امارات مخصوصه نباشد و بحدس بلکه با لهامات
حقانیه محتاج بهش و طبیب را بوعده والذین جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا واثق باید بود و از مجاهدات مورث هدایات غافل
نباید شد امید که از کثرت ضلال محفوظ ماند و چون آن عضو را
شناخت دیگر سعی باید نمود که آن مرض در آن عضو که
مستتبع اسهال شده بشناسد بعد از ان اگر ممکن علاج آن مرض
و علاج اسهال جمیع میتواند کرد مثل انکه حرارت
جگر سبب تکون فضول صفراوی میشود و همین حرارت
سبب حرکت صفرا و ریختن او بر روده است و میان
تسکین حر کبد و قبض میسرست جمع کند شربتی مبرد مثل
شیره تخم تورک و آب به با قابضی مبرد مثل طباشیر
جمع کند و اگر جمع میسر نیست مثل انکه سبب اسهال ضعف
ماسکه روده است و سبب ضعف ماسکه غلبه سردی
و تری روده است و سبب غلبه این دو کیفیت اجتماع بلغم است

عضو

ظلال خلال

جمع

جمع

نسخه شربت جدا از بار اسهال

هم در جوف روده و تنقیه روده از بلغم بقی دشوار است
از برای آنکه از دهن دور است و با مساک از غذا
دشوار است از برای کثرة بلغم و خوف آنکه حیات
این مدت نپاید و چاره نیست غیر از تنقیه بمسهل و این بدترین
امراض است که علاج سبب مرض ضد علاج نفس
مرض است باید که طبیب مسارعت واجب داند و پیشتر
از آنکه اسهال باتلاف کیلوس مریض اضعیف سازد
مسهل بدهد بعد از تنقیه علاج اسهال کند و بیشتر اسهالها
که بتلف میکشد یا متمادی میشود بسبب آنست که
معالج او لا ملتفت سبب اسهال نمی شود و قوابض
میدهند که حبس اسهال کند و چون علت تامه که روز
اول موجب اسهال بود همچنان هست معلول او
که اسهالست باقیست و سعی او در حبس باطلست
عرض دوم روده قولنج و حبس است که تابع امراض اوست
و حد قولنج این گفته اند که قولنج مرض معویست که دشوار
با او بیرون رفتن آنچه از و بیرون رفتنی بطبع است
و این حد قولنجست پیش طبیب اما در عرف عام قولنج

میکنند

پس قولنج در عرف عام مرض باشد و در عرف طب مرض باشد

میگویند بحبس طبیعت و دردی که با آن حبس میباشد
پس قولنج در عرف عام مرض قولنج باشد و بعرف
طب و محبوس در قولنج یا ثفل غلیظست و آنرا قولنج ریحی
میگویند و این ریح گاهی در تجویف روده محتبس است و
تحلیل و اخراج آن اسهل است و علامت آن انتقال
و رجعت از محلی بمحلی و هرگاه که از غلظ بدقاق آید درد
اشد گردد از جهت تنگی مکان و قرب محل وجع باعضاء
شریفه و هرگاه که از دقاق بغلاظ رود درد سبک شود
از جهت سعت مکان و بعد از اعضاء شریفه و گاه این
ریح غلیظ درمیان طبقتین و غشائین محتبس است و علامت
آن لزوم وجعست در موضعی واحد از روده با آنکه هیچ علامت
از علامات ورم در آن موضع نباشد و در هر دو
نوع گاه احتباس براز است نوع دوم قولنج بلغمیست که
محتبس بلغمی غلیظ لزجست و علامت این قسم آنست
که پیش از قولنج این کس را تخمه و فساد غذا مکرر بوده و
گاه گاه این بلغم غلیظ لزج که طبیب او را زجاجی میگوید
همراه براز و براز در آن غلطیده بیرون آمده باشد

او

وبر لبنیات مداومت نموده **قسم سوم قولنج** ثقلیت که براز بسبب حرارت یا یبوست یا طول احتباس خشک و بندقه بندقه کشته باشد وچند بندقه از ان باهم میل برده کرده پس سبب بعضی طریق نموده وعلامت این قسم آنست که قبل از حدوث قولنج اسباب مجففه مثل خوردن نان ارزن وحرکات متعبه وقلت امراق وادهان اتفاق افتاده باشد وگاه گاه بنادق در براز دیده وگاه باشد که ملمس دست بر شکم را بنادق محسوس شود **قسم چهارم قولنج** قولنج ورمیست وعلامت این قسم ظهور نتو در جزئی از شیب ناف واعراض ماده ورم دران جزء ولزوم درد دران محل ظاهر باشد واگر ماده ورم با خون وصفرا باشد تب تیز با آن خواهد بود وظهور این قولنج ولوازم آن دفعی نباشد بلکه بتدریج ظاهر شود وعلاج قولنج ریحی تکمید ست وفروبردن جوارشات ودخول حمام واستعمال هوا در حمام بیش از آب ومجشیات خوردن وجاویدن وامساک از غذا چند انکه نفخ متحلل شود اگر قوت مساعد باشد وعلاج قولنج بلغمی معاجین

کبار وزنجبیل پرورده خوردن وملازمت حمام ونشستن در آب گرم وابتداء تلیین تحمل شیاف کردن وچون فتح سده باین تدبیرات کرده باشد مطبوخها منضج ملطف چند روز بخورند بعد از ظهور نضج تنقیه رو ده از بلغم بحقنهای قویه کنند وسه روز اول قبل از فتح امساک از غذا واز آب ضرور است وبعد از فتح در ایام انضاج وتنقیه اقتصار بر مرقهاء لحوم لطیف با ملطفات مثل دارچینی پخته وعلاج قولنج ثفلی شیر وعسل والعبه وعسل است وغذا امراق دسمه وتدهین شکم باد هان رطبه ونشستن در آبی که کلم یا خطمی پخته باشد نشستن واستعمال حمام مرطب کردن وعلاج قولنج ورمی علاج اورام باطنیست در فصل اورام خواهد آمد انشاء الله تعالی

فصل یازدهم در خصیه وقضیب ورحم ومقعد خصیه مخلوق شده از گوشت سفید ست که در آن سوراخها همچون گوشت پستان وگرده است وپرده بر ان کشیده واین پرده از کناره صفاق رسته واز هر دو زاویه حاصله از عانه دران دو کناره صفاق دو مجری شده و

بشکل دو ترنج فرو د آمده باین وجه که اول مجری بتدریج تنگ شده
تا حدی که از تنگی بعد از ان میل بفراخی کرده ولا یزال
فراخ شده تا بمجرائی کیسه خصیه شده و رگها از همین دو
مجری فرو آمده و پیچیده در بیضها بعد از تلافیف بسیار افواه
این عروق در سوراخهای بیضه کشوده ماده منی اول
باین عروق میریزد و در تلافیف این عروق توقف
میکند و بمجاورة لحم بیضه مستعد قبول صورت منی میشود
بعد از ان بلحم بیضه میریزد و صورت منی قبول میکند
و در اوعیه منی جمع میشود و طرف این اوعیه متصل باصل
قضیبست و از مجری شیب مجری بول بیرون می آید و اصل
و عمق قضیب رباطی مجوفست و اطراف شرائین
و اطراف اورده و اطراف اعصاب گرد او در آمده
و خلال بگوشت پر شده و جلد برو کشیده و سبب نعوظ پر
شدن رباطست از باد و اورده از خون و شرائین از روح
و رحم جوهر او غشائیست و دو طبقه است و صورة
او با عنق طویل که طرف آن فرجست صورت قضیب و
خصیه است و مزاج این اعضا گرم و تر است مگر قضیب

آنها

قضیب

که بمزاج اصلی مایل بسردی و خشکی است و امراض خصیه
او رامست و قروح و بزرگ شدن بطریق سمن و اصناف
امراض او فتق و ادره و قیله و نقصان باهست و اما
فتق آنست که صفاق در تحت مراق بسبب حمل ثقیلی یا
حرکتی عنیف دریده شود و چیزی که اندرون صفاقست
مثل روده و ثرب از صفاق بیرون آید و در شیب
مراق افتد و قیله و ادره آنست که آن دو مجری که از
صفاق در کیسه خصیهاست بمثل اسباب فتق کشاده
شود و از ان مجری نفخی غلیظ یا رطوبتی بلغمی یا روده فرود
آید و بکیسه خصیه ریزد و اگر آب فرود آید آنرا قیله و ادره
مائی خوانند و اگر باد غلیظ فرود آید آنرا ادره و قیله ریحی
گویند و اگر روده فرود آید آنرا ادره و قیله معوی گویند و اگر
آن رطوبت بلغمی در جرم خصیه تشرب کند و درو عظمی
مثل استسقای لحمی پیدا شود آنرا ادره و قیله لحمی گویند و اما
قضیب تشنج و استرخا عارض او میشود و از امراض خصیه
نقصان باه است و نقصان باه یکی از سه حالت است اول
آنکه رغبت بآن نماند و کم شود دوم سرعت انزال سوم

و صفاق پرده ایست جلد در تحت مراق ... بجلد ... شکم کشیده شده

یا ثرب

انکه میل نشود بآن و امراض رحم سوء المزاج و اورام
و قروحت و امراض او و نقصان و بطلان فعل او لازم
می آید و فعل او حملست و حفظ جنین و خللی از فعل او یا آنست
که اصلا بار نگیرد یا کیرد و نکاه ندارد تا تمام شود و خصیه
عضوی رئیس است در بقاء نسل و نوع ضروریست و
امراض این اعضا بیشتر امراض کرم است و علاج آن فصد صافن است
و شرب مسهل و تحلیل مواد ازان با ضمده و اطلیه و
فتق و انشقاق صفاق قابل بر نیست بنهادن ضماد
بران منع آن از تزید باید کرد و علاج ادره مائی و ریحی
بوضع اضمده و تنقیه بدن از مائیة و مواد نفخ است و
علاج اتساع مجری بوضع اضمده مانعه از تزید مثل علاج
فتق است و علاج قیلهٔ لحمی مثل علاج استسقاء
لحمیست بعد ازین خواهد آمد و نقصان باه را علاج باغذیه
کثیر الغذا و قلیها و معجونها باید کرد و نسخهٔ آن در فصل
نوزدهم نوشته خواهد شد **و اما مقعد** امراض او
چهار است بواسیر و شقاق و اورام و بروز او و بواسیر
و او زیادتیست که بر افواه عروق مقعد حادث

شود و آن کاهی مشابه ثؤلول باشد و ثؤلول را در شهر
ما کوک میکویند و این قسم را ثؤلولی میکویند و کاه مشابه
انکوری سرخست و این قسم را عنبی میکویند و کاه مشابه
توتی سیاهست و آنرا توتی میکویند و کاهی بشکل
درخت خرماست و آنرا نخلی میکویند و این اقسام همه
کاهی در داخل مقعد میباشد و کاهی در خارج و کاهی ازان
خون روان باشد و کاهی نه و این قسم را عمیا میکویند
و ماده این مرض خونیست که باحراق فاسد شده و علاج
تمام اقسام فصد باسلیق و فصد صافن و تنقیه بدن
از سوداست و بعد از فصد اکر درد تسکین نکند خون فاسد
هنوز مانده باشد و خود سائل نباشد مفتحات افواه آن مثل زهره کاو
و آب پیاز و مقل ازرق و قنه و استه زردالو و استه
شفتالو بر ان طلا کنند تا خون فاسد زیادتی ازان بریزد و
درد ساکن شود و اکر خون بافراط رود قرص کهربا و رب سیب
و آش سماق با مرغ خورند و باقی ادویه آن در فصل نوزدهم
مسطور خواهد شد **دوم اورام مقعد** ماده اورام مقعد نیز
خون فاسد غلیظ است و علاج آن فصد باسلیق است و

تنقیه بدن از اخلاط محرقه و باقی ادویه در فصل نوزدهم
مذکور خواهد شد و اگر بعد از انفجار ناسور شود مراهم آن خواهد
آمد سوم شقاق مقعده سبب آن غلبه یبس است بر مزاج
یا اثفال خشک بر مقعد گذشته و شق آن کرده و علاج
آن ترطیب مزاج و تقلیل فضولات با مراق چرب و
العبه چهارم رخاوة و برودت و علاج آن نشستن در آبیست
که قوابض در آن پخته باشند و اگر در بدن فضول رطبه
بیش تنقیه بدن از آن فضول ضروریست و ادویه این
امراض و سائر امراض بدن در فصل نوزدهم خواهد
آمد انشاء الله تعالی وحده العزیز فصل شانزدهم در مفاصل
و اعراض استخوان و کیفیت اصلاح آن بوجه کلی و اجمالی
مراد از مفاصل که موضوع این فصل است مفصل سلس است
و آن طرف دو استخوانست که در یک طرف زائده باشد
و در طرف دیگر حفره اوسع از غلظ زائده و مفصل را
دو نوع از مرض مخصوص بآن می باشد یکی آنکه فضله
باین حفره ریزد و میدان حرکت بر زائده تنگ سازد تا
حرکت متعسر شود و دیگر مرض دوم مفصل آنست

که زائده از حفره بیرون آورد و اما استخوان را اگر عارض
میشود علاج اوجاع مفاصل تنقیه بدنست از آن مواد که
بمفاصل میریزد بفصد اگر سرخی و گرمی در مفصل باشد و بمسهل
وقتی در تنقیه مواد مفاصل انفع از مسهلاست و مدرات را
در تنقیه مفاصل منافع جلیله می باشد و بعد از تنقیه
ضمادات محلله بر مفاصل نهادن از جهة تنقیه نفس مفصل
و اما علاج بیرون زائده مفصلی از حفره او بکشیدن
استخوانست بوجهی و تا حدی که زائده بحفره رود و علاج
کسر استخوان هم انقدر که محل کسر منطبق شود بعد از آن
بر کسر و خلع هر دو ضماد نهادن و بستن و تفاصیل شکستن
در هر خلع و کسر و کیفیت بستن درین اوراق نمیگنجد در
زبدة الکامل مذکور است اگر خواهند در آنجا مطالعه کنند
فصل هفدهم در اورام و بثور و قروح و استسقاء و
جذام و امراض جلد بدانکه ورم زیادتیست در مقدار
عضو از ریختن فضله بآن و بثور اورام صغارات
و اورام بثور کبار است یعنی بثره و ورم یک حقیقت است
مختلف بصغر و کبر و جراحت تفرق اتصال لحمست و

هرگاه که در جراحت ریم پیدا شد آنرا قرحه میگویند
و ماده ورم بسیط شش چیز می تواند بود خون صفرا بلغم
سودا مائیه ریحیه و ماده ورم مرکب ازین شش مفردات
یا ترکیب ثنائی یا ثلاثی یا رباعی یا خماسی یا سداسی و ورم
اگر ظاهر در بدنست ماده آن بچشم و دیگر حواس محسوسات
و اگر در باطن بدنست ماده آن از اعراض حادثه ازان در ظاهر
بدن و تغیرات فعل عضو متورم ازان و از اعراض
محسوسه از فضول او بمثل قاروره بدانند بوجهی که در فصل
آخر کتاب در بحث تشخیص مذکور خواهد شد و ورم
دو قسمت یکی ورمی که تمام بدن یا اکثر بدن یا بقعه
عظیم از بدن دوم آنکه قلیلی از بدن گرفته قسم اول ورم
اعضاء مستقیت و استسقا سه قسمت اول لحمی
دوم زقی سوم طبلی لحمی آنست که تمام بدن ظاهر
آن و باطن مثل متبرّل و مترهل شود پس انگشت در
هر جزو بدن که فرو بری پیش از آنکه برداری فی الحال
جای انگشت پر نشود و رنگ و رو و تمام اعضاء
او برنگ اموات بیش ماند که برنگ احیا و زقی آنست که

مثل
گرفته صح
متبرّل
خمیر صح
در گوشت فرو میتواند رفت فرو رود و چون صح

اعضا تن پر غذا بر تمام تمام مراق پر از آب شود و جلد او
خصوصا مراق طراوت مشک پر آب داشته باشد
و هرگاه که از پهلو بپهلوی دیگر گردد او از آب متحرک
در مشک مسموع شود و طبلی آنست که شکم بزرگ شود
و اطراف آماس کند و ناف بیرون آید و چون
دست بر شکم زنند آواز طبل مسموع شود و اما لحمی
سبب آن نقصان هضم کبدیست که خون در قوام
کمال هضم نرسد خونی ممزوج بفضول آبی و رطوبتی با عضا
رود و حرارت اعضا کمتر از حرارت جگرست از برای
آنکه اعضا مرکب از گوشت و استخوان است و در جگر
استخوان نیست و مائیتی که بحرارت جگر نسوخته است
بحرارت اعضا نمیرسد پس ازین خون ورمی مرکب از
مائیه و ریحیه و بلغمیه متولد میشود و گاه بسبب ماندن
مائیه کثرت مائیه است و سبب کثرت مائیه یا افراط
تشنگی است یا مرضی در اعضاء بول که مائیه فضیله
از جگر نبرند و سبب افراط تشنگی یا حرارتست یا یبوست یا هر دو
و این حرارت یا در معده باشد یا در جگر یا در هر دو یا در

و رطوبة
نمیسوزد
سبب
فضلیه
منجذب نشود

کرده یا در دل یا در تمام بدن وگاه سبب افراط تشنگی
سده ماساریقا است که مانع وصول آب بجگر است
وگاه سبب افراط تشنگی بلغمی شور است که بسبب لذع
معده جنبیده و بسبب ملوحه آب می‌طلبد و سبب
زقی آنست که مائیه از کبد بر نهج طبیعت منفصل نشود
و منهاج طبیعی در انفصال مائیه فضلیه آنست که کرده
آن را بکشد و بمثانه بریزد و از مثانه بیرون رود و
سبب تغیر این نهج آنست که گاه سده میان جگر و گرده واقع
شود و طبیعت تجدید راهی کند که از جگر بناف متصل
بود در آن زمان که شخص جنین بود و مشیمه متصل برحم والده بود
و خون حیض از رحم بعروق مشیمه می‌آمد و از عروق
مشیمه بناف جنین می‌آمد و از ناف جنین بجگر جنین میرود
و بعد از تولد جنین آن راه خشک شده در حال که راه مائیه
از جگر بگرده مسدود شده طبیعت آب را براه قدیم ناف
میفرستد و ناف این زمان مسدود است آبها در حوالی
ناف جمع میشود طریق دوم آنکه اگر چه میان جگر و گرده
سده نیست لیکن مائیه بیش از آنست که قوت گرده وانی

غیر

باشد بجذب آن پس بعضی از آب در این طریق میماند
و بطریق تبخر و ترشح در خلال اعضاء غذا جمع میشود و
بعد از کثرت خواه بطریق سده یا غیر ورمی درین
اعضا حادث میشود مرکب از آب و باد و بلغم الا
آنکه رکن آب در آن بیشتر است و سبب طبلی قصور هضم
اولست و سبب این قصور یا امراض معده و روده است
یا بسیار خوردن غذاهاء کثیف یا هر دو چون قصور
هضم متمادی شود ورمی درین مواضع حادث شود که مرکب
از مائیه و ریحیه الا آنکه رکن باد در او بیش است و طریق
علاج استسقا آنست که اولا اسباب آن را بالتمام بلغ
بدانند بعد از آن بقطع سبب و تحلیل مواد هر دو مشغول
شوند و مشکل‌تر اقسام آنست که طبقه از طبقات اسباب
آن حرارت باشد مثل آنکه زقی از کثرت شرب و کثرت
شرب آب از حرارت کبد حادث شود از برای آنکه استسقا ورمی
بارد است و تحلیل آن بتسخین است و سبب آن
حرارت جگر است و علاج آن بتبرید است و مدرات
در حمی و زقی انفع اشیاء است و تقلیل اکل و شرب در علاج

میماند

علاج

ورم

قسم دوم ورم

واجبست
استقا و اغذیه و ادویه آن در آخر کتاب مشروح
خواهد شد قسم دوم ورم که بسیری از ورم حادث شده
اگر از خون صرفست نام آن فلغمونیست و اگر از خالص
صفراست حمره و اگر از بلغمست اورا اوذیما و ورم رخو
میگویند و اگر از سوداست اگر درد با او هست سرطان
و اگر درد با او نیست اورا صلابة میگویند و اگر مادهٔ
ورم ریاحست اگر آن ریح در یک جزء بدن جمع شده
اورا نفخه میگویند و اگر در بقعه از بدن متفرق و مخالط
جوهر عضو است چون حوالی چشم ناقهان آنرا تهبج میگویند
و جزام سرطان عامست همچون استقا که ورم رخو یا
مائی یا ریحی عامست و مآل هر ورم و هر بثره یا تحلل
یا تقیح است یا تصلب و علاج هر ورم اول تنقیهٔ بدنست
از مادهٔ آن ورم بفصد و اسهال و قی و ادرار
و نهادن اضمده بر و در ابتداء رادع یعنی دوای سرد
خشک که ماده را از حرکت باز دارد و راه بر ماده تنگ
کند تا دیگر نریزد بشرط آنکه ورم در پس گوش که مدفع دماغست
و شیب بغل که مدفع دلست و بیخ ران که مدفع جگرست

نباشد که در اورام این مواضع هم از ابتداء مرخی و محلل
تضمید باید کرد و رادع مثل صندل و گل ارمنی با گلاب
و زمان ابتداء آن مدتست که ورم ظاهر شده اما هنوز
تزیدی در آن ظاهر نشده و در زمان دوم که آن تزید
زمانیست ضماد مرکب باید از رادع و محلل و در زمان
سوم که ورم واقع شده نه تزید دارد و نه تنقص و در زمان
چهارم که ورم در انحطاط و تنزلست هر دو ضماد از محلل
فقط باید نهاد و در اورام باطنی ادویه ضمادات در اوقات
اربعه هم از خارج محاذی ورم باطنی تضمید باید کرد و هم
با اشربه باید خورد مثلا در ابتدا هم تضمید صندل باید کرد
و هم شربت صندل باید خورد و چون ورم باطنی
نضج یابد و علامت نضج آنست که تب و درد نماند یا کم شود
منفجرات از خارج تضمید باید کرد و با اشربه باید خورد
و چون منفجر شود و علامت انفجار آنست که بلرزد و ریم
همراه بول یا همراه براز شود و بعد از انفجار جالیات
بخورد و تا قرحه از ریم بشوید بعد از ان مدملات خورد
و در انفجار اورام در خارج همین ترتیب در استعمال

منفجرات

ادویه بتضمید مرعی دارند و در علاج قروح اول تنقیه بدن
از فضول مفسد خون کنند دیگر تعدیل مزاج جگر تا افساد
خون نکند دیگر تحلیل اورامی که از موادی آن اورام
قرحه را مدد رسید دیگر اصلاح قرحه بر هم که تمادی زمان
قروح را سبب یا امتلای بدنست از فضول مفسد
خون یا انکه جگر بمزاجی ردی افساد خون میکند یا در حوالی قرحه
ورمی هست و مواد از و بقرحه می ریزد و قیح دال بر
طبیعت قرحه و طبیعت خونست قیح سفید غلیظ
دلیل برودت قرحه است و قیح رقیق صدیدی دلیل
حرارت قرحه است و ادویهٔ مستعمله در مراهم در لطف
کتاب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **فصل**
هشتم حمی حرارت غریبست که در اول عارض روح
دل یا خون دل یا گوشت دل میشود و چون روح
بآن مکیف شد و بطریق شریان بهمه بدن رسید
و همه بدن بآن گرم شد آن گرمی شامل بودن تبست
و تعریف کرده اند تب را بانکه حرارتیست غریب
که منبعث میشود از دل و منتشر میشود بتوسط شرائن

اهم

در همه بدن و مضرت بتمام افعال بدن میرساند و اگر
معروض اول روح دلست اورا حمی یوم میگویند
و اگر معروض اول او اخلاطست که متعفن شده
و اثر عفونت او بدل رسیده و از دل بتمام بدن
منتشر شده اورا حمی عفن میگویند و اگر معروض
اول این حرارت غریب لحم دلست اورا حمی دق
میگویند اما حمی یوم پس آن مخصوص است به پنج
خاصه که بیکی از دق ممتاز میشود و بیک خاصه دیگر
از غب ممتاز میشود **اما خاصه** که بآن از دق ممتاز
میشود آنست که اسباب حمی یوم قریبة العهد و
قلیلة الصحبه است و بمصاحبت در اندک زمانی
موجب حمی شود و اسباب دق بر طول عهد و امتداد
زمان صحت مورث تب میشود مثلا تعب بدنی
و غم و هم از عوارض نفسی باندک زمانی مثل
یکساعت گاهی بتب می انجامد لیکن آن تب حمی یومست
از برای انکه معرض اول روحست و روح لطیف
و سریع الانفعال اما همچنانکه باندک زمانی از سبب

اما خاصه

حرارت متاثر شد باندک زمانی از مبرد متاثر میشود و مفارقت
و همین تعب بدنی و غم و هم هرگاه که یکباره یا بیشتر
متمادی شد و بتب کشید آن تب دق است و چون معروض
اول او اعضاست همچنانکه از سبب دیر متاثر میشود
از سبب ضد نیز دیر متاثر میشود و تب دیر
مفارقت میکند اما خاصه دوم که بآن از حمی یوم حمی
غب ممتاز میشود آنست که هرگاه که تدبیر حمی یوم
خطا نشود انقضای او در روز اولست ببول بسیار
و بخاری از بدن مرتفع شبیه بخار کسی که از حمام بیرون
آید و انقضای حمی غب هرگز باین سرعت و این وجه
نیست و اما آن سه خاصه دیگر یکی آنست که حرارت
یوم نرم و ساکنست و تیز و گزنده نیست و هر زمان که
مشتد شد حرارت حمی یوم و بغایت بلندی رسید
صاحب تب متاذی و مضطرب نمیشود دوم آنست
که بول در حمی یوم شبیه ببول اصحاست و مخالف بول
طبیعی نیست الا در اندک حمرتی اما در قوام و رسوب
مثل بول طبیعی است سوم آنکه نبض صاحب حمی یوم

حار یوم که بخار از بدن برآید مثل بخار حمام

مشاکل

مشاکل نبض اصحاست و مخالف در ان نیست
الا در اندک از عظم و سرعت اتساع و بطوء اجتماع از انقباض
و علامت حمی عفن ده است اول آنکه اکثر تولد این
تب از اسباب سابقه متقادمه است در بدن مثل
امتلا از فضول دوم آنکه ابتدا بقشعریره و برد میکند
خصوصا حمیات مائیه سوم آنکه حمیات عفن دائر
میشود یا ادوار کثیره یا دائم میباشد چهارم آنکه حرارة
حمی عفن شدید و لذاع میباشد پنجم آنکه حرارة
حمی عفن محدث اضطراب و کرب بسیار است
ششم آنکه در سورت و شدت حمیات عفن
در منتهی صعود آن ظاهر میشود اعراض داله بر تمام
عفونت ماده و غلیان ماده مثل صداع و تشنگی
و خشکی دهن و تلواسه پس هر نوبت از تب
دائر و هر روز از تب دائم که ظاهر میشود درآن
این اعراض دلالت کند بر آنکه مرض بمنتهی صعود رسیده
و وقت جهاد و تیراندازی مرض با طبیعت رسیده
هفتم آنکه در حین مفارقت حمیات عفن بدن

محموم پاک نمیشود از تب بکمال نقاهت هشتم انکه تب
عفن هرگاه که ماده در داخل عروق متعفن شده حرارت
تب در جمیع اوقات یکسانست الا در وقت سحر درین
وقت بسبب برد سحر تنزل میکند نهم انکه بول در اول
حمیات عفن خام و غیر نضیج میباشد دهم انکه نبض در
اول حمیات عفن صلب میباشد و حمی عفن یا بسیط است
یا مرکب بسیط انست که از عفونت یک خلط حادث شده
و مرکب آنست که از عفونت دو خلط یا بیش از دو
خلط حادث شود و عفونت تغیریست در خلط
که خلط را از رسیدن بکمال مطلوب از و باز دارد و کمال
خلطی که غایت مقصود از وآنست که بدل ما یتحلل از بدن
شود و عفونت آنست که او را تغیری عارض شود که
بدل نتواند شد و مقابل عفونت نهوت و خامیت و نهوت
آنست که استعداد جزء بدن شدن در و هنوز تمام
نباشد اما این استعداد در و باطل نگشته باشد و در مقابل
عفونت و نهوت هر دو نضج کاملست و سبب عفونت
حرارت غیر طبیعیت اعم از انکه حرارت غریزی نباشد

ما یتحلل

لم یکن

که کیفیت آنرا اشتداد طاری شود و غیر طبیعی گردد
حرارت قائمه با دخنه روح از اقسام حرارت غریزیه است
وادخنه روح آن بخارات است که دائم از مسامات بیرون
میرود و ما را شعوری نیست نه بوجود او در بدن و نه بخروج
او از بدن الا وقتی که در آبی فرو رفتیم تا گردن درینوقت
احساس میکنیم که جسد ما گویا پیش از جلد مات یا جامه
تنگست که بدن ما در آن نمیگنجد و سبب این احساس
آنست که بخارات بدن ما که آن مرکب از دو چیز است
یکی دخان روح که نسبت آن بروح حیوانی چون نسبت
دود است بچراغ دوم بخار بدن از ابخره متصاعده از
غذاست در هضوم اربعه و این بخارات دائم از
مسامات بیرون میرود و ما را خبری نه از وجود آن
در بدن و نه از خروج او از بدن هرگاه که در آب فرو
رفتیم و مسامات بسته شد آن بخارها جمع میشود و بدن ما مثل
انبانه گویا که از ان ادخنه و ابخره میشود ما احساس
آن تنگی میکنیم پس ظاهر شد که در بدن ما دائم دخانی هست
و این دخان از حرارتی هست غیر محتاج الیه و هرگاه که مسام

او

بسته شد واین ادخنه جمع شد حرارتی غیر طبیعی در بدن
پیدا میشود وازشان حرارت غیر طبیعی تعفین وافساد
وسببی دیگر عفونت ماکول ومشروبست وماکول ومشروب
بدو وجه سبب عفونت میشود وجه اول انکه در خود استعداد
خود میل بفساد ترکیب کرده بود مثل کوشت کندیده
ومیوهای طعم کشته دوم انکه در خوردن او قانون حکمت
مرعی نباشد یا جمع کرده باشند دریکدفعه اکل میان دو چیز
که یکی مفسد دیکری باشد مثل سرکه وشیر یا انکه دریکبار زود
آنقدار غذا وآب بخورد که قوت وفا بهضم آن نکند و
ماکول ومشروب باین وجوه سبب تعفن میشود وحمیات
بسیط عفن چهار است دموی وصفراوی وبلغمی و
سوداوی ودموی دو قسمت اول آنست که از کرم
شدن خون حادث شده وتسخین غیر تعفنست ممکنست
که خلط کرم شود اما استعداد بدلیت دران باطل
نشود وعفونت موجب بطلان این استعداد است واین قسم را
سونوخس میکویند دوم دموی عفن است ودم را اوعیه
نیست در بدن غیر عروق ودر کبد نیز که مولد دمست

غیر عروق نیست پس تعفن دم دائما در عروق باشد
پس تب دائمی بود وازحدوث تا انقضا دور وعود
نکند وعلامت او سرخی رنک روی وتمام بدنست و
کثرت نعاس وندادوت بدن وانتفاخ اوداج واحساس
تمدد واحساس تمدد از اعضا بتخصیص جلد وثقل سر بلکه
تمام بدن وکسل وعظم نبض وحمرة وغلظ بول واین
ابتدا بنافض وقشعریره کند دوم صفراویست وصفرا
بغیر از عروق دو دیکر اوعیه مثل معده وزهره متعفن
میشود وهرکاه که در عروق متعفن شد تب دائم و
متصل است ودور وعود ندارد واکابد ورغب اشتداد
میکند وهرکاه که در غیر عروق متعفن میشود یا دریکو عا
متعفن شده یا در پیش اکر دریکو عا متعفن شود مثل تجویف
معده صفرا یا خالص است یا مخلوط بغیر است اکر
خالص است در هر چهل وهشت ساعت که دو شبانروز است
اطول زمان تب دوازده ساعتست واکر صفرا نیست
مخلوط تب از دوازده ساعت زیاده می باشد ودر صفرا
خالص غایت طول دوازده ساعتست وکمتر از ان بسیار

وانتفاخ اوداج

وبیش از دوازده ساعة نیاشد
وبیشتر شش ساعة ذکر از تب
خالیست

می باشد و سبب مفارقت و معاودت ازین تبها که مادهٔ
آن در خارج عروق متعفن شده آنست که هرگاه در وعائی
از اوعیه بدن خلطی متعفن شد و از ان تعفن تبی
حادث شد آن تب مقداری از زمان میماند که آنخلط
عفن ماند چون تب تلطیف آنخلط کرد و بقوام عرق
آورد و بعرق از مسامات بیرون میرود و تب مفارقت
میکند اگر در بدن از همان نوع خلط هست یا استعداد
تکون آنخلط هست در مقداری دیگر از زمان دفعه دیگر
از ان خلط در همان عضو جمع میشود و آن سبب که تعفن
دفعه دوم میکند و تب میگیرد و همچنین تا آن فضله
در بدن متکون و در آن عضو مجتمع شود آن تب را
معاودت بعد از مفارقت خواهد بود و چون اصلا نماند معاودت
نکند و سبب لرزیدن یا سرما یا بی سرما در اول تبها واره
آنست که این خلط از عضو دیگر می آید بدین عضو که
مستوقدست و در آمدن بر اعضاء حساسه مثل اغشیه
و اعصاب میگذرد و اعضاء حساسه یا از برودت او
یا از لدغ او متاذی میشود پس طبیعت اعضا را از جهت

افشاق

افشاندن این موذی میجنباند پس اینکس میلرزد و سبب سرما
گریختن روحست از موذی و روح از هر جا گریخت آنجا
سرد میشود و در هر جا که گرد شد انجا گرم میشود از نجهت
در حین سرما و لرزیدن تشنه میشود و آب بسیار میخورد و
و علامت تب صفراوی آنست که ابتدا میکند
بلرزه که در ان لرزه غرزان شدید و سرما اندک باشد
و غرز آنست که احساس کند که دسته سوزن در و
فرو میبرند و علامت دیگر این تب صداعت و تشنگی و تلوا
و دلشوره و گاه با آن قی باشد و در بعضی اشخاص این طبیعت
و در بعضی قبض آن و نبض در ابتداء این تب مختلف
باشد چون همه تبهاء عفن و بعد از ابتداء این تب نبض
مستوی و عظیم و سریع باشد و بول ناری و عفن
و تیز بوی و این تب مفارقت میکند بعرق بسیار
و مستعد این تب لاغریست که مزاج خلقی او گرم و
خشک باشد و تدبیر سته او گرم و خشک باشد
و نوبهٔ این تب کوتاه میباشد از چهار ساعت تا نه
ساعت و از دوازده نمیگذرد و اکثر آنست که در نوبه چهارم

غرزان
قشعریره

منقضی میشود واکر نوبه چهارم بکذرد از هفتم میکذرد حمی

محرقه این تب صفرائی دائمه است وبوعده غبی اشتداد

میکند وعلامات آن علامات غبست لیکن اشد ازان

حمی بلغمیه این اقسامست اول دائره واین در شبانروزی

یکنوبت مفارقت ویکنوبت معاودت میکند و

این را مواظبه میکویند وعلامة او آنست که ابتدا

میکند بلرزیدنی صادق البرد وزود کرم نمی شود وچون

کرم شد کرمی او قوی نیست وبا او تشنکی وعظیم نبض

نباشد واشتهاء غذا در ان کم می باشد واعضا را

درین حال ارتفاعی مثل خمیر عارض میشود وروی متهبج

می باشد ورنک زردی شوب ببیاض ودرین تب قی

بلغمی واسهال آن لازمست ومستعدان این تب

مبلغمان بمزاج اصلی ومزاج سنی مثل صبیان وپیرانند

ونبض صغیر ومختلفست وبول کاهی تنک وسفیدست

بسبب سده صادر از بلغم وکاه غلیظ وسرخست بسبب

اختلاط بلغم عفن بآن وهرکاه که بول سرخ وغلیظ شود دلیل

محمودست دلیل انفتاح سده است واعراض این تب

بلر

حمی محرقه

حمی بلغمیه

متهبج

بلغم

بحسب اختلاف بلغم مختلف است اکر بلغم زجاجیست

در ابتداء با نفض ضعیفست واکر بلغم حامض بود در اول

نوبه نفض ضعیفست واکر بلغم مالح است در اول نوبت

اقشعراری باشد وشدت برد نباشد واکر بلغم

شیرینست در اول نوبت از نوبهاء او قشعریره یا لرزه

یا بردی باشد که در تب بلغمی مطلقا در اوائل حرارت نباشد

وبتدریج در نوبه که بعد از نوبه آید حرارت کم شود از

برای انکه مرتبه حرارت تابع مرتبه عفونتست وعفونت

اول عارض عرق اصلی میشود وبعد ازان عارض

اغلظ ودر اوائل حمیات ارق بیش است ودر تب بلغمی

در هر شبانروزی زمان تب بیش از زمان راحتست

بلکه هشت ساعت زمان تبست وشش ساعت زمان

فراغت وعند المفارقت نقائی تمام حاصل نمیشود بلکه

بقیه از حرارت می ماند تا نوبه دیکر بسببش از احوال مزمن

وطویل میباشد قسم دوم دائمه است واورا لثقه

میکویند وعلامات آن علامات مواظبه است الا

انکه نافض با آن نیست وعرق نباشد الا در حین مفارقه

شدید است

وبسیار بشده

ارق اعلا

فتره

دائم البلغم است

جبیده

بالکلیه واشبه تبها بدق این تبست دو رهر شبانروزی
شش ساعت فاتر میشود حمی سوداویه این تب نیز منقسم
میشود بدائره ودائمه وایسه را ربع دائره میکویند ودائمه را
ربع دائمه و علامات ربع دائره آنست که ابتدا
میکند بلرزیدن وتکسر اعضا وبردی همه شدید وقوی و
علامت دیکر درد مفاصل است وصغر وتفاوت و
بطوء در نبض وهر نبضه از نبضات مطلقا مرکب از
حرکتی وسکونیست وحرکت وسکون هر دو زمانیست
هیچکدام آنی نیست پس زمان حرکت یا معتدلست
یا کمتر از ان یا بیشتر از ان زمان حرکه اگر کمتر از معتدلست
حرکت سریعه میکویند ودر مقابل او بطیه است و
همچنین زمان سکون نبض اگر کمتر از معتدلست آن
نبض را متواتر میکویند ودر مقابل آن متفاوتست وچون
تب ربع کرم شد کرمی آن بیش از کرمی مواظبه وکمتر
از غبست وهمچنین زمان درنک هر نوبة کمتر از
درنک مواظبه است وبیشتر از درنک غب و از علامات
این تب مزاج اصلی ومزاج سنی که کهولتست و

علامات ربع

نفر

فصل خاص از سنه که خریفیت وبلده وتدبیر سابق و
فی الجمله جمیع اسباب برودت ویبوست علامات این تب
وکم باشد که ربع ابتداء حادث شود بلکه اکثر آنست
که حادث میشود بعد از تبها و امراض که از خلط سوخته
باشد وچون سوداء دو قسمست اول سوداء رسوبی
که آن از ارضیات ماکول ومشروب متکون میشود
وته خون می نشیند مثل ترسیب درد کلاب در شیشه
دوم سوداء احتراقی که از سوختن خلطی یا بیشتر از
یک خلط متکون شده همچنین سودائی که متعفن شده و
ربع آورده اگر رسوبی واگر محترق از رسوبیست علامات
آن آنهاست که مذکور شد واکر از بلغم محترق شده
علامات آن حدوث بعد از مواظبه است ولین نبض
وقلت لهب وعلامات بلغمیه مزاج واکر
از خون محترق شده علامات آن غلبه دمست و
حدوث او بعد از مطبقه واکر از صفرا محترق شده علامات
آن حدوث بعد از حمیات صفراویه است وتشنکی وبول
در تب ربع بالوان مختلف وقوامهای مختلف ظاهر میشود

ربع تبیست که یکروز آید دو روز بعد از ان نیاید وکر روز چهارم باز آید وسودائی که ه

والوان آن مرکب از خضرتست که لون سوداست و رنکی دیکر
که مناسب رنک آن خلطست که محترق شده وهمچنین قوام
آن تابع مادهٔ محترق وکیفیت حاصل از احتراق است
اما ربع دائمه در علامات ربع دایره است الا آنکه با آن
لرزه نیست وشتد میشود و بطریق ربع فاتر میشود در
باقی روزها واین تب نادرالوجودست وحمی خمس و
سدس و سبع از قبیل ربعست وحدوث این تبها از تعفن مواد
سوداویه در غایت غلیظی است **واما حمیات مرکبه**
ترکیب آن بسیارست از برای آنکه تب سه جنس است حمی
یوم حمی دق حمی عفن حمی یوم منقسم میشود بآنچه سبب آن
بدنیست وآنچه سبب آن نفسانیست وآنچه سبب آن
از نفس و بدن هر دو پیوندست وهر یک از هر سه قسم را
اقسام بسیارست وحمی دق هم سه قسمت وحمی عفن
هفت قسمت دموی یکقسم است وشش قسم دیکر حادث
از اخلاط ثلاثه باقیه سه دائمه وسه دائره جمله سیزده است
وهر یک ازین سیزده را اقسام هست وترکب هر یک
ازین اقسام و اقسام با هر یک ممکنست الا قلیلی که ترکیب

میان ایشان ممکن نیست واکر عزم حصر این تراکیب کنند
کسی ممکنست الا آنکه از حصر مشتمل بر فائدهٔ معتدبه نیست
بل طریق شناختن ترکیب آنست که نظر کند در اعراض تابع
تب هر کاه که این اعراض دلالت برد و خلط یا بر
بیش از دو خلط کنند بر ترکیب واکر ظاهر نشود الا اعراض
یکسبب حکم بر بساطت کنند واز مرکبات انچه کثیر
الوقوعست شطر الغبست وآن تبیست که حادث
میشود از تعفن صفرا وبلغم اما غیر ممزوج باشند از برای
آنکه آن تب را غب خالص میکویند وشطر الغب اقسام
قسم اول صفراویست وبلغمیست وهر دو دائرات
دوم آنکه هر دو دائمست سوم آنکه بلغمی دائمست و
صفراوی دائراست چهارم عکس آن وقاعده کلیه در
شناختن این اقسام همانست که مذکور شد که در اعراض
مقارن تب باید کرد وآثار هر خلط که ظاهر شود حکم بوجود
آن تب منسوب بآن خلط کنند **حمیات مختلطه** تبی
چندانست که دوری معین ندارد وهمچنین طبقات حرارت
در نوبها مختلفست کاهی شدیداست وکاهی ضعیف

وگاهی متوسط وسبب این حمیات گاهی وریست در
بعضی اعضا وگاه سوء تدبیر ماکل ومشارب است واین
قسم عارض ناقهان میشود بسیار وگاه سبب این حمیات
احراق اخلاط وسکون بحدوث ربع است وازحمیات
عفنه تبی چند دیگر هست که در حد هیچیک از حمیات مذکوره
داخل نیست ومسمی نمیشود هر یک باسمی ماخوذ از اعراض
مقارن اول انقیالوس وآن تبیست که ظاهر محموم گرمست
وباطن او سرد وحدوث این از بلغم زجاجیست حاصل
در باطن پس انجا که آن بلغمست سردست لیکن بسبب
عفونت بخاری از و متحرک میشود وبظاهر می آید وگرم
میکند وحرارت ناشی از عفونت تحریک اصل ماده میکند
واورا از محل تولد بیرون میبرد ومحل تولد او بسبب الفت
باو متاثر از برد او نیست اما آنمحل غریب که بآن مشتعل شده
واز ان متاثر میشود محموم احساس برد او میکند دوم
لیغوریا وآن تبیست که باطن محموم گرمست وظاهر سرد
واین تب هرگاه که صعب وشدید باشد وبا آن سواد
زبان وعظم تنفس وشدت تشنگی وتلواسه باشد از علامت

بعد از

میکند
بداست دلالة برانکه در باطن محموم موذی عظیم وقوی
هست وارواح وقوی جمع شده اند در باطن از جهة دفع
آن موذی وهر جزء بدن که روح درانجا جمع شد گرم میشود
وظاهر که روح از ان میل بباطن کرده سرد شده اما
هرگاه که هرگاه که در لیغوریا آن شدت وآن اعراض منکره
نباشد حدوث او از بلغمی غلیظست که عفونت عارض او
شده وآنجا که اوست بعفونت گرم شده وبخاری
ازو برخواسته وتا آن بخار بظاهر رسیده حرارت
عفنیه او ازو مفارقت کرده بتخصیص که در قریب ظاهر ملاقات
باخلاط خام کرده باشد پس چون این بخار بظاهر رسد برودة
ذاتیه بلغمیه ظاهر را سرد میکرداند وگاه هست که لیغوریا
حادث میشود از ماده صفراویه در غایت غلظ وعلامت
این قسم آنست که با غب آید یا دائمی باشد که بطریق غب
اشتداد او میکند وگاه حادث میشود از بلغم تبی که در حالتی
واحد سرد و هم گرمست ظاهر و باطن هر دو حدوث این
تب از بلغمیست که در ظاهر و باطن هر دو متعفن شده
بسر با صل ماده سرد کند و بر بخار حاصل از حرارت عفنیه

عفونة را

گرم کند **سوم حمی غشیه** و آن تبیست که حادث میشود
در اول دور او غشی و این تب دو قسم است اول
حادث میشود از بلغم خام و در ان نوبه که این بلغم حرکه
می آید چیزی بلغم بدل میریزد و غشی حادث میشود و اکثر
آنست که این غشی گاهی عارض میشود که در فم معده ضعفی
هست و علامت این قسم آنست که دوراو همچون دور
مواظبه باشد و ترهل بدن و تهیج وجه با او باشد مثل موآ.
و هرگاه که استفراغ این خلط کند غشی حادث میشود بسبب
حرکة ماده و وصول آن بقلب و از تغذیه ماده زیاده
شود و از ترک تغذیه قوت ساقط شود قسم دوم حمی
غشیه حادث میشود از اخلاط صفراویه شدیده
الرقیة شدید الغوص و رویه سمیة الجوهر که عفونت
عارض او شده علامت این تب آنست که در اکثر حالی
دایره میشود بدور غب و حادث میشود در ابدان در نهایت
حرارت و کشیده میشود دور و گداخته میشود بدن و
ساقط میشود قوت و نبض در نوبه واحد یاد و نوبه **چهارم**
حمی وبائیه و با عفونتیست که عارض هوا میشود همچون

عفونة

عفونت که عارض آبها میشود که جمع شده در کوها مثل
غساله حمام پس چون هوا متعفن شد تعفین اخلاط میکند
و اول خلطی که متعفن میشود خلط محصور در جوف دلست
از برای آنکه اثر این هوا اول بدل میرسد بتنفس و این
عفونت و تب شامل خلقی کثیر که مستعد تعفن
اخلاط باشند میشود و ایشان کسانی اند که از اخلاط ردیه
ممتلی اند و مسامات ابدان ایشان فراخست و قوی بدن
ایشان ضعیفست و علامت این تب آنست که حرارة
ظاهر بدن فاتر و ساکن باشد و حرارت باطن قوی
و کرب و نفس درین تب متواتر و منتن الرایحه
باشد و تشنگی و تلواسه و غشی درین تب لازمست و
بیرون می آید از محموم تهی و براز فضول کریهة المنظر
سمجه و از علامات این تب عمومست و دیگر علامات
و ا ظاهر بشود علامات و باقلت مطرست و کثرت
شهبت و رجوم و کدورت هوا و اغبر از ان و
گریختن حیوانات ذکیه مثل لقلق **پنجم حمی حصبه و جدری**
و سبب این تب جوشیدن خونست بسبب عفونة

و اضطراب لازم این تب است

مثل جوشیدن که عارض آب میوه تا مثل خمیر میشود و
جوشیدن تا حدی که بعضی اجزا، خون از بعضی متمیز شود
واین غلیان یا طبیعی است یا غیر طبیعی و طبیعی
غلیانیست که عارض صبیان میشود دران حین که
طبیعت صبی دفع فضول طمثی و لبنی میکند که در بدن
صبی مانده از ایامی که او جنین و رضیع بوده تا خون
او امتن واقوی شود همچنانکه دندان اول او می اندازد تا بروید
عوض دندان اقوی بر مضغ و کسر قسم دوم غلیان غیر
طبیعیت بسبب امری از خارج که تحریک اخلاط
میکند در ابدانی که مستعد آن غلیانست و ماده جدری
مقدار آن اکثر و میل آن برطوبت بیشتر است و ماده
حصبه مقدار آن اقل و میل آن بصفراویه و پیوست
بیشتر است و علامت این تب باد وامت
و درد پشت بسبب امتلا رگی که بر پشت کشیده و خارش
در بینی و فزع در خواب و نخس در دیست حاصل از فرو رفتن
چیزی تیز مثل جوالدوز در بدن و حمره رو و باقی علامات
غلبه خون بالمواسه و ضیق نفس اما معالجات حمیات اما حمی یوم

درین تب

درین تب احتیاج تنقیه از هیچ خلط نیست بلکه علاج او
منحصر ست در تبرید با شربه بارده عطره و سکون و هواء
معتدل طیب الریح لذیذ المستنشق و چون این تب غالبا
بیش از یکشبانروز نیست ترک غذا درین روز و اقتصار
بر اشربه اولی است و اگر سبب این تب تخمه و فساد غذا بود ترک
غذا درین روز واجبست و اگر سبب این تب گرسنگی یا بیخوابی
باشد تغذیه بمار الشعیر واجبست و ابتداء علاج بقطع آن
باید کرد و اگر اسباب هنوز مانده باشد و بعد از مفارقت
تب بحمام مرطب باید رفت و یکهفته بعد از آن تجوید غذا
و تعطیل مشاغل خصوصا مشاغل قلب باید کرد و اما حمی دق
همچون حمی یوم محتاج تنقیه نیست مدار علاج آن بر حسن
تغذیه و تجریع اشربه بارده مقویه است و احتراز از
تعب و میل بفراغت درین تب واجبست و حمام
مرطب و آبزن همه روزه ضروریست و اگر این
تب با حمی عفن مرکب شود بمسهل رقیق خفیف آن خلط
بیرون کردن و هرگاه که از حمام یا آبزن بیرون آیند
روغن بنفشه در تمام بدن ایشان باید مالید و تغذیه ایشان

بنفشه

بماء الشعیری که در آن مرطبات مثل کدو پخته باشد
تغذیه ببقول مرطبه مثل کاهو و خیار و لحوم رطبه رخصة
الجوهر مثل ماهی خورد که ماوای آن آب شیرین و سنگ
ریزه باشد و بزغاله و مرغ خانگی جوان و نهادن طلاهای
سرد بر سینه ایشان و اشامیدن شربت حماض و
قرص کافور و لعاب بنکو و قند و تبرید و ترطیب مسکن
ایشان بریاحین و فواکه عطره بارده و پاشیدن آب
سرد و گلاب در مسکن ایشان و نهادن یخ در حوالی
و فرش ایشان کتان مغسول عتیق باید و اما دق هرم
خشکیت بی تب بر ابدان پیران و علاج آن بتسخین
و ترطیبست بدخول حمام و آشامیدن نبات یا عرق گاوزبان
و گلاب و تغذیه بآب گوشت و ماهیچه و تفکه بانگور
و انجیر رطب **علاج حمی دموی** این تب دو قسمت اول از
سخونت دمست دوم از عفونت آن علاج اول
فصدست و اخراج خون بسیار اگر خوف سقوط قوت
نباشد این تب چون سببی ندارد غیر سخونت دم
هرگاه دفعهٔ کثیر از خون رفت آن مرتبه از حرارت که قائم

با آن بود با آن میرود و آنچه از حرارت که می ماند اعضاء
بارده بالطبع اطفاء آن میکند و تب فی الحال مفارقه
میکند بعد از فصد اشربه بارده قابضه مثل شربت ریباس
و شربت غوره و شربت غوره و شربت اترج و
شربت لیمو و شربت انار و ربوب این میوه ها
و تقلیل غذا باید کرد و غذا عدس بسر که خورند و علاج
قسم دوم که از عفونت دم حادث شده علاج آن در
فصد و اشربه و اغذیه مثل قسم اولست درین قسم تلیین
طبیعت بمثل آب انار بن در پوست فشرده و آب
تمرهندی و آب کل این میاه یا بعض آن با ترنجبین یا
شیرخشت باید کرد و اقراص کافور باشربه قسم اول باید
داد و چون خون را وعائی غیر عروق نیست لیکن گاه از
ورمی در بعضی اعضاء ظاهر یا باطن حادث میشود و در
آن ورم پارهٔ خون جمع میشود و متعفن میشود و از عفونة
دم حادث میشود مثل تب تابع سرسام و برسام
و علاج آن تب علاج آن اورام و آن امراضست **علاج
حمی صفراویه** علاج این تب تبرید مزاجست باشربه بارده

رطبه مثل شربت بنفشه و شربت نیلوفر و ماء
الشعیر و تلیین طبیعت باب میوها که در علاج دموی
مذکور شد و درین تب تلیین بشربت ورد مکرر مناسبست
کیفیت پختن و خوردن این شربت در فصل نوزدهم
خواهد آمد و غذا درین تب مزورهای ترش مثل
مزوره انار و مزوره آلو و مزوره تمر و مزوره لیمو
و نارنجست و از فواکه آلو و انار میخوش مناسبست
و آب صادق البرد درین نفع عظیم دارد **علاج تب
بلغمی** علاج این تب اولا انضاج و تلطیف و تقطیع
بلغمست بماء الشعیر که درو ملطفات مثل فلفل و
دارچینی و زیره کرمانی پخته باشند و همچنین تلطیف
بسکنجبین بزوری و در علاج این تب ضروریست
معرفة آن صنف بلغم که تب آورده تا در ملطفات
مناسب با آن صنف بلغم مرعی شود و درین علاج استعمال
مفتحات ضروریست از برای آنکه بلغم ببرودت و لزوجت و
کثرت سببی کامل تسدیدست و سکنجبین بزوری اقسام ثلثه
که حار و بارد و معتدل مفتح کامل و لابد منه است و بعد از

اسهال بلغم باید کرد و بحبوب و ایارجات و شربت
دواء التربد باید داد و اقراص ورد کبیره و صغیره و
الاسنبالست و اشربه مدره کثیرة النفع است
و تجویع و دلک اعضا درین تب نافع است و تقویت
فم معده محتاج الیه است و غذا درین تب از گوشتها لطیف
مائل به یبوست مثل عصافیر و مثل کبک و تیهو و
آهو بره با نخود و دارچینی پخته و تخمیض با آب کامه و
سرکه عنصلی باید داد و نان و عسل و نان با آب کامه
اگرچه امروز در شهر ما متروکست و اگر این تب نائبه
باشد در اوایل نوبها و اگر دائمه باشد هر چند روز
بمقطعات بلغم مثل آب فجل و عسل یا آب فجل و
سکنجبین سقی ضروریست مواشافی **علاج تب سوداوی**
در علاج این تب اولا آن قسم سودا که ماده تبست باید
شناخت پس اگر سوداء دمویست و آثار دم همچنان
ظاهر است علاج آن فصد باسلیق است از دست راست
بعد از آن انضاج سودا بعد از آن اسهال سودا بماء الجبن
و افتیمون و از تنقیه در علاج این قسم باید بود و

شربت سکنجبین مناسبت واگر سودای متحرق
از بلغم باشد فصد نباید کرد و بعد از اسهال بمطبوخ افتیمون
کنند و قی بمقطعات و شربت سکنجبین بزوری درین قسم نافعست
واگر سودای محرق از صفرا باشد علاج کنند بعد از انضاج
اسهال بمطبوخ خیار شنبر کنند و شربت سکنجبین و ماء الشعیر
درین قسم نافعست واگر ماده تب سودای عکوری رسوبی
یا محترق از دموی باشد بعد از نضج تنقیه بمسهلات قویه
سوداوی شدید معجون نجاح باید کرد و در علاج تب سودا مطلقا
خصوصا قسم آخر تعجیل در مسهل نباید کرد و مسهل متواتر
نباید داد بلکه ایامی با نضاج و تلطیف مشغول باید
بود بعد از ان مسهلی باید داد ثانیا مدتی با نضاج سعی
باید کرد دیگر مسهل باید داد و همچنین تا نقاء کامل حاصل
شود هرگاه که درین تب لرزیدن کم شود و بحد قشعریره
رسد دلک و ادرار و تعریق نافع است و غذا درین
تب لحوم خفیفه مایل برطوبت مثل مرغ جوان و بره
با نخود آب خورند و در بعضی اقسام آن که سکنجبین مناسبت
مزورات مثل مزوره انار و نارنج با همین لحوم محلی

بقثنا هم مناسبت و از فواکه انار مز و انار عذب
و انگور و در ان دو قسم محرق از خون و صفرا بطبیخ زنقی
نافعست **اما ربع دائمه** علاج آن اول فصد باسلیق است
بعد چند روز فصد صافن و باقی اعمال مثل ربع دائره است
و ادرار عظیم النفع است و درین قسم اما حمیات
حمیات خمس و سدس و سبع علاج این مثل علاج ربعت
اما حمیات مختلطه اول سبب آن باید شناخت اگر
سبب آن ورم بعضی اعضا باشد علاج آن ورم
باید کرد و اگر سبب آن سوء تدبیر باشد اول تنقیه از ان
فضول که از تدبیر بد در بدن جمع شده باید نمود بعد از ان
تجوید تغذیه و سایر تدبیرات و درین تنقیه اول باید شناخت
که فضول مجتمعه در تحت کدام جنس از اخلاط ست بعد از ان
در انضاج و اسهال و سایر اعمال مثل فصد و اخراج آن
فضلا باید کرد **اما حمیات مرکبه** اول ارکان ماده باید شناخت
بعد از ان تنقیه بدن از ان مواد **اما حمی غشیه** اگر
سبب آن بلغم خام باشد علاج آن علاج تب بلغمیست
الا آنکه اسهال این بلغم بحقنهای نرم که در ان ادنی حدتی

باشد باید کرد و تغذیه بماء الشعیر که محلّی بقند باشد
و نبات یا شربت قند مناسبت و دلک اعضا بخرقهاء
خشنه نافعست و هر صباح یکمثقال تخم کرفس با سکنجبین
عسلی دهند و اگر سبب آن صفراء رقیق سمیّة الجوهر باشد
علاج آن علاج محرقه است و هر ساعت جرعه از
ماء الشعیر ممزوج بآب انار مز دهند و میوهای سرد برف
و یخ سرد کرده مثل بطیخ زرقی و خیار زه و بادرنگ بدهند
و تضمید سینه بصندل و گلاب بکنند و تریدنان در آب
و در آب انار مز در قرب نوبه بدهند و در حال غشی همین
ترید در آب انار حل کرده با شراب ممزوج بآب سرد کافور
در ان حل کرده در حلق او ریزند **حمّی وبائیه** علاج این تب
فصد است و شرب آب سرد و ربوب فواکه حامضه
قابضه و اقراص کافور و تضمید سینه بصندل و کافور
و سرکه و گلاب کردن و در هوای معتدل مطیّب بشور
بگلاب آسودن و تغذیه بمقویات مثل جو انمرغ
معطر بگلاب **حمّی حصبه و جدری** علاج این تب پیش
از انکه بیرون آید فصد و حجامت و شرب ربوب بارده

قابضه مثل رب به با گلاب و عرق بید مشک با
قرص کافور و همچنین آب انار با این قرص اگرچه این عمل
یعنی ترشی دادن در اکثر بلاد متروک است و مهجورات
و حفظ طبیعت از نرمی و اسهال درین تب واجبست
اما بعد از بیرون آمدن حصبه و جدری فصد و حجامت نباید
کرد و محموم را باید پوشانید تا عرق کند و تمام بیرون آید
و اگر دشوار بیرون آید انجیر و مویز و عدس مقشر و چوب
لک و گل سرخ بپزند و تشرب بان آب بکنند و
غذا درین تب ماء الشعیر و عدس مقشر که با سرکه و روغن
بادام پخته باشند پس چون بیرون آید و آب بر دارد
امداد خشک شدن آن باید کرد بانکه کافور در گلاب حل
کنند و بر آن پاشند و همچنین آب نمک بران پاشند
و مورد و گل سرخ در شیب جامه شان دود کنند تا دانها
خشک شود و خوش شوند **اما انقیا لوس و لیغوریا**
علاج این تبها علاج حمی بلغمست **فصل نوزدهم در اغذیه و ادویه**
و این فصل دو قسمست اول در اغذیه دوم در ادویه اول
در اغذیه غذا بعرف طب چیزیست که چون وارد شود

ببدن و منفعل شود از حرارت غریزی تغییر هیچ کیفیت از
کیفیات بدن نکند و مستحیل شود بجوهر بدن و ماده غذا یا
نباتست یا حیوان و نبات یا حبوبست یا فواکه یا عصارات
فواکه یا بزور یا ادهان یا بقول یا ادهان و آنچه دانستن آن
در غذا ضروریست طبایع است و قوام و اصلاح
و کیفیت ترتیب و طبخ اما حبوب گندم افضل حبوبست
طبیعت آن قریب باعتدالست و اندکی میل بحرارت
دارد و افضل اصناف آن متوسط میان سختی و سستی
و سرخی و سفیدیست سختی و حمرت دران موجب
بطوء هضم و کثرت غذائیتست و سستی و بیاض ولین
برعکس آنست و افضل غذاهای آن نانست و افضل
نانیست که از گندم شسته و نخاله گرفته با نمک معتدل
و تخمیر کامل در تنوری معتدل الحرارة بقوامی متوسط
میان رقیق و غلیظ نیک برشته باشند نشاسته سرد
و تر و لزجست و او نیک غذا است کسی را که سرفه
از خشونت حلق و قصبه شش باشد هریسه غلیظ و کثیر
الغذا و مسمن است رشته و ماهیچه سرد و ترست

و جوز طری معده را بهتر از بادام ترست و جوز
طری چون با شکر خورند غذا بسیار دهد و مغز قلم و منی
و مغز سر زیاده کند و بدن فربه گرداند و جوز با انجیر
و شراب دوای جمیع زهرهاست و جوز و پیاز و
نمک باهم ضمادیست بر گزیدن سگ و
دیگر سباع و اگر جوز ناشتا بخورند قی کنند و اگر
بسیار بناشتا بخورند کرم کدو دانه بیرون آورد و آب
پوست اول سبز جوز نافعست در خناق و اورام
دهن و همچنین است سرکه که این پوست سبز درو
پرورده باشند بندق گرم و خشکست و با آنکه قلیل
التغذیه است تغذیه او بیش از تغذیه جوز است
سبب کثافت جرم او و تلذذ و قلت دهنیت و کثرت
ارضیت که دلالت میکند بر آن قبض بندق و انهضام
اسرع و ردائت او معده را کمتر از بندق است
و بندق مولد ریاح و مصدعست و خوردن آن
با انجیر و سداب مقاومت با جمیع سموم میکند
و لدغ عقرب را نافعست لوز بادام شبیه است

بجوز انضمام بادام دیر تر ست ازین جهت غذا آن
بادام بیشتر از غذائیه جوز وانقی دهنیت آنکه
ودر بادام حرارتی خفیه وحلاوتی هست که با این و
طعم جلا وتنقیه احشا وتنقیح سده واعانت بر نفس
فضول صدر میکند ودر تغریه هست که بآن تلیین
حلق وتسکین حرقه بول میکند وبادام در حرارت
وبرودت معتدلست وترست در اول ودر بادام
مقشر اصلا قبض نیست وغیر مقشر نافعت در
باه معده ودافع آنست وچون با پوست دوم که ملا
مغز ست بریان کنند دباغت او زیاده شود واگر
مقشر غیر مقلی با انچه بخورند تلیین شکم کند واگر
با شکر بخورند غذای بسیار دهد وتسمین کند ومنی زیاده
کرده اند خصوصا بادام تر وروغن بادام معتدل
واخف والطف از جرم اوست صدر وریه و
کلیه ومثانه را همه نافع است اما وخم وبطی النزول
وروغن بادام تلخ احر والطف از روغن بادام
شیرینست وبادام ملقی شور کرده تنقل آن در
نقلی

اشتهای کاذب نافع ودافع آن اشتهاست **بادام**
تلخ گرم وخشکست در دوم واستعمال او از جهت
دوائیت است نه غذائیت جالی ومفتح ونافع در ربودت
سنگ کرده ومثانه است معین است نفث
اخلاط غلیظه از صدر وریه وطلا کردن او بر بشره
کلف ونمش میبرد **فستق** پسته گرم وخشکست در دوم
قلیل الغذاست نافع است کسی را که محتاج بتبرید
ملطف است از مبرودان ودر و اندک تلخی هست
با قابض وعطرت ازین جهت مقوی جگر ست ونافع
فضله که متمکن شده در مجاری کبد ودر صدر وریه و
ظاهر آنست که نافعت معده را بسبب قبض و
عطریت خصوصا مقلو آن وبعد از طعام باید
خورد وپوست بیرون که قشر سوم آنست نافعت
در وجگری را که از رطوبت باشد ودر گزیدن هوام
نارجیل گرمست در دوم ترست در اول بطی الانهضام
والانحدار است غذای خوب بسیار میدهد
فربه میکند ومنی زیاده میکند ومختار از وتازه

سفید نیست که در وی آبی شیرین باشد و باید که بیرون او
بخراشند و سفید آن با فانیذ و نبات خورند و خوردن
نارجیل کهنه حب القرع و کرمهای شکم بیرون می آورد و مالیدن
روغن نارجیل رایج ازفسه و بواسیر را نافع است
عناب از قدما در عناب بیانی وافی منقول نیست
غیر انکه عسیر الانهضام و قلیل الغذاست پس مشتبه
شده امر آن بر متاخرین پس گفته اند بعضی
که عناب گرم و ترست نافع است در سعال و
ربو و خشونت حلق و وجع صدر و گرده و مثانه
و ملین طبع است و بعضی دیگر گفته اند که عناب
سرد و ترست و مولد بلغم و مطفی و مبرد و مسکن
نائره دم و مطفی صفرا و کاسر حدت و لذع اخلاط
و مقلل منی و مضعف انعاظ است و میان قول ایشان
مناقضات غیر لایق باین مختصرست و جالینوس
گفته نیافتم عناب را در حفظ صحت و نه در روان اثری
بسیار غبیرا سرد ست در اول خشکست در دوم
غذای اندک میدهد و حبس طبیعت و تشدید معده

میکند

میکند و سویق او اقوی از وست در ین افعال کاهی
که قند با این سویق بخورند و سفوف این سویق با سویق
سماق قابض و مشد معده و مسکن قی است و غبیرا
غذائیت موافق اطفال تعدیل طبع اطفال و تشنگی
که از صفرا باشد میکند نافعست در سعال حادث
از حرارت و در سحج حبة الخضرا گرم و خشکست در دوم
تغذیه او بغایت اندکست بطئ الانهضامست
بلغم و رطوبت را نافعست موافق طحالست معده را
رودیت و در وقوتیست ملطفه که بازمدر بول و حیض
مشر ذهن و مصدع و مسقط اشتهاست مسخن
گرده و نواحی گرده و معین باه نافع در گزیدن جانوران
زهر دار است و صمغ آن شکم میرانذ و اثقال بیرون
میکند هرگاه که از و بقدر فندقی بخورند روغن
انیز مغز نافعست در مرضهای سرد و برگ درخت او
موی دراز میکند حب الصنوبر در شهرها ش چلغوزه
میگویند دو قسمست اول بزرگ دراز قد پوستینک
مغز سفیدست دوم کوچکست در اول و معتدلست

در رطوبت ویبوست تغذیه او بسیار و دم او محمود

غلیظت سریع الانهضام نیست مسکن و مغری

مواضع خشنه از سینه و گرده و مثانه است نافع آ

در سعال حادث از برودت و معین است بر انداختن

فضولی که بر صدر و ریه گرد شده زیاده میکرداند منی

و باه و مدر بول و مسخن گرده است و قسم دوم

کوچک و پهلودار و پوست سخت است و او گرم و

خشک است در دوم و این قسم بد و اشبه از غذا است مسخن

قوی و صاحب قوی مختلفه از عفوصت و حرارت

و تلخیت و اگر او را در آب گرم بخوابانند چندانکه این

طعوم از و برود غذاء محمود نمید بد گرم میکند گرده را

و بادمی شکند مهر و در مزاج نزدیک او زرد و اما پیران

و مبرودین منتفع میشوند بآن تسخن و کندن فضولی

که در شش‌ها و مثانهای ایشان گرد آمده و چوب درخت

صنوبر هرگاه که در سرکه پزند و باین سرکه مضمضه کنند

نافع باشد در کندی دندان بد و و این چوب مژگان و محل آن را

خوب میسازد **نبق** کنار تر سرد و تر است در درجه اول

ثمر کنار و سدر برگ ...

مولد بلغم است و برودت شیرین کمتر است و برودت

ترش اشد است و در و قبض هست که بآن شکم می بندد

و غذای او اندک است و کنار خشک سرد و خشک است در

اول مسکن صفرا و مقوی معده و دابغ آن و حابس

طبیعت خصوصا سویق کنار و ورق کنار و جمیع اجزاء

آن قابض است سخت میکرد و از بیخ موها تا زیر **زرور**

سرد است در اول خشک در دوم شدید القبض است

غذا اندک میدهد و از احشا دیر فرو می آید و او باد دیه

اشبه از اغذیه است و قابض تر از غیره است

بسیار و کیل زرد کوئی مامل بتر شی اندک طبع مذکور او را

انگیدن معده را سخت میکرداند و تقویت آن میکند قامع صفرا

و دم و قاطع قی است و در و عطریت که بآن تقویه

معده و جگر میکند در حال گرمی و کیل سرخ باغی سرد

و تر است تولید بلغم میکند **سپستان** سرد و تر و کثیر

الرطوبت و کثیر اللزوجه مولد بلغم و مسکن حدت

خون و ملین طبیعت و نافع در حلق و صدر و سعال

حادث از حرارت و مانع عطش است **بطیخ** جمیع اصناف

خربزه سردوتر درد و مست لیکن در معده کرم در فصل
کرم هر کاه که خربزه شدید الحلاوة باشد خصوصا
که در کرسنکی بخورند وانچه نزدیک تنجم است بخورند
ونزدیک بجلد رها کنند مستحیل بصفرا میشود و
باضداد این مقارنات مستحیل ببلغم میشود از برای
انکه سیال وسریع الانهضام الاستحاله است هر کاه
که بهضم کامل نه پیند سریع الانحدار از معده وامعاء
مدر وقالع اوساخ وکلف رقیق وبهق رقیق است
وتخم او از واجلاست تا حدی که کرده ومثانه از سنک
ریزه خورد پاک میکند وخربزه معده را ردیست ومغثی است
وبسیار خوردن آن مولد هیضه وزربست ومحرورا
بعد از ان سکنجبین باید خورد ومبرود را امثل زنجبیل
پرورده وبیخ خربزه مقی صفراست وخربزه دراز
ترش که از صنف خیارزه است چون بزرک شود
وبپزد مستحیل بصفرا نمیشود ومنتفع میشوند بآن محمومان
ومحروران از برای انکه ازجلا وبرد خالی نیست اما
بطیخ هندی قوی الترطیب وقوی الاطفاء نافع است

اصحاب حمیات محرقه را وکسی راکه محتاج آنست که
بلغم درو متولد شود تا مقاومت باصفرائی کند
که مقدار آن کم باشد وکیفیت تیز وروی باشد و
انقیاد مسهل نکند وبدن صاحب این صفرا ضعیف
ونحیف باشد ودر تبدیل مزاج این صفرا التغذیه از
ترشیت از برای انکه ترشی از تلطیف وتقطیع
خالی نیست ومثل این بدن متحمل تلطیف وتقطیع
نیست واکر اینکس سکنجبین مکرر بخورد لاغر وضعیف
شود وقوت معده سست شود وکاه بسحج کشد واکر اینکس
حامض قابض مثل غوره وریباس مکرر خورد این صفراء
ردی کثیف شود واکر در جکر یا در غیر جکر سده باشد
احکم شود ودر حوامض یک کیفیت مطلوب درین
علاج که رطوبتست نیست واما تفه خصوصا که درو
غلظ با ادنی حلاوتی باشد مثل بطیخ هندی پس او
ترطیب وتبدیل مزاج میکند وتولید خونی آبی در کبد
که باین خون بصلاح می آید خون مراری که در کبدست
چون ممتزج شود با آن بلغم آبی ودر خربزه صنفی هندست

ترطیب ذا

که در احکام قریب به بطیخ رقیست و آن خربزهای
پر آب بی مزه یا ضعیف الحلاوة است لیکن در
لطافت و قوة نفوذ مثل بطیخ هندی نیست الا
انکه محرور در اکل آن محتاج باصلاح نیست **قثاو خیار**
هر دو سرد و ترند در دوم و تسکین عطش و تبرید
معده و قمع صفرا و ادرار بول میکنند الا انکه بطی الانحدار
متولد میشود از ایشان در عروق خلطی غلیظ که متولد
میشود از ان تبها و مختار از هر دو کوچک دانه کوچکست
و این هر دو غذای محرورانست و مضرست
مبرود از او خیار که در شهرها پیش خیار بالنک و در
عرب قثد میکویند سرد تر از قثاست و اعسر الانهضام
و شم او نافعست در غشی حادث از حرارت و هر دو
ملین صدر و مطفی حرارة معده اند و مضمضه بآبی
بآبی که پیخ خیار در ان پخته باشند مسکن درد
دندان است **قرع** کدو سرد و ترست در درجهٔ
دوم غذائی سرد و تر بغایت اندک سد هد از ین جهة
مناسب محمومانست و شدة عطش را سریع

الانحدار

الانحدارست نافعست سعال را و سریع
الفسادست در معده که فضول ردیه باشد و دزنک
بسیار میکند و بهترین وجوه اکل آن صفراوی را
و ابعد از استحاله بفضول آنست که با آب غوره
یا سرکه و یا روغن بادام بزنند و اگر او را با به بزنند تولید
خلط محمود کند و اصلح وجوه آن محمومان و اصحاب
سعال را آنست که با کشک جو یا ماش مقشر بزنند
و سماق با کدو نمی باید پخت هرگاه که با کوشت بزنند
انهضام او اسرع اشیا شود و واجبست تطییب او
بتوابل حار و روغن کدو سرد و ترست خواب می آورد
و حرارة و بیخوابی را نافعست **بادنجان** گرم و خشکست
در آخر درجه دوم تولید خونی حاد حریف میکند و بعد
از انکه زمانی مستحیل بسودا میشود و متولد میشود از ان
امراض سوداویه بعضی در اوائل گفته اند که سرد و خشکست
و خام آن بیشتر دهن و تولید امراض سوداویه اتمست
و بهترین وجوه اکل او آنست که در روغن بپزند که
غائله او کم میشود و اگر پوست او باز کنند و در آب

اندک بپزند بعد از ان بار و غن شیرین مثل روغن
کنجد بورانی کنند هیچ مضرت در ان نماند و محرور را
و صاحب جگر گرم و صاحب طحال غلیظ را بهتر است
که با سرکه پزند و بادنجان اول موسم به از آخر موسم است
و اقماع بادنجان خشک کرده در سایه نافعست
بواسیر را خشک بران پاشیدن و طلا کردن و بخور
کردن **کاث** سرد و تر غلیظ الجوهر عسیر الانهضام است
باید که با ابازیر حاره و ابکامه خورند از برای آنکه اگر
منهضم شود خلطی که متولد شود ازو ردی نیست و اگر
هضم او کامل نشود متولد میشود ازو خلطی غلیظ بلغمی
که مورث امراض بلغم باشد و آب او جالی بهق است
و قطر از انواع کاثست و در قطر اصناف گذشته
هست بکیفیتی که از مجاورت کسب کرده ذخیره تیز
و این اصناف ردیه شناخته میشود برنگ او بانک
سرخ طاوسی باشد و برائحه منکره و لزوجت و
سرعت عفونت و به نبات آن نزد سوراخ
گزندگان و در اصول اشجار ردیه و مختار از قطر شدید

البیاض است و او بارد است جدا و ترتیب برودة
او با ادویه قتاله و عارض میشود از اکثار آن ذبحه و
خوانیق و هیضه صعبه و برد اطراف و عسر بول از آنجهة
ترک قطر احمد از تعرض آنست و سبب فضل کماة
بر قطر در قلت ردائة آنست که کماة میروید در مواضع
رملیه قلیلة الرطوبة و قطر میروید در مواضع کثیرة الرطوبة
ریباس سرد و خشکست در دوم عاقل بطن و مطفی
حرارت و مسکن صفرا و دم و قاطع عطش و
مقوی معده و مانع غثیان و قی حادث از حرارة
معده و نافع در حصبه و جدری و طاعون و وبا است
و قوة او مشابه قوة حماض و غوره است **عسل** اصل
عسل شبنمی خفی است که بر اوراق و ازهار می‌نشیند
و بر می‌چیند نحل و جمع میکند در حوصله پس حرارة نحل
انضاج آن شبنم میکند و نحل آنرا در او کار جهة خود
ذخیره میکند تا اغتذا کند بآن و این تحلل از حوصله نحل
حرارتی قویه کسب میکند و مراتب حرارة عسل و طعوم
و الوان آن مختلف میشود بحسب اوراق و ازهاری که نحل

التقاط ازان میکند وجمیع اصناف آن گرم وخشکست
در دوم ومختار از عسل احمر ناصع طیب الرایحه
صادق الحلاوة شفافست که مذاق او لذیذ ومایل
بحرافت بود چون بانگشت بردارند لایزال باتصال و
امتداد فرود آید نه بتقطیع وتفرق ومعتدل
القوام باشد نه غلیظ کثیر الشمع است ورقیق کثیر الفضول
وربیعی بهتر از صیفی است وعسل آتش ندیده لطیف
وجلاء بلغم است ودر تحلیل وحدتیست که اخلاط طبیعت
وتحریک قی وعسل قروح وسخه پاک میکند واز عسل آنچه
غذا کمتر ازانچه ببدن میرسد بسبب سرعة انحدار
پیش از کمال انهضام وانغذاء بدن خون متولد نفخ است
در معده وامعا وهر زمان که بپزند عسل تیزی او میرود
وحلاوت او کم میشود خصوصا زمانی که آب بسیار
بران بزنند وکف آن بگیرند که بعد ازین نه اسهال
میکند ونه تولید ریاح بلکه نفوذ میکند وبسرعت در بدن
وادرار بول میکند ونفع میدهد در سرفه وغذا بیشتر میدهد
وعسل او نیز موافق اشیاست ابدان بارده بمزاج اصلیا سنی

ازبرا

از برای آنکه در بدن ابدان هضم میشود خون میشود تولد میکند
ازو ودر ابدان حاره یا به استحیل بصفرا میشود پیش از آنکه
خون شود وچون مستحیل بصفرا شد غذا بدن نمیشود
ودافع مضرت او ازجوان ومحرور سرکه ورب
حامضه است وخوردن عسل تنها مخفف است وبآب
شربت کرده مرطب است عسل تحریک آب باعضا نمیکند
بلکه اعضا جذب عسل میکند وآب با عسل منجذب
باعضا میشود واین شربت آب وعسل ادرار بول
میکند وصفراوی اگر عسل میخورد باسهال می افتد از برای
آنکه حدت عسل در بدن زیاده میشود وبلغمی اگر میخورد
شکم قبض میکند از برای آنکه عسل آن بلغم را شیرین
ونضیج میسازد وپس جذب کبد در اعضا رطوبات را
زیاده میشود **شکر** گرم وترست در درجه اول وقوت
شکر در جلا وتحلیل شبیه قوت عسل است تسخین او
اضعف از تسخین عسل است وحلاوت شکر نیز کمترست
ازینجهت تشنگی نمی آورد ودر کهنگی میل بخشکی میکند غذا او
بیشتر از غذا عسلست واضرار او بمعده کمتر از اضرار

علت الامعده صفراوی واو ملین طبیعت
بجلا واحمر اقوی است وطبرزد که در شهرماش نبات
میکویند ابرد واجود اصناف اوست واما شکر
العشر واو منی است که می افتد بر اوراق درخت
عشر در حجاز مثل پارهای نمک وبارهای مصطکی
ودرو عفوصت ومرارت هست نافعست استسقارا
چون با شیر شتر بخورند وبصر تیز میکرداند چون در چشم
کشند وصاحب اختیارات میکوید که شکر العشر
تیغالت وفایندهٔ ملین بطن وصدر است نافعست
سعال راو سخن کرده ومثانه است وفانیذ بقول
صاحب اختیارات کعب الغزالست **ترنجبین** معتدلست
مایل بحرارت ترست در درجه اول ... رافعال قریب
بشکرست ملین حلق ومسکن سعالست هم نجاحیت
وبترتیب وارخا ومضعف معده است واجود آن
تازهٔ سفید است وحرارت شیرخشت کمتر از
حرارت ترنجبین است اما اسهال شیرخشت بیشترست
بقول جمیع اصناف آن قلیل الغذا وکثیر الفضولت

وآن

عسیر الانهضام ومولد خون وبلغم ونفاخست **سبوس**
در او حرارتی ضعیف وجلائی هست وغذاء معمول از
شیره او سعال بلغمی رانافعست **شعیر** مایل ببرودت ورطوبت
ودر جودت غذا قریب بکندمست غذائیت او کمتر از غذائیت
کندمست وانهدار او از معده اسرع از انهدار کندمست
ونان جو مبرد ومنفخ است تولد خونی مایل بسودا از آن
میکند واصلاح کنز بچربه وشیرینیست ومزج بزور
حاره مثل شونیز وهرچه از جو بسازند برودت او از آن
مفارقت نمیکند اما هرگاه که با آب بخیسد تبرید وترطیب
میکند وماء الشعیر مبرد ومرطب وملین است ونافع آنست
کسی که تب ومرض حار بشد ومحتاج بتدبیر لطیف وتلیین
بطن واورا ربول باشد **وصفه** ماء الشعیر آنست
که اولا جو بشویند وآب دران ریزند وآتش در شیب آن
نهند وچون ابتداء جوشیدن بکند این آب از او بریزند
وآب دیگر بران ریزند وبجوشانند چندانکه جو شکفته
شود فرو کیرند وآب از دانه صاف کنند وبقند شیرین
کنند وبخورند **ارز** برنج دانه خفیف جید الغذاء سریع

منفخ
پخته شود
صنعته

الانهضامست مناسبت اکثر مردم را ودر اکثر اوقات
وغذائیت او کمتر از غذائیت گندمست واما طبع او متفق اند
برانکه خشکست در درجه دوم واما در حر وبرد آن خلاف
کرده اند کسی گفته سردست دراول وکسی گفته گرمست
ودیگری گفته معتدلست وقومی گفته اند که او تسخین
ابدان محروریان کند واین معقولست هم بتجربه وهم
بقیاس اما قیاس از برای انکه او خشک ولزجست واز تاثیر
مسخنات زود تر گرم ومحرق میشود پس برنج اول البرغة
قبول حرارت از بدن محرور میکند وبآن حرارت کمک
تسخین همان بدن میکند وانحصار تشدید وحصر حرارت
تسخین میکند از برای انکه افواه ما ساریقا میگیرد ومانع آب
میشود از وصول بجگر پس تسخین جگر میکند الا انکه وجه دوم
وسوم شامل محرور ومبرود هر دو هست واوفق احوال
اغتدا برنج در رطوبت مواد ورطوبة معده است واو
بطی الانحدار وقابض است وبسبب چربی بسیار
ونمک قبض او کم میشود وانچه از وست آسان میگیرد واند
وانچه ممد قبض اوست آنست که بو دهند واختیار برنج
ناشته

کنند با کاورس وپیه کرده بپزند اما هرگاه که برنج سفید
نیک بشویند وبا سمن یا دنبه یا روغن شیره
یا روغن بادام بپزند او را تاثیر معتبر در قبض نماند
وچون برنج بشیر بپزند تغذیه او زیاده شود ومنی زیاده
کند ومسمن شود بتخصیص که با شیرینی خورند وبرنج مستعد
قولنج را بدست ونافع است مستعد سحج وقروح
امعارا واز برای سحج وقروح امعا بصورت حسوی
رقیق بابد پخت وپختن برنج با آب سماق از برای اسهال
رطوبی نافعست وطلاء برنج با آب خربزه کلف میبرد
کاورس وارزن وذرت همه سردند دراول وخشکند در آخر
دوم تا سوم قلیل الغذا وبطی الانهضام ومجففند
وخون متولد ازین وانها محمود نیست ومحتاج نیست
بآن الا کسی که محتاج به تبرید معده وتخفیف آن
باشد ومحتاج نباشد بغذاء بسیار وهرگاه که هوا تر بشد
واشتها قوی باشد یا خواهند که شکم ببندد منتفع بآن
میشوند ومستقیان را وکسانی که از رطوبة سست وضعیف
اگر که باشند اکل این حبوب نافع است وبهتر وجوه خوردن

مفرحات لعاب بیلسنه

اصح آنرا آنست که با چربی بسیار بپزند و کاورس بهتر از
وخون هست از برای انکه الذ نیست و در نک او در
انهضام کمترست وحبس طبیعت او اضعفست و
غذائیه او بیش است و با انکه مبرد ست مدر بولست
وگفته اند که او را ارده مثل او آب بپزند عدس هر چه
از و بسازند مولد سودای غلیظست و ادمان اکل عدس
مورث امراض سوداوی است و عدس بطی الانهضام
ومولد ریاحست و خوابهای موحش بد مینماید قلیل الغذا
ومجفف بدن وقاطع باه ومسکن ومغلظ خونست و
حرارت او کم میکند وخون حیض را کم میکند وسیلی که از
کرم بشد کم میکند و اعضاء عصبانی را مضرست و او
مرکب القواست ازین جهة آب او مسهل وجرم او
قابض هست اما طبیعت او سردست در اول وخشکست در دوم
واجود اصناف او آنست که مایل بسیاض بشد رنگ آنرا و
شکل آنرا پهن بشد و چون در آب جوشانند آب سیاه
نشود وصنفی از عدس بری غیر ماکول هست سرخ رنگ که
او را عدس تلخ میگویند و او مدر بول و حیض است و بهتر

دیگر وجوه اصلاح عدس است آنست که با کشک الشعیر
پزند وصعتر ونعناع با آن بپزند وکاه با سلق بپزند وکاه
با کدو و خیارزه و ملوخیه که در شهر ما نبات کلاغ مشهورست
وکاه با سرکه وغناب بپزند تا تغلیظ دم او زیاده شود و
وکاه آبی که در وعدس پخته باب کامه وزیت ونمک طیب
میسازند تا تلیین او زیاده شود وکاه تقویة قبض او میکنند
با انکه دو نوبة در آب بجوشانند وابیزد وآب بریزند نوبة
سوم با سرکه و امرود وبه وگیل یا آب این میوها
وآب غوره وآب سماق وتورک تر می پزند وعدس را
با هفت شد که آب بیاید پخت و بهترین وجوه آنست که
با گوشت قدید بپزند وعدس موافقتر غذاهای اصحاب ربث
واصحاب قرحه امعاست وابلغ دواهاست در حبس حیض و
معلو دمان جو پشد و موافق نیست عدس الا کسی را که در
بدن فضول مائیه بشد اما هرکه خشک مزاج و نحیف بشد یا خون
او غلیظ بشد عدس بدترین غذاهاست و اورا عدس مضرست
بیصر صحیح ونافعست بصر را که آفت از رطوبة بشد وعدس را
با هیچ شیرینی نباید پخت باقلا جوهر باقلا غلیظ وکثیف است

ازگیل مانند سیبی کوچک است
در مازندران میباشد

قسم اشارا اسهال معوی

نمی‌شنند

بلکه رخو و تخفیف است ازین جهة گوشت صلب ازو
متولد نمیشود و او جالی و سریع الانحدار است و خون متولد
ازو ردی نیست و از او خلط مفسده متولد نمیشود و باقلا
از غذاهای حافظ صحت است و بدن فربه میکند و نفاخت
تا حدی که هیچ دانه در نفخ قریب او نیست و زائل نمیشود
نفخ او بکثرة طبخ همچنانکه زائل میشود نفخ جو بکثرة طبخ و
باقلا غلیظ تر و سریع الانهضام تر از کشک جو و
غذا دهنده تر از کشک جو است و تنفیخ او مقصور
بر معده و روده نیست بلکه تکسر و تمدد است در تمام
بدن و سدر و ثقل سر و نماینده خوابهای مشوش است
و از چیزهائی که نفخ او کم میکند آنکه او را مقشر و دو نیمه
کنند و بسیار بپزند و باد و یه شکننده باد با او بخورند مثل
سعتر و باقلا مبرد و مجفف است مثل جو و باقلا تر
و سرد است در درجه اول و تکون بلغم در معده
و امعا میکند و باد در امعا می اندازد و در باقلا اندک
تلخی و قبض هست که بآن دهن می جوشاند و تخشین
حلق و احداث حکه میکند و باقلا بدست کسی را

محدث
ادویه

که متاذی بقولنج ریحی و فتق میشود و بیبوست باقلا
شدید القبض است ازین جهة باقلا با پوست پخته در
سرکه نافع است در زرب و قی و اما جرم باقلا
بجلائی که دارد معین است به بیرون آمدن فضول
و بلاغم از سینه و شش و اگر بخورند بی نمک یا با نمک
آب آن نفع دهد اصحاب سعال را و تلیین حلق کند و
منع آن نوازل رقیقه کند که از سر فرود می آید و احداث
مرضها صعب میکند در شب و بسبب جلا تنقیه
روی از کلف میکند و ضماد آرد باقلا با سرکه و عسل نافع است
کسی را از فسخ عصب و ضماد از آرد باقلا و جو کوفته نافع است
از اورام حاره خصیه و پستان **نخود** نخود جرم نخود
عسیر الانهضام است و کثیر الغذاء و خون متولد
ازو نه خونی نیکست و نفخ او کمتر از نفخ باقلا نیست
و جلای او بیش از جلاء باقلاست تا حدی که بجلا ادرار
بول و ادرار حیض و تلیین بطن و تنقیه جگر و سپرز و سینه
و گرده میکند و معین است بر خروج جنین و بقروح گرده
و مثانه مضر است و در روی جوهر مخالط اند که چون کود پخته

شد آن دو جوهر از و منتقل باب میشود یکی شوریست که ادرار
بول میکند و دوم شوری است که تلیین میکند و آب
نخود که در آن دارچینی و زیره و شبت پخته اند مسخن
و ملطف و مقطع اخلاط غلیظ است و مفتت حصاة
کرده و مثانه و نافع از امراض بلغمیه و ریاح غلیظ
و درد پشت و آنکس که خواهد که نخود پخته خورد و اورا
احتیاج بتقویت باه نباشد اورا با صعتر و نمک و فوتنج
بپزد و نوعی از نخود هست که تفتیت سنگ گرده و مثانه
میکند و این نوع یکقسم نخود سیاه هست و بهتر آنست
که آبی که ازین نخود در آن پخته باز خورد و خصوصا
کاهی که پخته باشند با اوکرفس و ترب و ریخته باشند
در روغن بادام و حرارت نخود سیاه اشد از
حرارت نخود سفید است و نخود سفید گرم است
در آخر درجه اول و تر است در وسط درجه اول
و رطوبت او آمیخته با جرم او آمیختنی که دشوار است
بر حرارت معده تمیز آن و حل آن تا آن زمان که باد
میشود از پخته اکثر نفخ آن در عروقست و باین سبب

تفتیت

محرک

محرک شهوة جماع و مکثر منی و شیر است و نخود رنگ
و روی خوش کند خصوصا که با قلا با او مخلوط شود
هر گاه که نخود بیانند دخام بجاست نخورند انعاظ کند
و آرد نخود تحلیل اورام خصیه میکند هر گاه که آن اورام
صلب شود و آرد نخود نمش و خراز و کلف پاک
میکند و نخود غذای بیش از دیگر حبوب میدهد و از پخته
حبوبی که از آرد نخود و شیر پزند نافع است کسی را
که آب دهن او خشک واواز او باریک باشد و نخود
و باقلا برشته نفخ او کمتر است و انحدار آن دیرتر
و غلظ آن اشد است و نخود تر نفاخ و بطی الهضم
و مولد فضول در امعاء است باید که فی الحال که نخود
بخورند آب نخورند و صبر کنند و روغن نخود قوبا میبرد
ماش محمود الخلط است خصوصا ماش مقشر
و ماش در احکام و آثار نزدیکست باحکام و آثار باقلا
الا آنکه نفاخ نیست همچون باقلا و جلای ماش مثل جلا
باقلا نیست از پخته انحدار ماش ابطأ از انحدار باقلا
و نان از آرد ماش نافع است اصحاب نزلات و سعال را

وطبیعت ماش سردست دردرجه اول معتدلست در
رطوبت ویبوست باندکی میل به یبوست
خصوصا غیر مقشر وآبی که ماش در آن پخته ملین است
وجرم او قابض خصوصا که دو سه آب بریزند و آب
اول او بریزند ومطیب سازند بکشنیز خشک وسماق
یا انار دانه یا آب غوره وماش غذای سبک خوبست
با روغن بادام وبقول موافقست از برای محرومان و
افضل اوقات تغذی بماش تابستانست وماش
موافق محرورانست وموافق کسیست که محتاج
بتدبیر لطیف باشد از برای آنکه ماش بد میکند وغذای
بد بسیار واصلاح مضرت وان را آنست که بشیر و
خشک وانه پزند وماش ضمادی نافعست رض و
فسخ ودهن را لوبیا کثیر النفخ است ونفخ او اقل از
باقلاست وقریب بنفخ ماش است وانحدار او از شکم
وخروج او اسرع از خروج ماشست وغلیظتر
از خون ماش دیگر ولوبیا گرم وترست در درجه اول
فربه میکرداند وباه بر می انگیزد وادرار بول وحیض میکند

خصوصا

موافقه

ارض خورده ووا شدن

خصوصا لوبیای سرخ وتلیین شکم میکند مضارها وسدر
می آورد وخوابهای بد می آورد ولوبیا معده را خوب نیست
غثیان می آورد وبخار می آورد واز برای این با سرکه و
خردل وسداب ومری بخورند واکر لوبیای تر یا نبات
آن خورد با نمک وفلفل وسعتر باید خورد استعمال لوبیا
خصوصا سرخ در میقات معین است برقی واما سار حوب
حلبه گرمست در درجه دوم خشک در درجه اول اکل آن
مصدع ومغثی است وخلط او محمود نیست وملین است
وآبی که حلبه در آن پخته باشد هرگاه که باندک عسل بخورند
فرو می آورد جمیع خلط ردیه که در رودهاست وفرود می آورد
خون حیض وتعاس واکر حلبه با انجیر وخرما پزند وآب صاف
آن بگیرند وبا عسل مقوم سازند بقوام لعوق لعق
کنند تصفیه آواز کند وتلیین حلق کند وبلغم غلیظ بشوید
وپاک کند وسرفه کهنه وربو را نافع بود وگاه بقلبه پیش
از آنکه تخم بیاورد با سرکه ومری بخورند وآن نیز مصلح
هرگاه ومعده را نافع است که عفونتی عارض او گشته و
حلبه تحلیل اورام صلبه واورام بلغمیه میکند وغسل

بانبات

میقات

لعوق

اللعوق للسید

حلبه

صلبه

سر بان تنقیهٔ خراز میکند و حلبه خوردن رایحه بدن گنده میکند تخم کرمست در اول و ترست در دوم در روغن او اکثر از روغن جمیع بزور است و کنجد نکوفته هضم نمیشود البته و کوفته لزج و بطی الانهضامست مغثی و مرخی معده و مسقط اشتها است و مغیر بوی دهن و مولد خلط غلیظ لزج و اصلاح او آنست که بریان کنند و با عسل کوبند وانحدار غیر مقشر اسرعست و تسخین مقشور اکثرست و روغن کنجد مسکن حرقهٔ معده و حدت اخلاط و ملین تشنج اعصاب و نافع شقاق و خشونت و حکه است الا آنکه مرخی معده است خشخاش ابیض سردست در دوم و خشک در اول بخواب میبرد و تنویمی معتدل و نافع است کسی را که فرود و شیده میشود از سر او نزله رقیق حار و تسکین سعال حادث از حرارت میکند و اصل نفث است بدین از و غذائی کثیره و بهتر آنست که با عسل یا قند بخورند و با عسل منی زیاده کند و در نبات او برودت بیش از تخم اوست بزرکتان کرمست در درجه اول معتدل است در رطوبت و پبوست معده را ردی

عسر الانهضا

عسر الانهضام و نفاخست اندک غذا از و ببدن میرسد و بریان کرده او شکم می بندد و بزرکتان مدر بولست و با عسل نافع است از سعال بلغمی منضج مواد صدر و جالی و معین بر نفث است اعانت میکند بر باه هرکاه که بسیار از ان با عسل و فلفل بخورند عین را ردیست مسکن درد هاست نافع از ناخن ترکیده و ناخن سفید شده ضماد آن با موم و عسل شهدانه کرمست در دوم خشکست در سوم عسر الانهضام و معده را ردی و مصدع است مسخن بدنست اسخان قوی و مرتفع میشود از و ببسر بخاری دخانی که مظلم بصر است الا آنکه ملطفست و مدر بول و محلل نفخ و مجفف منی است بشدت پیش و خون متولد از و ردیست دافع ضرر او بادام و خشخاش است و شرب سکنجبین بعد از و روغن او نشف رطوبات مترشحه از اذن میکند و آب ورق او نافع است از درد کوش حادث از برد و منقی خراز و مطول شعر است قرطم کرمست در دوم خشکست در اول معده را ردی و ملین بطن

هرچه سعال و بلغم دفع میکند آنرا نفث میکنند

و مسهل بلغمست هرگاه در آب حل کرده با عسل بخورند
یا کوفته با انجیر پخته سرشته یا حل کرده در مرقی که خروس
در آن پخته باشند یا با این مرق پخته باشند به یک ازین
چار وجه که بخورند اسهال بلغم کند و غذا و اصل از و
ببدن اندکیست تخم خربزه و خیار و بادرنگ این سه تخم
همه ملین بطن و مدر بولند نافع اند سعالی را که از حرارت
باشد و غذائیه ایشان اندکست اما فواکه فواکه
و ثمار قلیل الغذاء اند به نسبت با حبوب و لحوم و مخلوق
شده فواکه از برای تفکه و تداوی کسی را که تداوی
با دویه بر و صعب باشد و مستکره آن باشد و
تداوی بفواکه جامع دو فائده جلیله است ازاله امراض
و تلذذ بمیوه و تغذی و تلذذ و تغذی از جهة تقویت
ارواح و قوی معین انتفاع بدوائیه اند ازین جهت
تداوی بفواکه مادام که مقرون بشرائط تداوی باشد
افضل از تداوی بغیر از فواکه است و شرائط تداوی
در اول نوزدهم مذکور خواهد شد اما مضار فواکه
آنست که فواکه مطلق مائیه آن بیش از مائیه حبوب

و لحوم مأکوله است و بدن را ممتلی از مائیه میسازند و فواکه دو
قسم اند قسمی مائلند از اعتدال بجانب حرارت و تولید
مرار مثل رطب و بعضی از اعتدال مائلند بجانب
برودت و بلغمیت پس اکثر میوه ها مولد فضولند در
بدن بدو وجه یکی بمیلی که از اعتدال دارند بجر بارد
دوم بکثره مائیه که بدان تعفن اند در بدن همچنانکه
خربزه مثلا بکثرة مائیه که بدان زود گنده میشود در خارج
بدن در بدن نیز بهمین سبب زود متعفن میشود و
طریق احتراز از مضرت میوه آنست که در خوردن
اولا خود را نگاه دارند از کثرت و چندان بخورند که قوة
و حرارت غریزی خورنده وافی باشد بهضم کامل
آن و تحلیل مائیه آن و اگر آن مالک نفس خود نباشد
و بسیار بخورد بعد از ان در حرکة و تعب افزاید یا معرقی
یا مدری بخورد و مدرات در فصل نوزدهم مذکور خواهد
شد ثمار نخل طلع بهار خرماست و بلح غوره خرماء
هنوز بزرگ نشده و بسر که در شهر ما خارک میگویند غوره
بزرگ شده و این هر سه سرد و خشک است و قابض

مسقده

ثمر

وار بسیار خوردن آن خوف قولنج است مصلح آنها
امراق چرب یا شل وارچینی پخته است واما رطب
گرمست در دوم وترست در اول معده را آلوده میکند
بفضله چسپیده غلیظ گرم ورطب اصناف کثیرست
هرچند غلیظ تر وبزرگتر وسیاه‌تر است بدترست وهرچه
زردست وکوچکتر لطیفتر وبهتر است وهرچند
شیرین ترست گرم ترست وخرما بهتر از رطبست
ورطوبت او کمتر از رطبست اما ترست خشک نیست
وجمیع اصناف خرما عسیر الانهضام است وهمه
اصناف او کثیر الغذا است از و خونی گرم غلیظ
متولد میشود وخون بعضی اصناف آن با حرارت و
غلظ لزوجت هم دارد وآن خرما کیم است وخرمائی
که در گرمسیر حاصل میشود واز برای آنکه کال نضج بر درخت
نیافته ادنی وانزلست از خرماء گرمسیر وهر طعام که
در و غلظ ولزوجت وحلاوت جمع شد تولید خونی
غلیظ میکند وحدوث سده وغلظ در احشا بران مترتب
میشود ازین جهة خرما مناسب این جماعت که خواهیم گفت

اول

اول کسی که مزاج اصلی او یا مزاج سنی او گرمست
دوم کسی که مستعد غلظ وسده در احشا خصوصا جگر باشد
سیوم مستعد حمیات وصداع ورمد وقلاع وخوانیق
اما سرد مزاج بمزاج اصلی یا سنی وسلیم الاحشا رطب و
خرما موافق ایشانست وتکثیر منی وتسمین ایشان میکند
ومصلح خرما ورطب در حالة اکل بادام وخشخاش است
ودافع ضرر آن انار مز وسکنجبین است واما خارک وقسب
مقوی معده اند **تین** انجیر تر گرم وترست بهر دو درجه
اول وانچه خشک گرمست در دوم ومعتدلست در رطوبة
ویبوست وانچه ناپخته بغایت بداست وافضل
اصناف انجیر سفید است بعد از ان سرخ بعد ازان
سیاه ودر ورق انجیر ~~ودر ورق انجیر~~ تیزی عجیب ست
وافعال انجیر خام قریب بافعال ورق انجیرست و
هرگاه که انجیر خام ضماد کنند بر ثولول که در شهر ماش
گوک میگویند برکند آنرا وتغذیه انجیر بیش از تغذیه
سایر فواکه است بعد از خرما وانچه بسبب جلائی که دارد
از اعضا غذا زود منحدر میشود وهمچنین نفوذ در بدن بسرعت

میکند و بسبب جلا و سرعت انحدار مضرت او از سایر
فواکه کمترست و خمیره و آن انجیریست که رنگ آن
سرخست مایل سواد و تخم ندارد نزول او اسرعست و
نضج او الطفست و معده را بدست و اصلاح انجیر
همچون اصلاح خرماست و انجیر خشک هرگاه که
با گردو و بادام بخورند تولید خونی بهتر میکند و بهتر
آنست که انجیر تر پوست باز کنند و بخورند از برای
انکه پوست انجیر عسیر الانهضام است و بلوست انجیر
پخته با آرد گندم انضاج و تحلیل اورام صلبه میکند
عنب انگور گرم و ترست در درجه اول شبیه انجیرست
در انکه خون متولد از و خونی محمودست سریع الانحدار
و متوسط در لطافت و خالی از تغلیظ احشا و
تسدید آن خرماست و انگور صادق الحلاوة مطلق
بطنست خصوصا که رقیق القشر و کثیر المائیة بود
و انگور بدن را فربه میکند بسرعت و نفاخ و منفخ
و بهتر اصناف انگور سفید رقیق القشر کثیر المائیه است
و غذائیة انگوری که تا زمستان مانده بیش است

وانگور

وانگوری که فی الحال از درخت چیده اند نفاخ مطلقست
وانچه بعد از ان که چیده باشند چند روز او بخته بهتر
بهتر است و بهتر آنست که انگور بمکند و آب آن
فرو برند از برای انکه دانه او سرد و خشکست و متغیر
نشده از تمام اعضا غذا میکذرد و همچنین است
حکم پوست انگور الا انکه انگور با جمیع اجزا خوردن غذا
بیش میدهد و نفوذ و انحدار عصیر زودترست
اما زبیب نسبت او با انگور همچون نسبت انجیر خشکست
با انجیر تر و افضل اصناف زبیب عظیم رقیق القشر
ثقیل الوزنست و غذائیة زبیب بیش از انگورست
و بهتر انست که از دانه پاک کرده بخورند و جلا و تلیین
زبیب کمتر از جلا و تلیین انجیر خشکست و مویز چون
خرما مسدد نیست اما غذائیة خرما بیش از غذائیه مویزست
و مویز نافعست سینه و شش را هرگاه که در انها
رطوبتی فضلیه باشد و مویز صدیق معده و جگرست
مقویست ایشانرا خصوصا که در مویز قبضی باشد
و بادانه بخایند نافع باشد کسی را که در معده عفونت

باشد و این مویز بادانه جاویده حابس بطنست
سرد وخشکست وقابض است نافعست در عطش و
اسهال صفراوی وخمار منقص خون وصفرا بهر دولست
نافعست در معده وجگر گرم ودر آبستن وجنین و
فساد مواد در امراض حاره نافع قی است میبختج واو
آب انگورست که به پختن دو ثلث آن رفته باشد
ویکثلث مانده نافعست در سعال وربو وکرده وشاخ
کشمش شبیه بزبیب است در احکام الا آنکه قبض او
کمترست وخروج او از بدن اسهلست توت شیرین
گرم وترست چون وارد شود بر معده خالیه از طعام پاک
از فضول زود منحدر شود وکیلوس را احدار کند وتولید
خلطی بد کند مگر آنکه بسیار بخورند وچون وارد شود بر معده
ممتلی غیر نقی فاسد شود فسادی عجیب ودر وجاه توت
اسهالیه هست که استفاده از پوست درخت کرده و
تغذیه او اندکیست شبیه بتغذیه خربزه است ولوث معده را
بفضول آلوده کند ومحرور را در دسر آورد ودافع ضرر او
سکنجبین است توت سیاه که اورا توت شامی گویند

سرد است

سرد است ومعتدل در رطوبت ویبوست
نافعست معده ملتهبه را ومشتهی ومانع جمیع کلیات
ونافعست در ذبحه واورام حاره در دهن و سرخ
ناپخته سرد وخشکست وقابض همچون سماق وخشک
شده این توت خام بدل سماق وقامع صفرا و
حابس بطن باشد مشمش زردآلو سرد وترست آب این
میوه وجرم آن هر دو سریع الفسادست وخون
متولد از وخون بد سریع التعفن است بر روی
غذا نباید خورد که افساد غذا میکند وآزا بر سر معده می آورد
وزردآلو معده را سست میکند وحرارت معده را
میکشد واز بسیار خوردن آن بعد از مدتی تب متولد میشود
اما اصحاب معده گرم که از معده ایشان جشای او خالی
برمیخیزد بسیار باشد که با آن منتفع شوند خصوصا در حر
هوا وبعد از تعب وزردآلو مطلق بطن است و
قامع صفرا وبخری که از حرارت باشد میبرد وشیرین
زودتر فاسد شود ومتعفن میشود وبسرعت مستحیل بصفرا
میشود خصوصا در معده گرم صفرائی وزردآلو خشک

تجلبات ست کلبابست

هر زمان که بخوسانند و آب آن بخورند در حمیات حاده
نفع دهد و تشنگی کم کند و روغن استه زردالو گرم
و خشک است در دوم نافع است بواسیر را **خوخ** سرد و
ترست در مرتبه دوم غلیظ و بطی النزول و عسیر الاستحاله
بخونست متولد میشود ازو خونی کثیر النضج که مورث
حمیات بلغمیه است الا آنکه فاسد نمیشود در معده
همچون زردالو و او موافق ترست معده ملتهبه را
از زردالو و مشتهی طعامست و آن صنف شفتالو که
نرمست و استه ازو بسهولت بیرون می آید انهضام او
و انحدار او از معده اسرعست و آن صنف که استه
با وچسپیده و جوهر او در هم آغشته است او اغلظ
و انهضام او دیرترست و شفتالو را پیش از طعام باید
خورد تا بمعده خالی شدید الحرارة رسد و شدت
حرارت معده معین هضم او شود و بر روی شفتالو
غذای ترش و آب برف نباید خورد و شفتالو نافعست
در زمان تزید تب غب و محرقه و اگر بهار شفتالو و برگ آنرا
بکوبند و آب بفشارند و بپاشانند با سهال کرم کدو و نیز
بدانه کدو در اند

و همچنین اگر این آب بر ناف طلا کنند یا در گوش
چکانند حیوانی که در گوش باشد بکشد **انار شیرین** معتدلست
در حرارت و برودت ترست در درجه اول موافق مزاج
روح است بصفا و حلاوت خصوصا روح کبد و
می آورد طعام از معده چون بکند و بسیار باشد که
مضر باشد انار شیرین تبهای تیز را از برای آنکه
درین ابدان منقلب میشود بسرعت بصفرا و حب
آن شکم می بندد و آب آن می راند و آب آن تلیین
صدر و حلق میکند الا آنکه این آب اشتهاء طعام
کم میکند و آن قسم که او را املس میگویند و در شهر ما شر
انار شبستان میگویند و دانه او صغیر و نرمست در
سعال حادث از حرارت و انار مز که عوام آنرا میخوش
میگویند نافع است در وجع الفوادی که در عرف
بدرد دل مشهور است و آن درد فم معده است هرگاه
که این درد حادث شود از خلطی که لذغ فم معده کند خصوصا
آب این انار که با بت جو خورند و انار مز معتدل مایل
ببرودتست نافعست کسی را که طبیعت او در لین و

وحبس معتدل باشد این انار حافظ این اعتدالست دانه
او قابض وشحم او مسهل بعسرست پس بسبب خلط دانه
وشحم باب انار فعل آن صبر واطلاق ظاهر میشود **انار ترش**
او لطیف وقوی البرد ومعتدل در رطوبت ویبس است
تسکین صدر وتبرید معده وجگر میکند ثائره صفرا و
دم فرو میکشد وخمار میشکند نافع است در قی
وابطال باه سردمزاجان میکند وجمیع اقسام انار نافع
در خفقان ودانه انار ترش هر گاه که خشک کنند شکم
می بندد ومانع میشود از انصباب صفرا با معا ودر جمیع
اجزاء انار قبضی هست واقبض اجزاء او قمع اوست
وقمع او بهار اوست که بر شکل قمع عرقست **سفرجل**
بارد است در درجه اول یابس است در دوم واو اصلح
اشیاست در تقویت معده وامعا وحبس طبیعت
وبرانگیختن اشتهای غذا ومدد هضم آن نفا رسد نمیشود در
معده مریض جای معده صحیح وبه کثیر الغذاء است
لیکن بطیء الانهضام است وهر گاه بپزند انهضام او سهل
شود وطریق پختن او آنست که از دانه وپوست پاک کنند

ودر ماء

ودر ماء العسل بپزند وپخته تقویت وتشدید معده
میکند ولیکن حبس معتد به ندارد وبه شدید العفوصة
محتاج بطبخ است تا الین واخف وانفع شود وجهی
دیگر پختن به آنست که دانه از وی بیرون آورند وعسل در
جای دانه کنند وسری که از وی برداشته اند باجای خود
نهند ودر خمیر گیرند ودر خاکستر گرم دفن کنند وبگذارند
چندانکه خمیر بران بسوزد اگر این عمل با بهی ضعیف العفوصة
کنند جمیع قوت قبض از ومفارقت میکند وتقویة
آب به اشدست وقبض او در جرم اتمست وبهار به
در روغن به همه قابض است ودانه به ملین بی قبض است
ودانه مسکن تشنگی است وبه منع نزف دم وقطع خمار
میکند وبسیار خوردن به مولد قولنج است وحذر از بهی
که در درخت کمال نضج نیافته واجبست به خام اگرچه قبض
کامل فاضل دارد بغایت بارد وغلیظ ومولد دم
ردیست اما به کامل النضج که حفظ آن تا زمستان وبهار کرده
کثیر النفع ودر امراض نافعست در قی صفراوی ونفث دم وزرب
وعفونت امعا واو را اقسام بسیار مستعمل شود در ضعف معده

بمکیدن که

اسهال معوی

حادث از حرارت و رطوبت بعضی قابض و
به ترش مستعمل است در معده که دران خلطی غلیظ حار
یا خلطی معتدل باشد و جمیع اصناف به مسد معده و
عاقل بطن است و تحریک اشتهاء غذا و قطع قی میکند
تا غایتی که این آثار از بوئیدن به مترتب میشود و تکثیر
بول بالعرض میکند چون سایر قوابض و به شکم می بندد هرگاه
که پیش از طعام بخورند و بعد از طعام اگر بخورند تلیین بطن
میکند بقعر معده اما اگر بعد از طعام اندکی بخورند طعام را
از فم معده بقعر معده می اندازد و مانع صعود بخار بهضم
بسر میشود تفاح بارد است و هر چند ترش تر سردتر است
و سیب شیرین کامل النضج معتدلست در حر و برد
و سیب جمیع اقسام آن مقوی قلب است بخاصیتی
که در وست و معین تقویت سیب است تغذیه او
و عطریت و تعدیل او امزاج را و گفته اند که سیب دل
راست و سفرجل معده را و انار جگر را و سیب فم
معده را مقوی و خوشبو است غیر انکه معده را پر میکند از
لزوجات از برای انکه غالب بر جوهر سیب رطوبتی فضلیات

افراد

وغذای او کمتر از غذای به و امرود است و بیشتر از غذاء
انار است و سیب مقاوم تمام زهرهاست
و سیب شیرین کامل النضج بهاری مولد مرار است
و عفص گلوگیر مولد خلطی غلیظ بارد است و ترش
موافق محرور است و سیب مز مولد خلطی لطیف معتدل است
و شیرین نافع است معده سرد را و سیبی که بی طعم و پر
آب باشد مولد بلغم است و جمیع اقسام سیب بطی
الانهضام و الانحدار است و سیبی که بر درخت تمام
نه پخته باشد ردیست و همین است حکم جمیع فواکه از
برای انکه دیر پزند و در عروق بدشواری میگذرند و تولید
خلطی غلیظ میکند و سیب مز و سیب عفص قابض اند
و نافع در غثی متولد از صفرا و همچنین سویق سیب
و رب آن بارد یابس اند در درجه اول بلکه تا آخر این
درجه و هر دو قامع صفرا و عاقل طبیعتند و بسیار
خوردن سیب خصوصا ترش مضر است بعصب و
درونفخ هست خصوصا غیر کامل النضج و آب ورق
سیب مستعمل است در اندمال جراحات و منع تحلیات

تحلبات

بعضی اطبا گفته اند که سبب مورث نسیانست **اترج** اما پوست
آن گرمست قریب باعتدال تا درجه دوم و او را مدخلی
در غذائیت هست بسبب صلابت و مدخلی در دوائیت
هست بسبب عطریت و تیزی طعم مقوی معده
و جگر سرد است نافع است در منع قی مطیب بوی دهن
و محلل ریاح و معین هضم است بشرط آنکه بسیار نخورند
و محرور مزاجان باید که پوست اترج با لحم و حماض
خورند و برگ اترج و بهار آن در آثار قریب بپوست
اوست و الطف از آن و اما لحم اترج سرد و ترست
در درجه اول غلیظ و بطی الانهضام و چون هضم شود
غذا بسیار دهد غذای او تولید خلطی غلیظ کند منفخ و مولد
قولنج بود ازین جهة با عسل خورند و اما حماض او سرد و خشک
در سوم قامع صفرا و حابس طبیعت مشهی و
مقطع و جالیست و با و کلف می برد و اکتحال بآن آثار
یرقان از چشم میبرد و مقوی قلب گرم مزاجست و اما
حب اترج گرم و خشکست در دوم محلل و مجفف و نفاع
سموم است هم بخوردن و هم بضماد کردن و روغن این

تا درجه اول خشکست

حب

حب نیز نافع است در بواسیر و روغنی که از پوست
اترج بگیرند نافعست در امراض عصبی و گزیدن عقرب
و اترج نافعست در فساد اشتهائی که عارض آبستنان
میشود و اترج تنها باید خورد و نه پیش از غذا که خواهند بخورند
و نه بعد از غذائی که قبل از آن در معده باشد یعنی
که از ابتداء خوردن آن تا گذشتن آن از اعضا و غذا
باید که در معده غیر او هیچ نباشد بسبب غلظ آن
و بوی اترج نافع بود در وبا و مصلح هواست **کمثری**
امرود سرد است در اول و خشکست در دوم تغذیه او
بیشتر از تغذیه سیب و به است خصوصا امرودی که
بزرگ و شیرین باشد ازین جهة قدید میسازند و در زمستان
میخورند و گفته اند که خلط او محمودتر از خلط تفاحست
و هضم او اسرع از هضم تفاحست و در امرود خاصیتی
هست که در تقویت دل و تفریح اخفی از خاصیت
سیب و معین اوست در تفریح عطریت او و قبض
و مثانه جوهر لسیت مقوی معده قاطع عطش مسکن غثیان
و قامع صفراست و اما مضار آن کثیر النفخ و بطی

بعد از آن

و نه بعد از غذا

مکرر

النزول وعاقل بطن است طعوم مختلفه در اصناف
امرود ست قسمی ترشست و او سرد و غلیظ است
و قسمی عفص کلوگیرست و او سرد و غلیظ است و قسمی
از او شیرین و نرمست و او برطوبت اقربست و ترش
آن و عفص آن ضماد را دعت مانعست از انحدار
فضله از عضوی بعضوی و عاقل طبیعتست خصوصا
که با سرکه پخته باشند و امرود قدید چون با حب الآس
پزند آثار امرود عفص و ترش در و مترتب شود و بسیار خوردن
امرود مولد قولنج است و ماء العسل معفوه و خوردن او
بر روی غذا مانع نجار هضم او ست از سرد و بدترین اقسام
امرود خامست و جمیع اصناف امرود نفاخ و طویل
الوقوف در اعضاء غذاست آلو سرد ست
در اول و ترست در دوم خاصیت آلو تبرید معده و
ترطیب آن و تلیین طبیعتست بسبب رطوبت
و لزوجت و معده را ار دیست و مسقط اشتهاست
خصوصا شیرین او آلو و از وی ببدن نمیرسد الا اندک
از غذا و آلوی تر در تلیین و اطلاق اتمست و ترش

دافع مضرت او ست

٥ كا

گاه اطلاق میکند تو به تقطیع و تلطیف همچون
سایر ترشها هر گاه که ملاقات کردند در معده وروده
با فضول و آلوئی که کوچک و صلب باشد ردی و
قابض است و ماء العسل معین اطلاق آلوست و
آلوی ترش در معده ثقیله از فضول و غذا گاه باشد
که قبض کند و آلوی ترش نپزید او بیشتر و تلیین او کمترست
و آلوی خشک هر گاه که بپزند و آب آن صاف
کنند و بخورند و با قند یا ترنجبین یا عسل در تلیین اتم
و ابلغ است و باید که نخورد آلو در معده خالی بخورد و از پی او
زود غذا نخورد تا آلو از معده فرود آید و حرارت فرو
نشاند و اسهال صفرا کند و آلوی سفید بطیء الانهضام
بود قوت اسهال در مرتبه باقی اقسام ندارد و آلوی سفید
از برای تلذذ نقلگه خورند نه از برای علاج و آلوی موافق
تسکین التهاب قلبست جوز ماکول که در شهر ماش کردو میگویند
کردو میگویند گرمست در درجه اول و در رطوبتی غریبه
هست که در کهنگی در و نماند و در قشر داخلی که قشر
سوم و ملاقی مغز است قبض اندک هست و باین

آن قلیل هسم رقیق القوام غیر نضیج است واصلی
بقول نیز ردی الغذاست ازان هرچه تیز ست مستحیل
بصفرا میشود وانچه تیز نیست مستحیل ببلغم میشود حتی
سلق باوجود کثرت بورقیت که در سلق است و
جمیع بقول حریفه که خورند مثل پودنه ونعناع تازه و
تازه وکثیر المائیه است ازان اندکی خون ردی
رقیق القوام غیر نضیج متولد میشود وچون خشک شد
ازغذائیه بدوائیه صرف منتقل میشود ومستعمل نمیشود
الا ازبرای تطییب طعام وبعضی ازنباتات اکثر
نبات او واشرف اجزای آن در فوق ارض است
وغذای که اصل این نبات از زمین جذب میکند ساق
وورق ازو می ربایند وازبرای اصل نمی ماند الا
یسیری از غذا ازین جهت ساق وبرگ آن قوی
وغلیظ میشود واصل ضعیف و باریک مثل کاهو و
بعضی از نبات طبیعت او معظم غذار او صرف در اصل
او میکند مثل پیاز وشلغم ازین جهت ماکول از قیمن
اقوی باید که باشد که آن انضج واکمل است در فعل

قمیز

قبض فی الجمله جابس طبیعتست خصوصا جوز بریان
کرده وجوز مضرست درسعال ورویت معده گرم را
درین معده زود صفرا میشود بلکه متحرق ودخانی از
برای چربی وکثرت دهنیت اما معده سرد هضم
آن میکند وغذا میشود وچون کهنه شود نباید خورد و
جوز مشیر دهن ومصدع ومعطش است وجوز
طری تر رداءة او در معده وقبض او کمتر است
خصوصا که با مری بخورند وجوزی که نضج آن برودت
تمام نشده وخشک نشده در و رطوبتی هست که نضج
آن مستحکم نشده همچون سایر ثمار قبل از کمال نضج و
هرگاه که جوز را از قشر آخر که ملاقی مغز است تقشیر
کنند برود از آن آنکه مضرتهای آن از این تبشیر امن
وتصدیع وتعطیش رود وتغشیر او آسان میشود با
آنکه جوز را با سپوس آرد شسته در تابه اندازند وبریان
کنند زمانی دور که سپوس آن پوست میسوزاند پس
بمالند وبباد بر دهند تا ازان پوست پاک شود وروغن
جوز گرمتر از جوزست شدید الحرارة وقوی التحلیل

تمرق
بشره

خود و در جمیع اصناف نبات غذائیه بری کمتر دوائیت
بیشتر از غذائیت و دوائیت بستانیت و چون
غذائیه بقول بسی کمتر است از غذائیت فواکه از بقول
بغیر قلیلی که طبیعت بآن بسی مایل باشد یا در اصلاح
ضرور می شود نباید خورد **خس** سرد و تر است در درجه
دوم و او افضل همه بقولست و خون متولد از وبهتر
از خون متولد از جمیع بقولست و او سریع الانهضام است
حابس بطن نیست از برای آنکه قبض ندارد و مطلق
بطن نیست از برای آنکه جلا و ملوحة و حدت ندارد
و پخته او غذا بیش میدهد خصوصا در اول نبات
از مرارتی بسیره که در وست مطفی و مبرد است
خصوصا اگر با سرکه بخورند و گاه هست که بمقصد
و مجمجم میدهند از برای اطفا و تبرید و مادام که
لبن در او متولد نشده مبرد و منوم است شهوة
زیاده میکند و مسکن عطش است و غیر معسول به
از مغسول است از برای آنکه غسل رطوبت او زیاده
میکند و اَمّا کاهو مظلم بصر است و کاهو قاطع باه است

دخ

وتخم کاهو مضر است در صفات مطلوبه از ولد و شدت
حدت ذهن و کاهو و تخم آن ضار است جدا کسی را
که در سینه او خلطی باشد که بنفث بر آید و نافعست
سعال یابس را و نزلات رقیقه را و جالینوس هر شب
یک کاهو میخورد و میگفت من پیر کهنه ام نافعست
مرا خواب **هندبا** سرد است در اول معتدلست
در تری و خشکی و در و قوی مختلفه هست دلالت
میکند طعوم مختلفه او که آن قبض و تلخی و تفاهت
و غالب بر و جوهر بارد است خصوصا کاشنی
بستانی و هرچند تلخ تر است جودت خون متولد از و
کمتر است و بهتر وجوه خوردن آن از برای تغذی آنست
که در آب بپزند و با ابکامه و روغن زیت و اگر
و اگر بپزند بسرکه مطیب بسازند شکم ببندد و کاشنی
در آثار مثل کاهوست غیر آنکه در تبرید و ترطیب از
کاهو کمتر است و با سرکه مسکن عطش است
و خاصیت کاسنی تفتح سده جگر و نفع در امراض
سر و جگر و هرچند تلخ تر است نفع او در امراض جگر بهتر است
و اوجاع آن

وقوی الحرارت از حرارة خالی نیست وکاسنی مقوی معده است
خصوصا بری ومعده وکبد ملتهب را بعد از فصد خوردن
کاسنی با سرکه نافعست وکاسنی مناسب سرفه سرد نیست
وضماد از آرد جو وآب کاسنی نافعست خفقان را واورام
حاره را وبیخ کاسنی گزندگی عقرب را نافع است و
غرغره بآب گشنیز کاسنی اورام حلق را نافعست واما طرخشقوق
خشکی برو غالبست واو مقوی معده ودابغ آنست
نافع است گزندگی عقرب را ضماد آن وشرب آب
آن ملوکیه خبازی بستانیست سرد وترست در اول
وبعضی گفته اند معتدل در حر وبرد وترست وجالینوس
میگوید که او از سردی دورست رطوبت ولزوجت او
بیش از آنکه هوست از آنجهت سریع الانحدار وجید الغذا نیست
خصوصا که با زیت ومری بسیار خورند یا غیر مری چیز
که قطع لزوجت او کند ورطوبت او کم کند واو
متوسطست میان سرعت انهضام وبطوء آن و
خونی که از او متولد شود اگرچه لزجست غلیظ وردی نیست
الا آنکه مایل ببلغم است وغذائیت او بیش از غذائیه بسیار

لوز:

بقولست معده را ردی وملین شکم است ورود ه
ومثانه را نافعست شیر را زیاده میکند نافعست
سعال را وملین خشونت قصبه ریه وصدرست
وتخم آن وورق آن را هرگاه بکوبند وبر گزیدن زنبور
نهند تحلیل ورم کند سلق سرد وترست در اول
ودر رطوبتی بورقی هست جلای اندک دارد جید
الغذا نیست لیکن انحدار او وخروج او اسرع از خروج
جمیع بقولست واز برای آنکه مرکب القوی است
بعضی گفته اند که حار رطبست ودر وتلطیف وتفتیح
سده وکبد وطحال هست خصوصا هرگاه که با
خردل بخورند وبورانی سلق باماست مناسب محرورست
وهمچنین هرگاه که با طفشیل بزنند مناسب محرورست هرگاه
که با طفشیل نخود وپیاز وافاویه پخته باشند واصول
سلق انحدار او اعسر ونفخ او اکثر ودرداءة او معده را
بیشتر است از سلق واو مناسب است مبرود از آنکه
با مری وافاویه وابازیر وبعضی گفته اند که سلق سیاه
شکم می بندد وسفید میگشاید وآب بیخ سلق هرگاه که

واقم معلی زاو سرکه ...
طفشیل عدس است وبا سرکه
می پزند ۱۲
ابازیر اجزا ابزور پیش سبزیه
در ازیانه وشنبلیله...

خمیت سوخته

درپنبی چکانند فضول دماغ بیفشاند وابریه را از سر پاک
کند وتنقیه آن با آب سلق اخراج اثقال از امعا میکند
وضماد سلق بر اورام پخته وخام محلل اورام است

اسفاناج سرد وترست در اول وبعضی گفته اند گرم و
بر معتدلست سریع الانحدار ومحمود الغذاست
حلق وریه وسعال را نافعست ودر وقوتی جالیه غساله
هست که بآن تلیین شکم میکند قامع صفرا ودم و
موافق محرور ومبرود وبهر دو هست الا آنکه اوفق
محرورانست که با کشک الشعیر طعامی سازند
بروغن بادام پس نافع باشد تب وسعال وپیش
بطن را واما مبرود وبرا باگوشت فربه وبرنج وافاویه
حاره پزند ودر اسفناج آنچه در اکثر بقول از نفخ وبلغمیه
خون می باشد نیست

حماض وآنرا در شهر ما ترش
میگویند وآن بقله ایست شبیه بکاسنی وبرگ جعفری
ترش طعم سرد وخشکست در درجه اول قابض است وغیر
ترش نیز میباشد وبرودت وقبض ترش اقویست دابغ
معده ومطفی صفرا ومسکن عطش وعاقل بطن است

خاصه اگر با سماق یا انار یا زرشک بپزند واما
آن قسم که ترش نیست غذای محمود میدهد وقوت او
مرکبست از قوی محلله وقوی مشدده اعضا واین قسم
غیر ترش طعم وقوت او شبیه است بطعم وقوت
سلق است الا آنکه سلق اطیب ازوست ودر
حماض رطوبتی لزجه غیر مخاطیه هست که با این رطوبت
مطلق بطنست هرگاه که بآب وروغن بادام بپزند
یا گوشت فربه وبا این رطوبت نافع است در سحج و
امعا ونافعست در مره صفرا از برای آنکه این رطوبه
مزلق صفراست واین رطوبه بتغریه وسحج نافعست
وتخم حماض سرد وخشکست در دوم حابس طبیعت
ونافع در یرقانست وضماد از بیخ حماض با سرکه جرب
وقوبا را نافع است وریختن طبیخ اصل حماض بر اعضا نافع است

کرنب در شهر ما آنرا کلم میگویند گرم وخشکست
در اول غذای اندک غیر محمود میدهد کرنب مختلف
القوتست رطوبتی که در وست جالی ومسهلست از
برای حدتی که در وست وجرم او بتجفیف حابس بطنست

و کرنب از اغذیه ملطفه است و از او مادن او مره سودا
متولد میشود و اکر با کوشت فربه یا کوشت مرغ بپزند غائله
آن کم شود و کلم نافعست در ظلمة بصری که از رطوبت
باشد و ضارست بسبب یبوست چشم صحیح را و کلم غاذیه
و طفیا خمار را و محنت سکر و نافع رعشه است و مرقه
که کلم در و پخته مدر بول و حیض است و ملین حلق و صدر
و آشامیدن این مرقه سبب خروج جرم است از بطن
بسرعت و این مرقه نافعست در درد پشت و درد زانو کهنه
هر دو و کلم مشوش احلام و مضر بمعده است و تخم او
قاتل دود و منقی کلفست و چون زن بردارد افساد منی
در رحم بکند و ساق کلم هر گاه بسوزانند مجفف و محلل قروح
بود و کل اکر کلم مدر طمث است و اصل کلم شامی که او را
قنبیط میکویند غلظ او اکثر و انحدار او ابطا و تولید
سودای اکثرست الا آنکه حر او کمترست **نعناع** کرمست
در دوم و خشکست در اول و حرارت او کمتر از حرارت
فوتنج نهریست و نعناع الطف بقول ماکوله است

و در قوتی قابضه هست و مقوی معده و جکرست
و معین بر هضم و مشهی طعام و مسکن غثیان حادث
از بلغم و مسکن فواق و مجشی و مسکن هیضه و مشد
او عیه منی و قاتل دودست **طرخون** کرم و خشکست در دوم
عسیر الانهضام و مجفف رطوبات و محدث وجع حلقست
و جیدست قلاع را هرکاه که بخاوند و زمانی طویل در دهن
نکاه دارند **رشاد** که در شهر ماش تره تیزک میکویند کرم و
خشکست مسخن معده و جکرست معده را ردیست مقطع
و ملطف اخلاط غلیظ و مخرج کرم از شکم و محرک باه است
و احداث رطوبتی بلغمی سفید بمثانه میکند از جهة کاهد
از و تقطیر بول حاصل میشود هرگاه در بسیار خورند تنقیه ریه
میکند از رطوبات فضلیه و مناسب امزجه حاره نیست
کرفس کرم و خشکست در دوم خوردن آن نپخته و خام مدر
بول و طمث و شیرست همه و او معده را بهترست
از جمیع بقول که مشاکل اوست انهضام او عسیر و انحدار
او غیر سریعست و باید که مقدم بر طعام بخورند محلل ریاح
و مفتح سده کبدست و طحال و مصدع و مضرست بصرع و

و آبتن و شیرده و مرضع را بصرع می اندازد و معده را
نافع و مسکن غثیان و محرک جماع و نافع در نجرت و باید
که در جائی که توهم گزیدن عقرب باشد از خوردن کرفس
اجتناب کند که حکایت گزیدن عقرب کسی را که کرفس
خورده باشد اشدست بتفتیح کرفس **کزبره** رطبه مرکبة
القوی است و غالب برو برد و یبس است و او بدوا اشبه
از غذا است و از اینها نیست که تنها می باید خورد و اندک او
عمل بسیار از کاهو میکند از حبس و تنویم و تخدیر و منع بخار
از صعود بسر و موقوف داشتن غذا تا منهضم شود و
این خاصیت از نجهت نافع است اصحاب زلق امعا را
و صاحب اسهال و انکس را که معده او مشتمل نمیشود
بر طعام خصوصا که با سماق بخورند و در و قبض هست
از نجهت آب او نافعست در رعاف و بثور فم و
قلاع و کزبره محلل اورام حاره و مسکن ضربان آن
اورامست و بسیار خوردن کشنیز تر مظلم بصر و مخلط
ذهن هست اما کشنیز خشک که جلجلانست بزباع ب
شدید الیبوسة مقوی معده و عاقل بطن و قاطع نزف

و بهر زمان که بریان کنند نافعست خفقان گرم را و مانع
قی است و کشنیز خشک و تر هر دو کاسر قوت باه
و منی است **قنابری** که در شهرهاش سبزه میگویند
گرم و خشکست در اول لطیف و جلا و قطاع و مطلق
بطن و مفتح سده کبد و طحالست و باید که مبرود و بلید
که مبرود و انکه از و اطلاق طبیعت میخواهد با اسفیداج
بخورد و در تعریف اسفیدباج در آخر این فصل خواهد
آمد و اما محرور در آب بپزد و با سرکه و مصلح و امثال آن
بخورد و در و جلائی قوی هست که بهق و کلف پاک میکند
و آب بیخ او هرگاه که در بینی چکانند رطوبات غلیظه
از دماغ فرود می آورد **هلیون** و او را مارچوبه میگویند
گرمست در اول معتدلست در رطوبت و یبوست
و بستانی ارطبست و غذائیت او بیشتر مولد منی و
محرک باه و مدر بولست و غذائیة او متوسطست
میان قلت و کثرت و در و بعضی جلا هست از نجهة
مفتح سده و ملین بطن است و نافع است در درد
پشت و مسخن گرده و مثانه است نافعست صدر

سبزه یعنی مجه

مسز منخره

وبه را او را میخورند با گوشت پخته وگاه با روغن
مطجن کرده وبمری مطیب ساخته واز وخاگینه ساخته
محرور آنرا با دوغ یا با شال آن بخورد لغت شلغم
گرمست در اول درجه و دوم ترست در درجه اول
اصل آن هرگاه که پخته بخورند هیچ چیز از جنس او غذا
مثل او نمی دهد الا آنکه غذای او غلیظ تر از معتدلست
پس باید که اصلاح آن بکمال طبخ کنند وخون متولد ازو
متوسطست میان جید وردی وشلغم منفخ ومنعظ
ومولد منیست ومسمن ودر وقوت ملطفه هست که
بآن مدر بولست وملین حلق وصدر ومسخن کرده و
ثبت ونافعست در ضعف چشمی که از رطوبت بود
وموافق محرور نیست الا آنکه بسرکه پرورده باشند
وآب شلغم نافعست در خضرت اطراف حادث
از سرما ونافعست در نقرس ودرد مفاصل ریختن آن
آب بر محل درد وتخم شلغم نافعست در سموم بصل
پیاز گرمست در چهارم خشکست در دوم مسخن وملب
ومعطش وملطف اخلاط غلیظ ومقطع آن ومفتح سده‌ای

اگر دونوبه بزنند اندک غذا بدهد وپیش از طبخ اصلا غذای
نیست نافعست کسی را که اشتهای اغذای او بسبب
بلغم بسیار رفته باشد مصدع ومضر بصر وچشمست
وبعد از طبخ مولد بلغمست نافعست پخته آن سعال
وخشونت صدر را ودر پیاز رطوبت فضلیه بسیار
که بآن منفخ ومنعظ ومکثر منی است ازینجهت هرچند
خشکتر میشود نفخ او کمتر میشود وتیزی پیاز طویل از گرد
وسرخ از سفید وخشک از تر بیشترست وخام از پخته
بیشترست وپیاز تازه زنده میکرداند اشتهاء غذا تا
حدی که بوی او مشتهیست ومطیب طعام وبرنده
زهومت لحم است ملین بطن ومسخن لون واکتحال
بآب پیاز وعسل محدد بصرست وپیاز مناسب محرور
نیست مگر پیاز مخلل مضر بصر نیست وپیاز را خاصیتی است
در دفع ضرر میاه وضرر باد سموم وبسیار خوردن پیاز
مولد خلطی ردی ومفسد عقلست ومالیدن پیاز در
جلد منبت شعرست در داء الثعلب وطلا از تخم
پیاز وآب سرکه بهق میبرد وآب پیاز در گرانی گوش

هرگاه که در گوش چکانند و مفتح افواه بواسیر است چون فتیله
بآن تر کرده بردارد و اگر آب پیاز بر گزیده سگ دیوانه ریزند
نافع بود **ثوم** سیر گرم و خشک است در چهارم الا آنکه تخم
بذر میکند گرمی متشابه حرارة غریزی تحلیل ریاح و تفریح
آن میکند تا حدی که مانع از تولد قولنج ریحی هرگاه که مستعد
آن ادمان کند بر سیر و سیر مطلق بطن و مدر بول و مجفف
منی و معطش است لیکن قاطع عطش کاذب حادث
از بلغم متولد در معده واپست نافع است در در دیشت
و ورک کهنه مرقق دم و محمر لون و مفتح سده و ملطف
اغذیه غلیظه است و مضعف بصر است بیشتر از پیاز بقوت
تحلیل و شدت تجفیف و غذا او اندک است و او ...
بد و از غذا چون پخته شد تیزی او میرود و غذا او صالح
ضرر وی میدهد و سیر سبز و کرده را روییست(?) حب
القرع بیرون آورد و ملین بطن است و سرفه کهنه و جمیع
امراض بارده و داء الثعلب و درد دندان که از سردی بود
نافعست و سیر قائم مقام تریاقست در گزیدن هوام
و نافعست در عرق النساء هرگاه که بآب سیر حقنه کنند

کراث

و نافعست در عض کلب هرگاه ضماد کنند **کراث** گندنا
گرم است در سوم خشک است در دوم تصدیع و اظلام
چشم در و کمتر از سیر و پیاز است بطیء الانهضام است
معده را بد و مولد کیموس ردیست(?) در و قبض اندک
که بآن حابس جریان دم است ملطف و مقطع اخلاط
لزجه و محلل ریاح غلیظ است از بیخ نافع است اصحاب
بواسیر را هرگاه که چند نوبت در آب پزند بعد از آن
آب سرد بران ریزند و در زیت مطبوخ کنند و
تضمید کراث بر بواسیر نافعست و عصاره گندنا
با سرکه و تراب کندر قاطع رعافست و تخم گندنا
هرگاه که بریان کنند و مخلوط کنند با حب الآس نافع
باشد و در زحیر و اختلاف دم حادث از قبل معده
و هرگاه که کراث با جو بپزند نافع باشد ربو حادث
از اخلاط غلیظ را و کراث محرک باه و منعظ و معین
بر اکثار جماعست مغثی و محیی اشتهاست و ادمان
کراث مصدع و مظلم بصر و نماینده خوابهای بد است
و مانع صعود بخار او از سر به که و دیگر حواس [illegible]

وکراث مدر بول وطمث است ومضر در قروح کرده
ومثانه است قاطع جشای ترش است وتخم کنه با قطران
اکر دود کنند کرم از دندان پیند از دو نشستن در
طبخ آن نافعست در صلابة رحم **فجل** تر بزه کرم و
غلیظ وطویل الوقوف در معده وبطیء الانحدار ومتعفن
ومعفن غیر است ومحدث غثیان وجشای منتن
وچون با مری پیش از طعام بخورند تلیین شکم کند و
غذای او ردیست بسبب حرافت مقطع ماده بلغم
معده وقریب آن ومنقی آن بقی است وبجرافت
مدر بول ومنقی کرده ومثانه است وورق آن
درین افعال ضعیف از اصل اوست ولیکن تشبیه و
هضم در ورق بیش از اصل اوست وتربزه بهاری
نازک لطیف ناضجست چون سایر بقول ملطفه با
بیزی کبیر الحجم که جهة زمستان نکاه داشته اند قوت
بر هضم طعام ندارد وکفته اند که فجل کالحکی خود هضم
شدی یعنی هضم غیر از وبعید است وفجل پخته نافع است
در سعال قدیم وغذای فجل خام بیش از غذای فجل

پخته است ومتولد میشود از فجل خام ریاح غلیظه نافخه
جدا خصوصا با اغذیه غلیظه مثل کشک با ومولد ریاح است
نه در اسفل بطن بلکه در اعلاء آن واز ینجهت کفته اند
که ادمان فجل مصفی حواس است واین تصفیه آنست
که بخاری کرم از وصعود میکند وترطیب فضول
حواس میکند وورق آن مفتح سده طحال ومزیل یرقان
حادث ازین سده ومحد بصر ونافع دردکوش از
برودت ورياح غليظ ومزیل سبزی حادث در جلد
از ضربه است وتخم او درین افعال اقوی ازوست
وهرکاه که تخم او با کندش طلا کنند بر بهق اسود پاک کند
ومختار از فجل باریکست که بزرک نشود وبسیار خوردن
آن محدث مغص است ودهن فجل لطیف ومحلل
ومسکن درد کوش است که از برودت ورياح غلیظ
حادث شود **جزر** کرمست در دوم ترست در اول
غذای او کمتر از غذای شلغم است واکل آن خام و
پخته هردو مستعملست عسر الانهضام ومدر بول وطمث
وتخم او در تحریک باه اقوی ازوست وکرز سینه و

فجل

جزر

ششش را مضر نیست و موافق محرور نیست کبر الفجل [الفحج] و بطی النزول و مسخن کرده است و او را احراقی اندک هست و باید که اول چند نوبت در آبهای متعدد بپزند و آخر با گوشت و اسفیدباج با ادویه حار بپزند و آسیابی [؟] بهری و سه که مطیب ساخته بخورند **جرشف** کنگر بعضی گفته اند که گرمست و گرمتر از هلیونست و رطوبت او کمتر از رطوبت هلیونست بعضی گفته اند معتدلست در حرارت و برودت ترست در دوم و بعضی گفته اند سرد و ترست و بعضی گفته اند سرد و خشکست و دور نیست که او را اصناف مختلفة الطبایع بحسب اختلاف بقاع و منبت باشد و مشهور از آثار کنگر آنست که او گرم و منفخ و مبهی و مدر بول و مسخن کرده و مطیب [؟] بیرون می آورد خلطی غلیظ که در گرده است و اکثار از کنگر مصدع و موجع ذنب است **سداب** تر او گرم و خشکست در دوم و بهتر از جمیع بقول طرد ریاح از بدن میکند و انفع ادویه است امعی سفلی [؟] را و کسی را که قولنج عارض میشود خوب نیست معده را و کسی را که زود

صداع

صداع میگیرد و خاصیت او تجفیف منی و تسکین شهوة جماعست مدر بول و طمث و مقاومت با ادویه قتاله میکند هر گاه که سداب پیش از ادویه قتاله خورده باشد بصر تیز میگرداند و بوی سیر و پیاز از دهن میبرد تحلیل اخلاط غلیظ لزج میکند **کبر** گرم و خشکست در دوم و بعضی گفته اند در سوم در وی قوتی ملطفه هست که مساویست در شاخ تر تازه او و در ثمر او که آنرا قثاء الکبر میگویند و تخم او غذائیت او اندکست و چون اشتهاء غذا ضعیف شود یا باطل شود کبر اقامت و احیاء آن میکند و کبر مطلق است خصوصا حامض و نافض بلغم از معده و امعا و مفتح سده و کبد و طحالست خصوصا مخلل و در کبر تلخی و تیزی هست که باآن ملطف و مقطع است و بعضی هست که با آن مقور است و تیزی او متفاوتست بحسب تفاوت مواضع و افعال متفاوتست در کمال بحسب تفاوت تیزی و اطلاق ممکن ورادات المعده را بیشتر ست و اطلاق مخلل در رواته معده را کمترست **شبت** گرمست از دوم

تا سوم وخشکست از اول تا دوم در دپشت را نافع است
بهرزچون که در طبخ ایشان پزند شیر زیاده میکند و شکم نرم
میکند و اورام بارده و تحلیل و خشک میکند و پشتر است
و تخم او و خاکستر او نافع است در ریش آب پر صدید
خصوصا در اعضای تناسل **صعتر** گرم و خشکست در سوم
طارد ریاح و معین بر هضم و ملطف اطعمه غلیظه و
مسرع انهضام و نزول آنست مدر بول و طمث
و محدد بصرست ازین جهة مصلح اظلام باد روجست
کشوث گرمست در اول خشکست در آخر دوم و او نباتی
لیفی ملتف است ورق ندارد و گلی کوچک دارد و در تلخی
و عفوصت هست مقوی معده و جگر مفتح سده و مدر
بول و مخرج فضول عفنه از عروق و نافع در حمیات متقادم
باقی **بقول البریه و البستانیه** بقول بریه لایق غذا نیست
مستعمل بطریق داویت **عنب الثعلب** سرد و خشکست
در دوم ثمر آن که عنب الثعلب اسم آن نبات شده بسبب
وجود آن نبات شده مدر بول و منقی کبد و کرده و مثانه
شاهتره معتدلست در گرمی و خشکست در دوم و

بعضی گفته اند سرد و خشکست در سوم و بعضی گفته اند
سرد و ترست در اول مقوی معده است خصوصا که
با سرکه خورند مقیم و محرک اشتهاست **فوتنج** نهری گرم
و خشکست در سوم مدر بول و قاطع قی است مطلق
بطنست و فوتنج جبلی محدر براز و مخرج آنست و همچنین
سقز و حاشا و زوفا مطلق بطن و محدر فضل و مدر بول
و حاشا و زوفا نافعست در ظلمت بصر و هر دو مسهل
برگ انجره هرگاه که بپزند و بخورند شکم نرم کند و
باد ببرد و ادرار بول کند و اگر بزند با کشک جو مدد
بر نفث فضله که در سینه است **رازیانه** عسر الانهضام
و ردی الغذاست و مدر بولست **در توابل و ابازیر و کوامخ**
و رو اصیر و مخللات و مربیات و انبجات سبب استعمال
و ابازیر در اطعمه و انداختن آن در دیگ پختن است تا
طبیعت اقبال کند بآن و هضم آن کند مثل آنکه در
غذای بی مزه مثل کدو و فلفل می اندازند و هم آنکه بوی
ناملایم در غذا باشد و تطیب آن خواهند مثل
انداختن پیاز با گوشتی که زهومت داشته باشد

سوم برودت غذاست که بآن چیزی میبزند که تعدیل آن کنند مثل آنکه کرفس در ماست می پزند چهارم غلظ غذاست که ملطف بآن می پزند مثل کوشت کاو که سیر با آن می پزند تا انهضام آن بامداد و ملطف تمام شود پنجم لزوجت غذا که با او چاشنی مفتح می پزند تا در عروق ضیقه تواند رفت و با قاصی بدن تواند رسید همچنانکه زیره یا برنج می پزند این پنج غرض بانفراد یا اجتماع ثنائی یا غیر باعث ترکیب ادویه یا اغذیه است اما مقدار آن بعضی متعارفست و مشهورست و حاکم در باقی تحدس است از حال موجوده مقتضیه جمع و علی کل حال ادویه آنمقدار جمع نباید کرد که طعمی مفرط در غذا پیدا شود که مفسد غذائیت غذا شود و اما کامه و ریچار آنرا ادام نباید ساخت بلکه جهار آن از برای اصلاح او است مثلا ادم مطبوخی چرب مثل آب کوشت چربست کامه با آن حاضر میکنند تا چربی آن در اثنای اکل چربی سبب تقلیل اکل نشود و حکم مخللات همین است **ملح** نمک کرم و خشکست در دوم جلا و محلل و قابض است پس تخفیف او قوی است مانع ا

اسراع عفونت آن بخون و معین بهضم طعام و مذهب وخامت و بدکواری طبیخ و ملطف آن و محرک اشتهاست و اکثار از نمک محرق دم و مضعف بصر و مقلل منی و مورث جرب و حکه است و نمک موافق کثیر الرطوبات است و لاغر از امضرست و همه اصناف نمک مسهل انچه از طعامست و غیره بر فی خصوصا نفطی و نمک سیاه هندی بهتر است از اسهال بلغم و سودا و دافع ضرر نمک چربی و شیرینی و حمام مرطبست **خل** مرکب از دو جوهر مختلف حار و بارد و جوهر بارد در و بیشتر است ازین جهت و از جهة شدت غوص مضرست باعضای عصبانی مانع انصباب مواد قامع دم و مطفی صفرا و ملطف و مقطع غذا و خلط غلیظ است و مضرست باصحاب سودا و برودت مزاج و سعال و ضعف عصب مقلل منی و مهزل بدنست و اصلاح مضار او از بدن اسفیدباج و نخود آب چربست **بوره** کرمست در آخر درجه دوم خشکست در اول سوم مجفف و ما شفف بله معده و ملطف اغذیه غلیظ

وقاطع لزوجات ومانع از اجتماع بلغم غلیظ در معده وروده‌ها
ازینجهت نافعست کسی را که قولنج عارض میشود یا کرم در امعاء
او متولد میشود مسهل بطن ومفتق اشتها ومطیب نکهت
وبخاصیت نافعست در درد ورگ بشرب وحقنه هر دو
فلفل گرم وخشکست در چهارم مقوی معده وجگر وهاضم
طعام ومانع از تولد فضول غلیظه از اطعمه است
بیرون می آورد فضولی که در سینه اصحاب ربو وسعال
ترست مرقق دم ومحمر لونست جشای ترش میبرد
قطع غذای غلیظ میکند واورا مهیا بهضم میسازد وکسر
ریاح میکند وموافق محرورینست خصوصا در تابستان
ودافع او سرکه ومیوه‌های ترش وربوب این میوهاست
ودار فلفل مثل فلفل است در آثار تسخین او کمتر از تسخین
فلفل است **دارچینی** گرم وخشکست در دوم لطیفست
در غایت لطافت وشدید التجفیف اما شدید التسخین
نیست ملطف اغذیه غلیظه ومعد آن از برای انهضام
ومقوی معده ونافع در اکثر امراض آن ومفتح سده جگر
ومدر بول وطمث ومحد بصرست نافعست کسی را

که ربو

که ربو باشد یا در سینه او فضول غلیظه باشد وکرم که
گزنده گزیده بود وکسر ریاح دارچینی بفلفل وامثال آن نمیرسد
بلکه در بدنی رطوبتی باشد هیچ منفعت ازین جهت
معین بر انعاظست واما قرفه در آثار مثل دارچینی
ضعیف العملست واورا عطریتی وخاصیتی در تفریح
هست **خولنجان** هاضم طعام وکاسر ریاح ولطیف
وموافق کسیست که اورا قولنج ریحی بسیار میگیرد
وجشای حامض دارد واو گرم وخشکست در دوم
مطیب نکهت ومقوی معده ومعین بر باه است
کزبره یابسه سرد وخشکست در دوم وگویند یابس
در سوم شان او آنست که موقوف دارد غذا در
معده ونگذارد که منحدر شود تا تمام شود بهضم آن ازین
جهت نشاید که کشنیز بسیار در غذا غلیظ اندازند وبسیار باید
ریخت در طعام که قی برو غالب باشد وبا افاویه پخته
باید آمیخت وکشنیز کم باید ریخت در طعام صاحب
ربو که محتاج بنفث فضولست وهمچنین کشنیز مناسب
صاحب بلادت ونسیان نیست وامراض بارده مطلقا

دماغی خصوصا کشنیز در آن مناسب نیست و در آن
حال که کشنیز نافعست او را بتنها استعمال نباید کرد بلکه چیزی
از توابل ملطفه مثل زیره جمع کنند و کشنیز قابض بطن و
مسکن التهاب معده ودایغ آنست **کمون** گرمست
در دوم و خشکست در سوم ملطف وطارد ریاح
ومشهی و هاضم طعام و مدر بول و مجفف معده و حابس طبیعت
مستطلقه از رطوبتست خصوصا منقوع در خل مقلو و کمون
قاطع رعاف و نافع در مغص و در عسر نفس
حادث از رطوبت و محلل اورام انثیین است و
اکثار از اکل آن وشستن رو بآب ان مصفر وجهست
و کمون ملایم سرکه نیست بلکه ملایم اسفیدباج و نخود آبست
صعتر گرم و خشکست در سوم هاضمست طارد
ریاح و مشهی و منقی معده و امعا از بلاغم غلیظ
و ملطف اطعمه غلیظ است و هرگاه که با هر که بخورند بر کوم
غلیظ تلطیف آن کوم میکند ولذیذ سازد آنرا و
سریع الانهضامش کرداند و ادرار بول کند و در درد ورک
نافع بود **انجدان** گرم و خشکست در سوم غلیظ الجرم

وبطئ الوقوف منفخ معده و مجفف رطوبت و ملطف
طعام و مدر بول و محدر طمث و مغیر رایحه فمست پس
باید که خلّ او استعمال کنند نه جرم او و تعجب کرده اند از انجدان
و دارچینی و زنجبیل و اشتر غاز و سبب تعجب آنست که هر یک
ازین چهار و التحلیل نفخ حاصل از اغذیه نافخه میکنند
و خود تولید اندکی نفخ میکنند شبیه بخار که معین است
در انعاظ و مسخن گرده و نواحی گرده است پس محل تعجب
نیست از آنکه در ثلثه غیر دارچینی رطوبة فضلیه هست
که در عروق مستحیل برباح میشود و دارچینی بلطافت
غوص میکند تا اقصای عروق و رطوبات محصوره در
آنرا احاله بنفخ میکند و انجدان مقاومت میکند باسموم
و نافعست در درد مفاصل حاصل از برودت و جاذب
مواد است بجلد اگر ضماد کنند بر بدن از خارج و مثل
انجدانست در آثار اصل آنکه محروث میگویند **شبت**
گرم و خشکست در سوم نافعست در مغص حادث
از ریاح و بلغم در مولوق متولد از امتلا و منوم است
زعفران گرمست در دوم خشکست در اول هاضم طعام

و دابغ معده بعفوصت و مقوی جگرست دماغ را
خوب نیست و اشتها می برد ازین جهت تطییب طعام
باندک آن میباید کرد و خاصیت زعفران تحسین [illegible]ن
و ازاله عسر نفس و تقویت قلبست و تفریح **شهترغاز** گرم و خشکست
در سوم معده را در و بطی الانهضامست جالی و منقی
آن و محرک اشتهاست **زنجبیل** گرمست در سوم خشکست
در دوم در و رطوبتی فضلیه هست که بآن زیاده میکند
و زنجبیل ملین طبیعت و هاضم طعام و ملطف مراز غلیظ
و طارد ریاح و نافع ظلمت بصر حادث از رطوبت و نافع در
رطوبات معده جمع شده از میوه های تر مثل خربزه هست
و دار فلفل در مزاج و نفع در امراض بارده قریب بزنجبیلست
شونیز گرم و خشکست در سوم تیز و مقطع بلغم و
جلا و برنده بادها و قاتل کرمست و اگر طلا کنند بر شکم نافع آن
در انتصاب نفس منفعت سنگ گرده و مثانه است
مدر حیض است و چون در سرکه خوابانند و خشک کنند
و سحق کنند و در بینی کنند و بنفس برکشند لقوه را نافع بود
کوامیخ اصل و خمیره کامه آنست که آرد جو سرشته فطیر

در کاه دفن کنند چهل روز تا متکرج شود و تکرج بزبان شیراز
بوزکست و حقیقت آن تغیرات در رنگ و بو رنگ
میل بسبزی میکند و بوی میل بعفونت بعد از تکرج
در شیر خوابانند و از توابل و ابازیر آنچه خواهند با و اضافه
کنند و در آفتاب بپرورند و طبیعت آن طبیعت آن
چیزیست که بآن خلط کرده اند و کامه بآن منسوب میباید بر
کامه کبر و کامه انجدان و کامه شونیز و غیر آن که میکنند
از نمک و عفونت مزید گرمی و خشکی و حدت و
همه اقسام مقطع و ملطف و مشتهی طعام و دافع فضول
بلغمست لیکن همه معطش و مسخنت هرگاه که ادمان
کنند **امار و اصیر و بوارد** یعنی ریچارها و بوریدها و سبزیها
پخته مثل شلغم و سلق است که در ترشیها مثل سرکه و غوره
و سماق و آب سیب و آب ریباس و ماست انداخته اند
و همه مطفی و مبرد و مناسب محرور و اوقات حاره است
و آنچه با سرکه ساخته اند مبردست و مغلظ نیست
و آنچه با میوه های ترش ساخته اند مبرد و مغلظ و مطفی
صفرا و خون و حابس شکم و محرک ریاح و مضر سینه و

شش و مثانه و رحمت **اما مخللات** از سرکه کسب لطافت
ورد کرده اند و مخللات یا بقولست یا اصول بقول مثل کرفس و اصول
سلق پیاز و شلغم با لحوم لطیفه رطبه مثل فروج و پاچه بزغاله
رطبه کوچک که میپزند با سرکه یا بقول و ابازیره
این مطبوخ چون سرد شد می بندد و آنرا قریص میگویند و
آن مناسب محرور مزاجان و محرور کبدان و شهرهای
گرم و اوقات حاره است و مطفی دم و مقطع بلغمست
و مضر بسوداویان و ضعیف عصب ، خشونت صدرست
و اما لحوم غلیظ همچون گوشت گاو و گوساله که بعد
از پختن در آب و نشف ماییة از ان در سرکه می نهند
با بعضی بقول و ابازیر و آنرا اهلام میگویند تبرید مثل
قریص نمیکند و موافق محرور نیست همچون قریص و اغلظ
از قریص است و موافق مزاج بارد و امراض بارده است
و اما بچه مرغ شکم پر از بقول حاره مثل شبت یا بقول
بارده مثل کاشنی بعد از ان چون قریص پخته و آنرا
مصوص میگویند آثار و افعال او قریب بآثار قریص است
الا مصوصی که از گفته بچه و بقول حاره مثل سیر و سداب

وگوشت بزغاله

شکم او پر کنند که آن مناسب محرور نیست مناسب مبرودست
و سرکه که ازین اغذیه مصفی میشود آنرا آماله میگویند و قریص
و اهلام و مصوص همه اغذیه محرورست و کسی که
طعام در معده او باحتراق فاسد میشود و صاحب
جگر گرم و انکس که اشتهاء او بسبب حرارت رفته و
اما اصول بقول و بقول مخلله پس کبر مخلل ملطف طحالست
و مفتح سده و مسخن و اما معتدل نیست الا اندکی **خیار
مخلل** مبرد و مطفی است جدا و هر چند ترش تر و کهنه تر
در تبرید و اطفا اتمست الا انکه طویل الوقوفست در معده
بصل مخلل محرک اشتهاء است جدا و چون کهنه شود
در سرکه او را تعطیش و صعود بسر نماند **ثوم مخلل و بصل
الزیر مخلل** که در شهر ما شنگ میگویند هر دو مناسب مبرودیست
مخلل میل بمخلل پیدا کند و بصل الزیر طویل الوقوفست در معده
شلجم مخلل مشابه اکثر مخللات مبرودست لیکن منفخ
نیست **بادنجان مخلل** ردی الخلطست از بزرار تر کیبتر
و ترشی در طعم او اشتهاء غذا زنده میسازد و جمیع کامهار
شور و مخللات ضارست کسی را که در حلق خشونت است و شور

تکلمه ملکه

از بهار نوشته است باصفهانی سوسیر گویند

مربیات

ضار است کسی را که در حلق خشونتیت مستعد جرب
و حکه و سعفه است و جمیع امراض حادث از احتراق
خون و فساد آن **فی المربیات** مربی چیزیست که در عسل یا
قند بپرورند و با عسل یا قند مختلط نشود و تنجانیج چیزیست
که در آن شیرینی که بپرورند بان مختلط شود و انبج یا
از برای تقویت معده میخورند یا از برای تنقیه معده
از فضول و رطوبات باقیه از غذای مقدم مثل زنجبیل
مربی که هر دو اثر دارد از برای تطییب نکهت میخورند شد
کلقند یا از برای تقویت باه میخورند مثل مربای گزر
یا از برای لذت صرف میخورند مثل مربای کدو **جلنجبین**
نافعست معده را که در او رطوبات بلغمیه بشد هرگاه که ناشتا
بخورند و نیک بجاوند و مناسب محرورینست خصوصا
در گرمی هوا و شکری اضعف از عسلست **هلیله**
مربی دابغ معده است و مقوی آن می فشارد و از معده
فضول رطبه باز مانده از هضم از بهر آنکه او مان او سطی
شیب است و محسن لون و بواسیر را و اصحاب سودا
متولد از بلغم را نافعست و همین آثار دارد آمله مربی الا

انکه اضعف از هلیله است و اطریفل صغیر اقوی
از هلیله است درین افعال الا انکه اطریفل مقل منی است
اترج مربی عسیر الانهضام و بطی الوقوف در معده است
و اگرچه عسل اکثر غلظ او میبرد و اگر ادویه ملطفه مثل
زنجبیل با او مزج کنند تسخین معده کند و پاک کند از
رطوبات و مشتهی و هاضم و مطیب نکهت و نافع
در دمعده باشد **زنجبیل مربی** قوی الحرارة و مسخن معده
و جگر و هاضم و جالی و نافع از هرم و بلغم غالب بر بدنست
شقاقل مربی گرم و ترست و کمتر از زنجبیل است
مسقط اشتها است منی را زیاده میکند زیادتی بسیار
هرگاه که ادمان کند **جزر مربی** نافعست در ضعف
گرده و باه زیاده میکند **شلغم مربی** در آثار همچون جزر
مربی است **کدوی مربی** لذیذ است و نه بحرارت او
روائتی مترتبست و نه برودت او ازین جهت
اورا از برای صرف لذت میخورند **سفرجل مربی**
مقوی معده و نافع در قی و هیضه است **سیب مربی**
مقوی معده و قلبست **بنفشه مربی** ملین حلق و مسهل

سعال وملین بطن است الا انکه مرخی معده و
مسقط اشتهاست وج مربی زاید در حفظ ونافع در فالج
ولقوه است لیموی مربی مطیب نکهت وقامع صفرا
ومزیل بدکواری غذا ومعین بر هضم است وجمیع مربیات
هر اثر که دارند از تربیت است وانچه با آن تربیت یافته
از عسل وافاویه رکن دوم غذای حیوانیست وماکول از حیوان
یا جزء اوست یا فضول او مثل شیر اما اجزای حیوان
اکثر آن در استعمال اکثر مردم کوشتست ولحم اکثر و
اقوی انواع غذاست در غذائیت ازین جهت حیوانات
که اغتذی بلحوم میکنند مثل سباع اقوی از غیرند وهمچنین
از اصناف مردم عجمی که اکثر اغتذای ایشان بلحومست
مثل ترک وعرب اشجع واقوی از غیرند الا انکه بهضم لحوم
بقوت هاضمه اصعب از نباتاتست ازین جهة مرضی را
بسبب ضعف قوی وعدم احتیاج ایشان بغذای
کثیف قوی از جمیع لحوم منع میکنند الا کاهی از لحمی سریع
الانهضام قلیل التغذیه باضافه با سایر لحوم ولحوم غذای
اصحاء اقویاء کثیر الکد والتعب وغیر ازین طائفه

متحمل

متحمل اومان او نمیتواند بود از برای انکه لحم دمیست که منعقد
ومنجمد شده چون منهضم شد بکمال متحیل میشود اکثر آن بدم
وفضلیه ارضیه او کمتست بغایت وجمیع لحوم باضافه
بابدن کرم وترست بسبب تولید دم بسیار الا انکه مراتب
حرارت ورطوبت ولطافت وکثافت آن مختلفست
وسبب اختلافش چیزست اول اختلاف نوعیت
وصورت حرارتست مثلا یبس ز رطوبت او کمتر
از کوسفندست دوم غذای کوسفندی که کیاه خشک
میخورد مثلا رطوبة او کمتر از کوسفندیست که علف تر
میخورد مرعی حیوانی که در باغ میان فواکه میباشد ارطب
از حیوانیست که در براری وکوه میباشد وحیوان فربه
ارطب واغذا از حیوان لاغرست استعداد تعفن
در خون متولد ازو بیشتر ولاغر عکس ولا اینست سوم
حیوانی که یبس اصنافی دارد ماده جوان نارسیده ازو
بهترست مثل شتر واسب وکاو وهر حیوانی که رطوبة
او بیشست کامل السن در فربهی بهترست ولاغر هم
از همه حیوانی ردی وقلیل الغذاست ورضیع

قریب العهد بولادت از همه حیوانی کثیر الفضول سریع
التعفن است و هر گوشت کریه الرائحه خواه از فراج اصلی
وخواه از تغیر وتعفن ردیت ولحم مطبوخ ارطب از
مکب ومشویت وهر لحم که اصلب واکثف است
انهضام او اضعف وابطاست وهر لحم که الین والطف
انهضام او اسهل واسرعت وهرچند لحم اصلبت چون
نیک منهضم شود تغذیه او بیشترست ونسبت لحوم
کامل بلحوم نیم پخته همچون نسبت لطیف بکثیفت و
از سینهٔ حیوان تا سر بهتر از سینه تا قدم وحیوانات
بتهٔ فربه کرده فضول او بیش از حیوان مطلقه راعیات
ولحومی که اورا نمک وتقدید نگاه میدارند از کسب حراة
ویبوست ورداءة میکند وحیوان ماکول منحصرست
مواشی وطیور وسموک وبالجمله احکام مذکور درسلخ منحصر
وقلی لحم در روغن مغلظ است وطبخ آن در حموضات
ملطفت اما لحوم مواشی اقرب آن بمزاج انسان و
ملائم تر همه آنرا گوشت میش است اصحاب سودا را
نافع وزاید درمنی است وبز جوان اصحاب امزجهٔ
حاره را و در بلدان واوقات حار نافع است و
اصلاح گوشت میش به پختن در سرکه وغوره ودوغ
وامثال آنهاست واصلاح گوشت بز پختن با نخود و
وکزر وشلغم است با هر گوشت وبعد از ان از بقول
وفواکه مناسب مصلح آن گوشت باید خورد بعد از
گوشت میش مثل سیب ترش وبا او مثل خیار
مخلل وبعد از گوشت بز انگور وبا او پیاز مخلل حمل وجدی
گوشت کهره علف خوار موافق جمیع اصحا در همه ازمان
وبلدانست وگوشت بره احر وارطبست وفضول او
اکثرست موافق کسیست که از اعتدال مایل ببرودت و
یبوست باشد بقر وعجل گوشت گوساله در جودة
وسلامت از عیوب وملائمت با اکثر ابدان ثانی
گوشت میش است وگوشت گاو با ضافهٔ باد یکر گوشها
مایل ببرد و یبس است ... مناسب کسیست که از کثرة تعب
غذای لطیف در بدن او زود متحلل ومحترق شود وادمان
آن مولد امراض سوداویست خصوصا در مستعد از آن
امراض ومحرور منتفع میشود بکباج بگوشت گاو پخته خصوصا

مرق سرو شده آن **خیل و جزور** گوشت اسب و شتر ثانی
گوشت گاوست در غلظ و تولید و شتر گوشت آن
اما لحوم صید از مواشی گرمتر
بغایت ملهب و مسخن است بزکوهی مراد از بزکوهی
گوسفند کوهیست جمیع آن اگرچه در عرف عام اصناف
بسیار است مثل آهو و غیران و او اشبه لحوم صیدات
به انسان والزاقت و نشاید که آنرا با سرکه و حموضات
پزند از برای آنکه تخفیف آن زیاد او آنست در استحاله بسودا
ارنب گوشت خرگوش گرم و خشک است تولید
خونی غلیظ دردناک سودا وی میکند شکم می بندد و بول
میراند و او موافق کسیست که محتاج بتخفیف باشد مثل
مستسقی و ضار است کسی را که محتاج ترطیب و تسمین است
مثل مدقوق **حمار وحش** خرگور بغایت گرم و غلیظ است
فربه آن مطیب با بازیر ملطفه مناسب کسیست که تنگی از درد
مفاصل و ریاح غلیظ بشر **ایل** گاو کوهی بهتر آنست که گوشت
او ترک کنند خصوصا آنچه در گرما از جای کم آب صید کنند
از برای آنکه مار میخورد و سخت تشنه میشود و آب نمیخورد
از ترس سرایت زهر و فضول آن بدل و گوشت گاو کوهی

در مثل این احوال بسیار هست که مسکشد و این گوشت
مطلقا غلیظ و ردیست و اصلاح آن بشدت تهریه
و کثرت چربیست **ثعلب** گوشت روباه شبیه بگوشت
خرگوش است در آثار و یبوست مغز روباه معین است
بر رستن دندان **کبش جبلی** بازن کوهی در آثار مشابه
گاو کوهیست **لحوم سباع** گوشت شیر و گرگ و درندگان همه
عسیر الانهضام و ثقیل سبب درد و پیچیدن نافست
قنفد گوشت خارپشت بد و اشبه از غذا است
نافعست در جذام و سل و تشنج و درد گرده خصوصا
که خشک و سحق کنند و بخورند و گوشت صید همه ردی
الخلط است و بهتر از همه گوشت آهوست **طیور**
طیر مطلقا اخف از مواشی است و خون متولد از آن
ارقست و فضول آن کمترست **مرغ آبی** همه غلیظ و
زهیم است بطی الانهضام و کثیر الفضول است و آنرا
خفت طیور هوائی نیست و طیور نیز همچون مواشی
هرچند جثه او بزرگتر گوشت او صلب ترست انهضام
او دیرتر و صعبتر و تغذیه او بیشتر و هرچند کوچکتر لطیفتر

انهضام او زودتر وسهل ترست وتغذیهٔ او کمترست
اسرع طیور اهلی در انهضام واصلح آن ازبرای غذا
دجاجست پیش ازانکه بیضه بنهد وخروس پیش
ازانکه بانگ بردارد ومرق مرغ خانگی وخروس
هردو چون ساده بی توابل بخورند تعدیل فضول ردیه
بکند ومعده ملتهبه ازین مرق باعتدال آید ازین جهت
شرب این مرق بعد از سموم حاده مثل فربیون وبعداز
گزیدن حیوانات حاد المزاج مثل زنبور نافع ومسکن است
وگوشت دیک دجاج مولد دمی محمودست ومرغ
پروار کثیر الغذاست تا حدی که گاه کثرت تغذیه او بانقلاب
بکثیر فضول میشود وهرگاه که قوی نباتیه بدن کامل الصحه
نباشد یا مقدار ماکل زاید باقتدار قوی آکل باشد ومرق
دجاج مولد دم محمود ومقوی شهاهست خصوصا که شکم
مرغ از سیب وبه وانار وغیره آغشته پزند ونعناع وکشنیز تر
با این مرق پزند واین مرقه مرتب ومسمن است تسمین
در شدت وضعف وکثرت وقلت تابع مرتبه سمن
آن دیک ودجاجه که ازین مرق پخته ودجاج اگرچه

لاغر باشد ترطیب او بیش از طیور وحش است وخروس
پیرگاه که با نمک بسیار وکلم ولبلاب ونخود وشبت و
بسفایج نیم کوفته ومغز فستق وانه بزند وبخورند فرو آورد
از بدن فضول غلیظه را **تذرو** خروس صحرا جودت غذا شبیه
دجاجست **تیهو** اخف طیور وحشیه همه بهتر همه در لحم
وتغذیه کسی را که احتیاج بتلطیف تدبیر باشد تیهوست
دراج در احکام مثل تیهو یا قریب به تیهوست وقلیل
الفضلات مثل او وتسخین ظاهر معتد به ندارد **قبج** کبک
اغلظ دراج وتیهوست قوی الغذا وممسک البطن است
وکبک ودراج وتیهو اصحارا واقویا خصوصا اصحاب
کد وتعب نشاید که بران مداومت کنند وعمدهٔ غذا سازند
از برای آنکه این طیور بسبب قلت رطوبت جوهری وقلت
فضول ولطافت جوهر هرگاه که ملاقی قوت حرارت غریزی
وتعب شدند بسرعت محترق میشود وصنفی از سودا
حاد خبیث از احتراق ایشان متولد میشود اما ضعفا را مثل
ناقهان وابدان کثیر الفضول را مثل مستسقیان بغایت
ملایم موافقست بلکه غذای ایشان را اوفق از لحوم نیست

محرورانرا با سرکه ومبرود وانرا با نخود وافاویه ومرطوب را
کباب باید خورد **قنبره** پرپشه ماش ومه تک یا کیا یا میکوید
اگرچه سریع الانهضامست ردی الغذا است اما مرق
او هرگاه ساده پخته باشد که اورا اسفیدباج میکویند
قولنج رانافعست اما در قولنج هم اقتصار بر مرق وترک
لحم کند از برای انکه گوشت او قابض وشبیه گنجشک
بزرگست **حمام** کبوتر اخف از مخلفست وحرارت
او کمتر از حرارت مخالف ورطوبت فضلیه مخلف بیشترست
وازین رطوبات خونی مشتعل متسارع باحداث حمی مولد
میشود خصوصا خانکی پرواری ومصلح آن سرکه است ومحرورانرا
وبانخود ونمک پختن مبرود وانرا **عصفور** گنجشک گرم
وخشکست ومحرک باه ومنعظاست خصوصا مخلف
گنجشک ومغز سر گنجشک وخصوصا که از گوشت گنجشک
وزرده تخم مرغ در روغن خاکینه بزند وگنجشک موافق
مبرودست ومطبخه گنجشک زودتر از کباب او
منهضم میشود وباید که گوشت او از استخوان باز کنند یا
با استخوان خرد بکوبند ونیک بپزند تا حدی که سحج حاشا

آن بیار است بهتر آن ...

نتواند کرد **سمک** ماهی اصناف معتدل الجحم سفیدرنگ
غیر زهیم که ماوای او آب صاف وسنگریزه باشد
وماهی کبیر الجثه الغذا وانهضام او عسرست وجمیع
اصناف سمک سرد وترست موافق مرطوب وفربه
ومبتلا با مراض بارده نیست وموافق مدقوق ومحرور
وامراض صفراویست وبهترین وجوه آنکه کباب بعد از آن
در روغن برشته وانچه بخمیر آلوده میکنند ودر روغن
برشته میسازند دیرگوار وبطی الانحدارست وماهی تازه
بلزوجت وقدید بملوحت مهرد ومعطشست **اما اجزاء**
حیوان جلد بهترین جلود جلد حیوان شیرخوارست وجلد سرد
وخشکست مولد خلق لزجست که تولید سده میکند **ذراع**
وکراع پاچه حیوان وگوش ولب همه ضعیف الحرارة
وقلیل الغذاء اند وپاچه بزغاله محمود الغذا او ماقبل از آن نافعست
رؤس کله غلیظ وکثیر الغذا وعسر الانهضامست وچون
منهضم میشود کثیر الدم وبغایت مقوی ومولد منی است
مغز سر سرد وتر وزهیم ومطلخ معده لزج وبطی الانحدار
وسریع الفسادست پس از همه غذائی با توابل مثل دارچینی خورند

مخ العظام مغز قلم لذیذتر از مغز سر و چرب تر ست قریب
باعتدال مائل بحرارت و مکثر منی است و بسیار خوردن
آن مرخی معده است بستان سرد و تر و کثیر الغذا
و بلغمیست و غلیظ و بطی الانهضام و مناسب
جگر گرمست و خصیه شبیه بستانست و رواة تا
بیش است و هر جزء از گوشت که رنگ آن سفید است
مولد بلغمست عین در چشم حیوان حرارتی اندکست
لسان زبان اخف اجزای کله است کرش و امعا
شکنبه و روده غلیظ و صلب و عسیر الانهضام و ردی
الغذا و مائل ببرودت از ادمان بلغم بسیار متولد میشود
اکباد جگر جید الغذاست خصوصا جگر بره و کهره و مرغ
خانگی طبیعت جگر گرم و تر ست و غذای او بیشتر از
غذای لحم و سائر اجزاء حیوانست الا انکه بطی الانهضامست
بهترین وجوه او آنست که شرحهای تنک کرده با نمک
کباب کنند طحال خون متولد ازو غلیظ و سوداویست
و از ادمان آن خوف امراض سوداویست و اگر بکوبند
با چربی گوشت یا دنبه بپزند در روده غذای نیک بهم

دهد

94

4

بدترست
وطحال از حیوان کبیر مهزول کلیه گرده سرد و خشکست
و ردی الغذاست و عسیر الانهضام و زهمست و گرده
حیوانات کبیر الجثه کثیر السن نمی باید خورد گرده کهره
با پیه خود ش و نمک و فلفل خورند و جگر بره همچنین
ریه قلیل الغذاست و سریع الانهضام و مائل بسخونت
آنرا در آب نباید پخت بلکه کباب خورند از جمله ششها
شش بره مناسبت قلب صلب و بغایت
بطی الانهضامست و چون بکمال منهضم شد غذای
جید کثیر قوی میدهد سمین چربی گوشت گرم و
ترست شحم پیه در مرتبه گرمی و تری همین نیست و
غذای اندک بلغمی از سر د و متولد میشود و محمود نیست
و در معدهای باری مستحیل بمرار میشود بسرعت الیه
دنبه گرمست معده را مولد صفرا و مورث تخمت بر امتلا
و چربی گوشت و پیه و دنبه همه مناسب آنست که
طعام را بدان لذیذ سازند تنها مناسب تغذیه نیستند
و گردن حیوان و هر عضو کثیر الحرکة بهترست
فی فضول الحیوان فضول ماکوله حیوان بیضه است و

لبن وانچه از لبن میگیرند **اما بیضه** پس او شدید المشاکلة است
از برای آنکه او لحمیت بالقوة القریبة من الفعل واین
از برای آنست که بیاض بیضه حکم منی و صفرهٔ بیضه حکم
خون حیض دارد و در صفرهٔ بیضه سه فضیلة هست اول
استحاله بخون و استحالهٔ کل آن بخون و عدم ماندن فضله ازان
سوم آنکه خون متولد ازان خونیست مشابه بمزاج روح شدید
الاستعداد او در استحاله بارواح ازین جهة صفرهٔ بیضه
اوفق چیزهائیست که بآن چیز اصلاح اموری میکنند که ازان
ارواح کثیره متحلل میشود مثل افراط جماع و افراط
هموم و احزان و بهترین بیضها بیضه دجاجه است
و بهترین وجوه اکل آن آنست که در آب پزند نصف طبخ
قبل از آنکه اورا کمال انعقاد حاصل شود نیمه برشت آنرا
میگویند و خاگینه ثقیل و بطیء الانهضام و بطیء الانحدار است
خصوصا که در روغن گوسفند برشته شود و بار روغن زیت
سریع الانهضام و سریع النزول میشود الا آنکه درین
بلاد مستعمل نیست و هرچند که قوام خاگینه ارق و الطف
باشد انهضام و انحدار او اسرع است و خاگینه از بیضهٔ

کنجشک در روغن گوسفند و پیاز مهیج باه است و بیضه
پخته با آب در قوام حریره و خوردن مجلس خشونت حلق
و ریه و مسکن لذع و حرقهٔ مثانه و مانع نزلاتست و دیرتر
وجوه بیضه در انحدار و غلیظ تر آن بیضه ایست که آن
کنند در خاکستر گرم و رها کنند تا تمام منعقد شود و ازان
بدتر آنست که بر روی تابه گرم می نهند تا منعقد شود و
این در معده مستحیل میشود ببخار دخانی و فاسد میشود و فساد
غیر میکنند **لبن** شیر از فضول حیوانات مثل بیضه است در جودت
از برای آنکه او دمی متین قویست که مستحیل بشیر شده و درین
استحاله حرارت او کم شده و رطوبت او افزوده و اگر صاحب
مزاج گرم و خشک خورد در وی مستحیل بخونی محمود میشود و غذا
دلوت او میدهد و ترطیب او میکند و اگر بارد مزاج
میخورد مستحیل بخونی بلغمی میشود و برودت و رطوبت
ایشان زیاده میشود و شرط انتفاع حار المزاج بآن آنست
که در معدهٔ او صفرا نباشد تا شیر مستحیل بصفرا نشود و
شیر از هر حیوان مرکب از سه جوهر است اول مائیة و آن
مائیه شیر ملطف اخلاط غلیظه و مطلق طبیعت بحدت

عمل لبه

و بدترین آن

لبن

بلکه

سر شور، وبورقیتی که در وست جوهر دوم جبنیت و او مولد خلط
غلیظ وسده جگر وسنگ در گرده ومثانه است وسکم می‌نهد
بسبب غلظ وبرودت جوهر سوم سمنیة واو قریب
باعتدال مایل بحرارت ورطوبت وهر چند شیر تنکتر باشد
تسدید وتغذیه در وکمترست وهر چند غلیظتر باشد
تسدید وتغذیه او بیشترست وشیر گاو اغلظ شیرهاست
وشیر شتر ارق همه است واطلاق او اکثرست
وشیر بز متوسطست وشیر خر بشیر بز نزدیکست و
شیر اسب بشیر شتر نزدیکست وشیر شتر مطلق
بطن ونافع در استسقا وصلابت سپرز در معده ور (وسده جهت)
وشیر اسب مدر حیض است وشیر بهاری او وقریب بولادت
بعد از ینکه ور غایت رقت وتلیین بطنست ولا ازال
بعد ازین برقت وتلیین او کم میشود تا انقطاع
وشیر حیوانی که علف تر وتازه (بخورد بیشتر) رقت وتلیین او
بیشتر از شیر حیوانیست که گیاه خشک واطراف اشجار
میخورد وشیر این حیوان معده را بهترست وشیر
حیوان چرنده بهتر از شیر حیوان بسته ومحبوس غیر

متحر

سمنیة

متحرکست وعلامت شیر خوب آنست که در و تلخی و
ترشی نباشد وشدید البیاض ولذیذ ومایل بشیرینی باشد
واگر قطره بر روی ناخن نهند مجتمع بماند وشیر کثیر الغذا
وسمن ومرطبست رفع خشونت جلد وامراض
خشک مثل جرب وحکه وسل میکند نگاه میدارد رطوبة
اصلیه بدن ومطول زمان نشو بلکه مطول عمرست سینه
وشش وحوالی این اعضا را نافع بود وسعال یابس و
حرقه بول را نافع ومانع از نوازل حاده ومسکن اخلاط
حریفه ودافع غائله سموم حاده وتشنج یابس است حکة
سر وچشم را ومعده را که نفخ در آنها متولد میشود وشیر نافع است
قروح رحم را احتقان بآن ونافعست رمد را با سفیده
بیضه طلا کردن بر چشم وغرغره بشیر نافعست درد
لوزتین ولهاة را واغتذا بشیر اصحاء را مناسب نیست
مگر بهم معتاد وبا آنرا وشیر خر نافعست مسلول را وحلیب
آن وحلیب آنست که از پستان فی الحال جدا شده بشرط
لکن تب ایشان تیز نباشد واز شیر خر انفع است
مسلول را شیر زن جوان صحیح معتدل اللحم وشیر مضرت

احتقان

دندان ولثه را ومعین بر سرعت تا کل دندان است
ومضمضه بسرکه وگلاب بعد از ان مصلح آنست وشیر
مضرست محموم ومصروع وصاحب غلظ حشا را و
کسی را که در براز او مرارتی باشد وهرگاه که نانه از شیر
ریختن یا داغ کردن با آهن یا سنگ تابیده با تشر
سوخته شکم می بندد وگاه زبدیه وجبنیه ومائیه بسکنجبین از
شیر بیرون می آورند ومائیه که می ماند آنرا ما الجبن میگویند
ملطف اخلاط غلیظه ومنقی حشا وغاسل آن ومسهل فضول
محففه است بشرب وحقنه هر دو ولی لذع بلکه مسکن
لذع است وقروح را از چرک پاک کند وادمان کنند و
نافعست اصحاب اوجاع کبد ویرقان را وامراض صفراویه
وسوداویه را دوغ ملایم محرور واسهال صفراویست
که بر معده او حرارت ویبوست غلبه کرده ودافع ضرر شیر
ودوغ را اصحاب برودت مضرست جبن اما پنیر تر
سرد وترست در دوم وبدن را فربه میکند واطفای
معده میکند غذای او متوسط در لطافت وکثافت
وقلة وکثرت واما پنیر خشک غذای کثیر قوی میدهد

معده

معده مستحیل بدخانیه واحتراق میشود خصوصا در معده صفراویه
وشکم می بندد خصوصا که در آب پزند وبفشارند وبعد از ان
کباب کنند وپنیر شور که کهنه نشده باشد متوسطست
میان پنیر تر وخشک وقلت غذائیه وکثرت آن وسرعت
انحدار وبطوء آن وملطفات شیر وتسدید پنیر خشک زیاده است
میکند وپنیر کهنه تیز شده ملهب ومعطش وردی الغذا
ومقوی معده است انفحه پنیر مایه گرم وخشکست
در دوم شیر وخون بسته در معده را تحلیل میکند ومایعات
ذائبه را می بندد واگر زن احتمال انفحه کند معیر جد شود و
اگر بخور کند منع حمل کند وشرب انفحه صرع را نافعست
ماست از لبن حلیب سرد وترست مطفی حرارتست
مناسب خوردن آن پیش از طعام ودر اوقات حاره
نمکسود گرمست باعتدال مغری وملس ونافع در
سعال ومعین بر نفث ومزیل قوبا وخشونت انبذست
ملین طبیعت ومسقط اشتهاست ومصلح آن
عسلست یا پنیر شور تیز سمن روغن مرغی معده ونافع
در گزیدن افعی وسموم حاده ضماد او ملین صلابتست و

ادمان آن محرک امراض بلغمیت و سمن اقوی
واغلظ واغذا از جمیع ادهان است لور اگرچه بدگوار است
وثقیل الانحدار او از پنیر خشک اسرع وتسدید او کمترست
ومعطش چون پنیر نیست اقط کشک در احکام
شبیه به پنیر خشکست واضرار او بمعده کمتر از پنیر ست
مصل قوی البرد ومسکن عطش ومطفی صفر است
وردیت عصب را وامراض بارده را وافضل
غذای لبنیات شیرست بعد از ان پنیر خشک غیر
شور که در شهرها ش پنیر کیسه میگویند بعد از ان پنیر تر
بعد از ان ماست بعد از آن دوغ وکشک ولور جمله
مناسب محرورست ومبرود اگر مضطر باغتذا بآنها
شود یا طبع او مائل آن شود اصلاح آن بعسل وخرما کند و
بعد از ان در حرکت وتعب افزاید فی صنعة الطعام از مواد
ضروری کثیر الاثر در ابدان اهتمام در پختن غذاست
هم غذای اصحا وهم غذای مرضی وهر طعام را چهار رکن
جنی ولحمی ودسومی وچیزی از ابازیر وتوابل ودر ترکیب
ازین ارکان چند چیز واجبست اول واهم آنکه مزاج این

مجمو

مجموع من حیث المجموع مناسب حال آکل باشد صحیح
باشد یا آکل یا مریض دوم آنکه طعم حاصل در آن طعام
مشتهای مزه دهن آکل باشد اگر مانعی نباشد سوم آنکه
خالی باشد از جمیع بویهائی که طبیعت متکره آن باشد
چهارم آنکه کامل النضج باشد از برای آنکه هر غذا که در و
خامی باشد که از شان اوست تکمیل آن حرارت
غریزی از تکمیل انضاج قاصرست ومآل آن تولد اخلاط
نجه فجه در بدنست وطریق اصلاح طبخ آنست که
اول طعوم کریهه از مفردات آن ببرند تلخی وعفوصة
وتیزی وشوری بسه وجه میتوان برد یا بخوسانیدن
در آب یا پختن در آب یا جمع کردن با او چیزی که طعمی
ضد آن داشته باشد مثلا بردن تیزی از بادنجان
بابانست که یکروز پیش از پختن در آب اندازند وسه نوبة
تبدیل آب آن بکنند یا بآنست که یکنوبت او را آب
بپزند وآن آب از ان بریزند ونوبة دوم یا سوم با
سایر ارکان بپزند وبخورند وطریق سوم آنکه او را جمع
کنند با کدو وتا تفاهت کدو وحرافت بادنجان مصلح

متکره بد بوهائی

هم شوند و همین مصلح اکثر طعومست و گوشت رطب
المزاج و لحوم مفرط السمن صلاح آن کباب کردنست
و گوشت یابس المزاج و گوشت لاغر صلاح
آن در آب پختن یا در روغن برشتن است و اگر کباب
آن ضروری باشد او را در محلی کباب کنند که در شیب
آن آبی جوشد و بخار آن آب در صعود ملاقی آن شود
اسفیدباج مطلق طعامیست که ارکان آن گوشت و نخود
و چربی و نمکست و در عرف طب همین طعام را شوربا
میگویند و این طعام غذای نیکست و مناسبست در
اکثر احوال و در جمیع اوقات و در جمیع اسنان و در جمیع
امزجه و معتدل المزاج و هیچ طبع موافق تر از وی نیست
از برای آنکه نه مسخن ظاهر التسخین است و نه مبرد ظاهر
التبرید و او را هیچ طعامی قوی از ترشی و غیر نیست که
خون از آن کیفیتی و طعمی غیر مناسب صحت کسب کند
و محتاج باصلاح نیست در کسی الا محرور در غایت حرارت
و در آن مزاج نیز اصلاح آن بیکشرت آب سرد که در
تشنگی بعد از آن بخورند حاصلست و این غذا مکثر خون

و مکثر منی و مرتب و مقوی و محسن لون و مسمن و
مشجع است الا آنکه از ادمان آن در تابستان خوف
تب هست سکباج طعامیست که ارکان آن گوشت
و مرق گوشتست که در لزبرنج و نخود و بقول مثل سلق
و آب سرکه که پخته اند این غذا قامع صفرا و دم و مناسب
جگرهای گرم و سده و یرقانست و مناسب مریض الاعصاب
مثل صاحب لقوه و مناسب لاغر نیست و در اوقات
حاره و بلدان حاره و کثیر اللحمان و کثیر الدما مناسبت
و اصحاب خشونة صدر و سعال و سحج و ضعف و قولنج
و درد پشت مزمن و درد ورک و مهر را مناسب نیست مضرت
و دفع مضرت آن بحلواها و پالودهای رقیق کنند زیرباج
او طعامیست که رکن او لحم و نخود و مرقست و توابل و زیره
و پیاز و زعفرانست و مطیب طعم او سرکه و قند و
گلابست و او غذای لطیف قلیل الغذا است صاحب
شطر الغب و مثلثه را مناسبت و صحیح را که صحت او
در معرض زوال بود باآنکه آثار فضول صفراویه و بلغمیه در او
ظاهر شده باشد این طعام مناسبست مطفی مره صفرا

مطفی

بر اخلاط المغلی

و مقطع بلغمست و مفتح سده نافعست اصحاب
جگرهاء گرم را و موافق اصحاب وبا و امراض بارده نیست
محرور را از ترش تر و بلغمی را از شیرین تر انفع است و
فی الجمله دوا المست این غذا شبیه دوا ایست سکنجبین
مضرّه دوغ بارد و کثیر الغذا و غلیظ و عسر الهضم
و موافق محرور و نحیف و اصحاب معده ملتهبه و در اوقات
حاره است رد است اصحاب امراض بارده و ریاح
غلیظ را الا آنکه اصلاح آن کنند بکثرت پودنه و سداب
و صعتر و گوشت مرغ و گوشت بز نباید بخت و
گوشت بره و میش مناسبست **کشکینه** همچنانکه روستاییان
از گندم جرش کوفته در دوغ مانده یا در شیر مانده اسبوعی
بعد از ان خشک کرده مثل آن کشکی که میسازند بعد از ان
که خشک کرده آشی از ان میسازند مثل این اگر جو
بسازند طبیب آن آش را کشکینه میگوید و این طعام
مبرد و منفخ و مناسب محرورست و نفخ و برد مشش او
نفخ دوغ است و فقاع بعد از ان و میوه پیش از ان
نباید خورد و دافع ضرر او و مزیل نفخ او سیر و سداب

دوغ بارد

جرش نیم کوفته

و نعناع

و فودنج است **مصلیه** در افعال مثل مضیره است هرگاه
که نمک انداخت گرفتند باقی آن دوغست و چون
دوغ بپزند تا غلیظ شد و تقطیر آب از و کردند آنچه
ماند اقط است و در شهر ما ش کشک میگویند و حقیقت
او جبنیه است که از اجزای او شیر مانده سمنیه و
مائیه از و رفته و در افعال شیر گذشت که غذائیه این
جزء از لبن اکثر است بعد از ان آبی که از کشک منفصل
شد آنرا بطبخ غلیظ میسازند و آنرا عرب مصل میگویند
و ترک قره قروت میگوید و باین نام در شهر ما مشهورست
و مصلیه آشیست که از و میسازند و کشک یا آش اقطست
و او نیز در افعال مثل مضیره و مصلیه است **مطجن**
گوشت شرحه کرده در روغن برشته است **قلیه**
بعرف طب گوشت مقطع اول در آب پخته بعد از ان
در روغن برشته است در شهر ما این را و آنچه اول
برشته اند در روغن بعد از ان پخته اند و آنچه در
روغن پخته اند و اصلا نه در اول و نه در آخر در آب نه
پخته اند همه را قلیه میگویند و این طعمه موافق کیست

که محتاج بتجفیف بر خصوصا قلیه که باسرکه یا آبکامه میپزند و با
نخبه باشد و قلیه که بچربی گوشت یا پیه برشته گرم و تر
و بطی الانهضام مولد خون بسیار و سمین و مناسب مبرودست
و قلیه گزر و قلیه پیاز گرم و تر و مبهی و مکثر منی است و جمیع
قلایا محمودة الغذاست و مکثر فضول و مسدد نیست **حصرمیه**
بارده و قامع صفرا و خون و ممسک بطنست و همچون سکباج
منفخ نیست مولد ریاح در معده و امعا است **سماقیه** سرد
و خشک است و مناسب محرور است مقوی معده حاره
معده را بهتر و شکم را ممسکتر از حصرمیه است نزف دم را
و نفث را آنرا نافع است آنکس که برای حبس خورد با ورق
حماض و ساق تورک بپزد و آنکس که حبس ازان نخواهد با
جغندر و اسفناج بپزد **زرشکیه** در جمیع افعال مثل سماقیه است
و جگر گرم را بهتر از سماقیه است **و اما ریباسیه و رمانیه و تفاحیه**
و هرچه ازین مثل آن میوه ها پخته اند همه سرد و حابس بطن و مناسب
محرور و بلده حاره و مناسب صاحب اسهال صفراویست
و حصرمیه و نظایر آن همه اغذیه تابستانست و مضرت
بمبرود و صاحب نفخ و قولنج و خشونت صدر و سرفه

ازین

ازین آشها فواکه نباید خورد و اصلاح آن بحلوای عسلست
و غذای نوبت بعد ازین آشها باید که اسفیدباج
چرب باشد **هریسه** بغایت کثیر الغذاست متولد میشود
ازو خونی متین و مناسب تسمین است و غلیظ و بطی الانهضام
و مناسب نیست الا اصحاب کد و ریاضت را و در
فصل و در بلد بارد [بارده] متولد میشود و ازو فضول غلیظ بسیار که
ازو سنگ در گرده و مثانه و اوجاع مفاصل و جراحات
و اورام متولد میشود و هریسه مناسب صدر و شش است
کرنبیه و قنبیطیه این دو طعام در آثار قریب اسفیدباج است
الا آنکه او مان آنها مولد خون سیاه است و خاصیه کرنبیه
تلیین بطن و تسهیل خروج ریاح است و خاصیه قنبیطیه [تیز] کردن
سر و اظلام بصر است و نمودن خوابهای بد و دافع این مضرتها
آنست که با چیزی از مخللات بخورند و بعد ازان شربتی از
سکنجبین بخورند و قنبیطیه کلم رومیست و کرنب کلم نبطیست
جزریه و لفتیه قلیه گزر و قلیه شلغم هردو منفخ و کثیر
الغذا و مهیج باه اند و غذائیت لفتیه بیش و باهیت جزریه
بیش است و این دو غذا نیز در آثار قریب اسفیدباجست

قنبیطیه

ولقیه مناسب کرده ومثانه است وقولنجی را مضر نیست
همچون کزریه وهردو مناسب محرور وهوای کرم نیست
اسفاناجیه معتدل الحرارة وملین طبیعت ومناسب خشونت
صدر واصحاب سعالست عدسیه مولد ریاحست ومرقق
او ملین طبیعت است وعدس مقشر لیکه مناسب غلبه
خون وحابس طبیعتست الارز باللبن برنج بشیر پخته معتدلست
در تری وخشکی ومائل ببرودت غذای بسیار میدهد وسریع
الانهضام هست هرگاه که با قند یا عسل بخورند وموافق اصحاب
سده وسنگ کرده ومثانه نیست جوذاب جوذاب
آنست که نانی یا کندم یا برنج در مثل کاج دان می نهند تا مغز د
وآن غذائی محمود الذست الا آنکه غلیظ وبطی الانهضامست
برجوع صادق باید خورد وبعد از ان خوابی طویل باید کرد
شوی بریان کرمست ومعتدل در رطوبت ویبوست
غلیظ وکثیر الغذا وبطی الانهضام است هضم آنکه میکند
الا معده قویه حاره ممسک بطن خصوصا که گوشت چرب
ازان بخورند وشوا وجوذاب ضار است کسی را که قولنج
گیرد گاهی وآب بر بریان زود نباید خورد واین غذا مناسب

ودر روی آن مرغ
می آویزند وجمیع
در تنور می نهند

آنکه از حیوان لاغر
الا آنکه گوشت

مرطوب واصحاب کد وتعب است ودر بریان یا مجزع
آن باید خورد یا اول چربی آن باید خورد وبعد از ان سرخ
تا انحدار وخروج آن سهل شود ومجزع گوشتیست که ترتیب
استخوان طبقه سرخ وطبقه چرب وهمچنین بر هر سرخ
چربی وبر هر سرخی چربی کشیده تا جلد همچون جزع یمانی سنبوسه
غلیظ وطویل الوقوف در معده ومعطش ومبخر سرست
دافع ضرر ماهی او خلست وسنبوسه که از سینه جوان مرغ
وروغن بادام وبقلهٔ بارده مثل کاهو وکشنیز تر وکدو
پخته باشند مرطب ودماغ ومسکن حرارت اوست
کباب بطی الهضم وطویل الوقوف در معده وکثیر الغذاست
ونکیدن لطیف او بهتر از فرو بردن جرم اوست الا
حالجه گوشتی لطیف مثل گوشت بره باشد وکباب
مقوی معده وغاذی او به عنقت ومناسب کسی که شقیقه
بین کرده واگر بعد از طبخ کباب کنند زود تر منهضم شود وبر
کباب زود آب نباید خورد واگر صبر نتواند کرد اندکی باید
مکید ماء اللحم آب گوشت که از جرم گوشت بکشند
بی آنکه گوشت در آب پزند بلکه با گوشت در قرع وانبیق

سنبوسه
کباب
ماء اللحم

عرق آنرا
نهند تا چون آب گل چکد یا آنکه گوشت در دیگ نهند تا گرم
شود بعد از ان نهادن ثقیلی برو بفشارند و آب از ان بگشند
و آن آب بجز ند و این آب غذائی کسیست که قوی او یا بدن تحلیل
رفته باشد و اشتهای غذا و هضم هردو ندارد و آن انفع
غذاهاست ضعف قلب را ماء الحمص آب نخود اگر بی گوشت
با روغن بادام یا روغن کنجد بزند معتدلست و اگر با گوشت
بزند گرمست و آب نخود گرمست نافعست در ضعف
گرده و معین بر باه و مدر بول و حیض و محسن لون است اطریه
رشته غذائیست مناسب حار المزاجی که محتاج بغذائی
قوی باشد و نافعست در سعالی که ماده غلیظ نداشته باشد
واما مزورات طعامهاست که در واز گوشت هیچ نباشد و آن
جهت مرضی میازند از بقول و حبوب و آرد و حموضات
پس آنچه با بقول بارده رطبه است مثل اسفاناج و کشنیز تر
مناسب امراض حاره یابسه است نافع در خلل صدر و مثانه
و آنچه از مثل آرد و سبوس نشاسته و شیره بادام یا شیره
خشخاش پخته اند و بقند شیرین ساخته اند نافعست در خشونت
حلق و صدر و حشا کل آن سریع الانهضام در معده

و سریع الفساد در معده است و آنچه با حموضات
قابضه مثل سماق یا حموضات ملینه مثل آلو پخته اند
از فساد و تعفن بعیدست و مطفی خون و صفراست
و مناسب علل صدر و گرده و مثانه نیست فی الحلوا
حلوا هرگاه که بهضم شود غذای بسیار میدهد و طعام چرب
و شیرین زودتر سیر میکند و از حلوا اخوف سده
و ثقل و سنگ مثانه هست خصوصا آنچه با آرد نشاسته
پخته باشند فالوذج پالوده سینه و شش را مناسبت
معده را مناسب نیست و او کثیر الغذا و بطئ النزولست
حلوا مناسب کسیست که بدن او لاغر شده و او مان
حلوا مسه واست و پیران و مبرود و از اعسلی بهترست
و غیر محتاج باصلاح آنست عصیده کاچی آنچه از آرد
برنج و خرما پخته اند کثیر الغذا و بطئ النزول و مولد
سنگ گرده و مثانه و اوجاع مفاصلست و اگر
ادمان کنند و باید که بر اطعمه قابضه حامضه مثل حصرمیه
و بر اطعمه غلیظه بطیئة النزول مثل کله و بریان نخورند
و اما آنچه از آرد گندم و قند پخته باشند غلیظ و لزجه

وروا، ق آن کمترست **قطایف** غلیظ و دیر گوار و
کثیر الغذاست وانچه بمغز کردو و روغن کردو ساخته آنند
نزول او از معده اسرع ومبرودا زا نافعست لیکن
دهن میچوشاند مگر که پوست که بروست نیک باز کنند
که دران دهن نمیجوشاند وانچه بمغز بادام ساخته اند محرورا
اوفق است **زلابیه** حلقچی عسلی اقوی الاسخان و سریع
الانحدار است مناسب جگر و طحال و کلیه نیست
هر گاه که این اعضا صحیح نباشد **حریره** که از آرد یا نشاسته
وقند و روغن بادام پخته اند نافعست اصحاب علل
صدر و ریه و سعال را نه کسی که در ریه او سده باشد
انچه از شیره کشک الشعیر و نشاسته و ترنجبین و
روغن بادام پخته باشد موافق مزاج گرم و سعال گرم است
وانچه از شیره خشخاش و شیره تخم تورک و نبات پخته
باشند نافعست کسی را که در سینه وشش قرحه باشد
وصاحب نزله **هبط** حلوائیست که از آرد برنج و شیر
و شیرینی ساخته باشند و گویا فرنی شهر ماست کثیر
الغذا و بغایت معتدلست خون و منی زیاده میکند

ملین صدر و غلیظ و نفاخ و ثقیل و بطی الانحدارست باید
که بر طعام ترش نخورند و بعد از ان خواب طویل نافعست
ناطف قبیطه انچه از عسل و مغز کردو ساخته اند شدید
الحرارة و مصدع و مولد صفرا و مضر بمزاج گرم و
جوانست و موافق پیر و صاحب مزاج بارداست
وانچه از مغز بادام و عسل ساخته اند حرارة او کمتر و
موافق سعال از رطوبتست وانچه از قند و مغز بادام
ساخته اند موافق سعال از حرارتست وانچه از مغز
پسته و عسل ساخته اند موافق کسیست که در صدر و
ریه او خلطی بلغمی باشد و کسی را که سده درین مواضع
باشد واو مسخن قویست وانچه از عسل و کنجد ساخته اند
کثیر الغذا و دیر گوارست و ثقیل نافعست صدر و ریه
و سعال را و مرخی معده است وانچه از دوشاب انگور
ساخته اند حرارت بسیار ندارد وانچه از حب الصنوبر
ساخته اند اگر قوت قوی و نیک منهضم شود غذای
بسیار میدهد و از و خون محمود متولد میشود تمام اصناف
قبیطه نزول او اسرع و غذای او کمتر از حلوائیست که درو

روغن و آرد باشد و حلوای بی روغن و بی آرد مناسب
کسیست که محتاج بغذای بسیار نباشد و در حلوا احتیاج
بسعی در احدار و خروج از بطن نیست جنس خشکال کثیر
الغذاء و بطی النزول است او را با هیچ غذای غلیظ نباید خورد
و بعد از ان خواب طویل باید کرد و خشکال با نمک الین و الذ است
اما اشربه همچنانکه بقاء حیوان کل آن بی غذا محالست
و بقاء اکثر آن بی هوا و تنفس محالست و بقاء اکثر حیوانات
بی مشروبی که کیلوس رقیق سازد و از مجاری تنگ
بباریکی موی بگذراند و باعضا رساند و در اعضا حفظ
رکن مائی بکند محالست ازین جهت همچنانکه گرسنه میشود
حیوان و قوتی که بآن از سر معده گرسنگی خود می یابد
درو مخلق شده تشنه هم میشود و قوتی که بآن تشنگی خود
می یابد درو مخلق شده اما مشروب آدمی سه قسمست
قسم اول آب خالص که با غیر آب ممزوج نشده و
تشنگی طلب این ممزوجست و همچنانکه تن درست را احتیاج
نیست بانکه طبیب تعیین کنند که غذا کی و چه مقدار خورند
بلکه حکم طبیب بر صحیح مش ازین نیست که غذا را باشتهای

صادق خورد و زیاده از انکه قوت او تواند کذر انید نخورد
و همچنانکه تن درست محتاج نیست بانکه طبیب تعیین
کنند که آب بخورد و چه مقدار خورد بلکه وقت آن تشنگیست
و قدر آن حصول سیرابی اما مریض شاید که مرض او مقتضی
منع آب و مخالفت طبیعت نباشد و شاید که باشد
همچون غذای او و آن تعیین و منع در عهده معالج آنحضرت
قسم دوم مشروب خمرست و سایر اشربه مسکره و انتفاع
باین مسکرات در حال صحت و در حال مرض هر دو مشروطست
بتقید شارب بقدر معین و وقت معین که طبیب تعیین
کند برای شارب اما شراب مسکر خواه خمر خواه غیر خمر
ملتزم موجب آنست که شارب آن مقید بوقت نمیشود
و قدر نشود و بهر اثری که لازم مهیت باشد انفکاک آن از ماهیت
محالست پس مقید نشدن شارب بقدر و وقت
و کشیدن شرب اندر آن بشرب بسیار که اثر نفس ماهیت
شربت مسکرست از ان منفک نخواهد شد و شراب
مسکر نه مشروب مطلق است بلکه مشروب دوائیست
همچنانکه غذا گاه غذا مطلق است مثل نان گندم و گوشت

شیشک وگاه غذای دوائیست مثل آش غوره ونخوداب
مشروب نیز گاه مطلق مشروبست وآن آب سردست
وگاه مشروب دوائیست مثل شربت نیلوفر وتفصیل این
سخن درین فصل بعد ازین خواهد آمد وهرگاه که شراب مسکر
دوائی باشد وبماهیت موجب آن باشد که شارب بقدری
معین ازان مقید نباشد البته موجب مرض وقدم درباد
موت نهادن خواهد شد از برای انکه جمیع دوائیات
سبب غلبه کیفیتی از کیفیات اربعه عنصریه تاثیر میکند
در ازاله امراض پس دوائیات البته مغیر مزاجند وهرچه
مغیر مزاجست اگر در اکل وشرب آن مقید بحکم طب
نباشند مآل آن موتست از برای انکه بقا وسلامت
در بقاء مشروط ببقاء اعتدال شخصی طبیست چنانکه در
فصل آخر رساله مشروح خواهد شد پس این دو مقدمه
یقینیه از شراب مسکر منتج این مقدمه ذکر شد که شراب
مسکر بماهیت موجب تغیر مزاج وسلوک بفسادست
وهرچه بماهیت موجب تغیر مزاج وسلوک بفسادست
ترک اکل وشرب آن در عقل واجبست ازین جهة

مشروب مطلق ست

مرضی

حکیم رحیم جل شانه وعز سلطانه تحریم آن فرموده ورسول
او که رحمة للعالمین مرسل شده منع از تداوی نیز بآن
فرموده قسم سوم مشروب مرکب ازهمین آب و
شربتیست وآن هم دو قسمت قسم اول آنست که در حال
تن درستی از برای تلذذ وتروح قلب میخورند ودر مرض برای
امداد قوت وآن قند ونباتست که باگلاب وعرق بید
مشک میخورند وهمچنین مویز وخرما وانجیر وزردالوی
خشک در آب میخیسانند وآب آن میخورند قسم دوم آن
اشربه ایست که از ادویه باقند جهة مرضی میپزند وباب
بقول مثل عرق کاشنی در امراض میدهند وآثار مشهورات
ومتداولات اکثر بلاد نوشته میشود سکنجبین اوفقست
جمیع اسنان وجمیع طبایع را از سایر اشربه دوائیه اولا
حافظ صحتست از برای انکه تفتیح سده وجمیع مجاری ضیقه
میکند وچون مفتح است مانع است از احتباس فضول
وتعفن آن بسبب احتباس واکثر امراض از تعفن اخلاط
حادث میشود سکنجبین مطفی صفرا وخون وکاهش تشنگی
ومقطع بلغم وملطف وجالی ومدر بولست وسکنجبین عسلی

در این افعال اقوی از سکر نیست از برای انکه خل وعسل
هردو مانع تعفن اند وتلطیف عسل وتفتیح وجلای آن اتم
از سکرات ومقدار حلاوت وحموضت ان مختلف است
در امراض واشخاص که محتاج باشد در بعضی صادق الحموضه
باید و آن در غلبهٔ بلغم بر صفراست ودر بعضی فربادی مر
ساخت وگاهی ازجهة زیادتی آثار میاهی که در ان بزور
واصول بارده و آن تخم کاشنی وتخم خیارین است یا بزور
واصول حاره و آن رازیانه وتخم کرفس وتخم کشوث وپوست بیخ
رازیانه وپوست بیخ کرفس وپوست بیخ کبرست یا
هردو هم بزور واصول بارده وهم بزور واصول حاره دران
اولا یکشبانه روز خوسیانیده اند بعد ازان در همان آب پخته
وصاف کرده اند واین آب با عسل یا شکر اضافه کرده
ازان سکنجبین می پزند وآنرا سکنجبین بزوری بارد یا حار
یا معتدل میگویند وگاه ازجهة امراض بارده مزمنه دماغی
مثل فالج وصرع وسکته وتشنج رطب مادی بجای ازسرکه که عنصر
دران پرورده اند سکنجبین میسازند آنرا سکنجبین عنصلی میگویند
وچون سکنجبین موافق جوهر معدهٔ نیست ازجهة ضعیف

المعده

سعرا لته بلغم
ودر بعضی حرارت
واسهال ...

سکنجبین بزوری
بارده
سکنجبین بزوری
حاره
معتدل

المعده که از وجهی دیگر محتاج سکنجبین باشد ومقویات
معده آب به وآب لیمو وآب نعناع با آن اضافه میکنند
وآنرا سکنجبین سفرجلی میگویند وگاه ازجهت حمایت کبد
از منافاة خل با جوهر کبد آب انار با آن اضافه میکنند و
آنرا سکنجبین رمانی میگویند وبهتر آنست که گلاب
ازجهة حمایة قلب از منافاة خل با جمیع اقسام سکنجبین
اضافه کنند وفی الجمله سکنجبینات افضل جمیع اشربه دوائیه
وتا مانعی از شرب آن نباشد تجاوز ازان بغیر نباید کرد
وامراضی که مانع شرب در سکنجبین است ضعف دماغ
ورعشه وضعف عصب وضعف چشم وامراض
گوش خصوصا امراض بارده آن ونزله وزکام وامراض
مخشنه صدر الا مرضی در صدر که از خلطی غلیظ لزج
حادث شود ومحتاج مقطع باشد مثل ربو وسعال
حادث از بلاغم غلیظ که سکنجبین درو ضروریست و
همچنین ضعف قلب واسهال وسحج وامراض رحم
وگرده ومثانه همه موانع شرب سکنجبین اند جلاب
بر انکه بعرف طب شربتی متداول از شکر واقسام آن

آب کثیر

وآب وکلابست وآن معتدلست وبعضی گفته‌اند
مایل بحرارت وبعضی گفته‌اند برودت وبرطوبت متفق اند
وهرگاه که شکر در کمال بیاض وکلاب قلیل المرارة مایل بعفوصت
یا حموضت باشد واین شربت کثیر الماء وضعیف الحلاوة
بسازند وبا مثل برف ویخ بخورند این بی ارتیاب مبردست
وطبیعت او مشابه طبیعت بطیخ زقیست مبرد ومطفی
حرارت معده وکبد ومقوی ایشانست وکاسر حدت
طبع ومزیل حرقه مثانه ومصلح صدر وریه واگر شکر
اضعاف آن سرخ باشد وکم آب وشیرین شربت کنند
مزاج این شربت مایل بحرارتست وبسیار وقت
مسکن درد معده شود که از برودت باشد اگر گرم کرده
بخورند اما موانع شرب این جلاب اسهالست یا زحیر و
زحیر ونواصیر باطنی **ماء العسل** وآنرا ماء القراطن میگویند
واو دو قسمست اول ساده وآن یکمن عسل ودومن
آب بزنند وکف آن بگیرند وچندان بزنند که یکمن ونیم بماند
قسم دوم ماء العسل مقوه است ومقوه آنست که دارچینی
ومیخک وسنبل وهیل در کیسه بندند ودرین آب عسل

اندازند

اندازند تا تمام شدن آن چند نوبت بیرون آورند وبکف بمالند و
آنچه چون از کیسه فرود آید در شربت بریزند تا تمام شود وماء
العسل بهر دو قسم او شربتی فاضل ابو کثیر الفایده جهت جلا
ونافع در امراض بارده وملین طبیعت ومدر بول است
ردیست صفراویانرا وصاحب ورم باطنی را وماء
العسل مقوه مناسب نیست شرب آن الا مبرود
وبلغمی را **مبختج** ودوشاب از آب انگور ومویز خرما همه
نفاخ وملین طبیعت حذر کنند ازان مهبول و
صاحب ریاح جوف وآنچه کبد او یا طحال او صلب
باشد یا مستعد این صلابت باشد ومبختج یکی
ازین آب میوهاست که با فاوید پخته اند وآن نافعست
در سلس البول ومرضی که در سینه او خلطی غلیظ باشد
شراب بنفشه در حر وبرد معتدل مایل بحرارت وبرطوبت
مناسبت حنجره وریه را ومسهل صفراست برفق در
جمیع امراض حاره ونافعست در علل حاره صدر و
گرده ومثانه ودر تبی که با سعال ویبس طبیعت باشد و
در ذات الجنب نافعست **شربت عناب** بعضی گفته‌اند

سرد و ترست مطلق طبیعت و ملین صدر و مانع
سعال و نافع در قرحهٔ مثانه و مسکن غلیان دم و قامع حدت
صفرا و مانع حدوث جدری و بثور و قروحست و دیگری
میگوید حق آنست که جالینوس گفته که من نیافتم عناب را
هیچ فائده نه در حفظ صحت و نه در دفع مرض **شربهٔ خشخاش**
ساده مبردست و معتدل در رطوبة و یبوست از برای
آنکه خشخاش در یکدرجه خشکست و شکر در یکدرجه تر و شربت
خشخاش نافعست در سهر و نزلهٔ مغلظ مواد رقیقه و
مسکن حدت اخلاط و نافعست در قروح گرده و مثانه و
جرب هردواست و سل و قروح صدر را هیچ شربت
مثل او نیست در نفع **شربهٔ نیلوفر** مبرد و مرطبست و
نافع در سعال حادث از حرارت و در تبی که با آن خشونت
صدر و سعالی باشد از ماده تیز که در صدر و ریه ریزد **شربهٔ**
حماض اترج مبرد و مطفی و نافع در حمیات دمویه و صفراویه
و مسکن تشنگی و قی و مشتهی و نافع در خفقان گرمست
مضرست در امراض سینه و شش **شربهٔ ورد مکرر** مبرد
و مسهل صفراست چون با سکنجبین و برف بخورد شربت

انفع

سی مثقال با سکنجبین پانزده مثقال و شربت ورد خواه مکرر
باشد و خواه مکرر نباشد مجفف و نافع در تب و غم
و حرقهٔ معده و مزیل تشنگی است **شربهٔ به** خصوصا به ترش
سرد و خشک و حابس بطن و نافع در خمار و غش و صداعی که
با او حرارت باشد و مسکن تشنگی و نافع درد معده
صفرائیست **شربهٔ سیب** سرد و خشک و مقوی فم معده
و نافع در خفقان و مقوی روح و مسکن قی و حابس
بطنست و هرچند بوی او خوشترست در تقویت قلب
اتم است **شربهٔ ریباس** مبرد و مطفی حرارت و مقوی
معده صفرائیست و حابس بطنست **شربت غوره**
نافعست در حرارت معده و تقویت آن و دباغت
آن و قاطع اسهال و قیئی که از مره صفرا حادث شود و
نافع است و مسکن غثیانست که از همین خلط حادث
شود و نافعست در امراضی که از فساد هوا طاری شود
و قاطع غشی است که از حرارت باشد و او مناسب
زنان آبستن است و مانع از تحلب فضول معده ایشانست
و مقوی ارحام چنین است و مانع اسقاطست هرگاه

اسقاط از حرارت باشد و نافع در حمیات حاده و
قامع صفرا و دمست شربت تمرهندی مبرد و مطفی و قامع و
مسهل صفراست و ملین طبیعت و مقوی معده و مسکن
تشنگی است شربت لیمو بارد و یابس است و در وحرارتی
ضعیف هست بسبب سریان حرارت پوست بر تشی
و شربت لیمو قامع صفرا و مانع حمیات صفراویه است
مقوی معده و قامع قی و مشتهی و مجود هضم است شربت
اجاص مطفی خون و صفرا و مسهل بطن و مانع در حمیات
صفراویه است هرگاه که طبیعت محتبس باشد و مضر
بصدر و حلق نیست همچون حموضات دیگر از برای انکه
عفوصت و قبض ندارد شربت مورد سرد و خشکست و
مقوی معده و حابس طبیعتست و هرگاه که لین طبیعت
با سعال باشد شربت مورد در بهر دو نافعست و مسکن
درد سینه و ریه است شربت عود نافعست معده را
و مجود هضم و مزیل سوء هضمیت که از برودت باشد
و بوی دهن خوش میکند شربت انار اما شربت انار مز صداع
و تشنگی و قی که همه از صفرا باشد زایل کند و مقوی

معده

معده باشد و اما شربت انار عذب مقوی روح
دل و معده و جگرست شربت توت او جاع حلق را مفید
بود و شربت فواکه مقوی دل و معده و احشا بود و قی صفراوی
باز دارد و شربت صندل مقوی دل ضعیف بسبب حرارة
و حابس اسهال صفراوی بود شربت نعناع غثیان و قی
و فواق را مفید بود شربت زوفا ضیق نفس و سعال حادث
از خلط غلیظ را نافع باشد شربت دینار شربتی کثیر الفوائد است
سده بگشاید و یرقان و حرارت کبد را نافع بود و ادرار
بول و تلین طبع کند شربت بزوری باعث بر ترکیب این
شربت تفتیح سده و ادرار بول و حیض است اگر بزوری
سرد بود با تفتیح و ادرار تبرید کند و اگر گرم بود با تفتیح
و ادرار تلطیف اخلاط غلیظ میکند و اگر معتدل
بود تبرید و تسخین بالذات از و ظاهر نشود اما بالعرض
اگر ادرار صفرا کند تبرید میکند و اگر ادرار بلغم کند تسخین
میکند و اقسام ثلثه این شربت با ادرار و تفتیح در حمیات
همه نافعست شربت اصول در اثار مثل شربت بزورست
شربت انجبار اسهال دموی و نزف دم را نافع بود و تقویة

۱۱۶

۲

چکانیدن وقت خواب آوردن

معده وجگر کنند شربه آسطوخودوس جمیع امراض بلغمی و
سوداوی رانافع بود خصوصا امراض دماغی شراب افسنتین
سقوط اشتها وضعف معده رانافع بود شربه تخمه جوش
کبد ومعده وباه ضعیف راتقویت ودرد پشت و
مفاصل وفالج ولقوه وکثرة ریاح وادرار بول رانافع
میبه ضعف معده وکبد راوقی وتشنگی رانافع
بود اما ربوب مقصود از ربوب آنست که در وقت
عدم آن میوه آب آن باشد ومتعفن نشود و
مقصود از پروردن فواکه وغیر آن در عسل وشکر آنست
که در وقتی که میوه حاضر نباشد مثل کدو در زمستان وگزر
در تابستان آن میوه باشد ومتعفن نشود اما طبایع ربوب
طبایع آنچه نیست که رب آن گرفته اند مثلا طبیعت
رب به طبیعت به است واما طبیعت مربی طبیعت
آنچیز نیست که پرورده اند الا آنکه یا قوت یا ضعف آثار آن
شیرینی که در ان پرورده اند کسب کرده مثلا قبض به
مربی بعسل یا شکر ضعیفتر از قبض به است وتلیین
آلو مربی اقوی از تلیین آلوست رب توت بارد ومسکن

بلکون ابرسا نانخواه مرزیمان کمادریوس فونجنکشت
جعده هلیون دارچینی طرخشقوق کرفس هیوفاریقون
زعفران مرزنجوش کمافیطوس زراوند حماماکبابه ارشنه
حاشا کشوث حرمل الادویة الملطفة و مطلقة الاخلاط الغلیظة
ابهل حماص الاترج اسقال اسطوخودوس خل حب البان
اقحوان انجره بورق جند بیدستر خردل قرطم ثوم
اذخر اظفار الطیب دهن البان نجنکشت بابونه
جعده دارچینی وج زوفا یابس قسط قرد مانا فودنج
زراوند حرف حاشا کمادریوس ملح محرق فرسون
حرمل مشکطرامشیع نمام ابرسا نانخواه سداب بستانی
سکبینج عاقرقرحا سیسالیوس سداب بری الادویة
التی تنوم و تثقل الراس خس شبت اقحوان زعفران
حماما نفاح اصطرک مرو شقایق مرماخور شاسفرم
الادویة المفتحة لافواه العروق بصل سعد عاقرقرحا
اقحوان لبن لبتین الادویة التی تحلل الصلابات و الغلظ والجمود
نخاله کمادریوس حاشا زراوند وج اکلیل الملک
کبر [illegible] جعده هزارجشان جاوشیر اشق پرسیاوشان

الاسقيل بابونج انفحه اذخر باقلی اسارون بنجنکشت اقحوان
بان الادوية المدرة للبول والطمث ابهل اشنان بزر
الخيری ترمس اقحوان شونيز راسن انيسون رازيانج شقايق
النجدان حب البلسان قنطوريون صعتر بابونه قردمانا
جوزبوا قسط فوه الصبغ عرعر فوه پرسياوشان جندبيدستر
فاوانيا عروق الصباغين خطيانا سيساليوس نانخواه
جاوشير بزر جزر بری دارچينی جعده هليون سداب
بستانی تمام سعد ميعه ميخه هزارجشان زوفا يابس
ناردين مشكطرامشيع مو كرفس هيو فاريقون جبة الخضراء
مرزنجوش كادريوس كرحاشا حمص اسود كمافيطوس جندقوقی
كبابه الادوية الملاء والمعتة لاعلی السطح والبدن
حماض اترج اسوس ازر افسنتين بخور مريم ريرسا فندق
ماء الفجل وبرزه ورمار العسوله شعير عروق الصباغين
نوره نصل معصفر نطرون بزر البطيخ سقمونيا سكبينج بزر
الجرجير دارچينی سنباذج دخلی هزارجشان سرطان
بحری محرق وج سوسن وسخ كوار النحل زنجبيل نوشادر
ناميران زراوند مزاج جوحل دقيق الحمص ساالحلبه

موبزج جند قوقی اصل الحماض بری ياسمين مازريون
صمغ الكرم المرارات كلها كرسنه بلح كبيكج نورة كبر
رماد الكبريت راسن بزر شلجم بری ترمس ريوند جوق
بزر خطمی جل شيطرج حماض الاترج الادوية المفتتة للحصاة
اسارون صمغ الاجاص بزر البطيخ زجاج محرق خشك
پرسياوشان حمص اسود حجر اليهود صمغ الكرم لوز
مر سكبينج رازيانج بری الادوية التي تعصل فتد وتفجر
وتقور وتمنع سيلان الدواء آس غبيرا اذخر قرن
الايل محرق مغسول ورق الاجاص اقاقيا املج ازبلوط
جاورس كند دلب باقلی ورد بزر الورد بلح بسر جلنار
دم الاخوين زعرور حضض طرفا ورق الكرم خشك
بزر حماض طراثيث كمثری مصطكی عصارة لحية
التيس طباشير كهربا طين مختوم طين ارمنی كندر
كرويا طين سفره ناردين نبق سفرجل جوز السرو
ساق نشاستك عفص جرم العدس عليق الحمار صنوبر
عنب الثعلب ريوند بزر ساسفرم رامك خرنوب خرنوب
الادوية النافعة من حرق النار آس بياض البيض مح البيض

جوز الدلب هیوفاریقون حنا کندر ملح البیض بصل
الرخس سوسن لحاء الصنوبر خل ملوخیه قیمولیا الادویة النافعة
للرطوبات والقاطعة للعرق مسک عصاره ورق
الکرم آس مرداسنج سرو دلب ثمرة الطرفا باقلا اسفنداشته
ورق الاجاص الادویة النافعة من نهش الهوام والسموم
المشروبة وطرد الهوام غاریقون قرن الایل آس
حب الاترج غار شیح فوفح اسقیل عرعر فوسد آفتیمون
نانخواه نمام مرزنجوش کمادریوس انیسون حب البلسان
بنجنکشت گندبیدستر کبریت حماما زرنباد بادروج هزارجشان مخ
بندق جند بیدستر بصل خنطیانا جوز جلوز مکون الادویة
الملینة للصلابات اصطرک البه اشق وسخ خطیانا
حماما زفت زوفاء تر صمغ البطم بزرکتان موم راتیج
مغز قلم مقل میعه دهن الخروع شحم الدجاج شحم البط الادویة
المحللة اکلیل الملک بابونج دهن الجوز زفت صمغ
البطم دبق جاوشیر لحم الحیه نینوت رماد شبت الکرم
رماد الکرنب لادن ملح محرق مغز قلم مرزنجوش سوسن
فوتنج برک نی محرق قرطم لحم القنفد ترمس قثاء الحمار

قنه

قنه روغنی که دران روباه پخته باشند خطمی غار الادویة
المنضجة اصطرک اکلیل الملک بزاق رفت ابرسا روغنی
که طعم آن عذب باشد زعفران حماما خمیر آرد گندم
صمغ بطم حرف کرنب لادن مرشبلم میعه تین
موم خطمی الادویة المقرحة والمعفنة والمحرقة والمحمرة
اسقیل آذان الفار زاج اخضر زاج احمر خرف
زرنیخ لبن التبوعات زبل الحمام نوره ماء النوره صابون
آب خاکستر سنباده فرپیون سداب قسط فوتنج راسن
قلقطار شیطرج شیر انجبین ثوم زراح الادویة التی
تقتل الدود والحیات فی البطن والاذن افسنتین
برنک جعده زوفاء یابس حرف کرویا حرمل
مومنعع سرخس فوتنج قیسوم قنبیل شیح شونیز لحاء درخت
توت ورق شفتالو ترس الادویة التی تنفش الریاح و
النفخ وتحللها وتطردها انیسون افتیمون اسفند بنجنکشت
بباسه سعد جاوشیر بر الحریری دارشیشعان دار
فلفل درونج زنجبیل حماما مکون زرا وند نانخواه زرنباد
کندر کرفس کرویا فلفل سداب سعتر قردمانا الادویة الحادة

للاخلاط والازجة من عمق البدن انجدان بلیوس دبق
مرکب آشیانه مکس عسل زراوند خمیر الخط صمغ البطم
کبریت نطرون سرطان نهری لحم سور لحم سام ابرص
عسل قسط تغشا لحم صدف ادویه که تسکین اوجاع
وتفریه وتخدیر کند افیون بقلة الحمقا بیه بط بابونه بیاض
بیضه جوز ماثل نخ زبد الفاخ بیروح کشیر انشاسته
حب الصنوبر منقوع در آب شیرین صمغ سفید آب
سریشم ماهی ادویه نافعه قلب را کهربا آس حماض الاترج
آملج اظفار الطیب ابریشم خام بهمن بالنکو طباشیر دارچینی
زعفران درونج کندر لسان الثور مشک عنبر و نجمشک
لسان العصافیر ادویه نافعه کبد را اشنه اظفار
الطیب حب البلسان جوز بوا دارچینی حماما کشوث
مصطکی ناردین فلنجه قرنفل خیربوا غافث ادویه نافعة
للمعده والمسکنة للغثیان اذخر قشور الاترج آملج بلیلج اظفار
الطیب حماما بالنکو جوز بوا دارچینی گل سرخ زرنباد پلپچیت
حجر الیشب طباشیر کندر کرویا لحیة التیس مصطکی مرحیه
مسکطرامشیع ناردین سعد ساوح هندی سفرجل حماق

سکت علیق فلیجه صبر قرنفل قرفه قرطه خیربوا ادویة
قاطعة للدم کالرف والرعاف ونفث الدم
واختلاف الدم اسمد آس شاخ کاو کوهی سوخته شسته
اقاقیا انبرباریس بادروح رماد البردی بلوط سبد
بزر البنج کلنار کج دم الاخوین بزر الورد حضض ثمرة
الطرفا طراثیث طلق مکون کهربا کزبره کافور کندر لسان
لسان الحمل لحیة التیس و عصاره آن مصطکی نعناع نبق
نشاسته نحاس محرق مغسول سفرجل جوز السرو
عفص نسج العنکبوت علیق قطوریون راوند شادنج
شکاعی ذنب الخیل ثمرة الغرب الادویه المجففه من
غیر لذع اثمد کاورس استه خرما سوخته شسته توتیا
مس سوخته شسته صبر ازروت الادویة التی تاکل
لحم الزائد من القروح اثمد انزوت اشنان نمک مرداسنگ
توبال الخاس زنجار صدف محرق خاکستر کوشت خارپشت
الادویة المنقیة للقروح الوسخة ابهل حب البلسان
زفت گل مختوم مری نمک ایرسا عسل راتینج الادویة
التی تملا القروح وتلصق الجراحات کلنار اثمد صمغ الاجاص

انزروت جعده ورق البلوط دم الاخوین زفت
زراوند طین مختوم مکون لسان الحمل لحیه التیس مرا ایسا
صبر جمله سوم در ادویه مفرده مخصوصه باعراض
اجزاء بدن از سر تا قدم ادویه صداع گرم افیون باروغن
گل در سر مالند صداع گرم را نافع بود بزر قطونا ضماد آن
باگلاب صداع گرم را نافع بود بقلة الحمقا آب آن با
روغن گل صداع احتراقی را نافع بود بزرالجبن ضماد
آن صداع گرم را نافعست بنفشه بوئیدن و ضماد کردن
آن صداع گرم را نافعست و اگر بابونه و بنفشه باهم بپزند
و آب آن بر سر ریزند صداع گرم را ببرد بهرامج یعنی
بیدمشک صداع حادث از بخار صفرا ببرد خشخاش
سیاه کوفته با آب سرکه سرشته صداع گرم و احتراقی را
نافع بود خلاف طلا کردن آب برگ بید بر سر صداع
گرم را نافع بود خل طلا کردن آب سرکه با روغن گل
صداع احتراقی را نافع بود شاه چینی صداع گرم را
نافع بود صندلین ضماد آن با آب و گلاب و اندکی
کافور صداع گرم را ببرد قرع ضماد آب و یا آب و گلاب

اول

و تراشه او صداع گرم را ببرد کافور صداع صفراوی را
نافع بود بوئیدن و تنها با صندل و گلاب طلا کردن مقوی
حواس از حرارت ضعیف گشته باشد و اگر بهر روز دو
جو با آب کاهو در بینی چکانند حرارت دماغ را و صداع را
بالکلیه قطع کند و خواب خوش آورد جهة صداع گرم با سرکه
و روغن گل در پیش سر طلا کنند کزبره بخاصیت منع بخار
از سر کند و اگر آب کشنیز تر با گلاب و سرکه خبا با آن سرشته
ضماد کنند صداع گرم را بغایت نافع بود کمثری بخاصیت
مسکن صداع بخار است تفاح بوئیدن آن مسکن
صداع گرم و منومست ماءالورد مسکن صداع گرمست
بوئیدن و طلا کردن و بر سر ریختن نیلوفر گل وی صداع
گرم را نافعست ورد بوئیدن آن صداع گرم را ببرد
ورق الکرم چون بکوبند و ضماد کنند صداع گرم را ساکن
گرداند ورد الخشخاش مسکن صداع گرم بود ادویه صداع
سرد ابرسا صداع مزمن را نافع بود انیسون تبخیر آن صداع
و نزله سرد را نافع بود این ادویه بابونه و بادرد و برنجاسف
و بخنگشت و جاوشیر و جندبیدستر و جوز ابسر و تفنید

این ادویه مفرد او مجموعا صداع بارد را ببرد **حب البلسان** جالینوس گوید درد سر کهنه و نو ببرد و را نافع بود **حب النار** درد سر حادث از بلغم و ریاح غلیظ را نافع بود **خولنجان** صداع سرد را نافع بود **خیربوا** یعنی هیل دردهای بارد السبب سر ببرد و قوت دهد **راوند** صداع بلغمی را زایل کند **زباد** صداع سرد شقیقه و سر ببرد **زرنباد** چون تر بود بکوبند و ضماد کنند بر کف پای صداع بارد و شقیقه بارده و هر مرض بارد که در سر بود ببرد **زراوند مدحرج** شقیقه بارده را نافع بود **زرنب** چون با روغن گل یا روغن بنفشه تسعیط کنند درد سر بلغمی ببرد **زعفران** صداع بارد و شقیقه بارد را نافع بود **زنجبیل** چون با روغن خیری طلا کنند صداع بارده و شقیقه بارده را ببرد **سداب** ضماد آن بالست جو صداع مزمن ببرد با سرکه و روغن گل صداع بارده تسکین کند **سقمونیا** با سرکه و روغن گل درد سر کهنه ببرد **سکبینج** محلل صداع بارد و صداع ریحی بود **سنا** ضماد آن و اسهال پاک صداع کهنه ببرد **شاسفرم** صداع بارد را نافع بود

شقایق طلا کردن بر پیشانی صداع بارد ببرد و چون یکشب در سرکه اندازند و صباح سحق کنند و با آن تسعیط کنند صداع کهنه ببرد **عنبر** اشهر آن صداعی که از اخلاط بارده حادث شود ببرد و اگر در روغنی گرم مثل روغن قرنفل حل کنند هر مرض که از بلغم غلیظ و ریاح در دماغ بیرون حادث شود ببرد **غالیه** صداع بارد ببرد **قثاء الحمار** اگر عصاره وی با سرکه تسعیط کنند صداع کهنه ببرد **قیصوم** درد سر بارد را نافع بود **مومیائی** صداع بارده و شقیقه بارد را نافع بود **نرجس** صداع رطوبی بلغمی را نافع بود **نمام** صداع بارد را نافع بود بوئیدن آن **نعناع** ضماد از آب آن بابست جو صداع را نافع بود

ادویه مالیخولیا و جنون و وسواس **اترج** مالیخولیاء حادث از احتراق صفرا را نافع بود **اسقیل** مالیخولیا را نافع بود **اصابع صفیر** وسواس و جنون را بغایت نافع بود **افتیمون** مالیخولیا را بغایت نافع بود **بندق هندی** مالیخولیا را نافع بود **حنظل** ورق آن مالیخولیا را نافع بود **خربق اسود** مالیخولیا را نافع بود **دارشیشعان** جالینوس

کوید وسواس سوداوی را نافع بود دجاج تمریخ
پیه مرغ بر سر مالیخولیا را نافع بود بغایت دروبخ
مالیخولیا معائی را نافع بود تحلیل نفخ وتلطیف اخلاط
غلیظ میکند زحمه جکروی بریان کرده سحق کنند وباسرکه
مجنون سه روز هر روز سه نوبة پیابی بخورد صحیح یابد
سطاحیس مالیخولیا وجمیع امراض سوداوی وبیخوابی را
نافع بود سنا قولنس کوید وسواس سودائی وصرع را
نافع بود ضبعه عرجا خوردن خون او وموسه ساز انافع
بود قرطم آب پنیری که بمغیر آن بسته باشد مالیخولیا را
نافع بود ادویه نافعه در صرع ابن عرس کوشت او
ودماغ او باسرکه مصروع را نافع بود اذان الغار
خوردن آن مصروع را بغایت نافع است ارنب
بری انفحه او با مشک یا روغن یا عسل وسرکه خوردن
مصروع را بغایت نافع است اسطوخودوس صرع را
نافع بود اسارون مسهل بلغم لزج از سر بود و
جمیع امراض دماغی را نافع بود اشنه تبخیر آن صرع را
نافعت اشق نیم مثقال با عسل خوردن صرع را

نافعت

نافعت افتیمون صرع را نافعت شربتی از یکدرم
تا دو درم بسد در کردن مصروع آویختن نافعت
تربد دماغ از بلغم پاک کند ومصروع را نافع بود
تین وخشک هردو مصروع را نافع بود جاوشیر
صرع وام الصبیان را نیم دانک تا یکدانک با شیر
مادر دادن نافعت جند بیدستر مقدار عدسی در روغن
ناردین حل کنند وبرسر مصروع بمالند نافع بود حافر
حمار الوحش سوخته خوردن آن مصروع را نافع بود
حب البلسان خوردن آن مصروع را نافع بود شربتی
دو درم حب الکاکنج یکدانک از آن با یکدانک شونیز
با روغن بنفشه بیامیزند ودو بار یا سه بار تسعیط
کنند صرع را ببرد حلتیث صرع را بغایت نافع بود
شربتی نیم مثقال حنظل ورق او صرع را نافع بود
خندقوقی صرع را نافعت خل الفصل مصروع را
نافعت خولنجان صرع را نافعت دار فلفل قویتر کودکی
صرع را نافع بود ذهب اکر پارهٔ زر خالص بر کودکی
آویزند نترسد وصرع کرد او نکردد زبل اللقلق

خوردن آن مصروع را نافعست سلولنوس صرع را
نافعست سلق تسعیط باب یخ صرعی را که از اجتماع
اخلاط لزجه در دماغ حادث شود نافع بود ادمان آن
تسعیط آن صرع را ببرد اطریفل صرع را بغایت نافع
بود عاقرقرحا کوفته بعسل سرشته خوردن مصروع را
بغایت نافعست عظام جالینوس گوید بسیار کس با استخوان
سوخته از صرع شفا یافته اند عود البلسان صرع را
نافع بود غالیه بوییدن آن مصروع را نافع بود فاشرا
اگر هر روز یکدرم بخورند صرع را نافع بود فاوانیا اگر بر گردن
طفل آویزند تا با او باشد مصروع نشود قرفه مصروع را
نافع بود قنطوریون باریک تنقیه تام دماغ بکند و صرع را
بغایت کال نافع بود قنه چون مصروع بوی آن بشنود
با خود آید صرع را نافع بود ادویه فالج ولقوه و رعشه
و تشنج رطب و نسیان آذان الفار تسعیط آب
آن لقوه را نافع بود اشق اگر در آب حل کنند و بآن
غرغره کنند فالج و خدر را نافع بود افتیمون تشنج امتلائی را
نافع بود ایرسا جالینوس گوید فالج را بغایت نافع بود

چهارم

خصوصا روغنی که ایرسا در آن پخته باشند بلادر استرخاء
عصب و نسیان و فالج ولقوه را نافع بود و قوت حافظه
بدهد و ذهن را تیز گرداند و هر مرض که در دماغ از سردی
و تیزی حادث شود همه نافع بود تربد دماغ را از
بلغم پاک کند و مفلوج را نافع بود ثوم الحیة جالینوس
گوید فالج ولقوه و خدر را نافع بود دو درم با عسل کف
گرفته یا ماء العسل خوردن جعده کبیر نسیان را نافع بود
شربتی یکدرم جند بیدستر فالج و رعشه و خدر
و نسیان را نافع بود شربتی یکدرم جوز القی فالج ولقوه را
نافع بود شربتی تا دو درم حاشا جالینوس گوید
فالج ولقوه و نسیان را نافع بود شریف گوید با عسل سرشته
و هر روز بناشتا سه درم بخورند از فالج خلاص
یابند حرمل جالینوس گوید فالج ولقوه و تشنج سرد را
نافع بود حلتیت اگر نیم درم از و با نیم درم سکبینج ادمان
کنند فالج و خدر را بغایت نافع بود حمام شریف
گوید فالج ولقوه و خدر و استرخا را نافع بود حمص فالج
و مرض سرد را نافع است خروع فالج ولقوه را نافع

لزج

بود شربتی ده دانه تا پانزده **خطمی** پخ وی رعشه را نافع
بود خصوصا چون با شراب پخته باشند **خفاش**
چون سر وی در ظرفی مسین یا آهنین بار و غن زنبق
مهر اکنند پس بالیدن آن فالج قدیم و رعشه را نافع بود
و اگر طبیخ خفاش در آب پزند مفلوج در آن نشیند
نافع بود **دارفلفل** ویسقوریدوس گوید فالج را نافع
بود **دارچینی** رعشه را نافع بود و دماغ را از فضول بد
پاک کند و ذهن را تیز کند و نسیان ببرد و زکام را ببرد
و نافع بود ویسقوریدوس گوید لقوه را نافع بود **دجاج و**
دراج دماغ را زیاده کند و گوشت هردو عقل را بیفزاید
درونج عقربی فالج و لقوه را نافع بود **راوند** جمع او
با هلیله کابلی در تنقیه امراض دماغی فالج و لقوه و
خدر و غیر آن نافع بود **زرنباد** فالج را نافع بود **زراوند**
مدحرج فالج و دردهای مزمن را نافعست و دماغ را
از اخلاط بد پاک کند شربتی دو درم **زنجبیل** جالینوس
گوید فالج و لقوه را و اخدار را نافع بود ویسقوریدوس
گوید خدر و جمود و سده دماغ و اخلاط بلغمی را نافع

بود و خوردن آن حفظ را بیفزاید **زوفاء خشک**
مفلوج را نافع بود **سقولوقندریون** ویسقوریدوس گوید
فالج و لقوه را نافع بود و تسعیط آب بار و غن بنفشه
سکته را نافع **سکبینج** فالج و صرع را نافع بود **شونیز**
تسعیط روغن آن فالج و لقوه را نافع بود و اگر شونیز
یک شب در سرکه بخیسانند و صباح سحق کنند و بآن
تسعیط کنند لقوه را زایل کند **عاقرقرحا** روغن وی
لقوه و استرخا و فالج را بغایت نافعست **عسل**
مفلوج را بغایت نافع بود **عصفور** گوشت آن
استرخا و فالج و لقوه را نافعست **فاخته** فالج را نافع
بود **فراخ الحمام** صاحب منهاج گوید گوشت آن مفلوج را
نافع بود **فرفیون** اگر در روغنی بگدازند و با آن تمریخ کنند
لقوه و فالج و خدر را نافع بود **فلفل اسود** چون سحق کرده
در روغن زیت بجوشانند و بمالند فالج و خدر را
نافع بود و رعشه و هر علتی که در اعصاب بود **قثاء الحمار**
چون عصاره وی با ادویه که موافق بود خلط کنند **صبر**
و قنطوریون و سورنجان و بوزیدان و کافیطوس و

قسط و مرو زعفران و امثال این ادویه بسیار در دمارا
نافع بود چون لقوه و خدر و دردهائی که از مرهٔ سودا
حادث شود قردمانا چون با آب پاشا مند فالج و
استرخا را نافع بود حب الدار چینی مفلوج را
نافع بود قسط تلخ با زیت فالج و استرخا را نافع بود قنفذ
پنج درم از گوشت سک سود آن فالج را نافع بود
کرنب رعشه را عظیم نافع بود و عصاره آن چون تسعیط
کنند سر را پاک کنند کرسنگ دماغ او و زهره او را
چون با روغن زنبق تسعیط کنند نسیان زائل کند
و هیچ چیز فراموش نکند و چون زهره آن با آب ورق
سلق بیامیزند و سه روز پیاپی سعوط کنند لقوه را زائل
کند و چون زهره وی با عصاره مرزنجوش صاحب
لقوه تسعیط کند در جانب مخالف علیل هفت روز پیاپی
و در جانب علیل روغن گردکان مالد و این هفت روز
در جائی تاریک نشیند لقوه بکلی زائل شود مری
غرغره با آن جذب بلغم بسیار از سر بکند مسک قوت دماغ
بدهد و چون با آن سعوط کنند مفلوج و سکته سر درا نافع

بود و چون با روغن گرم حل کنند و بر قفا و پشت بمالند
خدر و فالج را نافع بود و اگر بر آن مداومت کنند افلاج
ببرد و شربتی از آن قیراطی مومیائی فالج و لقوه را
خوردن و طلا کردن نافع بود و در رعشه حادث از
برودت دو حبه با آبی که صعتر فارسی در آن پخته
باشند نافع بود و در رعشه حادث از برودت
دو حبه لقوه و فالج را نافع بود ناردین یکدرم از آن
لقوه را نافع بود نفط لقوه و فالج را نافع بود یاسمین
مقوی دماغ بود و ریاح غلیظ را تحلیل کند و لقوه و
فالج را نافع بود ادویه که باسهال تنقیه دماغ از فضول
کند صبر سنا تربد شحم الحنظل غاریقون افتیمون
بسفایج لاجورد محموده هلیله کابلی هلیله سیاه ادویه
که تقویه دماغ کند آمله بلادر فندق گوشت تذرو و بالکو
سیب گوشت مرغ گوشت دراج مغز سر بره زنجبیل
سنبل قرنفل عود و عنبر شیر میش گلاب مشک بخوردن
و بو کردن هر دو و نسرین بو کردن بهار به بهار سیب
بهار امرود بهار بادام بو کردن و خوردن گلقند انبهار

پنجم

مسهلات تنقیه دماغ

وگل سرخ بو کردن وگلقند آن خوردن یاسمین بو کردن
وتدهین بروغن آن عطائی وحجی ومعجون سقنقور
لبوب این چهار معجون همه مقوی دماغ است شم
غالیه مقوی اوست ضعف هر عضوی عبارة از
نقصان فعل اوست مثلا ضعف چشم نقصان ابصار است
وسبب نقصان فعل در هر عضوی یکی از سه چیز است
اول سوء المزاج دوم تکثیر فعل سوم اهمال وتعطیل
از فعل مزیل قسم اول ضعف تعدیل مزاجست واگر با
تعدیل خصوصیتی با عضو داشته باشد نور علی نور است
مزیل قسم دوم ضعف تقلیل فعل وتغذیه است واگر غذا را
خصوصیتی با عضو باشد بهتر بود ومزیل قسم سوم
ضعف تدرج بفعل است وتغذیه بغذای مناسب
ورؤساء اربعه بدن دل ودماغ وجگر وخصیتین همه از
روایح کریهه ضعیف میشوند واز روایح طیبه قوی میشوند
وهر گاه که عضوی ضعیف شود وعضو را اعتدال
عضوی مانده باشد ومقویات آنعضو ادویه مغیر مزاج
باشند ترکیب بعضی مقویات با بعضی تحصیل مقوی

باید کرد که مغیر مزاج نباشد ادویه مخصوصه چشم
آبار تنشف رطوبات از ریشهای چشم بکند ابریشم نور
بصر زیاده کند واندمال قروح چشم کند چون بسوزانند
وبشویند ودر چشم کشند آبنوس چون بآب حل کنند وآب
ودر چشم کشند بیاض ببرد اثمد اگر در چشم کنند آب
رفتن از چشم باز دارد وگوشت زیاده بخورد وصحت
چشم نگاه دارد اسفیداج قروح وبثور چشم را
نافعست اسقیل خوردن آن حدت بصر زیاده کند
آس عصاره آن در چشم کشیدن قوت چشم بدهد
وآب رفتن از چشم باز دارد اشق اگر مژه چشم با آن
بمالند چرب چشم وسفیدی وتاریکی ببرد اصل السوس
وبیقوریه وسرکوبه عصاره تر آن در چشم کشیدن
ظفره ببرد ومسحوق خشک آن همین عمل کند و
گوشت زائد ببرد افیون با شیر زن در چشم کشیدن
تسکین درد کند اقاقیا جهة آبله چشم نافع بود وچون با
داروهای دیگر بود روشنائی چشم بفزاید اکلیل الملک
چون ببنفشه پرورند وبر ورمهای کهن که در چشم بود ضماد

کنند نرم گرداند آملج اگر دو درم از آن نیم کوفته در آب
شیرین خیسانند و دو ساعت بعد از آن صافی
کنند و سه نوبت در چشم چکانند سفیدی زیاده که
در چشم بود سود دهد انیسون چون در چشم کشند سبل کهنه
شده ببرد انزروت اگر با سفیده تخم مرغ یا با شیر سحق
کنند و در چشم کشند درد چشم را نافع بود و جهیدن
چشم و رمص که در چشم آید و آب آمدن چشم باز دارد
اهلیلج اصفر در چشم کشیدن آب باز دارد بابونج
اگر با آب و سرکه بپزند و در آخر زنه سر بر بخار آن دارند
چشم را پاک گرداند و درد زایل کند و اگر با آب بابونه
تنها بشویند هم نافع بود درد چشم را باقلا چون
با آرد حلبه و عسل بیامیزند ورمهای شیب چشم را
نافع بود بید سوخته در چشم کشیدن چشم را قوت
دهد و آب رفتن باز دارد گوشت زیاده بخورد
و اثر ریشها زایل کند بصل آب وی در چشم کشیدن
نزول و بیاض و حکه را نافع بود و جلای چشم و
قوت باصره بدهد بقلة الحمقا ضماد کردن بر چشم درد

وی که از گرمی بود نافع باشد بندق سوخته چون
با زیت بر میان سر طفل چشم ازرق طلا کنند
زرقت را ببرد و سیاه گرداند و موی نیز سیاه
کند بلیله چون در چشم کشند آب رفتن باز
دارد بورق اگر با عسل در چشم کشند سفیدی کهنه
شده ببرد و بحال صحت آورد بول الصبیان چون
در ظرفی مسین با عسل بپزند نافع بود جهة سفیدی
چشم و دانه و ریش و رمد و تاریکی چشم را ببرد تشمیج
درد چشم را بغایت نافع بود تفاح شیرین چون
بپزند و بر چشم بندند درد چشم را نافع بود توتیا درد
چشم را نافع بود و منع فضول بد که در عروق چشم بود
از نفوذ در طبقات نکند خاصه مغسول وی و صحت
چشم نگاه دارد تین رطب لبن وی با عسل
در چشم کشیدن جهة ابتدای نزول آب نافع بود
جدوار درد چشم بلغمی را در اندرون چشم چکانیدن
و درد چشم صفرائی را بر پشت طلا کنند که درد را
بنشاند و نافع بود و آماس پلکها کم کند جوز بوا قوت

باصره بدهد و سبل را نافع بود حب الاس بر ورم
چشم ضماد کردن تحلیل کند و عرب را با عسل
طلا کردن نافع بود حرمل اگر با عسل و زهره مرغ و
زهره کبک و زعفران و آب رازیانه تر در
چشم کشند قوت باصره بدهد دهن بلسان بدانکه در چشم
کشیدن روشنایی بیفزاید و تاریکی زایل کند حلتیت
چون با عسل در چشم کشند روشنایی بیفزاید و در
ابتدای نزول کشیدن املین باشد از نزول حمامه
اگر سر وی همچنان با پر بسوزند و سحق کنند و در چشم
کشند حرارت چشم زایل کند و تاریکی و شب کوری
ببرد و چون خون ورشان فاخته و شفانین و حمام
گرم در چشم کشند حرارت چشم زایل کند حنا
از خواص وی آنست که اگر در ابتداء نزول آبله با آب
سرشته بر کف پا طلا کنند منع آبله از چشم
کند خردل کوفته در آب پخته در چشم کشند شب
کوری ببرد خلاف ثمر وی بر ضربی که بر حدقه زده
باشند نهادن نافع بود و قطع خون رفتن بکند و

صمغ وی ضعف بصر را نافع بود دارفلفل چون
در میان جگر ریزند و جگر بریان کنند خوردن آن
جگر و آب منفصل از آن در حین برشتن در چشم
کشیدن تاریکی ببرد و شب کوری زایل کند
دارچینی خوردن و کحل کردن چشم روشن کند دوالک
عصاره ورق وی با عسل در چشم کشیدن تاریکی
ببرد دم الاخوین در داروهای چشم قوت چشم بدهد
دم الضفدع اگر موی زیاده در چشم برکشند و
بر موضع آن طلا کنند دیگر نروید خاصه چون ضفدع
سبز کوچک باشد دم الدب همین عمل کند دهنج ولولوء
ناسفته و توتیاء هندی مثل سحق کرده در چشم
کشیدن بیاض ببرد ذهب میل از آن اکحال ودرورات
و فی الجمله با ادویه عین در چشم کشیدن و تنها نیز در چشم
کشیدن قوت باصره بدهد و روشنایی بیفزاید
رازیانه روشنایی چشم بیفزاید خاصه صمغ آن و آب
آن چون خشک کنند در اکحال جهت روشنایی
چشم بغایت نافع بود و صمغ آن جهت منع نزول

در قرب نزول نافع بود و آب رازیانه چون دو سه جوش
بجوشانند و کف بگیرند و با عسل و سکنج در چشم کشند
مانع نزول شود و روشنائی بیفزاید رمان حلو عصیر
آن در شیشه کنند و در آفتاب نهند تا غلیظ شود
و در چشم کشند روشنائی بیفزاید و هر چند کهنه تر شود بهتر
بود زبل الاطفال خشک کرده با مثل آن ورق
مامیثا و مثل آن نبات سوده در چشم کشند سفیدی
ببرد در چند روز زجاج سفیدی چشم ببرد و روشنائی
بیفزاید و سوخته وی اقوی بود زنجبیل در چشم کشیدن
و خوردن تاریکی چشم ببرد و اگر با ادویه که نافع بود جهة
چشم بیامیزند ناخنه و سبل و سفیدی چشم و جرب
و سلاق زائل کند و تیزی چشم زیاده کند و رطوبت
آن خشک گرداند و غلظ اجفان را نافع بود
چون با عسل در چشم کشند سکر جرب جفن را
اگر با آن جنگ کنند تا خون آلوده شود و اگر احتیاج بشد
مکرر کنند نافع بود و اگر در داروی چشم کنند بیاض
رقیق ببرد سکر الشعیر در چشم کشیدن سفیدی

ببرد و روشنائی زیاده کند سکبینج تاریکی چشم
و غلظ اجفان را نافع بود و وی فاضلترین داروها
بود که جهة منع نزول استعمال کنند و چون در سرکه
بگدازند و بر شعیره بمالند زائل کند سماق چون در
گلاب خوابانند و از آن در چشم کشند ابتداء رمد
حار ما وی را نافع بود و حدقه را قوت دهد و نقیع
آن در چشم کشیدن سلاق و سوزش چشم و خارش
آن زائل کند و اگر ده درم در هفتاد درم آب پزند
تا آب آن قوت آن بگیرد و بعد از آن خرقه پاک در آن
آب فرو برند و در چشمی که جرب و آکله و سلاق باشد
یکبند کنند تنها نافع بود و مجربست و اگر در چشم مجدور
چکانند چون چشم سرخ شده بشد آمن شوند از آمدن
آبله در چشم و در منع مواد از چشم بغایت کمال نافع
بود سمن با زیت طلا کنند بر اجفانی که جرب
داشته باشد نافع بود و صلابت اجفان را
ببرد سنبل موی شده بر دیانند سندروس چون با ماء
العسل در چشم چکانند جلای تمام عجب بدهد شادنج

ریشهای چشم را بغایت نافع بود خصوصا با سفیدی تخم
مرغ و همچنین نافعست خشونت اجفان و اورام حاره
با سفیدی بیضه یا آبی که حلبه در ان پخته باشند و
چون با شیر زن در چشم کشند درد چشم و ریزش اشک را
نافعست و چون با اقاقیا شیاف سازند و در چشم کشند
اعلال چشم و جرب آنرا نافع بود و صحت چشم نگاه
دارد **شعیر** چون با عصاره سه و مانند کاهو و تورک و
روباه تربک و امثال آن ضماد کنند بر چشم ورم گرم
ساکن گرداند و شعیر را چون بسوزند و سحق کنند و
بامر داسنک بر چشم که جرب و حکه داشته
باشد طلا کنند ساکن گرداند **شقایق النعمان** عصاره آن
سفیدی چشم زایل کند خاصه از چشم صبیان و چون اکحال
باب وی مربی شود قوت چشم بدهد چون آب آن
در چشم کشند حدقه را سیاه کند و منع نزول در ابتدا
کند **شنج** سوخته شسته بیاض ببرد و نشف رطوبة
بکند و آب رفتن باز دارد و جلای تمام بدهد **صبر**
اورام چشم و قروح آن و جرب و درد و سوزش

ببرد و رطوبت آن نشف کند و ابتدای نزول را
نافع بود و روشنائی بیفزاید و باین سبب صبر در ایارجات
بکار دارند **صدف** ریش چشم را نافع بود و غلظ اجفان
ببرد و اگر مست موی زائده که برکنده باشند طلا
کنند دیگر نروید انشاء الله تعالی **صعتر** تاریکی چشم
و شب کوری که از رطوبة حادث شود زایل کند
و اگر صعتر با عسل و شکر پرورند و هر شب یکمثقال
بخورند و بر آن خسبند دفع نزول آب بکند و از
نزول ایمن گرداند **ادویه مخصوصه بگوش ابهل** اگر با
روغن کنجد در ظرفی آهن بپزند تا سیاه شود
گری گوش در گوش چکانند زایل کند **افسنتین** اگر با روغن
بادام بپزند و این روغن با اندکی زهره بز در گوش
چکانند محلل ریاح بود و گوش را از جراحت پاک
کند و کری را نافع بود **افیون** اگر با روغن گل و زعفران
در گوش چکانند درد گوش ببرد **اکلیل الملک** عصارهٔ
تر آن با روغن گل بیامیزند و در گوش چکانند درد
گوش زایل کند **انیسون** اگر سحق کرده با روغن گل در

ناخنم

کوش چکانند درد کوش را نافع بود انزروت اگر فتیله
بعسل بیامیزند و در انزروت مسحوق بگردانند و در
کوش نهند که ازان ریم آید نفع دهد اگر فتیله بجای
عسل در سکنجبین آلوده کنند همین عمل کند و اگر انزروت
سفید و زر المرو و بزر الکتان همه کوفته و بیخته بعسل
آلوده دران بگردانند بهتر بود بارزد شیخ الرئیس
کوید جهت درد کوش که از سردی بود نافع بود و ورم
کوش را تحلیل کند بی آفتی باقلا چون با آرد و عسل
بیامیزند ابداه اورام بن کوش را نافع بود بزر البنج عصاره
وی در درد کوش را نافع بود بصل اگر آب او را در کوش
چکانند طنین را نافع بود و گرانی را نافع بود بورق
با آب خلط کرده در کوش چکانند درد کوش را ببرد و باد
که در کوش بود و رطوبتی که در کوش آید همه را نافع بود
و اگر با سرکه بیامیزند و در کوش چکانند چرک کوش بیرون
آورد و پاک گرداند و اگر با شراب در کوش چکانند کری
ببرد و چون با روغن بنفشه سحق کرده در کوش چکانند
کرم کوش را نافع بود حضض ریشهای کوش را نافع بود

ببرد

خردل چون آب وی در کوش چکانند درد ازان ببرد
بیاض بیض در کوش چکانند اورام حاره و اوجاع
آنرا تسکین کند خطمی چون با سرکه طلا کنند بر اورام بن
کوش و بر آفتاب نشینند نرم گرداند خلاف آب
ورق آن بغایت نافع بود جهت ماده که از کوش گشاده
شود و روان باشد خل گرانی کوش زایل کند و کرم
که در کوش بود بیرون آورد و طنین را نافع بود خوخ
اگر مغز استه شفتالو بسایند تا روغن ازان
بیرون آید آن روغن در کوشی که جانوری دران
رفته باشد ریزند جانور فی الحال بیرون آید باذن الله
خفا اگر با زیت بجوشانند و در کوش چکانند و بآن
ادمان کنند کری نو ببرد دارشیشعان چون سحق
کرده بروغن خیری سرشته در کوش نهند کرم
کوش بکشد دردار بیخ آن چون بر آتش نهند رطوبتی
که در سوختن بیرون آید اگر در کوش چکانند کری که از
طول ایام حسکی حادث شود ببرد و عصاره آن ورق
نیم گرم در کوش چکانند ورم کوش را تحلیل کند ذهب

اگر نه گوش را بسوزن زرین سوراخ کنند دیگر فراهم
نیاید **غالیه** اگر در روغن مصری یا روغن حب البان بگدازند
و در گوش چکانند درد زایل کند **قثاء الحمار** فتیله با آب آن
تر کنند و در انزروت و نبات مصری و افیون مصری
سوده بگردانند و در گوش نهند هر علتی که در گوش بود
نفع دهد **فجل** اگر سر وی بردارند و اندرون آن خالی کنند و
روغن گل در او گرم کنند و در گوش چکانند درد زایل کند
و اگر آب ترب بگیرند و با روغن گل بجوشانند و نیم گرم
در گوش چکانند گرانی گوش ببرد و مجربست **فراسیون**
درد گوش کهنه را نافع بود **ادویه دهان و حلق و دندان**
و زبان **ارغیس** و آن پوست بیخ زرشک است
چون بجوشانند و به آب طبیخ آن مضمضه کنند قلاع زایل
کند از هر ماده که باشد و درد دهان هر کس که باشد **ابهل**
چون کوفته با انگشت فشانند نافع بود **اترج** پوست آن
چون در دهان نگاه دارند بوی دهان خوش کند
آس اگر آب آن بگیرند و با سرکه و گلاب دهن
بآن بشویند و مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و

هشتم

امراض حلق

اگر پوست بیخ کر و پوست بیخ ترب و زردچوبه
و عاقرقرحا و زرنبخ زرد و پوست شبرم و سرو خطر و
ورق شبرم کوفته با سرکه بجوشانند و در بن دندان
گیرند صباح بن دندان سست شده باشد بر کند
و حلتیت و زراوند در بن دندان گیرد **اشق** خناق
که از بلغم و مره سودا باشد و اگر بآب حل کرده بدان
غرغره کنند خنک را از بلغم پاک کند **اصل**
الکبر پوست آن جهت درد دندان که از سردی
بود نافع بود چون بسرکه پزند و بآن مضمضه کنند یا
تنها بخایند و چون بآن غرغره کنند بلغم را قلع
کند **اصل السوس** نافع بود جهة خشونت حلق **انجدان**
بوی دهان خوش کند و دندان محکم گرداند **اهلیلج کابلی**
بیخ دندان را محکم گرداند **انیسون** اگر سحق کرده سنون
سازند کند دهان که سبب آن عفونة بن دندان باشد
نافع بود **ابل** اگر قرا از او بسوزانند و سنون سازند
دندان را جلا دهد و اگر بر دهان کودکان در قلاع داشته
باشد طلا کنند نافع بود و مجربست و چون بسرکه بپزند و

مضمضه کنند درد دندان را نافع بود باقلا آرد وی چون
در آب پزند و با روغن بادام و قند خورند خشونت
حلق را نافع بود بزر الکراث اگر با قطران بخور کنند
در شب دندان که کرم داشته باشد کرم بکشد
و بیندازد بورق چون با سرکه سحق کرده غرغره کنند
علق از حلق بیرون آورد تمر هندی مضمضه کردن
قلاع را نافع بود توت حلو اگر طبیخ آن مضمضه کنند
درد دندان را نافع بود و طبیخ پوست آن همین عمل کند
توت حامض ورم حلق را نافع بود و طبیخ پوست آن
همین عمل کند و ورق آن خناق را نافع بود و ورم
دهان را تین یابس خشونت حلق را نافع بود و
چون بجوشانند و بآب غرغره کنند خناق را تحلیل
کند و نضج آن بدهد و بگشاید ثوم خوردن آن خام یا پخته
یا بریان کرده حلق را صافی کند و علق از حلق بیرون
و چون کوفته بر دندان خورده نهند درد ساکن کند جاوشیر
اگر مقدار عدسی در بن دندان کرم خورده یا بر دندان طلا کنند
درد دندان در ساعت ساکن کند حلتیت اگر

در سوراخ دندان نهند درد ساکن کند و بریزاند و چون
با سرکه غرغره کنند علق از حلق بیرون آورد خردل
رازی گوید اگر کسی را درد دندان دائم باشد که بی ورم باشد
چون سحق کرده بر دندان نهند عجائب و اگر سحق
کنند و آب آن در دندان چکانند درد ساکن کند خل
چون بدان مضمضه کنند دندان محکم کند و گند دهن
زائل کند خاصه چون بامداد ناشتا دو درم از وی بیاشامد
آواز صافی کند خیار چنبر ورم حلق را نافع بود چون
بآن غرغره کنند و بآب کشنیز تر و لعاب بنکو خناق
نافع بود و چون با عسل بیامیزد قلاع را زائل کند دلب
پوست وی چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند
نافع بود جهت درد دندان چون بسرکه بپزند و بدان مضمضه
کنند نافع بود درد دندان را عاقرقرحا بوی دهن خوش کند
و قوت بن دندان بدهد و حرارت دهان باز دارد و
قوت لثه و دندان ورق کرم مقوی لثه مسترخی
بود ورق الغرب آب وی چون بیاشامند علق بیرون
آورد ورق الزیتون چون بسرکه بپزند درد دندان را نافع بود

وآب پخته وی چون در دهان نگاه دارند قلاع زایل
کند **ادویه امراض سینه** ابهل پنج درم سحق کرده روغن
گاو پنج درم عسل بخدرم باهم سرشته لعق کنند ربو را
نافع بود **اذخر** ورم شش را نافع بود **اقیلی** ربو و
سعال مزمن را نافع بود **اشق** اگر بماء الشعیر حل کنند و
بیاشامند ربو و دشواری نفس را نافع بود **اصل السوس**
رب وی وطبیخ وی انواع سرفه را نافع بود **اطریه** سینه
وشش را نافع بود وچون با قند و روغن بادام با قند
ونمک خورد واگر با تورک تر یا برگ بار تنگ پزند نفث
دم را نافع بود **انجبار** طبیخ بیخ او با قند ومیخته نفث
دم که از قصبه وشش وحجاب سینه بود بازبندد وریش
شش پاک کند **باقلا** سینه وسرفه را نافع بود ونفث
دم را اگر آرد وی رقیق پزند وبا روغن بادام وقند
بخورند **برسیاوشان** سینه وشش را نافع بود واز فضول
غلیظ پاک کند وبکداز اند وربو را نافع بود شربتی [illegible]
نفث دم که از سینه بود دفع کند **بزر الکتان** ریش
شش را ودرد سینه را نافع بود **بزر البطیخ** سینه

ادویه امراض سینه

نهم

لسان الحمل

وی جهة سرفهٔ گرم ودرد سینه که از ورم نرم تولد
کرده باشد نافع بود **بنفشج** سرفهٔ گرم ودرد سینه
که از ورم گرم باشد نافع بود دو درم تا چهار درم
بندق اگر سحق کرده با ماء العسل بیاشامند سرفهٔ
کهنه را نافع بود **بیض** خشونت سینه ونفث دم
ونزله را نافع بود **تربد** سرفهٔ که از رطوبت فم معده
بود سود دهد وعلامت این زحمت آن بود که چندان
سرفه باید که قی کند یا خلطی لزج بسرفه بیرون آید
بعد از ان ساکن گرداند **ترنجبین** سرفه را نافع بود و
سینه را نرم گرداند **تودری** اگر در لعوق کنند
نافع بود جهة خلطهای غلیظ لزج که در سینه وشش بود
تین رطب وتین یابس خشونت سینه وقصبهٔ شش را
موافق بود **ثوم** پخته یا بریان کرده یا خام خوردن
سرفه کهنه را که از سردی بود نافع بود **جاوشیر**
برذات الجنب ضماد کردن نافع بود وسرفه کهنه که از
خلط غلیظ لزج بلغمی بود سود دهد **جزمازج** ریش
شش را ونفث دم را نافع بود شربتی دو درم

بنفشج
بندق
بیض
تربد
ترنجبین
تودری
تین رطب
ثوم
جاوشیر
جزمازج

حب السفرجل دو درم از مغز آن چون بکوبند و با
نبات حب سازند یا لعاب آن با نبات و روغن
بادام بخورند سرفهٔ گرم را نافع بود حرف جهة ربو
نافع بود و چون با عسل بیامیزند و لعق کنند سرفهٔ
غلیظ را نافع بود و درد پهلوی غلیظ المادة را نافع
بود خشخاش سفید سرفه گرم و نزله گرم را و سیلان
رطوبات از سر را نافع بود حب العنب تنگی نفس و
ربو را نافع بود خیار چنبر سینه را نرم کند و از چرک
سینه را پاک کند و سرفه کهنه را نافع بود دجاج
آواز صافی کند و چون جوانمرغ فربه با مسکه بپزند
خوردن مرق آن سرفه خشک را ببرد دیک مرق
خروس پیر ربو را نافع بود رمان حامض دانه آن چون
در آب باران بخوسانند منع نفث دم کند زبیب
موافق قصبه شش است و سرفه را نافع بود زبد اعق
آن با عسل جهة خونی که از شش آید نافع است و
با شکر سرفه خشک را نافع است زعفران مقوی آلات
تنفس است زلابیه رطوبة سینه و شش را نافع

المادة

بود زنجبیل رطوبت از نواحی سر و حلق پاک کند و
مجموع دردها را چون با عسل سرشته بلیسند نافع
بود سپستان سرفهٔ که از گرمی و خشکی بود نافع بود
و سینه و حلق را نرم گرداند سرطان مسلول را
نافع بود و مرق آن قرحه شش را خصوصا که با
حشیش شعیر بپزند نافع بود سفرجل منع سیلان
فضول با حشا کند و جهت انتصاب نفس و ربو نافع
بود و منع نفث دم بکند شکر با آب گرم آشامیدن
و ادمان آن کردن سرفه را زایل کند و آواز بگشاید
و نزله را سود دهد و سینه و شش را نیکو بود و نرم
گرداند و موافق محرور و مبرود هر دو بود قنابری
سینه و شش را از کیموسات غلیظه پاک کند و
سده شش را بگشاید کرنب سرفه کهنه را نافع
بود و آواز صافی کند مرق وی آشامیدن لبن
البقر و لبن المعز و لبن اللقاح و لبن الاتن و
لبن النسا این همه شیرها در سل و قرحه شش
و نفث دم و خشونت آواز همه نافعت والشاذ

هو الله تعالی **ادویه قلبیه** **ابریشم** سودا پاک کند و حزن
زایل کند و جهت تقویهٔ دل بغایت نیک بود و خفقان را
سوداوی و سوخته وی یکدرم از آن شربتی بود و
مفرحی کامل باشد **اترج** خفقان که از حرارت
بود خوردن آن سود دهد و قوت دل بدهد و در قشر
وی تریاقیت هست و مفرح بود **اجاص** اگر بخو بسایند
و آب آن با ترنجبین بیاشامند حرارت دل بنشاند البته
اسطوخودوس مفرح و مقوی دل بغایت بود جمیع
اعضای باطن را نیک باشد شربتی سه درم
آس مقوی دل بود و خفقان زایل کند **اشنه**
خفقان را سود دهد و قوت دل بدهد و محلل اخلاط
بود که در عروق جمع شده باشد **افرنجمشک** خفقانی
که از بلغم و سودا بود سود دهد و دل را قوت دهد
آملج مقوی دل بود بغایت و تقویت همه
اعضا بکند **انبرباریس** مقوی دل بود **اهلیلج اسود**
اهلیلج کابلی هر دو خفقان را نافعند **بادرنجبویه** قوت
دل بدهد و مفرحی تمام بود در تقویهٔ دل و تفریح

آن

آن نظیر ندارد و خفقان زایل کند خواه سودایی و
خواه که از بلغم سوخته بود و آن را مفرح قلب محزون
خوانند **بسفایج** ماده سودا از جوهر دل مستفرغ
گرداند **بسد** مقوی دل بود **بهمن** خفقان را نافع
بود و دل را قوت دهد و در تقویت دل نظیر ندارد
شربتی یکدرم **تفاح** مقوی دل بود و مفرح بغایت
و روح را لطیف کند خاصه شامی **تمر هندی**
خفقان و غشی را نافع بود چون از گرمی بود **جدوار**
ضعف دل و خفقان را نافع بود هر روز نیم درم
بجلاب یا بشراب دادن و در تفریح نظیر ندارد
و تقویت دل و دفع ضرر وبا بکند مجرب است **حجر**
التیس ضعف دل را نیکو بود و قوت بدن بدهد
شربتی دانگی **دارچینی** مقوی مفرح قلب بود و
در وی تریاقیت هست **ذهب** دیسقوریدس گوید
جهت درد دل و خفقان و تقویت دل نیکو بود
و نخاله وی در ادویه جهت سودا بغایت نافعست
و محلول وی لطیف تر و اقوی از نخاله بود و شربتی

قیراطی نافع بود جهة حزن و اندوه و غم و بادی که در دل بود
و عشق و قرع که از شدت سودا بود و خاصیت
وی آنست که درد دل را عظیم مفیدست و مقوی
اعضای اصلی بود و بدن را فربه کند و دیدن آن
و با خود داشتن بخاصیت غم ببرد و فرح آورد و
دل را و همه بدن را قوت دهد و امید قوی دارد
زباد یک قیراط در دو درم شرابی که مفرح بود بگدازند
و بناشتا بخورد خفقان و ضعف دل ببرد و درین
عمل بغایت کامل بود زرنباد مفرح و مقوی دل بود و
بخاصیت از ادویه تریاقیه کبار بود خفقان و فساد
فکر و غم و وحشت و مرضهای سوداوی را نافع
بود و در پشه منافع مانند درونج بود طین مختوم شیخ
الرئیس گوید در وی خاصیتی عجب بود در تقویه دل
و تفریح آن و تریاق مطلق بود عنبر حواس را
سود دهد و مقوی جوهر همه روحها بود در اعضاء
رئیسه و صاحب منهاج گوید تقویتی عجب دارد
روح را بیفزاید شربتی دانگی عود مقوی دل

و حواس و مفرح بود غالیه مفرح بود فضه خفقان را
نافع بود قرنفل مقوی دل و مفرح بود کزبره خفقان را
نافع بود و بخاصیت مقوی دل و مفرح اوست
خاصه در مزاجهای گرم کمثری شیخ الرئیس گوید
مقوی دل بود لاجورد بدخشی بخاصیت تفریح و تقویت
در وی بیشتر بود که در انواع دیگر بسبب همسایگی
لعل لسان العصافیر خفقان را نافع بود لسان الثور مفرح
دل و مقوی بود و خفقان و تحلل سوداویه را نافع
بود لعل مفرح و مقوی دل بود و خفقان را سود
دارد لؤلؤ درد دل و خفقان او غم را نافع بود
شربتی دو دانگ ماء الورد خفقان گرم را
نافع بود و مقوی چشم بود ماء اللحم انفع چیزهاست
در ضعف دل مشک قوت دل بدهد و شجاعت
زیاده کند و خفقان او درد دل را نافع بود مومیائی
شیخ الرئیس گوید بخاصیت مقوی روح بود و
قیراطی از وی بآب کمون خفقان را نافع بود
ورد مقوی دل بود و شیخ الرئیس گوید بعطریت

ملایم جوهر روحست وغشی وخفقان گرم را
نافع بود **نسرین** مقوی دل بود **ورد السفرجل ورد**
التفاح کمثری همه مقوی دلند **یاقوت** وسواس سودای
وخفقان وضعف دل را نافع بود ونعاس
مفرح بود تا حدی که اگر در دهان گیرند تفریح بخشد
واز معاجین آنچه در امراض قلب مفید ومجربست
مفرح جواهر خفقان ووسواس را نافع بود ودل را
قوت دهد ونشاط آورد ومواد سودا ویرا دفع کند
مفرح یاقوتی خفقان ووسواس را نافع بود و
نشاط آورد **مفرح دلکش** ضعف دل ووسواس
سوداوی وخفقان زایل کند ونشاط تمام آورد
مفرح مسیحی قوت دل بدهد ونشاط آورد **دواء**
المسک حلو خفقان ووحشت وغم وغشی و
جمیع امراض قلب وامراض سوداوی را نافع بود
واز جوارشات **جوارش عنبری** وجوارش مشک
وجوارش عود وجوارش اترج وجوارش سقمونیا همه
مقوی دلند واز تریاقات **تریاق فاروق** ومثرودیطوس

وتریاق اربعه وتریاق ثمانیه وتریاق عزره در احوال
قلب نافع ومستعملست واز اشربه **شربة به**
وشربة سیب وشربة انار وشربت نیلوفر وشربة
نارنج وشربت سوسن وشربة صندل وشربت
گاوزبان وعنبر همه ادویه قلب ومقویات آنند
واز ربوب ومربیات **رب به** رب سیب رب
امرود جلنجبین سفرجل جلنجبین لسان الثور سیب مربی
به مربی اترج مربی امرود مربی گل از نیخ گوزت
مقوی قلبند **ادویه کبدیه اذخر** ورم جگر ودرد آنرا
نافع بود **اسارون** سده جگر بگشاید واستسقا را
نافع بود شربتی سه مثقال **اشنه** درد جگر وضعف
آنرا نافع بود **اشق** مفتح سده بود وسه درم از ان
مسهل بود مستسقی را **افرنجمشک** جگر را قوت دهد
اکلیل الملک با افسنتین ورمهای جگر را ضماد کردن
نافع بود **انبرباریس** قوت جگر بدهد وتشنگی بنشاند ومقوی
جگر گرم بود **انیسون** سده جگر بگشاید واستسقا را
نافع بود **اهلیلج کابلی** استسقا را نافع بود **پرسیاوشان**

یرقان را نافع بود بزر الخرفه درد جگر که از گرمی بود پنج درم
شیره بگیرد و با نبات دهد بزر الجزر البستانی استسقا را
نافع بود بزر لسان الحمل سده بگشاید و عصاره وی
چون تر بود با قند یرقان را مفید بود بزر الهند با
سده جگر و یرقان را نافع بود شربتی دو درم تا سه درم
بزر البنج ورم گرم را که در جگر بود نافع بود بزر البطیخ
ورم جگر گرم را نافع بود و سده بگشاید بطیخ زرد
دفع تشنگی بکند بعر الماعز در آفتاب بر مستسقی ضماد
کردن نافع بود بقلة الحمقا جگر گرم را خوردن و
ضماد کردن نافع بود بنفشه بر ورم جگر گرم ضماد
کردن نافع بود بورق جهة استسقا با انجیر ضماد کردن
نافع بود ترنجبین و تفاح مز و تمر هندی تشنگی بنشاند تین یابس
تشنگی را که از بلغم شور بود ببرد تین یابس سده جگر
بگشاید ثمر الکبر چون با نمک و سرکه پرورند سده جگر
بگشاید جدوار سده جگر که با استسقا خواهد انجامید
چند روز این دارو ها با سکنجبین بدهد گشاده شود و
رنگ وی بحال خود باز آید جزر سده جگر بگشاید

و چون بسرکه و نمک بنهند جگر را نیکو بود جعده
یرقان سیاه را نافع بود جوز بوا قوت جگر بدهد و استسقا
لحمی را سود مند بود شربتی یکدرم تا دو درم حبة الخضرا
درد جگر که از سردی بود ببرد حلبه درد جگر را نافع بود
خثاء البقر ضماد آن مستسقی را نافع بود و بهاری
بهتر بود و خشک آن چون بسوزانند و مستسقی را پاشند
بغایت نافع بود خلاف آب وی جهة سده
جگر و یرقان نافع بود و شربتی پنج درم خولنجان
جگر سرد را بغایت نافع بود و قوت اعضاء باطن
بدهد خیار تشنگی بنشاند و مبرد احشاء محروری
بود و موافق جگر گرم بود خیار چنبر درد جگر را نافع بود
و جگر را پاک کند و چون با آب کاشنی یا آب عنب
الثعلب بیاشامند یرقان را نافع بود و درد جگر گرم
بغایت سود مند بود خاصه چون آب گوشت
اضافه کنند دار فلفل سده جگر بگشاید دارچینی
سده جگر بگشاید و استسقا و یرقان را سود دهد دجاج
چون مرق مرغ پیه دار بیاشامد کسی که رنگ او زرد

حلبه

بود و سبب او معلوم نباشد هفت روز هر
روز یکمرغ با نان آرد شسته یا با مرق آن خورد رنک
بحال صحت آید **راوند** درد جگر را نافع بود و سده جگر
بگشاید و خاصیت وی در جگر و درد آن اگرچه
مزمن شده باشد ورم آن و صلابت آنرا نافع بود
و قوت جگر زیاده از همه چیز بدهد و استسقا را نافع
بود **رازیانج** سده جگر بگشاید و بیخ وی در معالجه از
تخم و ورق وی اقوی بود **رمان حامض** جگر را سود دارد
سویق وی قوت جگر گرم بدهد و رب وی تشنگی
نشاند و شراب وی و رب وی ضماد را سودمند بود
رماد قصب دانکی از ان سده زهره بگشاید **ریباس**
حرارت جگر بگشاید و ضماد را سودمند بود **زبیب**
جگر را دوست دارد **زبل الحمام** چون با سرکه بر مستسقی
طلا کنند نافع بود **زرنباد** مقوی روحی بود که در جگر
باشد **زعفران** سده جگر بگشاید اگر با دوی مناسب
خلط کنند درد اندرونی را نافع باشد و مقوی جگر بود
زعرور جبلی قوت جگر گرم بدهد و مسکن صفرا بود

الخمر

زنجبیل جهت سده که در جگر از سردی و تری پیدا شود
نافع بود **زوفا یابس** سردی جگر و درد پهلو را نافع بود
چون با شراب بیاشامند چند روز متواتر استسقا
نافع بود **ساذج هندی** جگر را سود دهد و درد جگر مزمن
و بامزمن را نافع بود و مقوی و مسمن بود **سداب**
با انجیر استسقاء لحمی ضماد کردن نافع بود
سفرجل تشنگی ببرد **سکر** مفتح سده جگر بود **سکر الشعر**
چون با لبن اللقاح بیاشامند استسقا را نافع
بود و جگر را نیک بود **سکنجبین** جگر را نافع بود **سمک**
انچه سکبیج بود جگر گرم را نافع بود و یرقان را ببرد
سنبل سده جگر بگشاید و استسقاء لحمی را بغایت
نافع بود و یرقان ببرد و رنک نیکو سازد **صعتر**
سردی جگر ببرد **طراثیث** قوت جگر بدهد **طین قبرسی**
سپرز کبدی را نافع بود **عصفور** انواع استسقا را نافع
بود **فجل** آب وی استسقا را نافع بود و طبری گوید
آب ورق وی یرقان را زائل کند **فستق** سده جگر را
بگشاید **فقاح الاذخر** بقراط گوید ورم سرد که در

وسردی جگر ببرد
وسده آن بگشاید
طباشیر گرمی جگر
ببرد

جگر بود و سود دهد و مقوی جگر و همه اعضا و مسخن خون
بود **فوتنج جبلی** برقان را و استسقا را نافع بود شربتی
یک درم **فوه** جگر پاک کند و سده آن بگشاید **قسط**
درد پهلو را نافع بود و مفتح سدهٔ جگر بگشاید **قرنفل**
قوت جگر و جمیع اعضاء رئیسه و اعضاء باطنه دهد
و استسقاء لحمی را بغایت نافع بود **قصب**
الذریره ورم جگر را نافع بود خاصه چون با تخم کرفس و
عسل بیاشامند استسقا را نافع بود **قنابری** سدهٔ
جگر بگشاید و ملایم محرور و مبرود و هر دو باشد
کبر سده جگر که از سردی باشد بگشاید چون
با فلفل و سداب بخورد **کرفس** مفتح سده جگر بود
و جگر سرد را نافع بود و جگر را پاک کند و محلل ریاح
بود **کراث** سده جگر که از بلغم بود بگشاید **لادن**
لین صلابت جگر بود و قوت جگر بدهد چون
ضعف و سردی در او بود **مصطکی** اورام جگر را
نافع بود و خائیدن وی مقوی جگر بود و مسخن و ورم
آنرا تحلیل کند **مومیائی** بنیمدانگ در آب که انیسون در او

جوشانیده باشند حل کرده بر شکم مستسقی طلا نافع
بود **نانخواه** مسخن جگر بود **وج** در دجگر ببرد و تقویت آن
بکند **ورد** درد جگر را نافع بود و سدهٔ که از حرارت بود
بگشاید **هندبا** سدهٔ جگر را بگشاید و مقوی جگر بود
والشافی هو الله الحکیم الکریم **اما مرکبات نافعه در احوال**
کبد مفرح یاقوتی و مفرح دلگشا و مفرح مسیح
و نوشدارو و معجون برشعثا و تریاق اربعه و مثرودیطوس
و تریاق فاروق و قرص گل و قرص کافور و قرص زرشک
کوچک و بزرگ و قرص ریوند و قرص مقل و شراب
انار ترش و شراب ریباس و شراب افسنتین و
شراب عسل و شراب صندل و شراب دینار بزوری
و شراب زرشک و بیه و سکنجبین رمانی و عنصلی
و گلقند عسلی و ماء الاصول و مربای کدو و مربای
تمر و مربای آلی بالی و حلوای جزر و گوارش زیره
و گوارش انار و گوارش آمله و گوارش مصطکی جمیع
این مرکبات در احوال جگر نافعست اما آنکه هر یک از این
مرکبات مناسب کدام حال از احوال جگرست

دوازدهم

چون احکام و افعال این مرکبات در آخر فصل هیجدهم
مذکور شد محتاج باعاده نیست ادویه معده
اترج حماض آن مشتهی و هاضمست و ورق آن
مسخن و مقوی معده است و محلل است و
طارد ریاح اذان الفار یعنی مرزنجوش مسخن معده و
جمیع احشا بود اذخر درد معده و ورم آنرا نافع بود
اسطوخودوس معده را از اخلاط پاک کند اگر یکجزو از آن
ویکجزو پوست بیخ کبر کوفته با عسل بسرشند جهت
سردی معده و خلطهای بد نیک بود آس مقوی معده
بود و تخم او تشنگی بنشاند و قی باز دارد اشترغاز
سرکه وی معده را قوت دهد و اشتها پیاورد و هضم
طعام بکند و مسخن معده بود افرنجمشک معده
سرد را قوت دهد غذای غلیظ هضم کند آملج مقوی
معده بود و اشتهای طعام باز دید کند انبرباریس قوت
معده بدهد و قی باز دارد و معده را که بسبب تب بلغمی
ضعیف شود قوت دهد انیسون نفخ معده و قراقر را نافع
بود انجدان سردی معده را نافع بود و رطوبات آن

خرا

خشک گرداند و چون با سرکه بود ملطف غذا بود
و زود هضم کند انفحة الارنب اگر بچه شیرخواره قی
کند و شیر در معده وی بسته بود چون اندکی بوی دهد
نافع بود و جمیع انچه بسته بود بگدازد و انچه گداخته
بود ببندد اهلیلج کابلی پرورده مقوی معده بود و هضم طعام
بکند و حمل معده محکم دارد و سده بلغمی بگشاید
بصل چون بسرکه نهند معده را قوت دهد و حرارت
وی کم کند و اشتها باز دید کند بنفشه بر ورم گرم ضماد
کردن نافع بود ترمس اگر کوفته با سرکه بخورند خیاز
بنشاند شهوت سه درم جدوار درد معده بلغمی را
نافع بود و ضماد کردن و بجلاب گرم خوردن جزر
مقوی معده بود که در وی بلغم غلیظ لزج بود هضم
طعام بکند و چون بسرکه نهند و نمک معده را
نافع بود جوز بوا قوت معده بدهد حب الآس
معده و احشا را قوت دهد و منع نفث دم بکند
حب الزمان قی باز دارد و غثیان ساکن کند و فم معده
گرم را قوت بدهد و عصاره وی خاصه ترشل

چون بپزند و با عسل یا میپزند جهة ریشها که در معده بود
نافع بود حصرم معده را نیکو بود و دفع صفرا بکند حماض
در شیراز او را ترشه میگویند و رق وی تشنگی بنشاند
و قطع قی کند و غثیان صفراوی بنشاند و خمار رفع
کند و آرزوی گل خوردن ببرد حب الخروع در شهرها او را
بید انجیر و کنتو میگویند خوردن سی دانهٔ او سحق کرده
ناشتاقی آورد خس یعنی کاهو تشنگی بنشاند و
باه که اشتهای طعام آورد خوخ یعنی شفتالو قطع سیلان
فضول از معده و شکم بکند و نضج آن معده گرم را
نافع بود و اشتهای طعام در معده بیاورد خل یعنی سرکه
هاضمه را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و صفراوی
مزاج را نافع بود و معده را دباغت کند و تشنگی بنشاند دارچینی
هضم طعام بکند و درد معده و نضج آن که از سردی بود ببرد
و قوت معده بدهد و چون با مصطکی بپزند و آب بخورند فواید
زاید کند رازیانج چون با آب سرد بیاشامند در تها و
غثیان و التهاب معده ساکن کند و اسحق بن عمران گوید
که رازیانه دابغ معده بود رطب معده سرد را نافع بود

رمان یعنی انار شیرین معده را جلا دهد و انار ترش
التهاب معده را نافع بود قوت آن زیادت دهد و شراب آن
تشنگی بنشاند و غثیان و قی باز دارد زعفران دابغ
معده و مقوی آن زیادت بود زعرور یعنی کیلر معده را قوت دهد
و قی باز دارد و این حکیم گیل زرد کوهی ست نه سرخ
باغی سعد ریش معده را نافع بود و تنخیر و منع می کند بخورد
و ضماد کردن هر دو سفرجل یعنی به مقوی معده و
مشتهی و قاطع قی و دافع خمار بود و آب او بهتر از جرم
اوست سکر جالی و مقوی معدهٔ بلغمی است سماق مقوی
معده و مشتهی و دابغ و مانع قی و غثیان صفراوی بود
و کسی را که هیچ در معده قرار نگیرد و هر چه خورد قی کند
سماق و زیره کرمانی هر دو نیم کوفته با آب سرد بخورد
قی باز دارد سنبل الطیب فم معده را قوت دهد و معده را
گرم کند بخوردن و از بیرون ضماد کردن هر دو قی بلغم
باز دارد و محلل ریاح متولد در معده بود و تقویت
ماسکه کند و سده بگشاید و چون با آب سرد بخورد
غثیان بنشاند شلجم بسرکه و خردل پرورده مقوی

معده و مشتهی باشد صحنا یعنی ماهیابه تری معده را نشف
کند یعنی برچند عنبر درد معده که از سردی آورده باشد
ببرد و بادهای غلیظ را ببرد عود رطوبت عفن از معده
زایل کند و قوت معده بدهد شربتی نیم درم تا یکدرم
و نیم غبیرا یعنی سنجد دابغ معده و مسکن قی بود فجل
یعنی تربزه بعد از طعام خوردن معین هضم بود و پیش از
طعام معین قی بود و ورق و پوست آن ماکنجبین
علی قی باسانی آورد فستق یعنی پسته منع غثیان
کند و قوت معده و فم آن بدهد و پوست بیرون
پسته اگر در آب خیسانند و بنا شتا آن آب بیاشامند
تشنگی بنشاند و قی باز دارد تفاح اذخر ورم سرد معده را
تحلیل کند فلفل منتحن و مشتهی و هاضم بود قرنفل میخک
محلل ریاح و قاطع غثیان و هاضم طعام بود یعنی
ورق الخیال و رییس الفقرا مقوی معده و ناشف
رطوبات بود اما اشتهای کاذب می آورد کبر
بلغم از معده پاک کند کرفس محرک قی و محلل ریاح و
نفخ معده بود کرویا نفخ معده را تحلیل کند و درد

بشکند ر

معده ببرد و بلغم بکداز د شربتی دو درم کمثری یعنی
امرود مقوی معده و دافع تشنگی و مسکن صفرات
و رب او دافع معده است کمون مجفف معده
بود اگر در سرکه خیسانند و خشک کرده سحق کنند و
سفوف سازند و بآن ادمان کنند قطع شهوت
گلی بکند و چون با نمک بخایند و فرو برند قطع
سیلان لعاب بکند و چون با سرکه بیاشامند فواق
ساکن کند کندر مقوی معده ضعیف و منضج آن
بود اگر یکمثقال در آب خیسانند و هر روز از آن
آب خورند بلغم را بزداید و هضم طعام بکند و بادها
بشکند و قی ببندد کنگر قی آورد باسانی چون با آب
گرم و سکنجبین یا عسل بیاشامند لادن ملین صلابات
معده بود و ضعف و سردی از معده زایل
کند شربتی تا نیم مثقال لبن المعز معده را نیک بود
لحم البقر چون بسکباج پزند منع سیلان ماده
از معده بکند لوز حلو بریان کرده معده را نافع بود
ماء الشعیر تشنگی بنشاند و زود از معده بگذرد و زود

سستانها بازره کرکانا در آب برد
قی نب ند نیکوست بسینه

بیرون آید واخلاط سوخته بیرون و مستفرغ شود ماء
الورد قوت معده بدهد بوئیدن و خوردن و طلا کردن
ماء العسل قوت معده سرد بدهد و اشتها آورد مشمش
هضم غذا بکند مخیض معده گرم را نافع بود مشمش مبرد
معده بود مصطکی ورم معده را نافع بود و مقوی
و مسخن معده بود و محلل رطوبات آن بود و چون آب
سرد بیاشامند رطوبت معده دفع کند و
اشتها آورد و بلغم بگدازد مومیائی درد معده که از
بلغم بود و سوء الهضم را هر روز دو حبه با شراب
صافی بدهد ملح بلغم از معده دفع کند و هضم طعام را
یاری دهد و درد معده که از سردی بود نافعست و
مسهل بلغم عفن و سودا باشد شربتی نیم درم نانخواه
قطع قیح که در معده است بکند مسکن ریاح و هاضم
طعام بود و غثیان را عظیم نیکو بود و مقوی حس ذوق
باشد و تسخین معده کند نبق یابس قوت معده بدهد
و شکم ببندد و مانع نزف و حابس اسهال معده بود
خاصه چون بریان کرده با استخوان بکوبند نسرین

مسکن

مسکن قی و فواق بود چند درم از وی بیاشامند نعناع بغایت
موافق معده بود خوردن و ضماد کردن درد معده زایل
کند و مسخن و مشتهی و مقوی و قاطع قی بلغمی باشد
و چون با عود و مصطکی با هم بخایند فواق زایل کند ورد
ضماد آن قرحهٔ معده را نافع بود هندبا مقوی معده
و مسکن حرارت و غثیان بود و اما مرکبات معدیه مفرح
معدنی یاقوت و دواء المشک شیرین و تلخ و مفرح
مسیح و معجون ملکی و معجون فلاسفه و نوشدارو
و گوارش مصطکی و گوارش عنبر و گوارش عود و
گوارش نانخواه و گوارش دارچینی و گوارش آمله
و گوارش زرشک و گوارش زنجبیل و برشعثا و اطریفل
کوچک و بزرگ و کشنیز و معجون بلادر و تریاق
اربعه و ثمانیه و مثرودیطوس و تریاک فاروق
و قرص گل کوچک و بزرگ و قرص زرشک و سفوف
سماق و سفوف مقلیاثا و سفوف غوره و
سفوف ارسطالیس و حب ایاره و حب
شبیار و حب افادیه و شراب به و شراب

چهاردهم

سیب وشراب انار ترش وانار شیرین وشراب
فواکه وشراب تمر هندی وشراب ریباس وشراب
نارنج وشراب حماض وشراب عود وشراب صندل
وشراب لیمو وشراب زرشک وشراب عنبر وشراب
بزوری ومبختج وسکنجبین بزوری وسکنجبین رمانی
ورب به ورب سیب ورب غوره ورب مورد
ورب انار ورب زرشک ورب فواکه کلقند
وکلقند سفرجل مربی سیب مربی به مربی هلیله روزده
زنجبیل پرورده حلوای سوهان حلوای به حلوای سیب
قسطه قندی قسطه عسلی [illegible] مساش میگک
شلغم بسرکه پیاز بسرکه بادنجان بسرکه ماهیابه اکامه
روغن گل سرخ روغن بابونه روغن مصطکی روغن
خسک روغن ناردین روغن عنبر روغن
مجموعه این مرکبات همه مناسب معده است
هر یک در حالی مخصوص بقوت کلیات ومعرفة
مفردات معدیه اختیار باید کرد والله اعلم ادویه سپرز
اسقیل صلابت سپرز ببرد اشق محلل تب سپرز

پانزدهم

بود

بود چون بروی طلا کنند واگر مقدار یکدرم با سرکه بخورند
ورم سپرز بکدازد اصل الکبر جهت سپرز بغایت
سود دهند بود با سرکه خوردن و با سرکه و عسل طلا کردن
انیسون واکلیل الملک وافسنتین وتخم تربزه مفرد
و مرکب بخوردن وطلا کردن اورام وصلابة
سپرز را نافع بود تین یابس شراب وی سده سپرز
بکشاید و چون یکرطل از وی بسرکه خمری خوابانند شبانروز
وبعد از ان بر سپرز ضماد کنند نافع بود واگر هر بامداد
چهار انجیر در سرکه خوابانند وبخورند سپرز بکدازاند
وضماد کردن نیز بغایت نافع بود ثمرة الکبر چون
بنمک وسرکه بپزند سده سپرز بکشاید وطبع را
نرم دارد جزر چون بسرکه ونمک نهند سپرز را
نافع بود جوزبوا درد سپرز کهنه شده را نافع بود
حبة الخضرا درد سپرز که از سردی بود سود دهد خردل
سپرز را بکدازاند خل سپرز را نافع بود وماده تیز
دفع کند چون بر وی ریزند رازیانج مسیح گوید سده
سپرز را بکشاید زعفران سپرز را بغایت نافع بود

صعتر اکر با سرکه پاشامند مطحول را نافع بود
طرفا چون ورق و بیخ و قضبان وی با سرکه یا شراب
وی با آب بپزند و با شراب ممزوج کنند و پاشامند سپرز
بکداراند عظام کعب التیس چون بسوزند و خاکستر آن
با سکنجبین بپاشامند ورم سپرز بکداراند محلل ورم سپرز
بود قنابری سده سپرز بکشاید کبر نیکوترین چیزها بود
جهة سپرز خوردن و ضماد کردن خاصه با آرد جو و
اکر بسیار بخورند مواد سپرز با سهال مستفرغ کرداند
کرنب چون با شراب بپاشامند چند روز درد سپرز
زایل کند و بر سپرز ضماد کردن سود دهد کرم چون
خاکستر چوب وی با روغن کل و شراب و سرکه ضماد
کنند بر ورم کرم که در سپرز بود نافع بود لبن اللقاح
مرضهای سپرز را نیک بود مازریون اکر در سرکه خوبیانند
و بر سپرز نهند بکداراند مرکبات مستعمله در احوال سپرز
درد سپرز ریحی و ورمی را نافع بود تریاق فاروق
مثرودیطوس تریاق غزره تریاق اربعه تریاق
ثمانیه شوطرا قرص ریوند قرص کبر قرص نخنکشت

برشعثا

از

شراب دینار سکنجبین بزوری کزر بسرکه شلغم بسرکه
کبر بسرکه پیاز بسرکه مری روغن کل سرخ روغن بیدانجیر
روغن شبت این جمله از مرکبات همه نافع و مستعمل در
ادویه سپرز است ادویه معویه و آن سه جمله است جمله اول
ادویه قولنج دوم قابضات جوارش اسهال سوم
قاتلات دود جمله اول ادویه قولنج اسفند تخم وی
جهت قولنجی که سخت بود و دوای آن نبود نافع
بود چون کوفته با شراب بسرشند و حبها سازند مقدار
نخودی و یکجب از آن استعمال کنند و از عقب آن
آب کرم که بوره ارمنی دران جوشانیده باشند
بپاشامند ثوم درد روده را نافع بود وقتی که بی تب
بود و قولنج را سود دارد جدوار قولنج بکشاید حب
الرشاد اکر سه درم کوفته بپاشامند قولنج را بکشاید حرف
چون پنج درم سحق کرده با آب کرم بپاشامند طبیعت
براند و قولنج بکشاید و بادی که در روده بود تحلیل کند
و حب القرع بیرون آورد حلبه اکر پیش از
طعام یا مری بخورند شکم براند و خلطهای بد دفع کند

خطمی بیخ وی در حقنه قولنج را نافع بود حنا مثقال
چون بیاشامند قولنج را بگشاید خطمی سه درم قولنج را
بگشاید خیار چنبر قولنج را بگشاید زبل الحمام در حقنه قولنج را
نافع بود سداب چون با شبت خشک بپزند و بیاشامند
مغص را ساکن کند و چون با زیت بپزند و بآن حقنه کنند
نفخ قولون و مستقیم را نافع بود و چون بیاشامند
قولنج ریحی را سود دهد سلق قولنج را سود دهد با مری
و توابل غاریقون اگر با اندکی جند بیدستر استعمال کنند قولنج
ثفلی و بلغمی و جمیع آن را الا ایلاوس بگشاید فربیون قولنج را
نافع بود شربتی قیراطی تا دانگی مرکبات نافعه در قولنج
جوارش بکونی افتیمون اگر کسی را از قولنج زحمت بود
و پیوسته این معجون بکار دارد از قولنج ایمن گردد جوارش
سفرجلی مسهل قولنج را بگشاید و امعا را از رطوبت
فضلی پاک کند معجون شفا دردها و بادهای گرم و سرد
و مراری و سوداوی و قولنج را نافع بود معجون
سحرنایا کبیر و صغیر قولنج را نافع بود و جمله مرضهای بلغمی و
بادهای غلیظ را معجون بادمهره محلل ریاح غلیظ بود

از روده معجون خیار چنبر قولنج را نافع بود تریاق فاروق
قولنج را نافع بود مثرودیطوس قولنج را بگشاید
و درد امعاء دقاق و غلاظ را نافع بود تریاق اربعه ثمانیه
بادهای غلیظ را که از روده بود نافع بغایت بود ایاره
فیقرا ایاره لوغاذیا و ایاره جالینوس این جمله قولنج
بگشاید شراب دینار قولنج را نافع بود ادهان
نافعه قولنج. روغن گل سرخ روغن بابونه روغن
شبت روغن ناردین روغن زنبق جینه روغن
یاسمین روغن مرزنجوش روغن فربیون این
جمله قولنج و ریاح غلیظ را نافع بود جمله دوم از ادویه
معویه جوابس بیخ اسهال را اب از خبر پوست
بیخ زرشک بجوشانند و بطبیخ آن احتقان کنند
نافع بود جهت ریش روده انفحه ارنب یعنی پنیرمایه
خرگوش بیخ روده و نفث دم را نافع انفحة الفرس
یعنی پنیرمایه اسب ریش روده و درد آن را نافع بود
بزرالخبازی بیخ و ریش روده را نافع بود والله اعلم
بسد یعنی بیخ مرجان سوخته و شسته آن ریش

روده را نافع بود بستان افروز ریش روده را پاک
کند بسباسه سحج را نافع بود و نفث دم را سود
دهد بلوط قرحه امعا را نافع بود بیض زرده وی
در حقنه جهت قرحه امعا نافع بود جفت بلوط ریش
روده را نافع بود حضض خون که از روده آید
ببندد و ریش روده را نافع بود دم الاخوین جالینوس
گوید گوشت که بر جراحتها بود در امعا برویاند
راوند قرحه امعا را نافع بود رماد حطب الکرم نیم درم
از وی ریش روده را نافع بود زبد بدان حقنه کردن
ریش روده را نافع بود و درمهاء صلب که در امعا بود
نافع بود سماق بطبخ ورق وی حقنه کردن قرحه
امعا را نافع بود و سماق در طعام همین فایده دهد
چون دو حبه هر یک بمقدار جاورسی در جوی
از جاورس یا برنج بخورند قرحه امعا را نافع بود طین قبرسی
و طین شاموسی سحج و قرحه امعا را نافع بود خوردن و حقنه کردن
لحیة التیس نافع تر از اشیاست در سحج و قرحه
امعا مقره قرحه امعا را نافع بود و از مرکبات سفوف

وهمچنین بلنار

انار دانه در ضعف امعا نافع بود سفوف مقلیاثا
و سفوف الطین سحج و قرحه امعا را نافعست
جمله سیوم از ادویه معویه قاتلات دود برنج کابلی
جهت قتل دود هیچ دوا با او نمیرسد شربتی دو
درم با شیر تازه جهت حب القرع برنجاسف
چون با عسل بیاشامند کرمها بکشد و حب القرع
نیز بیرون آورد ترمس آرد وی چون با عسل لعق
کنند یا با سرکه بیاشامند کرم بکشد و طبیخ
آن نیز کرم بکشد و طلا کردن ترمس بر ناف اطفال
همین عمل کند جوز اگر بسیار بخورند کرم دراز بیرون
آورد حلتیث حب القرع را بکشد روبان
آن تلخ است که در لار بسیار میخورند و او را کوهی خوانند
اگر او را با نخود سیاه بر ناف ضماد کنند حب القرع
بیرون آورد زراوند طویل کرم دراز و حب القرع
بکشد زوفاء یابس لعوق آن با عسل کرم و
حب القرع بکشد سرخس چهار مثقال با ماء العسل
حب القرع بکشد سقمونیا شریف گویند که و

ازوی باد و خیر و تره با شیر تازه بپاشامند بناشتا کرم
بزرگ و خورد بیرون آورد و مجربست شونیز چون بکوبند
و با آب حنظل تر یا آب ورنه بسرشند کرمها بیرون
آورد بقوت چون بر ناف طلا کنند شیح کرمها و حب
القرع بکشد صعتر چون بپزند و با آب آن بپاشامند
کرم بکشد و حب القرع بیرون آورد قردمانا قولنج را
موافق بود قسط چون با آب بپاشامند حب القرع
و کرمها بیرون آورد قنبیل حب القرع و مجموع
کرمها بکشد و بیرون آورد ذنب قاتل دیدان
بود کرویا کرم بکشد و حب القرع بیرون آورد
و مغص را بغایت نافع بود و نفع امعا را بغایت
سود دهد شربتی دو درم کزبره چون با میخته بپاشامند
کرم دراز بیرون آورد مازریون مسهل کرمها و
حب القرع بود نارجیل کهنه آن کرم بکشد
و حب القرع بیرون آورد نعناع عصاره وی
با سرکه بپاشامند کرم دراز بکشد نانخواه کرم و
حب القرع بیرون آورد نفط چون نیم مثقال

با کرم

با آب گرم بپاشامند مغص را ساکن کند و بادها بشکند
و کرم دراز و حب القرع بیرون آورد نمام کرم
بکشد و حب القرع بیرون آورد ورق الخوخ
چون بر ناف طلا کنند کرم بکشد یاسمین کرم که
در روده بود و حب القرع و حیات بیرون
آورد و چون خشک کرده سحق کنند و با عسل بسرشند و
بپاشامند ادویه مقعد اترج اگر دانه وی بخور
کنند بواسیر را نافع بود اسفیداج جهت شقاق
نافع بود اصل الکبر مقطع و ملطف بود و بواسیر را
نیک بود ازنجشک بواسیر را بغایت سود دهد
افسنتین بواسیر و شقاق مقعد و صلابت
اندر وی را ضماد او شربا نافع بود افیون زحیر را
سود دهد اقاقیا استرخای مقعد را نافع بود اکلیل
الملک چون بیخته بزنند و بر ورمهای گرم که در مقعد
بود ضماد کنند زایل گرداند آبلج گویند مقوی معده
و اعصاب بود و جهت بواسیر نافع بود انجبار
اگر طبیخ وی با قند و میخته بپاشامند خون که از بواسیر

ترنج
سفیداب
ریشه بکجی
تریاک
کیهو
مغز نیم
آمله

اعنشر

آید باز دارد انجدان اگر با سهر که بزنند در پوست
انار و ضماد کنند بر بواسیر نافع بود بادنجان گل
وی در سایه خشک کنند و سحق کنند طلائی نافع
بود بواسیر را و اگر گل وی با انجدان روغن بادام
تلخ بیامیزند و بر روغن بنفشه خلط کنند و بر بواسیر
طلا کنند زائل گرداند بزر الکتان چون سوخته و سحق
کرده بریش مقعد افشانند خشک گرداند و جهة
شقاق مقعد نیک بود بزر الکراث اگر در شیب مقعد
بخور کنند بواسیر زائل کند بزر الشبت بواسیر قطع
کند چون بسوزانند و بران ضماد کنند بصل پیاز
سفید بریان کرده با پیه روغن یا زرده تخم مرغ
بر مقعد ضماد کنند ورم آنرا تحلیل دهد و درد ساکن
گرداند بنفشج درد مقعد و ورم آن ضماد کردن نافع
بود بغایت و ورق وی چون بکوبند و آب
آن گیرند و با قند بکودکان دهند که مقعد
ایشان بیرون می آید نافع بود بورق قویس گوید نواصیر
و بواسیر که بر مقعد بود چون سحق کرده بار...

تخم

کل ببرشند و بران نهند زائل کند و بجال صحت
آورد و بیض جراحت مقعد را نافع بود جدوار چون
بر بواسیر بمالند درد ساکن گرداند و ورم آنرا تحلیل
دهد جوز السرو اگر بجوشانند و در آب آن
نشینند مقعد که بیرون آمده باشد نافع بود خاج
خارا رد گل وی بواسیر را بغایت نافع بود حب
الآس بواسیر و ورم مقعد را نافع بود حضض ریش
مقعد و شقاق را نافع بود خبث الحدید چون بخود
برگیرند به پشم پاره بواسیر قطع کند خبث الفضه چنه
در مرهم کنند منع خنه از نواصیر و بواسیر
کند خل چنه صوف ناشسته با آن تر کنند و بر
بواسیر نهند با بعضی ادویه مناسب آن زحمت را
نافع بود خیری گل وی چنه در موم روغن کنند شقاق
انگشتان را نافع بود دم الاخوین شقاق مقعد را نافع
بود و قطع خون رفتن بکند از هر موضعی که باشد زراوند
یوحنا گوید بواسیر و نواصیر که در مقعد بود
چون سحق کرده بران باشند خاصه با انزروت

تخم مورد
مندول مکی
ریم آهن
ریم نقره

خون سیاوشان
ریش گل سمللم

نافع بود و بدن را پاک گرداند از چرک اخلاط رصاص اگر
صحیفه از اسرب تنک بسازند و بر ورمهای
مقعد که بارش بود بواسیر که با عصاره که در غایة
سردی بود و روغن زیت یا گل یا به یا مورد بادی
اضافه کنند و آن صحیفه بدان روغن حل کنند
و بمالند نافع بود رماد حطب الکرم اگر سحق کرده
در خرقه کنند و بر بواسیر ضماد کنند نیم گرم
چون سرد شود دیگر گرم نافع بود ردس سرهای
سوخته جهة شقاق مقعد نافع بود زعفران در ضمادها
مقعد درد مقعد را زایل کند زوفا تر با پیه مرغابی
بر ریش مقعد و پیرامون آن نهادن نافع بود سرو
ورق وی چون با موم و زیت شیرین بیامیزند
و بر مقعد نهند مقوی بود سعد بواسیر را عظیم
نافع بود و اعضا را قوت دهد سفرجل بطبیخ وی
حقنه کردن شقاق مقعد را نافع بود سماق چون با عسل
بیامیزند بواسیر را نافع بود سمن چون بر بواسیر
بمالند سود دهد سمک سرهای شور نافع بود جهت

مقعد

مقعد و کنند و شقاق مقعد سورنجان یمنی گویند اورا
خاصیتی عجیب است در بواسیر باطن تخم ورم از وی
سحق کرده بر روغن گوسفند سحق کرده بسرشند
و به پنبه پاره بخود برگیرند در مقعد دو شب نافع
بود محتاج نشب سوم نبود صبر ریشهائی که در
مقعد بود و شقاق نیک شود چون با آب بگدازند و طلا
کنند چند نوبت بر بواسیر که از مقعد رسته بود چند روز
و گویند نیکترین معالجه این زحمت بود و باید که چند
پنبه از در روغن گل در ظرفی اسربی حل کرده باشد
از پی آن بمالند طرفا رازی گوید بخور وی سه نوبت
بواسیر را خشک گرداند مرارة البقر مفتح افواه
بواسیر بود نعنع صاحب بواسیر را عظیم
نیکو بود بورق آن ضماد کردن یتوع لبن وی
بواسیر را قلع کند والله اعلم امام مرکبات ضاب
اطریفل کبیر اطریفل صغیر اطریفل مقل اطریفل
افتیمونی تریاق فاروق مثرودیطوس سفوف
مقلیاثا هلیله مربی آمله مربی روغن شقایق

مرهم شادیج این مرکبات همه در بواسیر نافع
آبنوس اگر بسوزانند و غسل کنند و بپاشامند سنگ کرده
و مثانه را بریزاند اذان الفار ادرار بول بغایت کند
اذخر سنگ کرده و مثانه بریزاند و منضج و
ملین بود و ادرار بول کند اسفیداج با گل ارمنی
بر خصیه که بزرگ شده ضماد کنند نافع بود افیون
با آب گشنیز بر خصیه بزرگ شده بمالند نافع بود
آس برفتق ضماد کردن نافع بود ارز دیسقوریدس
گوید برنج فارسی علة کرده و مثانه را نافع بود و
ترخر را بغایت سود دارد اسقیل بول براند اسارون
کرده و مثانه را نافع بود اشق سنگ کرده
بریزاند اشنان نیم درم از وی عسر البول بگشاید اصل
السوس بول براند و اختلاج و وجع عصب را نافع
بود و سنگ کرده بگشاید انیسون سده مثانه
بگشاید انجدان عسر بول را نافع بود و سنگ کرده
بود باقلا ورم انثیین را نافع بود و قطع ادرار بول
بکند و بازیب بی دانه سوده رفیق را نافع بود بارزد

اگر با عسل حل کنند و لعق کنند سده کرده بگشاید
و سنگ آن بریزاند بابونج اگر بجوشانند و در آب
آن نشینند سنگ کرده بریزاند و اگر بیاشامند بول
براند برنجاسف سنگ کرده بریزاند بزرقطونا پنج درم
سوده با آب خمیر کنند و یکشبانروز بگذارد آنگاه بر فتق
ضماد سازد نافع بود بزر الخطمی سنگ کرده بریزاند
بزر الجزر البستانی بول براند بزر الفجل اگر با سر که
بیاشامند بول براند بزر الکرفس یکدرم از وی سنگ
کرده بریزاند بزر القثا بول براند شربتی پنجدرم
بزر البطیخ بول براند شربتی و مجاری
کرده و مثانه پاک کند و سوزش آن قطع کند و
باقی ورمهای گرم تحلیل کند بطیخ ادرار بول کند
و سنگ کرده و مثانه بریزاند بطیخ زنی اگر آب
آنرا با سکنجبین بیاشامند بول براند و مثانه بشوید
و آب وی با قند چون بیاشامند تبرید زیاده کند بقلة
الحمقا جهة سوزش مثانه و درد آن نافع بود بلوط چکیدن
بول را نافع بود بنفشج حرقة مثانه را سود دارد بهمن

سنگ مثانه بریزاند توتیاء سوده کرمانی قروح خبثیه انثیین را
نافع بود تین رطب گرده را سود دهد و مثانه را از رمل
و سایر فضول پاک کند و ضماد آن با خردل قیله صبیان را
نافع بود تین یابس شراب وی گرده و مثانه را نیکو بود
و مسخن گرده بود و تقطیر البول را نافع بود و چون
با فوتنج و صعتر و حاشا بخورند گرده و مثانه را پاک
کند جدوار درد گرده و مثانه را سود دهد و سنگ
گرده و مثانه و عسر البول را با شیره تخم خیارین
بدهند و قرحه مثانه و گرفتن بول را بشاید و بر مثانه
ضماد کنند و قدری در احلیل چکانند بول بگشاید و ریم
بیرون آورد و شفا یابد باذن الله جزر بول براند
ضماد هر یک از ان فتق را نافع بود جوز بوا عسر
البول را نافع بود حب الکاکنج بول براند و ریش
گرده و مثانه را نافع بود حب الغار چکیدن بول را
نافع بود و حب الغار بر قیلة الماء ضماد کردن نافع
بود حب الصنوبر کبار مثانه و گرده را قوت دهد حب
الآس بول براند و ریش مثانه را سودمند بود خواه

تر و خواه خشک حب القرع عسر البول که از
حرارت بود زایل کند حب الخضرا مسخن گرده بود
و بول براند حجرة الیهود جهت سنگ گرده
نیم مثقال با آب گرم و جهت ریگ مثانه بر بهیر
و اگر با آب برگ تربزه لعق کنند همین عمل کند و
عسر البول را نافع بود خسک سنگ گرده و مثانه را
بریزاند و عسر البول و درد مثانه را نافع بود حلبه
مروی مثانه و چکیدن بول را نافع بود حمص بول براند
و طبیخ نخود سیاه سنگ گرده بریزاند و ادرار
بول از همه نخودها زیاده کند و سده گرده بگشاید حمام
گوشت وی گرده را نافع بود حمار وحشی پیه وی یا
روغن قسط جوشانیده درد گرده را که از بلغم و
باد غلیظ بود نافع بود خل العنصل سنگ مثانه
بریزاند خروع روغن وی ورم بارد انثیین را
نافع بود دارچینی درد گرده را و عسر البول را
نافع بود دم التیس سه درم از وی با آب کرفس
کوهی سنگ گرده بریزاند و این از مجربات است راذه

دو درم ازان با شراب ریحانی درد کرده و مثانه را
نافع بود و سنک کرده و مثانه را بریزاند و فتق را
نافع بود **رازیانه** بول براند و محلل ریاح بود و سنک
کرده و مثانه را بریزاند و تقطیر البول را نافع بود
سعد بول براند و سنک بریزاند و تقطیر البول
و ضعف کرده و مثانه را نافع بود شربتی یکدرم
شکر با روغن کاو یا روغن کوسفند احتباس
بول را نافع بود و مجربست درین زحمت و خشونت
مثانه زایل کند **سمن** شرب ده درم ازان با پنج
درم شکر بول براند فی الحال **شونیز** اکر با عسل و آب
کرم بیاشامند سنک کرده و مثانه بریزاند
و چون با عسل و روغن کاو بسرشند نافع بود جهة
درد کرده و اکر ادمان خوردن وی کنند چند روز
بول براند و اکر سوده بر قیله صبیان ضماد کنند
نافع بود **صمغ عربی** با صبر و مورد ضماد کردن نافع
بود **عفص سبز و سرشین** ضماد آن فتق را نافع بود **عنبر**
خام در شیر حل کرده صبیان را دهند در فتق

نافع بو

نافع بود **عود** منع ادرار بول که از سردی بود و ضعف
مثانه بکند **غراء السمک** اکر بسرکه حل کنند بقوام لعاب
دهن و ادویه فتق بسرشند و ضماد کنند بغایت نافع
بود **فجل** ده درم آب آن با ناشتا بیاشامند سنک
بزرک و خورد که در مثانه بود بریزاند و اندرون ترب
خالی کنند و چهار درم تخم شلغم دراز نهند و سر آن باز
بجای نهند و در خمیر کنند و در میان آتش نرم پزند و
بیرون آورند و انکه سرد کنند و بخورند سه روز
بیاید سنک بریزاند و بغایت مجربست **فربیون** سردی کرده را
نافع بود **فراخ الحمام** کرده را فربه کند و جهة کبوتر بچه در دیک
اندازند و روغن کنجد بر سر آن کنند چندانکه او را بپوشاند
و نمک و هیچ توابل در ان نکنند و بپزند چون
پخته شود کسی که سنک داشته باشد بخورد سنک
از وجدا شود بفرمان خدای تعالی **فلفل** تقطیر البول که
از سردی بود ببرد و فلفل با مویزج انه بر قیله ضماد
کردن نافع بود **قاقله** چون با تخم خیارین بیامیزند
اجزا متساوی و هر روز یکدرم با سکنجبین بیاشامند

سنک کرده بریزاند قرنفل سلس البول وتقطیر
که از سردی بود ببرد قنفذ کوشت وی جهة کودکان که
درجامه خواب کمیز کنند نافع بود کاکنج کرده و مثانه را
نافع بود و قروح مجاری بول را نافع بود ماش مقشر
با حصرم پخته ضماد کردن فتق را نافع بود مشکطرامشیع
بول براند و سنک کرده بریزاند شربتی یکمثقال و از
غایت افراط ادرار که در وی هست بعوض
بول خون براند مصطکی بول براند مضره قرحه مثانه را
سود دارد چون بیاشامند و محلل اورام غلیظ
و اثنین بود و مقدار انچه تناول کنند یکدرم بود
و مصلح وی کثیرا باشد مقل سنک کرده و مثانه
بریزاند و بول براند و مفتح سده کرده و مثانه
بود و بر فتق ضماد کردن نافع بود با آب دهان
صائم مومیائی ادرار کرد جهة امساک بول در روز
دو حبه با آب تخم کرفس جبلی و فقاح اذخر دران
جوشانیده باشند و قیراطی از وی بشیر تازه بیاشامند
جهة ریش مثانه نافعست ورق بید بر فتق ضماد کردن نافع بود

اما مرکبات مفرح مسیحی معجون سقنقور معجون
بلوط صغیر و کبیر معجون فلاسفه همه مقوی کرده اند
سوطیرا که او را مخلصه اکبر میکویند قروح مثانه را نافع
بود و فضول کرده و مثانه دفع کند به ان حقنه کردن
معجون حب الحدید کثرت بول را نافع بود معجون حجر الیهود
ریک کرده و مثانه را بریزاند معجون نکانکج درد کرده
و مثانه ببرد نادق البزور بول راند بقوت و ریک
پاک کند شراب الطیر قوت کرده بدهد شراب بنفشه درد
کرده را نافع بود و بول براند سفوف البزور حرقة بول و
ریش مثانه را نافع بود حلوای کزر و حلوای کدو کرده
و مثانه را نافع بود روغن قسط درد کرده را نافع بود
روغن مجموعه امراض کرده و مثانه را نافع بود ادویه
باهیه ابریشم چون در معاجین کبار بود که شیرینی
کند و اصل بر شهوت مجامعت زیاده کند ارز چون با شیر پزند
و با شکر بخورند منی بیفزاید اربیان باه را زیاده کند
اسقیل اکر پنج درم از وی با پنج درم روغن
زنبق بزند تا اسقیل مهرا شود ورد نخم صاف کنند

وشب بر هر دو کف پای بمالند و بجای خواب
روند نعوظ تمام آورد و پای تا این چربی دارد بر
زمین ننهند و هفت روز برین مداومت کنند
قوتی تمام بخشد اسارون چون بکوبند و بشیر بسرشند
و برمیان هر دو رگ ضماد کنند باه را برانگیزاند
و انعاظ تمام آورد و اگر اسارون و قسط و صندل
و بزر البنج سرخ و نمک با روغن گاو بر قضیب
ضماد کنند قضیب را بزرگ گرداند انفحة الحمل پنیرمایه
شتر مقدار نخودی باب نیم گرم پیش از شروع بیاشامد
قوت باه پیش از جمیع باهیات بدهد اذان الفار شهوت
جماع برانگیزد بیض نیمبرشت باه را زیاده کند بتخصیص
بیض عصفور و حمل بصل باه را زیاده کند و شهوت
برانگیزد تمر یعنی خرما چون در شیر تازه خویسانند
و بخورند نعوظ تمام آورد و اگر ادمان کنند در زمستان
خاصه چون دارچینی کوفته قدری در شیر اندازند باه را
زیاده کند و منی بیفزاید و تمر در مزاجهای سرد و درد
پشت و رگ نافع بود تین یابس نغوظ آورد و درد

پشت را نافع بود ثوم مقوی باه بود و منی را زیاده کند
جدوار اگر مقدار نیم درم یا نیم مثقال با شراب انگوری
بخورند نعوظ تمام آورد جزر مقوی پشت بود و شهوت
جماع برانگیزد و منی بیفزاید خاصه مربی وی بعسل جلوز
باه را قوت دهد و منی بیفزاید و درد پشت را سود دهد
بود جوز ماکول مهی است جوز هندی باه را زیاده
کند و منی بیفزاید و مسخن کرده بود حبة الخضرا یعنی
مغز بن شهوت جماع برانگیزد حرشف یعنی کنگر
باه را زیاده کند حجر التیس قوت باه بغایت بدهد
باه را زیاده و حشیش باز هر وی چون بخورند درد
پشت را نافع بود حلتیت مقوی باه بود و اگر
اندکی در سوراخ قضیب نهند نعوظ تمام آورد
و اگر با روغن زنبق در شیشه کنند و چند روز بگذارند
بعد از آن در قضیب مالند زن و مرد لذتی
عجیب یابند حمص اسود منی بیفزاید و باه برانگیزد
و اگر در آب خوسانند و همچنان خام خورند و آب
آن بیاشامند بناشتا انعاظ تمام آورد و قضیب را

قوت دهد و درد پشت را نافع بود **حب کاکنج** خوردن آن منی کم کند و قطع احتلام بکند **حمام** گوشت وی باه را بیفزاید **خل** ادمان آن باه را زایل کند **خردل** باه را زیاده کند **خس** قطع سیلان منی بکند و نافع بود کثرة احتلام را **خصیة الثعلب** شهوة جماع برانگیزد و یکمثقال تا دو مثقال از او با شراب مفور باه بود و انعاظ تمام آورد و قائم مقام سقنقور است **خوخ** در مزاج گرم و خشک باه را زیاده کند **دارچینی** نعوظ تمام آورد **رطب** منی بیفزاید **اربیان** منی زیاده کند **زعفران** باه برانگیزد و قوت پشت بدهد **زیت** مکرر بر قضیب بمالند بزرگ کند **زنجبیل پرورده** منی بیفزاید **سداب** منی خشک کند و قطع شهوة باه بکند **سقنقور** اگر یکمثقال یا سه مثقال از وی بر سر شراب کهن صافی یا بر سر ماء العسل پخته یا نقیع زبیب شیرین یا بر سر زرده تخم نیمبرشت کند و بپاشامد و نمک وی در اطعمه باهی از یک درم تا دو درم نیکو بود ضعف شهوت و منی را بیفزاید و قوت شهوة بدهد خاصه پیه گرده وی **شبت**

خاکستر وی ریش قضیب را نافع بود و طبیخ وی درد پشت را **شلجم** مکثر منی و محرک باه است **عصفور** دماغ وی و گوشت وی باه را زیاده کند اما محرور را موافق نبود **عین الدیک** و ان حبی است بقدر نخود سیاه که بعضی از ان سرخست باه را قوت دهد و منی بسیار زیاده کند چون یکدرم از وی بخورند **فجل** منی زیاده کند و نعوظ کند اگر زن برورق فجل خسبد و خواب کند شهوت او کم شود **فستق** باه را زیاده کند **فوتنج نهری** منع احتلام بکند **قبج** بریان بیغ کبک بریان باه برانگیزد **قرنفل** اگر نیم درم از وی با شیر تازه بیاشامند باه را قوت دهد **کافور** منی بفسرد و قطع باه بکند و سردی کرده و مثانه و انثیین احداث کند **کباب** مصلح ضعف حاصل از باه است **کبابه** چون بخایند و آب آن بر قضیب مالند زن را لذتی عظیم حاصل شود **کرفس** شهوت مردان و زنان برانگیزد و چون تخم آنرا سه درم با شکر آنبات بکوبند و بروغن گاو چرب کنند و سه روز

بیاشامند باه را بغایت قوت دهد اما باید که
غذا گوشت خروس وخایه خروس بود اگر عصاره کرفس
مکرر بر قضیب طلا کنند سطبر گرداند کراث محرک باه
بود کزبره منی خشک گرداند وقطع نعوظ بکند کنگر
باه را زیاده کند لبن محرک باه بود وطلا کردن شیر
غنم مکرر بر قضیب سطبر گرداند لبن حامض پیش بعضی
دوغ است ونزد بعضی دیگر لبن حامض در مقابل لبن
حلیب است یعنی شیری که بعد از دوشیدن زمان
طویلی مانده وترش شده وطبع هر دو دوغ وشیر ترش
بهم نزدیکست ودر ابدان حاره مقوی باه اند لسان
العصافیر باه زیاده کند مشکطرامشیع کسی را که شهوتش
منقطع شده باشد در هر سه روز یکروز نیم درم از وی
سحق کرده باسه درم تخم خربزه ودو درم مسکه پیش
وبیست درم عسل بخورد شهوتش زیاده گرداند نعناع
محرک باه بود نارجیل باه زیاده کند ومنی بیفزاید
ومسخن کرده بود نیلوفر منی کم کند وبه بندد وباه
بشکند ومنع احتلام بکند چون یکدرم از ان با شربت

خشخاش

خشخاش بخورند وتخم نیلوفر ودرین آثار مثل نیلوفر است
هند با باه ومنی کم کند اما مرکبات این باب مفرح یاقوتی
جوارش سقنقور مفرح مسیحی معجون لبوب عطائی
معجون فلاسفه انقردیای صغیر وکبیر معجون سیر
برشعثا اطریفل بزرگ شراب انجیر حلوای گزر
شقاقل مربی آرد روغن مجموعه روغن این
جمله نافع در باه است ادویه مفصلیه اذخر در جلاب
مفاصل بارد الخلط نافعست اسارون اگر یکمثقال با شربت
بیاشامند عرق النسا ووجع رگ ومفاصل را
نافع بود اصابع هرمس بقراط گوید تریاقیت در وجع
مفاصل را نافع بود خاصه در وقت نزول ماده اشق
اگر با عسل خلط کنند ولعق کنند مفاصل وعرق
النسا را نافع بود شربتی از اشق نیم درم اصل القصب
یعنی بیخ نی اگر سحق کرده باسرکه بسرشند وبر مفاصل
وعرق النساء طلا کنند نافع بود اصل الکبر در درد ورک نیز
نافع بود افسنتین جهت مفاصل بغایت نافع
بود چون سبب آن خلطی گرم بود افیون اگر با زرده

تخم مرغ بریان کرده بر نقرس طلا کنند در ساکن
گرداند اکلیل الملک ملین اورام صلب بود که در مفاصل
باشد بادرنجویه با نمک ضماد کردن بر درد مفاصل
نافع بود بادنجان اگر بادنجان زرد بار و غن بز بریزند
واز ان موم روغن سازند بر شقاق کعبتین و
میان انگشتان طلا کردن بغایت نافع بود بعر
الماعز اگر سحق کرده با عسل بسرشند و طلا کنند بر درد
مفاصل نافع بود و محلل صلابات و ورم آن
بود بوزیدان مفاصل و نقرس را نافع بود عصب را
پاک کند نوشدربند طلا کردن ورمهای گرم و نقرس
گرم را نافع بود و با آب عنب الثعلب انفع بود
حب النیل عرق النسا و نقرس را نافع بود و از آنچه
از درد اخلاط در مفاصل جمع شده باشد براند حب
الرشاد عرق النسا را نافع بود چون بکوبند و برورک
ضماد کنند حرمل جهت عرق النسا و وجع ورک
و درد مفاصل نطول کردن بآب آن نافع باشد و
گویند دوازده شب پیاپی هر شب یکمثقال و نیم سفوف

سازند

سازند ناسور و عرق النسا را نافع بود قثاء البقر چون
بر پای منقرس نهند با خاکستر و زیت نافع بود فروع
اعصاب را نافع بود و بر نقرس و در مفاصل ضمادی
نافع بود خردل چون بر نقرس ضماد کنند نافع بود
و بر عرق النساء و بر اوجاع مزمنه چون خواهند
که مواد آن از اعماق جذب کنند بر ظاهر بدن ضماد
کنند نافع بود و خوردن وی قطع بلغم کند خطمی
درد مفاصل را با پیه مرغابی طلا کردن نافع بود و
اعضای صلبه را نرم گرداند و بیخ خطمی کوهی بر نقرس
گرم با گلاب ضماد کنند بغایت نافع بود خشخاش
چون در روغن کنجد بجوشانند آن روغن عرق
النسا را نافع بود خاصه چون چند نوبت مکرر کنند
و چون بپزند و مرق آن بیاشامند شکم را براند و
درد ورک را سود دهد و ابن زهر گوید چون سر
وی در ظرفی مسین یا آهنین بار وغن العنصل
بپزند تا مهرا شود و صافی کنند و بر نقرس بمالند
نافع بود خل العنصل درد ورکین را نافع بود خیار

جنهر بر نقرس و مفاصل طلا کردن نافع بود خیری
نقرس و ورمی که در مفاصل پیدا شود و بغایت
صلب بود ضماد آن نافع بود دار فلفل قویس
گوید قوت پشت بدهد و بغایت نیک بود دیسقوریدس
گوید عرق النسا و نقرس را نافع بود دیک بقراط
گوید مرق وی درد مفاصل را نافع بود چون با شبت
و بسفایج و پیاز پزند صاحب منهاج گوید تنها
بزند تا دانگی آب بماند و مرق آن پاشامند راذم
عرق النسا و مفاصل را نافع بود که از رطوبت
باشد چون با روغن پزند و بدان طلا کنند جهت
اخلاط مفاصل نیکو بود که از رطوبت بود چون
با شراب پزند و ضماد کنند عرق النسا را سود کند
بود و اگر کوفته با عسل بسرشند و یکمثقال بخورند
مسخن اعضای متالم بود که از سردی بود رجل
الغراب قویس گوید اصل وی درد پشت و ران و
زانوها را بغایت نافع بود و نقرس و مفاصل را
سود دهد اگر تنها بود جهت نقرس از دو درم

تا سه درم و اگر درحی که جهت مفاصل بود از یکدرم
تا یکمثقال شاید و در مفاصل همان عمل کند که سورنجان
میکند بی مضرت رماد حطب الکرم چون با زیت و
سرکه یا پیه کلعن ضماد کنند جهت شدخ عضله و
استرخای مفاصل و تعقد اعصاب نافع بود زبل
الحمام مفاصل را نافع بود زرنباد عرق النسا و
نقرس را سود دهد و اگر صاحب داء الفیل بر
حقوین طلا کند موافق بود و جالینوس گوید
درد ورکین و حقوین را که سبب آن رطوبت
باشد چون با عسل پاشامند نافع بود و
زعفران قوت پشت بدهد و داء الفیل را نافع بود
سداب عرق النسا و درد مفاصل را نافع بود خوردن
و ضماد کردن زنجبیل عرق النسا و درد نقرس را نافع
بود سلق اصحاب نقرس و مفاصل را سود دهد نا
شریف گوید چون با زیت انفاق پزند و از آن
بیاشامند درد پشت و ورکین را سود دهد و
خلط تمام بیرون آورد و خوص در مفاصل

سورنجان

کند تا عمق بدن و نقرس و عرق النسا و درد مفاصل که
حادث شود از مره صفرا و بلغم نافع بود سورنجان
بخاصیتی که در ویست تسکین درد مفاصل و نقرس و
خدر در بدن میکند و بر نقرس ضماد کردن درد ساکن
کند در زمان و اگر بسیار ضماد کنند ورم را صلب
گرداند و وی تریاق جمیع مفاصل بود و درد مفاصل را
لطوخ کردن با بعضی آبها درد ساکن کند و شیخ الرئیس
گوید چون جهة مفاصل خورند اولی آن بود که با کمون
و فلفل بیامیزند و ابن حبلت گوید یکمثقال از وی
با قند و اندکی زعفران جهت درد مفاصل و نقرس
و ماده که در ایشان بود برزاید و پاک کند شبت طبیخ
وی درد پشت و بادها را نافع بود شونیز چون
ضماد کنند درد مفاصل را نافع بود صابون اگر با [illegible]
حنا بیامیزند و بر زانو طلا کنند درد زانو ببرد صبر مسهل
صفرا و بلغم و رطوبات از مفاصل بود و اعصاب را
اوساخ پاک کند طلحب در درد مفاصل گرم را بغایت
مفید بود و چون در زیت کهنه بجوشانند عصب را

نرم

نرم گرداند تین شاموس در ابتداء نقرس طلا کردن نافع
بود ظلف المعز اگر خاکستر وی با عسل طلا کنند درد
نقرس را و مفاصل را نافع بود عظام جالینوس گوید
بسیار کسان با ستخوان سوخته از درد مفاصل شفا
یافته اند عنبر بر مفاصل که از رطوبات و ریاح بلغمی
بود ضماد کردن بغایت مفید بود جهت انواع درد
اعصاب و خدر نافع بود و مقوی جمیع اعضای
عصبانی بود عود نقرس را نافع بود و مقوی اعصاب
بود فراخ الحمام مرق وی درد پشت که سبب آن
خلطی غلیظ بود سود دهد فلفل نافع بود بهر علت سرد را
که در اعصاب حادث شود قنبیط طبیخ وی نطول
کردن بر درد مفاصل نافع بود قیصوم عرق النساء
مزمن را نافع بود کبر پوست وی عرق النساء را
و درد و رکین را و هتک عضله را نافع بود کرفس
عرق النسا را نافع بود و چون بکوبند و با عسل بیامیزند
و بخورند و رکین را عظیم نافع بود کرنب چغندر طبیخ وی بر
مفاصل یا نقرس ریزند نافع بود کزبره خشک وی

چون با نبات یا با شامند در درد پشت کرم را نافع
بود مر در د مفاصل ببرد امام کبات این باب معجون
سقنقور پشت را قوت دهد معجون لبوب پشت را نافع بود
معجون فلاسفه درد پشت و مفاصل را نافع بود معجون
انقرویا مفاصل را نافع بود و برشعثا
مفاصل و نقرس را عجب نافع بود تریاقات تریاق
فاروق و مثرودیطوس و تریاق ثمانیه و اربعه و
عزره هر یک اوجاع مفاصل را نافع بود ادهان روغن
سوسن روغن زنبق روغن شاهسفرم روغن
قسط روغن حنا روغن سداب روغن مجموعه
روغن شونیز روغن بید انجیر روغن کل سرخ
مجموع این روغنها مفرد و مرکبا درد اوجاع مفاصل
نافعست ادویه مخصوصه بجوان زنان و مهمات این
ادویه نه طایفه است ۱ ادویه که حیض بسته
بکشاید ۲ ادویه که افراط دور و حیض را منع نماید
۳ ادویه ممد حمل ۴ ادویه مانع حمل ۵ ادویه که تمتع و تلذذ
زیاده کند ۶ ادویه ولادت ۷ ادویه اورام رحم
۸ ادویه نفخ و سردی رحم ۹ ادویه که تنقیه فضول را

ازرم

از رحم ۱ مدرات ابهل اگر سه درم با عسل بنوشند
حیض براند اذخر مدر حیض است شرب آن و حمل و
تبخیر آن همه اصل الکبر حیض براند اقحوان صلابت
رحم را نافع بود و تحلیل کند چون زن در آن آب
نشیند و زنی را که حیض بسته بود فرزج آن بخود
برگیرد بگشاید و ورم و وجع رحم را نیکو بود انیسون
قطع سیلان رطوبات بکند و حیض و عرق براند و
سده رحم بگشاید انجدان حیض براند بارزد چون زن
بخود برگیرد و در شیب خود بخور کند حیض براند بابونج
اگر در طبیخ آن نشینند یا پاشامند حیض براند
برنجاسف اگر در طبیخ آن نشینند حیض براند
پرسیاوشان حیض براند در طبیخ آن نشستن و
آشامیدن تخم الجزر البستانی حیض براند جمله دوم
در ادویه که منع خون رفتن کنند اثمد اگر زن بخود
برگیرد خون حیض بازدارد آس خون رفتن رحم
بازدارد چون در شیب خود بخور کنند یا در طبیخ آن نشینند
ازایل قرون سوخته با ادویه حبس خون ممد حبس بود

بلح سیلان رطوبات از رحم باز دارد اکر از و بار غنج
خنا فرزج بردارند جزمارخ منع درد و رطوبات از رحم
بکند جفت البلوط خون رفتن باز دارد خاصه
از زنان جلنار جزئی و کندر مثل آن با هم بردارد
خون زیاده رفتن باز دارد حضض بفرزج بر داشتن منع
خون زیاده بکند عنب الثعلب بفرزج بردارد منع
خون رفتن بکند خبث الحدید برداشتن و خوردن
هر دو باز دارد خون را و حابس خون است طین شاموسی
اکر با شهر که ممزوج بآب طلا کند قطع دوام طمث بکند
جمله ادویه که معین و ممد باشد بر آبستنی
انفحة الارنب بفرزجه با مشک بردارد آبستن
شود خصیة الارنب یعنی خایهٔ خرکوش خشک خوردن
بعد از طهر آبستن کند بسرعت و اکر یا میزند با
خون کرک و بخور نه بهر آبستن شوند و ولادت
آسان باشد خبث الحدید چون با شراب کهنه
بخورند منع آبستنی کند غالیه بفرزج برداشتن
مدد کند بر آبستن شدن فرزجات جهة آبستنی

انفحه

زعفران عود خام شب یمانی سماق هر یک دو درم
مجموع بکوبند و در عسل کداخته بسرشند و صوف روغن
کل سرخ چرب کنند و بان ادویه در عسل سرشته
آلوده کنند و بعد از غسل حیض بردارند اخری بایه
خرکوش زهرهٔ ماهی زهره کرک زهره شیر بپشم
بردارند اخری روغن زنبق روغن نرکس سک
مشک خصیة الثعلب کوفته بروغن سرشته
بپشم بردارند دم الحائض اکر بفرزجه بردارد آبستن
نشود ذئب اکر زن بر سر بول کرک بول کند هر کز
آبستن نشود اخری لذلک عسل بجوشانند و
و هنجک و شب یمانی و زرباز در ان بسرشند و بپشم
بردارند اخری لذلک تخم شبت زیره شیر از ما نه
مرشب یمانی در خمیره بنفشه و عرق کل بسرشند
و بپشم بردارند آبستن نشوند اخری لذلک زهرهٔ کرک
زهره خرکوش زهرهٔ ماهی بعرق کل بسایند و عنبر اشهب
و زعفران داخل کنند و فرزجه سازند جمله ادویه
مانع آبستنی انفحة الارنب اکر سه روز بعد از طهر

با هر که بخورد آبستن نشود شرتی بکدانک **خبث الحدید**
چون با شراب کهنه بپاشامند منع آبستنی بکنند شربتی
بکدانک **زبل الفیل** چون بشیم پاره بخود برگیرند هرگز آبستن
نشوند **سداب** چون بفرزج بردارد یا بطبیخ آن حقنه کنند
در پیش آبستنی بکنند **شب یمانی** اند کی از آن به پشم
بفم رحم نهد پیش از جماع منع آبستنی بکنند **غرب** و آن
صنفی از بید است که در رودخانه می باشد و مشابهتی با
سفیدار دارد آشامیدن ورق آن عقیم آورد
فلفل اگر بعد از مجامعت بفرزج بر دارد آبستن نشود
قرمز هفت روز هر روز دو درم نقل حیض بکند
و چون با هر که استعمال کنند قطع نسل بکند **عفص** اگر
هفت واحد مازو را خورد و باید دو درم ماست
بخورد و از عقب آن کباب بخورد هرگز آبستن نشود
و اگر سه نوبت در سه روز چنین کنند بهتر باشد
زونک هر زن که صلایه وی لعق کند هرگز
آبستن نشود و هر مرد که آن با خود دارد هیچ زن از وی
بار نگیرد **نعناع** چون بخورد بر کیسه دیشتر از مجامعت

اکر مدتی ندارد

آبستنی باز دارد **جمله ۵ در ادویه که تمتع و تلذذ زن
زیاده کند** سیلان رطوبات از رحم مانع التذاذ
بلکه مانع جماعت **بلوط** و بلح و مورد و مازو هر یک
از این ادویه که بفرزج بر دارد منع سیلان بکند کزمازک
نیز همین عمل کند **خرامی** ار وانه بفرزج بر دارد و آن
رطوبات از فرج پاک کند و فرج را گرم و خشک
سازد **طرفا** ورق وی موافق زنانی بود که رطوبات
از رحم ایشان روان بود و زمان دراز برایشان
گذشته بود چون در طبیخ آن نشینند بغایت نافع بود
و خاکستر چوب وی چون بفرزج برگیرند همین عمل کند
قرنفل بفرزج برداشتن مسخن فرج بود **جمله ۶ ادویه
ولادت** درین جمله ادویه تسهیل ولادت و
ادویه اسقاط جنین و ادویه اخراج مشیمه و جنین
میت در هم مذکور میشود **ابهل** اگر سه درم با عسل
بسرشند و لعق کنند بچه زنده بکشد و بچه مرده بیندازد
و اگر آبفرزجه بردارد یا بخور کنند بچه بیندازد **اترج**
دیسقوریدوس گوید اگر دانه وی جزئی باد و جزء ظفر

سفید سحق کنند و زن بپاشد در حال بچه بیندازد
چوبک اشنان اگر آبستن بفرزج بردارد بچه بیندازد شقاقل
اگر بفرزج بردارد بچه بیندازد اشنان بچه رم خوردن
بچه مرده یا زنده بیندازد اصل السوس دشواری زادن را
نافع بود بارزد چون بفرزج برگیرند یا بخور کنند بچه بیندازند
و اگر با شراب و مرصافی بپاشامند بچه مرده بیندازند
و اگر با عسل لعق کنند زائیدن آسان کند بابونج
اگر بجوشانند و در آب آن نشینند بچه بیندازند و اگر
بخور نه تسهیل ولادت کند برنجاسف نشستن در طبخ
آن و حمل فرزجه از ان بچه و مشیمه بیندازد برسیاوشان
شرب طبخ آن مشیمه بیرون آورد ورد الکرنب حمل
فرزجه از ان بچه در شکم بکشد بصل النرجس شرب چهار درم
از ان با عسل بچه مرده و زنده بیندازد ثوم در طبیخ ورق
و ساق آن نشینند مشیمه بیرون آورد جاوشیر
چون در عسل بگدازند حمل فرزج از ان بچه بکشد و
بیندازد جدوار جهت تسهیل ولادت یکدانگ سوده
با جلاب بخورد و فرزج از سوده آن مشیمه بردارد

جندبیدستر بچه مرده و مشیمه بیندازد و صاحب مفرده
گوید دو مثقال جندبیدستر و مقداری فوتنج بری بیاشامند
بچه و مشیمه بیرون آورد و صاحب منهاج گوید
زیاده از یکدرم نشاید و چون زن بپشم برگیرد ماده ها
سرد که در رحم بود ببرد حب الغار دو مثقال با پخته
و بقراط گوید یکمثقال نافع بود جهت دشواری ولادت
حجر ولیسقوریدوس گوید برای زن آبستن و جهت
دشواری ولادت نافع است حرف یعنی تخم تره تیزک
بچه بکشد بقوت و بیندازد آشامیدن و حمل فرزجه
از ان حلتیث نیم مثقال حیض راند و بچه بیندازد
و حمل فرزجه از ان همین عمل کند حمص نخود سیاه
بچه بیندازد حنظل حمل آن بچه بکشد اخثاء البقر
بخور آن ولادت آسان کند و بچه مرده بیندازد
و بچه زنده بکشد خطمی لعاب آن با روغن گاو و عسل
خوردن تسهیل ولادت کند خفاش اگر زنی دشوار
زاید زهره او در فرج بمالد در حال زاید خیری طبیخ
وی کل وی حیض براند و رحم را سوده دهد و چون

دران نشینند بچه مرده ومشیمه بیرون آورد واگر
تخم وی با عسل بفرزج بردارند بچه زنده وتباه کند و
مرده بیرون آورد دهن چون با موم روغن
گل بردارد مشیمه وبچه بیندازد
احشاء البقر ضماد کردن وبخور کردن ورم رحم را
نافع بود شرب وحمول ورم گرم رحم را نافع
بود بخور آن ورم رحم را نافع بود
حمل آن با عسل ونشستن در طبیخ آن وخوردن این
طبیخ ورم رحم را نافع بود در طبیخ آن
نشستن وحمول آن بر داشتن ورم ووجع رحم را
نافع بود اکلیل الملک چون با میبختج زنند بجمم کهنه
حمول سازند یا ضماد کنند یا بخور کنند ورم رحم را
نافع بود بنجاسف نشستن در طبیخ آن ورم رحم را
نافع بود زنجبیل فرزجه در زنجبیل وعسل سرشته بردارند
ورم بارد تحلیل کند جمله هشتم در ادویه برودت
ودرد رحم ابرسا اگر با عسل فرزجه سازند بچه
بیندازد وصلابت رحم را ودردی که از سردی بود

نافع بود بصل الزیز پیاز حمول آن در درد رحم که از
سردی بود ببرد بول الصبیان چون بارو غن جاورس
بردارند در درد رحم واختناق را نافع بود تربد چون
بخورند وجعی که نزدیک حیض آمدن عارض میشود
ببرد جدوار حمول آن در دورودت رحم را ببرد
جوزبوا حمول آن در درد رحم را نافع بود جند بیدستر
حمول آن ببشم با دیه در رحم را ببرد حب الغار
حمول آن وجع رحم را نافع بود حلبه در طبیخ آن نشستن
وجع بارد را از رحم ببرد حلتیت حمول آن وجع رحم را
نافع بود خردل روغن آن حمل کردن وجع بارد
رحم را نافع بود خطمی چون با پیه بط وصمغ البطم حمول
سازند ورم رحم را ودرد آن را نافع بود
دارچینی حمول آن در درد رحم را نافع بود درونج
عقربی حمول آن در درد رحم را نافع بود وببرد
جمله نهم در ادویه که منقی رحم باشد از رطوبات
طریق این تنقیه آنست که بعد از انضاج آن فضول
بنشستن در میاهی که منضجات مثل بیخ محک در میاه

دبادهای بارده

دران پخته باشند اشربه مثل شراب اصول و
بزور بدهند تا با درار اخراج آن فضول کند و
بعد ازان فرزجات و انفحات ناشفات بردارد
و نشستن قبل با دویه درین احوال نفع کثیرست
ادویه بهق و برص و کلف و داء الثعلب و داء
الحیه اهبل اگر با سرکه بر داء الثعلب طلا کنند ببرد
اترج چون بر کلف طلا کنند و بر برص ببرد ارنب
خون وی چون گرم باشد بر بهق و کلف طلا کنند
ببرد بقراط گوید سر وی چون بسوزانند و با پیه خرس
و آب سرکه بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود اسفیداج
جالینوس گوید با روغن گل طلا کردن بر داء الثعلب
و داء الحیه نافع بود اشق با زیت بر کلف و
بهق طلا کنند نافع بود اصل القصب اگر با آب
ترمس بر کلف طلا کنند ببرد اصل الکبر اگر با سرکه
بسایند و بر کلف و بهق سفید طلا کنند نافع بود
ایل قرن سوخته وی با سرکه بر برص و بهق سفید
در آفتاب طلا کنند ببرد باقلا بهق زایل کند خاصه

بابوست آرد باقلا کلف ببرد بزر الخطمی اگر با سرکه
در آفتاب بر بهق طلا کنند ببرد بزر الفجل نمش و
کلف و بهق سفید و اثر زخمها چون با آب رازیانه
طلا کنند نافع بود و بر بهق سیاه و سفید با کندش
و سرکه در حمام طلا کنند نافع بود اگر تخم ترب بکوبند
و بجوشانند و بپالایند و با شیر تازه بیامیزند و بر کلف
مالند زایل شود بصل چون با عسل بر بهق طلا کنند
نافع و بر داء الثعلب همچنین بصل النرجس با سرکه بر داء
الثعلب طلا کردن نافع بود بصل الزیر بر بهق سو
د و کلف طلا کردن نافع بود بطیخ کلف و
بهق را از آل و بیخ پاک کند و در تخم وی جلا بیشتر
از جرم وی بود بندق با پوست بسوزند و سحق کنند
و با پیه کهن یا پیه خوک یا پیه خرس بیامیزند و بر داء
الثعلب طلا کنند موی برویاند بیض زرده آن بر کلف
با عسل طلا کنند ببرد تین رطب بهق را نافع بود
ثوم خاکستر وی با عسل در روغن حب البان بر
بهق و داء الثعلب طلا کردن نیک بود و موی برویاند

حرف چون با سرکه بر بهق سفید طلا کنند
نافع بود حلتیث با سرکه بر داء الثعلب طلا کردن نافع
بود خطمی با سرکه بر بهق طلا کردن نافع بود خصوصا که
در آفتاب نشینند زبل الحمام چون با آرد جو بیامیزند و
یا آب بپزند و با اندکی قطران اضافه کنند و با هم سحق
تا مانند مرهم شود و بکتان بر برص نهند نافع بود و تکرار
این عمل برص ببرد زرنیخ هر مسهل گوید که زرنیخ سرخ با
کمیزخر سحق کنند و در سایه خشک کنند و بعد از آن
بر محلی که طلا کنند دیگر موی نروید سقمونیا برص و بهق و
کلف را طلا کردن بغایت نافع بود سلق کلف و
داء الثعلب را نافع بود و موی بر داء الثعلب برویاند
شونیز اگر با سرکه بر بهق و برص طلا کنند نافع بود
شیطرج شیخ الرئیس گوید بر بهق سفید و برص با سرکه
طلا کردن بغایت سودمند بود عسل اگر با قسط
بر کلف مالند زایل کند فلفل اگر سحق کنند و با پیاز و
نمک بر داء الثعلب ضماد کنند بعد از آن که محل نیک
مالیده باشند موی بر آنجا بروید فوه بر برص سفید و

بمالند ر

برنند ر

بهق با سرکه طلا کردن نافع بود قثاء الحمار روغن وی
چون بر کلف بمالند نافع بود قنابری کلف و بهق
زائل کند و سودمندترین چیزها بود جهت برص خوردن
و ضماد کردن و روغن وی مالیدن در اندک روزی
نافع بود قیصوم چون بسوزانند بار و غن تربزه و بر داء
الثعلب طلا کنند نافع بود و مرکبات این باب
جوارش الملوک بهق سیاه و سفید را نافع بود و
تریاق فاروق بهق و برص را نافع بود معجون الثوم
بهق را نافع بود حب ابن الحارث بهق را زائل کند
در سه روز روغن شونیز داء الثعلب را نافع
بود و داء الحیه و کلف و برص را نیز طلا کردن سودمند
روغن بید انجیر کلف را نافع بود روغن بادنجان جرب را
نافع بود ادویه اورام و دمامیل و خنازیر و طواعین
و جذام و جمره و آکله اسفیداج ملین اورام بود با مقل ارزق
و سیخته ورم انثیین را نافع بود اشق خنازیر را بغایت
نافع بود و سلعه و ورمهای بلغمی صلب ببرد اصل الکبر
اورام صلبه بگداز اند افیون نافع بود جهت ورمهای

گرم وریشها را خشک کند اکلیل الملک ملین است و
محلل اورام صلبه که در احشا بود الیه محلل اورام صلبه
بود انزروت منضج ومحلل اورام بود واگر سحق کرده
باندکی نطرون براورام کردن مثل خنازیر وزودی
تحلیل کند باقلا چون با آرد حلبه وعسل بیامیزد محلل
دمامیل بود وورمهای بن گوش را نافع بود اگر با شب
یمانی وزیت عتیق بر خنازیر ضماد کنند تحلیل یابد
بارزد اگر در کنند و بر خنازیر ضماد کنند نافع بود
بابونج ورمهای صلب ابیض بارده را واورام نرم
گرداند بزرقطونا براورام حاره ضماد کردن نافع بود
بزرالمرو منضج ورمها وملینها بود بزرکتان منضج
اورام بود خواه گرم وخواه سرد وخواه اندرونی و
خواه بیرونی بعرالماعز خنازیر را تحلیل کند بقوت
واورام صلبه ببرد بقلة الحمقا بر ورمهای گرم محرق
ضماد کردن نافع بود بنفشه ضماد آن با آرد جو مسکن
اورام حاره بود بیض سفیده آن با آرد باقلا اورام
خصیه را تحلیل کند تین یابس منضج ومحلل اورام صلبه

بود

بود کلنار اگر با به که ومغره بر ورم لطوخ کنند باز گرداند
حلبه آرد وی ورمهای بلغمی صلب اندرونی وبیرونی را
تحلیل دهد وورمها نرم گرداند حضض محلل خنازیر است خبازی
اگر ورق پخته وی اگر بر دمامیل محتاج بشکافتن نهند
بگشاید وماده بیرون آورد وضماد خبازی براورام
حاره مسکن بود اخثاء البقر اورام غلیظ را
تحلیل کند خروع ورق وی چون بکوبند وبا سویق
بیامیزند وضماد کنند ورمهای گرم که در چشم بود تحلیل
کند پخته یا خام هر دو نافعست واورام مزمنه وخنازیر را
بغایت محلل بود خطمی اورام ظاهره را نرم گرداند خل
با ادویه حمره وداحس طلا کردن نافع بود رصاص صفحه
تنک از آن بر هر ماده که پیدا شود بر ظاهر بدن طلا
کردن وبستن بگدازاند واگر عصاره سردی مثل
آب کشنیز تر وروغن زیت یا روغن گل در
صفحه بمالند یعنی صلایه کنند بر روی آن صفحه وبر سرطان
طلا کنند نافع بود زبیب ضماد کردن با شراب بر سرطان
نافع بود زبل الحمام محلل بود چون با سرکه بیامیزند خنازیر را

نافع بود خاصه چون بزر کتان با وی اضافه کنند و چون
با عسل و بزر کتان خلط کنند ورمهای صلب را منفجر
گرداند و چون با آرد جو بیامیزند و در آب پزند و با سرکه
و عسل ضماد کنند سود برد مل و خنازیر و ورمهای صلب
بگدازاند و بصلاح آورد زعفران چون بر حمره طلا کنند
نافع بود سداب محلل خنازیر بود چون ضماد کنند و چون
با سرکه و اسفیداج و روغن گل بر حمره و نمله بمالند نافع
بود سرو ورق وی تنها با سویق جو حمره و نمله را
نافع بود سلق اگر آب وی در موم روغن کنند و بر
ورم نهند ساکن کند سماق چون با آب ضماد کنند منع
حمره کند سمن منضج اورام بود شعیر مرضوض با آتش
گرم کرده بر ورمها نهند بگدازاند و بر وجعی که از حرارة
بود تسکین کند و آرد جو با انجیر بزند و بر ورم بلغمی و
بر ورمهای گرم نهند بگدازاند و چون با راتینج و زفت
و سرگین کبوتر بیامیزند و بر ورمهای صلب نهند
نضج دهد و چون با زفت تر و موم و بول کودکان
که محتلم نشده باشند و زیت بیامیزند و بر خنازیر نهند

نضج دهد و بر همه ورمهای گرم چون حمره و جمره و
فلغمونی و امثال آن نافع بود و اگر آرد جو و آرد
باقلا با آب پخته بر ورم انثیین نهند نافع بود شمع
ورم انثیین را نافع بود صابون ورمها را نضج دهد
و چون بر اورام بلغمی که دشوار نضج یابد نهند
بگدازاند و چون بسرشند با ادویه که گشاینده اورام
بود مانند حرف و سرگین کبوتر و اصل قثاء الحمار
فعل وی قوی گرداند صندل احمر محلل اورام گرم
بود و منع ماده بکند و بر حمره طلا کردن نافع
بود ضفدع گوشت آنچه نهری بود چون با زیت
و نمک بپزند نافع بود جذام را صندلین با آرد
باقلا و آب کاشنی ورم حار انثیین را نافع بود
طحلب طلا کردن بر اورام حاره و حمره بغایت مفید
بود خاصه ورم انثیین طباشیر ریش قضیب را
نافع بود طرفا ابن وافد گوید زنی را جذام ظاهر شد
پس از طبیخ وی با موزخنه نوبت بیاشامید ازوی
زایل شد و گویند تجربه کردیم زنی را که او هم صحت

یافت ومفید بود طین ارمنی طالحو را خوردن
وطلا کردن نافع بود عسل اگر با آرد حواری سرشند
وبر سر ورمهای بخته نهند بکشاید وچرک آن بکشد عظام
استخوان بال مرغ سوخته را بر ریش انثیین زرور کردن
نافع بود عنب الثعلب ورمهای گرم را در آخر ضماد کردن
نافع بود ویا اسفیداج وروغن گل بر نمله وحمره طلا کردن
سود دهد وبآب وی غرغره کردن ورم زبان را نافع
بود وچون همچنان بکوبند وبر سرطان ریش شده
نهند ساکن گرداند وچون بآن ادمان کنند بصلاح
آورد فوفل بر ورمهای گرم غلیظ طلا کردن نافع
بود فوتنج جبلی بر آثار سیاهی که در بدن بود ضماد
کردن نافع بود خاصه چون با شراب بخته باشند وطبیخ
وی در حمام جذام را نافع بود وچون با سویق ضماد
کنند ورم گرم را ساکن گرداند فوتنج نهری چون
با شراب بزند وبر صاحب جذام ضماد کنند
نافع بود قثاء الحمار بیخ وی چون بدان مضمضه کنند
باپست جوهر ورم بلغمی کهنه که بود تحلیل دهد وچون

با صمغ البطم بر جراحات نهند بچسباند وچون
مجذوم طبیخ ورق وبیخ وی بپاشاند نافع بود واگر
بیخ وی سحق کرده بر ورم بن گوش وبر اورام بلغمی
که در گردن بود نهند بکدازاند قرع آب وی با روغن
گل ورم دماغ را نافع بود وچون جراده وی با آرد
جو ضماد کنند بر حمره روع ماده بکشد ودرد آن ساکن
کند قنه ملین ومحلل بود خنازیر را کبر ورق و
بیخ وی چون بکوبند وبر خنازیر واورام صلبه لطوخ
کنند بکدازاند کرم خاکستر آن قروح را نافع بود کرنب
منضج صلابات بود وورق وی چون بکوبند وضماد
کنند تنها یا با سویق مجموع اورام را نافع بود واگر
کرنب سوخته با بیاض بیض بر ورم حاره خصیه
ضماد کنند نافع بود کزبره خنازیر را نافع بود وچون با
سویق بر حمره ونمله ضماد کنند وعصاره وی با عسل ورم
خصیه را نافع بود چون آرد باقلا زخار بر ضماد کنند بکدازد
وچون با سرکه واسفیداج وروغن گل بیامیزد جهت
ورمهای گرم نافع بود وچون خشک وی کوفته با بعضی

یا تروی مضمضه کنند جوشش و دانها که در زبان و
دهان بود زائل کند **مکون** چون با زیت و عسل
بیامیزند و بر ورم انثیین که از گرمی بود ضماد کنند نافع
بود **لبن النسا** ریش و ورم خصیه طفلان کوچک را
نافع بود **مخ** محلل و ملین صلابات بود **مرمر** و بسقوردیوس
کوید چون بسوزند و با راتینج و زفت بیامیزند ورمهای
صلب بگدازاند **مغز قلم گاو** با موم ورم قضیب و
ریش آن را نافع بود **مسن** زیتی سبز بکشند و بریان
کنند با آتش و سحق کنند با سرکه و نطرون این طلا نافع است
خنازیر و سرطان و آکله را **مرزنجوش** سحق کرده با روغن
گل و موم ورم خصیه را نافع بود **مصطکی** اورام
معده و امعا و جگر را نافع بود **مغره** چون در سرکه
حل کنند و بر حمره و مجموع ورمهای گرم طلا کنند نافع
بود خواه ریش شده را و خواه ریش نشده ورم را
بگدازاند **مقل** طاعون را نافع بود و چون با لعاب دهان
روزه دار حل کنند چون مرهم گردد و بر ورم حنجره
نهند نافع بود و خنازیر را تحلیل کند و صلابات اعصاب

و تعقد

و تعقد آن و ورم انثیین را نافع بود **ملح** اورام بلغمی
و جذام را سود دهد چون با مویز و عسل ضماد کنند دمامیل را
نضج دهد و با فوتنج و خمر یا عسل منضج اورام بلغمی بود
که عارض انثیین شود **مومیائی** محلل بود ورمهای بلغمی را
نافع بود **نانخواه** چون سحق کنند و با عسل سرشته و
طلا کنند بر هر درد که باشد در هر موضع که بود و ورم آن را
تحلیل کند **زرد** طلائیست مرکب از صندل سرخ و گل
ارمنی و فوفل و اقاقیا و حضض و اسفیداج و مرداسنگ
ورمهای گرم را نافع بود **هندبا** چون ورق وی بکوبند
و بر ورم گرم نهند بگدازد و سرد کند و اگر با آب کاشنی
و خیار چنبر غرغره کنند نافع بود و ورم حلق را **اما**
مرکبات این باب تریاق فاروق جذام را نافع بود
مثرودیطوس ورمهای صلب را نرم کرده اند **ایاره**
لوغاذیا جذام را نافع بود **ایاره ارکیغانیس** خراجات
که از اخلاط غلیظه بر جسد برآید نافع بود **ایارا**
البقراط جذام را سود دهد **ادویه جراحتها و نصول**
و شوک و گرد جبر آبار که آن سرب سوخته است

بر ریشهای مفاصل و ذکر و خصیه و بواسیر و سرطان
باشیدن نافع بود آبنوس اگر حل کرده بر سوختگی آتش
طلا کنند نافع بود و اگر نشارهٔ آن بغایت سحق
کرده بر ریشهای زشت افشانند خشک گرداند و در
خشک بندها که از زخم کارد و شمشیر آید هیچ مجرب‌تر
از نشارهٔ آبنوس نیست اثمد اگر سوده بر جراحت تازه
افشانند نافع بود اما چون نیک شود سیاه بود
و همچنین ریش قضیب و اعضائی که مزاج آن
بخشکی گراید نافع بود اسفند چون بسوزانند و خاکستر
آن بر زخمی که در ساعت زده باشند بند کنند نافع
بود و مجفف ریشهای بلغمی بود آس یعنی مورد شکستگی
اعضا را نافع بود تطول کردن و اگر کوفته بر سوختگی
آتش باشند بغایت نافع بود و ورق وی و حب
وی ورم حار انثیین را نافع بود اسفیداج ویسقوریدس
گوید مبرد جراحات ظاهر بدن و ملین اورام بود
اشق با انگبین حل کرده بر سر جراحت کنند هر چه در
جراحت مانده باشد بکشد اشنان گوشت زیاده بخورد

اصابع [illegible] ریشهای کهن را نافع بود اصل القصب
اگر کرفته بر عضوی که آهن در وی باشد ضماد کنند
بیرون آورد اصل الکبر اگر کوفته بر ریشهای بد باشند
یا ضماد کنند بصلاح آورد افسنتین اگر بر ورم صلب
ضماد کنند نافعست اقاقیا جهت عصبهای کوفته
خورده ضماد کردن نافعست الیه در طلاها جهت شکستگی
اعضا نافعست انجبار شکستگی اعضا را نافع بود باقلاء
مقشر چون یکدانه نصف بر زخمی که از آن خون رود بنهند
خون باز دارد بردی سوختهٔ وی اگر بر جراحت تر باشند
خشک گرداند و اگر در سرکه خیسانند خشک کنند و
بر جرح ناسور باشند نافع بود بزر حزا البستانی نافع بود
جهت ریشهای خورنده و چون کوفته بر آن ضماد کنند
ریشهای عفن پاک کند بزر الکتان منضج ریشها بود خواه
گرم و خواه سرد اندرونی و بیرونی و هر جراحت که از
خارج بدن بود بصلاح آورد و مقوی اعضا بود دیسقوریدس
ور وفس گوید چون بسوزانند و سحق کرده بر ریش مقعد افشانند
خشک گرداند و زایل کند بزر الانجره اگر کوبند و بر ریشها

خورنده و سرطانات افشانند نافع بود [illegible] خراز
و ریش سر را نافع بود بیض منع ورمها بکند و سوختگی
که از آب گرم بود بیشم بدان مالیدن نافع بود و سفیدهٔ
وی بر سوختگی آتش طلا کردن نافع بود و پوست وی
سوخته با پوست پیاز سوخته و غربال سوخته ریش قضیب را
نافع بود بغایت تشمیع چون بغایت سحق کنند ریش
قضیب را نافع بود توتیا ریشها را نافع بود حتی سرطانات
و در مرهم جهت ریش قضیب و خصیه بغایت
نافع بود و اورام مقعد را بغایت نافع بود تین انجیر
نارسیده با عسل ریشهائی که از آن رطوبت روان
بود نافع بود جبن عتیق مصلح ریشهای بد بود چون با
زیت سحق کرده بمالند جدوار بر ریشهای پلید
و ریش کهن کوفتهٔ آن اندکی پاشیدن نافع بود و
گوشت مرده بخورد و جراحت بصلاح آورد حمص چون
بر شکستگی استخوان طلا کنند نافع بود جلنار ریشهای
کهن را نافع بود حب الرمان چون عصاره ترش وی
بپزند و با عسل بیامیزند ریشهای پلید را نافع بود و گوشت

زیاده بخورد حرف ریشی که آنرا شهدیه خوانند نافع
بود حمص ریشهای پلید را نافع بود و شکستگی استخوان را هم
حرف سرطان مرهمی که از وی بسازند جراحتها را زود
بصلاح آورد و قرحها را نافع بود خطمی دیسقوریدوس گوید
مجبر اعضای منکسر و مقوی آن بود و سوختگی آتش را
نافع بود خل پشم ناشسته بآن تر کنند با اسفنج و
بر جراحت نهند منع ورم بکند و ورمی که از سوختگی
آتش حادث شود نافع بود و ریشهای پلید خورنده را
چون دائم بسرکه بشویند دهن الحلبه بر ریش قضیب
مالیدن نافع بود دفلی اگر ورق وی کوفته بر ریشها افشانند
خشک گرداند و سوختگی آتش را سود دهد و خاکستر وی
ریشهای چرکن را زایل کند و ثمر وی چون با پیه بر سوختگی
آتش نهند نافع بود دم الاخوین جراحتهای تازه را
سودمند بود و روفس گوید ریشها را نافع بود چون
بر آن افشانند دم الانسان اگر با آرد شلم بسرشند و با [illegible]
تر و عسل طلا کنند بر هر ریش که در اعضا باشد خاصه
در ساق و ریشها که آب از وی روانه بود بصلاح آورد

خشک

دماقوس اگر بجوشانند و ضماد کنند بر موضعی که قطع خواهند
منع حس بکند **راتنج** گوشت در ریشها برویاند لیکن
مهیج الم بود و ریشها را باصلاح آورد با گلنار و عرق و
امثال آن **روسختج** ریشها پاک گرداند و بصلاح آورد
و منع ورم بکند و گوشت زیاده بخورد و ریشهاء بد
که در بدن بود منع کند **رصاص محرق** بر ریش قضیب
ذرور کردن نافع بود **ریش** اگر سوخته بر جراحت افشانند
خشک گرداند **زبل الحمام** خشکریشه که حادث شود
از آتش فارسی چون با عسل و بزرکتان خلط کرده بنهند نافع
بود و چون با زیت بپایند سوختگی آتش را سود
دارد بران طلا کردن **زراوند مدحرج** با بیخ نی بکوبند
و با عسل بسرشند و طلا کنند خار و پیکان بیرون
کشد و هم زراوند مدحرج و هم زراوند طویل
گوشت برویاند و قروح خشک گرداند **زرنیخ** گوشت
زیاده بخورد در ریشها و با پیه بر جراحت نهند نافع
بود و زرنیخ سرخ اگر در موم روغن کنند نافع بود
جهت سوختگی آتش **زفت یابس** جهة ریشهای فاسد

از رطوبت پاک گرداند و گوشت در ریشها برویاند
و مفتح و محلل و ملین جراحات بود و بر موضع ضرب
طلا کردن سود دهد **زنجار** خورنده گوشت صلب
بود و در مرهمها که در جهت ریشهای بلید که در بدن بود
نافع باشد نافع بود و چون با عسل بسرشند با
با سرکه بپزند نافع بود جهت اعضای خشک مزاج **زنجفر**
گوشت در ریشها برویاند و چون در مرهم کنند سوختگی
آتش را سود دهد و جراحتها باصلاح آورد و اگر ذرور
کنند بر آکله نافع بود و بر ریشهای عفن و قطع خون
رفتن بکند **سداب** با سرکه و اسفیداج و روغن گل
ریشهای تر که بر سر بود مالیدن نیکو بود **سرنج** اگر با زیت
بپزند تا چون مرهم شود گوشت در جراحتها برویاند
و از گوشت مرده پاک کند و خون رفتن باز دارد و در
مرهم جهة سوختگی آتش نافع بود **سعد** ریشها که مشکل
بود عجایب سود دهد **سکبینج** ضماد آن جذب سلی و شوک
بکند **سلق** ورق وی سوختگی آتش را نافع بود
بر ریش قضیب ذرور کردن نافع بود **سماق** چون

ورق وی بپزند و عصاره وی بگیرند چنانچه غلیظ شود
وبا آب لسان الحمل طلا کنند بر ریشهای پلید هر چه
باشد خشک گرداند **سمن** چون به بنبه ضماد کنند بر قرحه
خشکریشه را زایل گرداند و اگر با بنبه بر دهان جراحتی
نهند که خواهند مندمل نشود منع اندمال کند **سنباذج**
چون با آتش بسوزند و سحق کنند بر ریشها و بثرهای عفن
که در از کشیده باشد و کهن شده زرور کنند زایل
گرداند **سورنجان** نافع بود جهت جراحتهای کهن **شحم**
بط و موم زرد ریش قضیب را نافع بود و همچنین شحم
دجاج و موم **شعر** اگر بشراب صرف و زیت تر کنند
و بر جراحت سر نهند منع تورم آن بکند **شونیز** چون
سحق کنند با بول و بر ریشهای سر نهند و بر ان ادمان نمایند
ریش پاک گرداند و موی بر وياند و چون بریان کنند
با تشی آهسته و بکوبند و بگلاب بسرشند و طلا کنند بر
ریشی که در ساق پیدا شود بعد از ان که ریش را ببرکه
شسته باشند زایل کند و بحال صحت آورد **صابون**
نمش زایل کند و بحال صحت آورد و چون بجوشانند با رغن

کل

کل و بر ریش سر کودکان طلا کنند بیابی چند نوبت
خشک گرداند و زایل کند چون طلا کنند بر ریشهای
شهدیه و هفت روز رها کنند بعد از ان بآب گرم
بشویند هیچ دوا بهتر از ان نبود **صبر** سودمند
بود ریشهای مشکل را خاصه در ذکر و دبر و چون
بآب بگدازند و طلا کنند یا سوده بر ان افشانند
صدف نافع جراحتهای خبیث هست از سبب آنکه
مجفف بی لذع و چون با سر که بسرشند و عسل یا
شراب نافع بود جهت جراحتهای متعفن خبیث
و صدف جذب سیلی و عظام بکند و ریش چشم را
نافع بود و سوختگی آتش را سود دهد و صدف سوخته
ریشها را پاک کند **صمغ البطم** و تخم و چوب وی ریش
قضیب را نافع بود **عظام** استخوان کهن چون بسوزانند
نافع بود جهة ریشها که در اعضای یابس المزاج بود
مانند ذکر و امثال آن چون سحق کنند استخوان پوسیده
ریزیده که در دیوارها بود و بگلاب بسرشند و بر ریشها
ضماد کنند نافع بود و چون سحق کنند بماء الشعیر بسرشند

وطلا کنند بر اثر آبله و غیر آن زایل کند **عنب الثعلب** چون
آب وی با اسفیداج بیامیزند و بر سوختگی آتش و آبله ریش
شده طلا کنند خشک گرداند و چون همچنان بکوبند
و بر سرطان ریش شده نهند باصلاح آورد **قرع** پوست
کدوی خشک ریش ذکر را نافع بود و همچنین قروح جمیع
اعضای یابس المزاج و سوختگی آتش را بار و غن
کاو بسرشند **قثاء الحمار** چون خشک کرده سحق کنند
و بر آثار و سیاهی که از قروح مانده باشد طلا کنید برد
قطن چون بسوزند و بر جراحت نهند خون باز
دارد و گوشت مرده نهند بخورد **قنفذ** و بعضی مردم
آنرا لعل معبری میگویند قروح را نافع بود و آثار آن ببرد
کندر خون به بندد از هر موضع که بود و چون
با بیه بط بیامیزند و بر ریش سوختن بآتش و شقاق
اطراف از برد طلا کنند نافع بود و چون با نطرون بیامیزند
و سر بدان بشویند ریشهای تر زایل کند **لبن** چون با
عسل بیامیزند ریشهای اندرونی را از اخلاط غلیظ
پاک گرداند و نضج دهد **مر** منع عفونت کند تا دی

کهنه وی برد

کهیت را

که هیت را نگاه دارد از تغیر و نتن و اثر ریشها زایل
کند و چون بر ریشهای سر پاشند نیکو گرداند **مرقشیا**
گوشت زیاده بخورد و در مراهم قروح محلل بود
مرداسنگ ماده مرهمها بود و گوشت در ریشها
برویاند **مرارة البقر** زهره گاو زرد در مرهمها منع قروح
از فساد بکند و چون با عسل بیامیزند ریشها را نافع بود
مغره گل شیر خشت ضماد آن بر سوختگی آتش رد ع
ماده بکند و ورم بگدازد و ریش را خشک گرداند
مغاث ضماد آن شکستگی استخوان و کوفت را نافع
بود **مومیائی** قلع و کسر و سقطه و ضربه را خوردن و
طلا کردن نافع بود **نوره** مجفف بی لذع بود گوشت
زیاده و سوختگی آتش را بغایت نافع بود و از هر
موضع که خون روان بود نهادن نوره بر ان قطع
سیلان بکند **نوی التمر** سوخته آن ریش را نافع
بود **ورد** گوشت و ریشهای عمیق را برویاند **ورق
الدلبه** چون نیکو بسایند و بر قروح افشانند خشک
کند و سوختگی آتش را نافع بود **ورق الغرب** چون

بکوبند و بر جراحت باشند کوشت بر دیاند ورق
البلوط کوفته بر جراحة باشند کوشت برویاند وبجال
صحة آورد قروح عسره باصلاح آورد ورق السوسن
برک مهک چون کوفته بر قروح باشند تخفیف کند
بی لذع ادویه ثؤلول و بثور و جرب و قوبا و حکه و
حصبه و شری و سعفه و خراز و رش و نمش اسفیداج
سعفه و بثره را نافع بود چون بار و غن طلا کنند بادآورد
جالینوس کوید جرب را نافع بود بادنجان اکر بسوزند
وخاکستر بر ثاآلیل طلا کنند نافع بود بابونج اکر بر جرب
بر ضماد کنند ببرد بصل با عسل بر قوبا طلا کردن نافع بود
بصل الزیر با زروه تخم بر ثاالیل طلا کنند زائل
کند بعر الضان با سرکه بر ثاآلیل طلا کردن نافع بود
بنفشج ورق وی بر جرب صفراوی و دموی طلا کردن
نافع بود بول الناس حکه و سعفه و جرار را نافع بود
تین رطب بر ثؤلول طلا کردن نافع بود ثوم با
عسل و روغن بجرب و قوبا مالیدن نافع بود خرنوب
اکر موم روغنی سازند که آب کبکر نخورده آن داده

باشند و بر رش که بر روی پیدا شود بمالند زائل کند
حرف جرب ریش شده و قوبا را با آب نمک مالیدن
نافع بود و سحق کرده با عسل بر نمش طلا کردن یا با صابون
نمش زائل کند و بشره را بحال خود آورد و ورق وی
چون خشک شود بقوت تخم بود اما چون تر بود
قوت وی کم بود بسبب مائیة خبازی ورق وی با
بول ضماد کردن بر سوسه سر زائل کند خبز نان
نرم خشکار چون با آب و نمک تر کنند و بر قوبا
کهن ضماد کنند زائل کند خبث الفضه جرب
و سعفه و برش را نافع بود خثاء البقر اکر بر ثالیل
بندند قلع کند خردل برد و قوبا ضماد کردن بغایت
سودمند بود و اکر کسی را قوبائی باشد که بهیچ
چیز زائل نشود بکیرد خردل کوفته وقتی که از حمام بیرون
آمده باشد و کرباس پاره بر انکشت پیچد و بر قوبا مالد
زرداب بسیار از آن روان شود و صحت یابد و
مجربست خل چون صوف ناشسته بر آن تر کنند
با اسفنج و بر نمله و قوبا نهند نافع بود دارچینی

چون سحق کرده باسرکه برقوبا طلا کنند نافع بود **دار**
ورق وی سحق کرده باسرکه بر جرب ریش شده
مالند سود دهد ورطوبت شر وی چون بر روی
مالند جلائی تمام دهد **دفلی** اکر ورق وی باب بجوشانند
وبپالایند بهر یک رطل نیم رطل زیت کهنه بنهند و
بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند پس یک رطل
موم سفید بر آن روغن نهند و بر جرب مالند
حکه را بغایت نافع بود **راوند** باسرکه برقوبا
طلا کنند زایل کند **رصاص** اکر صحیفه از اسرب
بسازند تنک و بر بثور که بر عصب پیدا شود نهند
زایل کند **روث الحمار الاهلی** سرکین خر خشک
کرده آن چون کوفته و بیخته با کوکرد سحق کنند و در روغن
کنجد کنند و شب بمالد و بامداد مصل و عدس کوفته
بحمام برد و پیش از انکه بر خود ریزد بمالد و بنشیند تا باغوز
فرود آید بعد از آن آب بر خود ریزد بمالد و بنشیند
بغایت نافع است **زاج** جرب و سعفه و ناسور را
بغایت نافع بود **زبیب** چون سحق کرده باشراب

ضماد کنند بر هرچه ضماد کنند پیدا شود در پوست
مثل جدری وریش شهدی نافع بود (نهاکی کنند) **زبد** قوبا وسعفه
خشک چون بدان بمالند نافع بود **زبل الحمام**
قوبا را نافع بود وسعفه را **زرنباد** دیسقوریدوس
کوید جرب کودکان را سه درم با عسل بسرشند وطلا کنند
چند نوبت زایل کند **زرنیخ** جرب وسعفه را نافع
بود و باز رفت برموضعی که در دو خون مرده بود
بسبب ضرب آن اثر به بندد **زفت** قوبا را نافع
بود **زنجار** جرب را سود دهد **زیبق** بار وغن کل
جرب وحکه را نافع بود **سمن** خابار وغن کهنه طلا
آن جرب کهنه ببرد **سلق** جراز و ثالیل را نافع بود
چون آب وی با عسل بر قوبا طلا کنند ببرد واکر سر
باب وی بشویند شپش نکشد **شاهترج** چون آب
وی همچنان خام بیاشامند خلطهای سوخته و جرب
وحکه که سبب آن از خون عفن و صفرای سوخته و بلغم
عفن بود همه را نافع بود شربتی از ین آب نیم رطل
بغدادیست اما با قند بخته چون تخم او یا ورق

خشک او باب خاکستر سرشته در حمام باعضا بمالند
جرب وحکه را زایل کند و چون تمر هندی در آب آن
حل کرده بپاشامند حکه و جرب را زایل کند **شعیر** با سرکه
گرم کرده بر جرب ریش شده ضماد کردن نافع بود
شقایق النعمان نافع بود جهت نمش و جرب ریش شده
وقوبا **شونیز** قلع ثالیل وخیلان وجرب ریش شده
وقوبا بکند **شیطرج** جرب وشیطرج با سرکه طلا کردن
بغایت نافع بود **شرج** خوردن وی باب مویز حکه دموی
وبلغمی را ببرد **صابون** چون در میان خرقه صوف نهند
وضرار وقوبا را بآن محکم بمالند ببرد واگر با هم چندان
نمک بیامیزند حکه وجرب ریش شده را نافع بود
واگر بر نمش طلا کنند زود ببرد واگر سر بدان بشویند در
حمام شپش بکشد **عظام** استخوان پوسیده چون سحق
کنند وبماء الشعیر بسرشند وطلا کنند بر اثر آبله وغیر آن
زایل کند **عفص** چون با سرکه بر قوبا طلا کنند ببرد **فجل**
تخم وی بر برش ونمش که بر روی بود طلا کردن نافع
بود **فوه** با سرکه بر قوبا طلا کردن نافع بود وبدن را بهار کی

تقشر را

که بود ببرد **قثاء الحمار** سحق کرده چون خشک کنند
و بر جرب ریش شده وقوبا واثرهای سیاهی که اندام و
ریش روی بماند طلای آن نافع بود **قرطم**
انواع جرب را نافع بود **قرطاس** سوخته وی سعفه را
نافع بود **کبریت** جرب ریش شده وقوبا با صمغ البطم
نافع بود وچون با خاکستر سرشند و بر قوبا نهند نافع
بود **کرفس** اگر عصیره وی با روغن گل وسرکه در حمام
بر اعضا بمالند هفت روز پیاپی حکه وجرب را نافع
بود **کراث** چون با سماق بر ثالیل ضماد کنند نافع
بود **مر** آثار قروح ببرد وچون با سرکه بر قوبا بمالند
نافع بود واگر در آب نارنج حل کنند و بر سعفه
طلا کنند و بر آن مداومت نمایند زایل شود و
خشک گرداند وچون با سرکه و روغن گل حل کنند و
بر جرب ریش شده وحکه وغیر آن طلا کنند ساکن
گرداند **مرداسنگ** اثر سیاهی وخون مرده واثر آبله
زایل کند ومنع عرق بکند **مقل** با سرکه بر سعفه طلا کردن
نافعست **نخاله** با سرکه گرم کرده بر جرب منقرح ضماد

کردن نافعست **امام کبات این باب** مرهمی از برای جرب **تخم ریباس** کتیرا مغز بادام تلخ بنفشه خرزهره تخم خیار مثل همه روغن بنفشه دو مثل ادویه موم ربع روغن مرهم سازند **طلاء الجرب الیابس** عروق بورق ملح قسط جلو کنجد شش از هرکدام درمی میعه سائله شش در حمام طلا کنند با سرکه شراب و روغن کل سرخ و سه ساعت صبر کنند و بشویند و بعد از آن روغن کل بمالند **دقلی** وخاکی من کل واحد خمسة دراهم کبریت اصفر وزراوند طویل من کل واحد خمسة دراهم بطلی بمن ورد و خل و خمر اما فی الشمس او الحمام **اخری** زاج دم الاخوین وسنا مکی من کل واحد درهمان عروق اربعة دراهم سمسم و لور مر من کل واحد ثلثة دراهم یطلی بمن ورد و خل خمر این سرطان این میل منقول شد **ادویه دفع سموم و هوش** اترج دروی تریاقیه هست جهة گزندگی مار و جراره و گزندگان موذی عصاره قشر آن گزندگی افعی را نافع بود و دانه اترج چون دو مثقال مقشر با آب نیم گرم بیاشامند نافع بود و اگر

دانه اترج کوفته بر موضع گزندگی عقرب طلا کنند سود مند بود **ارنب** خون وی بریان کرده دفع سموم بکند و پنیر مایه وی نیم مثقال با دو زهر مجموع زهرها کشنده بود و یکقیراط از آن با شراب پخته کهنه بیاشامند گزندگی مار و زنبور و مجموع گزندگان را نافع بود **اسفیداج قلعی** گزندگی عقرب بحری و تلسن بحری را نافع بود چون بمالند **آس** تخم وی گزندگی عقرب و رتیلا نافع بود **شهر غاز** دفع مضرت سموم بکند چون بیاشامند و با دو زهر ادویه کشنده بود **انافح حیوانات** جدی و آهو و حمار وحشی و گوساله گاو و میش و گاو کوهی چرکی که در شیب چشم وی جمع میشود در عمل بر تریاق فاروق میکنند و خون وی بریان کرده دفع هم سهام ارمنیه میکند و شاخ وی چون بخور کنند گزندگان بگریزند و اگر پاره پوست وی با خود نگاه دارند هیچ مار گرد حامل او نگردد و اگر قضیب او خشک کرده بر بازو بندند هیچ گزنده گرد حامل آن نگردد **بصل** بر گزندگی سگ

دیوانه واقعی نهادن نافع بود وبوسدن و خوردن دفع
باد سموم بکند **بصل الزیر** جهت سمها و گزندگی عقرب
و رتیلا خوردن وضماد کردن با انجیر نافع بود **بعر الماعز**
باشراب بر گزندگی افعی ضماد کردن نافع بود و
خاکستر آن باسرکه گزندگی سگ دیوانه را سود دهد
و گزندگی زنبور را نیز نافع بود و هم آن جذب کند
بقلة الحمقا آب وی گزندگی جانورانرا سود دارد
بیض همچنان خام چون بیاشامند گزندگی ماررا نافع بود
تفاح سموم را نافع بود و چون ورق وی بکوبند و
ده درم از ان بیاشامند دفع زهرهای کرم و گزندگی
جانوران بکند و شراب وی گزندگی عقرب و هر
زهر کرم که باشد سودمند بود **توت حامض**
پوست درخت وی تریاق شوکران بود و آب
وی آشامیدن گزندگی رتیلا را نافع بود و آب ورق
وی آشامیدن نافع بود **تین رطب** لبن وی
گزندگی عقرب و رتیلا را نافع بود و نارسیده وی با عسل
گزندگی عقرب و سگ دیوانه را سود دهد و همچنین

مالیدن

ورق با کرسنه و شراب گزندگی ابن عرس را طلا کردن
نافع بود خوردن انجیر موجب امن از سموم بود **ثوم**
گزندگی مجموع جانوران و سگ دیوانه و ابن عرس
و عقرب و افعی باشراب خوردن وضماد کردن نافع
بود **جبن رطب** دفع مضرت کسی که مرداسنگ
خورده باشد بکند **جوز** اگر با انجیر و سداب بخورند پیش
از ادویه قتاله باد زهر آن بود و اگر بعد از ان بخورند
همین سبیل و چون با عسل و نمک و پیاز بر گزندگی
سگ دیوانه و گزندگی آدمی نهند نافع بود **حب**
الغار گزندگی جمیع جانورانرا نافع بود و قویس گوید تریاق
همه زهرها بود **حجر التیس** اگر با آب رازیانه بسایند و
بر گزندگی مار طلا کنند در ساعت درد بنشانند
و از مردن خلاص دهد و جمیع گزندگیهای جانوران و
سمهای نباتی و حیوانی و معدنی خوردن و طلا کردن
بغایت نافع بود و شربتی دوازده جو و هر کس
که هر روز نیمه دانگ بخورد ایمن باشد از همه آفتها و
زهرها محروری مزاج را سود دهد بسبب آنکه وی

نیز بخاصیت عمل میکند نه بطبیعة حجر الحیة گزندگی
مار را نافع بود و خوردن و با خود داشتن و بر موضع
زهر نهادن و تعلیق کردن و چون بسایند و با خود
دارند جالینوس گوید که نافع بود حرف بر گزندگی
جانوران ضماد کردن نافع بود و از بخور وی گزندگان
بگریزند خرا گزندگی جانوران را نافع بود خاصه
عقرب حضض جهة گزندگی سگ دیوانه نافع بود
طلا کردن و آشامیدن حلتیث بر گزندگی سگ
دیوانه نهادن یا با شیر آشامیدن بغایت نافع
بود و چون با زیت بگدازند و بر گزندگی عقرب
و رتیلا نهند نافع بود حمص چون بسرکه خوسانند گزندگی
گزندگی جانوران و داروهای کشنده را نافع
بود حنظل بیخ وی گزندگی افعی و عقرب را نافع
یا طلا کردن نافع بود شربتی دو درم خبازی ورق
گزندگی زنبور و نحل را ضماد کردن نافع بود خام ورق
و بیخ وی جهت زهرها و داروی کشنده و گزندگی
رتیلا ضماد کردن نیکو بود و چون بر گزندگی عقرب

ضماد کردن نافع بود خاصه با زیت خثاء البقر
گزندگی زنبور و نحل را نافع بود و مجموع زهرها را
نافع بود چون بخورند و گرم بر بدن نهند و چون سرد
شود بردارند و دیگر بار نهند چند نوبت خرء الدیک
والدجاج تریاق فطر خانق بود و با عسل خوردن
و سرگین خروس سحق کرده اگر بر گزندگی سگ
دیوانه نهند سود دارد خل سرکه انگور بجنس گزندگی سگ
دیوانه را سود دارد و گزندگی جانوران بر موضع
زخم گرم کرده وقتی که بدن سرد شده باشد
هم و اگر بدن گرم بود سرکه سرد بدان موضع نهند
جهت دفع مضرت فطر کشنده و افیون و خانق
النمر گرم کرده بیاشامند و شیر که در شکم بسته بود
با نمک بیاشامند خطمی طبیخ وی بر گزندگی
زنبور و نحل مالیدن سود دارد و چون با زیت
و سرکه بر اعضا طلا کنند دفع مضرت گزندگان
کند و اگر ورق وی با اندکی زیت ضماد
کنند بر گزندگی جانوران نافع بود خمر زهرها را

نافع بود **دارفلفل** جهت گزندگی جانوران خوردن
وبار وغن طلا کردن نافع بود ورماخس گویند زهرها
کشنده را نافع بود و گزندگی افعی شربتی نیم درم
دارچینی زهرهاء گزندگان را نافع بود خاصه عقرب
با انجیر ضماد کردن **دجاج** دماغ وی گزندگی
جانوران را نافع بود و چون بشکافند و همچنان
گرم بر موضع گزندگی جانوران نهند و زمان
زمان بدل کنند نافع بود و منع سریان سم بکند
دفلی اگر با شراب و سداب جوشانیده باشند
گزندگی جانوران زهردار را نافع بود و
ورق و فقاح وی سم حیوانات بود **دلب**
ثمر وی چون تر بود با شراب بیاشامند گزندگی
جانورانرا نافع بود **دهج** اگر جا کرده کسی را دهند
که زهر خورده باشد بخور دهم مهلک بود و
اگر بر موضع گزندگی عقرب مسح کنند در ساکن
کند **دیک** چون بشکافند کشته و گویند زنده بر گزندگی
عقرب وافعی و در مار نهند بغایت نافع بود **رازیانج**

اگر طبیخ وی با شراب بیاشامند گزندگی جانورانرا
نافع بود و بیخ وی چون بکوبند و با عسل بیامیزند
و بر گزندگی سگ دیوانه ضماد کنند بغایت سود
دهد **رماد حطب الکرم** چون با سرکه ضماد کنند بر گزندگی
جانوران سود دارد و همچنین گزندگی سگ دیوانه
زبد دفع زهرها بکند و چون بر گزندگی افعی مالند
سود دهد **زرنباد** گزندگی جانورانرا سود دهد تا
بحدی که نزدیک بجدوار بود و اگر در خانه بخور کنند
مور بگریزد و باز نگردد **زنجبیل** گزندگی جانوران
زهردار را نافع بود **زیبق** مقتول وی جهت قتل
شپش خصوصیتی دارد و در موضعی که دود وی
برود مار و عقرب و گزندگان بگریزند و اگر نگریزند
بمیرند **سداب** خوردن ورق وی تنها یا با انجیر خشک
دگر دکان دفع سموم قتاله بکند و موافق ضرر جانوران
بود و اگر بیاشامند یا ضماد کنند گزندگی عقرب
و مار و رتیلا و سگ دیوانه را سود دهد و دافع زهر
بود **سرطان نهری** خاکستر وی بر گزندگی سگ

دیوانه باسه که استعمال کنند در غایت کال نافع بود و
اگر با خطیا نا پنج جزو و خاکستر وی ده جزو و اگر با عسل
کنند همین عمل کند و بر گزند که عقرب و رتیلا خورده
وضماد کردن نافع بود و چون سرطانات خام بکوبند
وسحق کرده با شیر خر پاشامند گزندکی جانوران و
رتیلا و عقرب را سود دهد با بادروح بکوبند و
نزدیک عقرب برند عقرب بمیرد و اگر سرطان
باشبت پزند و ملسوع بمرق آن غرغره کند صحت
یابد سرو ورق و چوب و جوز آن چون دود کنند
جانوران بگریزند سلخ الحیة چون در آتش بخور کنند
ماران از ان موضع بگریزند سمن گزندگی مار راسود
دهد سمسم دفع سم افعی بکند و رها بکند که بدل رسد
و تریاق زهرها بود که خورده باشند سمک مرق
وی نافع بود جهة زهرها که خورده باشند و گزندگی
نیز و چون بدان مداومت نمایند آن گزندگی مار
شاخ دار و سگ دیوانه را سود دهد و سرماهی
شور چون بسوزند و بر گزندگی سگ دیوانه و

منفع

عقرب نهند سود دهد و گوشت وی چون بخورند
همین عمل کند شحم المعز کسی را نافع بود که ذراریح خورده
باشد شرح خوردن وی سموم را نافع بود
طین مختوم مقاومت با مجموع زهرها کند و گزندگی
جانوران کشنده مانند افعی و سگ دیوانه با سرکه
دادن و باسه که طلا کردن نافع بود و کسی که ذراریح
خورده بود با ارنب بحری و طین مختوم بیاشامند
در حال قی کند و خلاص یابد از ان سم و نقیع وی در زمان
وبا دفع وبا بکند گل ارمنی وبا را نافع بود و دفع آن
بکند گل شاموس و آن گل زمینیست که دایم از
طلوع آفتاب تا غروب از ان خالی نشود این گل
چون با شراب بخورند اثر گزندگان و اثر ادویه
کشنده را بغایت نافع بود ظلف المعز چون خاکستر
آن با شراب سحق کنند و بر گزندگی مجموع جانوران
و سباع ریزند نافع بود ظلف التیس اگر در خانه دود
کنند مار بگریزد عسل شارب افیون و شارب فطر
و ملسوع هوام را لیسیدن عسل نافعست و طلا

کردن بانمک بر گزند کی سک دیوانه نافع بود
عقرب اکر کوفته بر گزندکی او نهند نافع بود فجل آب
وی چون با شراب بپاشامند گزندکی افعی را و مار
شاخ دار را نافع بود و اکر آب وی بر عقرب
چکانند بمیرد و اکر فجل خورده را عقرب بکزد هیچ
الم نیابد و تخم وی دفع سمها و گزندکی جانوران را
بمنزله تریاق بود فستق گزندکی عقرب و جانوران را
سود دهد فوتنج جبلی گزندکی عقرب را نافع
بود و عصاره یا مطبوخ آن گزندکی سباع را نافع بود
فوتنج نهری خوردن و ضماد کردن گزندکی جانوران را
نافع بود و اکر با شراب بپاشامند نافع بود قثاء خوردن
آن گزندکی سک دیوانه را نافع بود قنابری چون
ضماد کنند بر گزندکی مجموع جانوران نافع بود قنة
تریاق پیکان زهردار بود و از مجموع گزندکان بکریزند
و قنة مقاومت با مجموع زهرها بکند نزدیک
بسکبینج کافور یکدرم از وی از سم عقرب و جراره
خلاص دهد یا آب سیب ترش و نیم مثقال یا بیشتر

ودوی

نافع بود جهت کسی که قرون سنبل خورده باشد با آب
انار و شیره تخم خرفه با برف کبریت چون سحق
کرده بر موضع گزندکی جانوران زهردار بپاشند
یا با آب دهان بسرشند یا سرکه کهن یا بعسل یا بعلک
البطم بغایت نافع بود و دفع گزندکی عقرب بکند یا
سرکه بر آن مالیدن کرنب عصاره وی با
شراب گزندکی جانوران و سک دیوانه را نافع بود
و چون مقدار دو درم با شراب بپاشامند از گزندکی
افعی خلاص یابند لبن کسی را نافع بود که ادویه قتاله
خورده باشد خاصه ذراریح و ارنب بری و
خانق الذئب و دهنج و شوکران و وی تریاق
زهرها بود حتی افعی مخلصه یکشربت از وی آشامیدن
که آن یکدرم تا یکمثقال بود از گزندکی مار و عقرب
و افعی و مجموع گزندکیها یکسال ایمن باشد و اکر مار
یا افعی یا عقرب گزیده باشد و یکشربت از وی
بیاشامند البته خلاص یابند از سم و مضرت آن
و دفع مضرت سموم بکند مثل الماس و زهره افعی

وغیر آن **مشک** شیخ الرئیس گوید تریاق بیش بلااهل
وقرون سنبل بود **ملح** با بزر کتان بر گزیدن عقرب
ضماد کردن نافع بود **بالونه کوهی** وزوفا گزیدن افعی را
سود دهد وبازفت وقطران یا عسل بر گزیدن مار شاخ
دار نافع بود وباسرکه وعسل دفع مضرت هزار
پای وگزیدن زنبور بکند **نارنج** پوست او چون تر
بود در روغن اندازند وسه هفته در آب اندازند
در منفعت مانند نازدین بود وشرب دو مثقال
ازین روغن گزندگی عقرب را نافع بود **نخاله** چون
با ورق فجل بزنند وبر گزیدن عقرب ضماد کنند درد
ساکن گرداند واگر با آب ضماد کنند همین سپل **نعناع** چنین
با نمک بر گزندگی سگ دیوانه ضماد کنند وهمچنین
بر گزیدن عقرب نافع بود **هندبا** دفع سمها بکند چون
بیاشامند خاصه عقرب وزنبور ومار بر گزندگی مجموع
جانوران زنبور ومار وسام ابرص با سویق ضماد
کردن نافع بود وچون آب وی با زیت بیاشامند
پادزهر ادویه قتاله بود وضماد هندبا بر زخم گزندگان

همه نافع بود زنبور ومار وسام ابرص اگر با سویق
ضماد کنند **امام کبات** بر شغا خورنده خمر را از مضرت
آن نگاه دارد **مخلص اکبر** جانوران وسموم را نافع بود
تریاق فاروق سودمند بود گزندگی جانوران را
ومجموع سموم وادویه قتاله بشرب وضماد هر دو ومقدار
شربت مبدرقات او پیش ازین مذکور شد
مثرودیطوس زهرهای مختلف وگزندگی جانوران را نافع
بود وسگ دیوانه نیز **تریاق عزره وثانیه وارابعه و**
تریاق طین مختوم هر یکی از این تریاقات در سموم
ومسموع وادویه زیان کار نافعست **شربا** وضماداً
رب الاترج سموم را نافع بود **روغن آجر** جمیع سموم
بارده را نافع بود وگزندگی عقرب وخوردن
افیون وبذر البنج ادویه قتاله ودوافع آن را سودمند
بود **ادویه قتاله ودوافع خاص هر یک** زیبق
وخان وی رنجها پدید کند مانند فالج ورعشه وزایل
شدن عقل وکری وتاریکی چشم وصفرة لون وحستن
اندامها وخشکی دماغ وزیبق مصعد کشنده بود

واگر در گوش کسی ریزند اخلاط عقل پیدا کند وبصرع
وسکته کشد پس باید که میلی از رصاص در گوش
کنند تا زیبق بوی چسپیده بیرون آید و علاج کسی
که این خورده باشد مثل علاج کسیست که مرداسنک
خورده باشد **ارنب بحری** از خوردن وی ضیق نفس
وسرخی چشم وسرفه خشک وعسر البول ونفث
الدم ودرد معده وگرده ولون بول بنفشجی بود و
شش را ریش کند واز سموم قتاله است علاج آن
بلعابها وروغن بادام شیرین وشیر زنان وخباری
وخطمی جوشانیده کنند **اسفیداج** خوردن وی کشنده بود ومداوای
او بقی ومطبوخ تخم کرفس وانیسون ورازیانه وافسنتین
وعسل کنند **اسقیل** شراب آن امعا را ریش کند و
جگر تباه کند مصلح آن شیر تازه است که از پی آن بیاشامند
اشنان دو درم از آن سم قاتل است ومضر بود بمثانه
ومصلح وی کل عسل وعسلست **افیون** دو درم از آن
کشنده بود وگویند دو مثقال از وی البته بکشد
واگر کمتر بود سبات وحکه بدید آورد واز دهن او بوی

افیون آید وناخنش سیاه شود وعقل زایل کند و
مصلح وی فلفلست ودارچینی وجندبیدستر وفربیون
وبعد از آن قی وحقنه وشراب کهنه بسیار
وبعد از آن حمام وبعد از حمام آب گوشت چرب
ایل دنبال گاو کوهی سم قاتلست **بزر قطونا** اگر کوفته
استعمال کنند کشنده بود مداوای آن اسفیدباج
وفلفل وحلتیت است ودواء المسک ومثلث هم
نافعست وعلامت شرب بزر قطونا آنست
که نفس تنگ شود ورگها از جستن فرو ماند و
سست شود **بزر البنج** خوردن آن مسبت ومخدر
بود عقل تباه کند وخناق وجنون وورم زبان و
ضیق نفس وتاریکی چشم وگرانی گوش آورد ومداوای
وی بقی کنند بآب گرم وروغن وعسل وبعد از آن
شیر تازه ومرق اسفیدباج بمرغ وگوشت
بره فربه **بلادر** از جمله سموم است وسوزنده خون واخلاط
بود وجنون وسرسام وتقطیع در حلق واندرون
وسوزش دهن ولدغ در معده وروده وتبها

حاده از وحادث شود ودو مثقال از ان این
افساد ها کند وگاه باشد که بکشد وعلاج آن بروغن
گاو وآب جو وروغن بادام ولعاب بهدانه کنند
ودر آب برف نشانند شخصی بلادر خورده بود و
تمام پوستها ریختها کرده چند نوبت بعد از ان مرده
بود **تربد زرد وسیاه** زهر باشد مانند خربق سیاه و
غاریقون سیاه وتدبیر کسی که آن خورده بود مانند
معالجه کسی کنند که خربق سیاه خورده بود **جند بیدستر**
آنچه سیاه رنگ باشد کشنده بود بعد یک روز و
اغبر آن هم کشنده بود در دو روز ومداوای آن
بقی کنند بشبت وفوتنج وسپستان وعسل بعد از ان
حماض اترج وربوب میوهای ترش بدهند **جوز کهن**
خوردن آن بد بود غثیان وکرب آورد ونزدیک
بحال کسی که عفص خورده باشد مداوای آن برب
فواکه مانند رب غوره ورب [illegible] ورب سیب
کنند **جوز ماثل** مضرت دارد بدل ویکدرم از وی کشنده
بود در روز مغثی ومقئ ومنوم ومنیت ومخدر

بود

بود دوای آن بقی کنند یا آبی که نطرون در وی جوشیده
بود بار وروغن بعد از ان شیر تازه بدهند با سرکه
که صعتر وانجدان وفوتنج کوهی در وی جوشیده
باشد **جربا** گوشت وبیضه وی سم قاتلست
در روز بلکه در حال بکشد ومهلت نبود ودوا پذیر نبود
وعلاج کسی که گوشت آن خورده باشد مانند علاج
کسی کنند که ذراریح خورده باشد وعلاج کسی که
بیضه وی خورده باشد اول سرگین از وشراب
بدهند وقی فرمایند وبدن او را بروغن بمالند
وسر وی نمک تکمید کنند وانجیر خشک ومسکه
وحنطیا نارومی بدهند تا بخورد **حنظل** اگر بر درخت
وی یک حنظل بیش نبود وآن برسد که دو حنظل بود
کشنده بود **خانق النمر** نوعی از مازریونست که چون
پلنگ ویوز وگرگ وسگ بخورند خناقشان بگیرد و
بآن سبب آنرا خانق النمر گویند که پلنگ را
زود ترمیکشد **خانق الذئب** خربق سیاهست اگر
بر گوشت افشانند وگرگ بخورد بمیرد و**خربق ابیض** اگر

سحق کرده پاشا منـد حظ بود تشنج وکزاز پیدا کند
وقی آورد بقوت وخناق وافراط در ان کردن
کشنده بود مداوای آن بمرق مرغ کنند وبویهای
خوش و وی سم کلاب وخنازیر بود خرتق اسود
مضر بود مکرده واسهال بسیار آورد وخناق ودودم
از وی تشنج پیدا کند ومسهل وی دوقو وکثیرا
وقطر اسیالیون وصعتر بود خفاش اگر سر او سحق
کرده در طعام یا شراب کسی را دهند بمیرد خلد
انگشت بزرگ از ان جمله سموست وقاتلست
افراط در ان نسیان ورعشه وربع وضعف بصر
وبخر وصرع وسکته ومرگ مفاجاة آورد ومداوا
او بفصد باقی بود دفلی ورق وگل جز زهره سم آدمی
وجمیع حیوانات بود مداوای کسی که دفلی خورده
باشد بامراق چرب ولعاب بزر قطونا وروغن
گل وکثیرا کنند وحلوی ورب عنب وسومات
نافعست دم ابهو خون کاد زچون تر بود از سموست
ازخوردن آن عسر نفس ووجع حلق وسرخی زبان

حلاوی

وغثیان سخت وکرب واضطراب پیدا شود
ودندان برهم سائیدن وخناق وکزاز آورد مداوا
وی بحقنه واسهال کنند و قی در ان خطر بود
که قی خناق آورد وبعد از حقنه ومسهل دواها
دهند که نافع بود جهت فسردگی خون مانند پیح
انگدان وبوره وحلتیت وخاکستر چوب انجیر وپنیرمایها
در سرکه دهند وخاکستر سر و وتخم کرنب وعصاره
فوتنج وعلامات خلاص آن بود که از بروی مانند
زعفران چیزی برآید دهنج از جمله سموست اگر کسی
زهر خورده بود سم مهلک بود دیگ دیک از سموست
ومداوای کسی که آن خورده بود مثل مداوای کسی
کنند که زرنیخ خورده بود ذراریح گویند که هر کس که
یکی بخورد هلاک شد وعلامات او آن بود که قضیب
وزهار وآن نواحی ورم کند ومثانه متقرح شود
بعد از ان بول بند د وبعد از ان خون وگوشت
بعوض بیرون آید وسوزش سخت واسهال و
سحج وغثیان واخلاط عقل وسوزش حلق وافتادن

ابهج

دیگ دیک

ذراریح

در وقت برخاستن وغشی و تاریکی چشمها و
طعم دهن مثل طعم قطران یافتن و سنگ
مثانه بریزد و مداوای آن بقی و حقنه کنند و
شیر تازه و لعاب و روغن بادام شیرین و جلاب
و مرقهاء چرب و پیه برشت رصاص براده آن
چون بیاشامند همان علة حادث شود که
از خوردن مرداسنج از بستن بول و غائط و ثقل
معده و امعاء و نفخ درین اعضا و ضیق نفس تا حدی
که بخناق کشد و لون وی رصاصی بود و مداوای
وی بقی کنند بطبیخ تخم کرفس و شبت و انجیر و بوره
و ماء العسل و غذا اسفیدباج و نشانه خلاص وی
آن بود که ادرار بول و اطلاق طبع حاصل شود
زاجات خوردن آن مجفف شش بود تا بحدی
که بکشد و از خوردن زاجات سرفه سخت پیدا شود
تا حدی که بسل کشد و مداوای آن بشیر تازه
و مسکه و قند و مانند آن کنند زنجار غبار وی مضر بود
بحلق و مداوای آن بشیر تازه و مسکه کنند و وی از جمله

رصاص

غائط

زنجار

علاج سم

سموم بود چون بیاشامند و از خوردن وی مغص
سخت و لذغ قوی در حلق و تقطیع در احشا و ریش
پیدا شود و قی آورد و معالجه وی بآب گرم و روغن
بادام و جلاب و لعابات و مرقها چرب کنند زنجفر
از سموم قتاله است چون بخورند همان عارض
شود که از زیبق مصعد و مداواة وی بچیزهای چرب
و شحوم و آنچه در مداواء زیبق کنند و گفته شد باید کرد
زرنیخ مصعد کشنده بود از خوردن وی همان عارض
شود که از خوردن سم الفار و مداوای آن بقی کنند
بآب گرم و روغن بعد از آن آب گرم و جلاب
و روغن کنجد با روغن بادام و طبیخ بادام
برنج و مرقهاء چرب مانند آب گوشت از مرغ
بروغن بادام و شیر تازه و لعابات دهند زعفران
سه مثقال از وی کشنده بود بتفریح سقمونیا یکدرم
از وی اول امساک کند بعد از آن کرب و غثیان
و عرق سرز و اسهال بافراط و باشد که بکشد
و دو درم از وی کشنده بود و مداواء آن بدوغ

زنجفر

وسویق تفاح ورب به ورب سماق وریباس
سمک ماهی سرد شده در موضع نمناک از خوردن
آن همان عارض شود که از خوردن قطر سورنجان
سرخ وسیاه اگر با ادویه مسهله بیامیزند ادویه
مسهله را در معده ببندد وآفتی عظیم پیدا کند ودر
ایشان سمیت هست شبرم دو درم از وی کشنده
بود ومعالجه وی مسکه وروغن گاو کنند شقیقین
بحری شریف گوید اگر زنی یا مردی بول کند جائی
در ان موضع خار نماء بحری فرو برند آنکس که بول
کرده باشد او را سوزشی تمام پیدا شود باد روی سخت
مادام که آن خار در آن موضع فرو برده باشد مشک
سم قاتل بود معالجه کسی که آن خورده باشد همچنان
کنند که معالجه کسی که زیبق مصعد خورده باشد
ومشکل خلاص یابند زیرا که بغایت مهلکست شونیز
بسیار خوردن آن کشنده بود ونوعی از وی هست
که خناق آورد وغثیان واولی آن بود که شیر
بیاشامند ومداوای آن چون مداوای کسی کنند که

کندش خورده باشد شوکران خوردن آن
کشنده بود علامت وی آن بود که عقل از وی زایل
شود وچشم تاریک کند تا حدی که هیچ نه بیند وفواق
آورد واعضاء وی سرد شود ودر آخر تشنج اعضاء
آورد وخناق از تنگی که از قصبه شش وحنجره پیدا کرده
بسبب ریاح ومضرت وی بیشتر بدل رسد تا بحدی
که بکشد ومداوای وی بقی بعد از ان بشراب
صرف کنند وفلفل پس بشیر خر یا افسنتین یا فلفل
وجند بیدستر وسداب بشراب وقردمانا و
میعه وتخم انجره باشراب وورق غاز وانجدان
وحلتیث یا روغن فربیون صابون اگر آب وی
بخورند کشنده بود نزدیک بخوردن بوره بود و
مداواة وی بقی باب گرم وروغن کنجد کنند
بعد از ان آب گوشت از مرغ بروغن بادام
صمغ الزیتون از ادویه قتاله است ضفدع
بری کشنده بود وخوردن وی بدن را متورم
کند ولون را تیره گرداند وقذف منی احداث کند

وبدترین ضفدع عهابه است که در بیشه بود یا سرخی
که در دریا بود و مداواه وی بقی و آب گرم کنند و
باب و عسل و نمک تا معده پاک کرد و بعد از ان
در حمام رود و پس سکنجبین خورد و اسفندناج با داچینی
و شراب یا مثلث وانچه جهت استسقا نافع بود
و چون خلاص یابد دندانهای وی بیفتد جمیعا و
اگر ضفدع زرد خورده باشد قطع شهوت
طعام بکند و لون تباه کند و غثیان و قی و درد
دل و ورم شکم و ساقین پیدا کند و علاج وی نزدیک
بود بعلاج انچه پیش ازین گفته شد **طبنوث** یعنی
عروسک همان فعل ذراریح کند **عسل خریقی**
نوعی از وی بود که چون ببویند عطسه آورد و آن
نشاید که خورند و گویند که بوئیدن آن غشی آورد
و عرق سرد و عقل زایل کند و چون بخورند البته
عقل زایل کند و مداواه بقی کنند بعد از انکه با بهی
نمک سوده و سداب چند نوبت خورده باشند
تا معده پاک کرد و بعد از ان تفاح مز و کمثری

بخورد و نوعی دیگر عسل بود که حکم وی حکم شوکران
بود همان علامتها حادث شود و علاج آن چون
علاج شوکران کنند **عشر** نوعی از وی هست که
اگر در سایه وی بنشیند کشنده بود و لبن وی همچنین
عنب الثعلب سیاه خدر و جنون آورد و نوعی هست
که چهار درم از ان کشنده بود و مداواه بقی کنند
بعد از ان شیر تازه با انیسون یا ماء العسل و
سینه مرغ و خوردن بادام تلخ مفید بود **عصاره**
قثاء الحمار غثیانی عظیم آورد تا بحدی که بخناق
کشد و غشی و افتادن آورد و مداواه او بقی
کنند انچه در مداواه کندش دهند **غاریقون** خناق
آورد و کشنده بود مداومت آن بقی باب گرم کنند
و شیر تازه و مجموع آنها که در کندش گفته شد
فربیون سه درم از وی کشنده بود در سه روز ریش
در معده و امعا پیدا کند و گرمی سخت و تهبی عظیم
و لدغ در شکم و فواق پیدا کند و باشد که اطلاق
بافراط آورد و ملاقاة آن مداواه کسی بود که

قرون سنبل خورده باشد مثل دوغ غالب و انار مز
و کافور و انچه بدان ماند **فطر** نوعی که در شیب خم شراب
روید انچه سرخ بود زهر است وانچه سفید بود باد زهر
واگرچه انچه سرخ بود پوست وی خشک گردد و مقدار
سر انگشتی بخورند بیهوش گرداند و پوست وی خدر
و سکته آورد و گاه باشد که بکشد و اگر نکشد بیضه
و حصر البول احداث کند و نوعی کشنده غشی و
ضیق النفس و عرق سرد آورد و باشد که در روز
بکشد و معالجه آن بمقطعات کنند مانند سکنجبین و
تیخ **قرون السنبل** کشنده بود نزدیک به بیش و چون
بخورند خون بعوض بول باید و زبان سیاه گردد و ذهن
مختلط گردد و مداواه وی بقی کنند و بعد از ان دو
مثقال کافور با گلاب و آب انار و شیره تخم
خرفه که برف سرد کرده باشند با جلاب بادوغ گاو
با قرص کافور بدهند و شیر تازه پاشامد و سویق
سیب ترش و سویق شعیر با آب برف و جلاب و
خیار کدو و جواب بدهند جگر و دل وی سرد گردانند

بضادات

بضادات سرد مانند صندل و کافور و گلاب **قشر الارز**
از جمله سموم بود چون بیاشامند در دهان و زبان و مشد
که در مری و معده و امعاء و مجموع بدن التهاب پیدا
کند و مداومت وی مداواه کسی باشد که ذراریح
خورده بود **قنب الهندی** نوعی باشد که اگر دو درم
زیاده بخورند کشنده بود و دفع مضرت وی بقی
کنند بروغن گاو و آب گرم تا هیچ در معده نماند و
شراب حماض بغایت نافع بود **کیکج** بغایت محرق
حرارت قلب بود و از جمله سموم قاتله است و
مداواه آن مانند مداواه بلادر کنند **کرم دانه** دو درم
از وی کشنده بود و از خوردن آن حکه و ورم
عارض شود و بکشد و مداواه کسی که آن خورده
باشد مانند مداواه فرفیون کنند **کزبره** چهل درم از
آب وی کشنده بود بتربید و اکثر مضرت وی بدل
رسد و سدر و غشیان آورد و حال وی مثل حال
مستان بود چون مقدار نیم رطل از وی تر بخورند
و اختلاط عقل و غلظ آواز و سباط آورد و مانند

مستان کلام او فاحش بود و از جمیع بدن وی بوی کشنیز تر آید و مداواة بقی کنند بطبیخ شبت و روغن زیت و بوره ارمنی و مقدار آن زرده تخم مرغ نیمبرشت نمک خورده و شراب صرف محکم اندک باشد

کندش از ادویه قتاله بود و قی بسیار آورد و غثیان و باشد که بخناق انجامد و مداواة کسی که آن خورده باشد بقی و حقنه قویه که دران تخم حنظل بود باید کرد و اگر تشنج پیدا کند معالجه از تشنج کند که از امتلا بود

لبن حامض اگر مستحیل شود بعفونت یا حموضت دوار و غشی آورد و مغص در فم معده تولد کند و باشد که بهضیه کشنده کشد باید که قی کند و معده بماء العسل پاک کند و بعد از ان شراب با مثلث بافلافلی یا شاهدو روغن ناردین بر معده تکمید کند

لبن السودا و آن صمغیت که از طرف مغرب می آورند بوئیدن وی عطسه و رعاف آورد و بیم هلاک بود لبن الیتوعات شیر مازریون و انچه بشبرم و غرطثنا و مانند آن حار و محرق و مفسد

حرف

خون بود و اگر بر اعضا جلد بسوزاند و مداواة آن در آبی بغایت سرد نشستن بود و چیزهای سرد خوردن

الماس سم قاتل بود و مداواة آن سقی با آب گرم و روغن کردن بعد از ان شیر تازه آشامیدن

مازریون نوع سیاه وی کشنده بود و ورم و کرب و قی و اسهال و معالجه وی بشیر تازه کنند بیابی یا بجلاب و بزرگترین معالجه آن مثرودیطوس بود یا تریاق یا طین مختوم و چون با آرد زیت و آب پانیذ و بموش و سگ و خوک دهند بکشد

مران و آن درختیست در شام که از ان نیزه میسازند نشاده چوب وی کشنده بود

مرداسنج خوردن آن کشنده بود بول ببندد و نفخ در شکم پیدا کند و قبض زبان بکند و باشد که قولنج آورد و املاوس که اطلاق بول و غایطت کند و خناق آورد و مداواة بقی کنند بعد از ان بشراب و زنجبیل مربی و اسفیدباج و چون طلا کنند در شیب بغل زرد فضلهای دل کند اولی آن بود که بار و غن گل بمالند

مرارة کلب الماء چون آدمی مقدار عدسی بخورد

بعد از یکهفته بکشد و مداواة وی روغن
کاو و خطیانا ومی و دارچینی و پنیرمایه خرکوش و
روغنها خوشبوی تمریخ کنند و تبه پرهای لطیف
مرارة النمر والافعی والارنب البحری هریک
کرم و کشنده بود و کسی که خورده بود تلخی دهان و زردی
چشم عارض شود و باشد که زود بکشد و اگر باز بیشتر
از چهار ساعة نشان خلاصیت و از زهرهٔ افعی
خلاص عجبست و مداواة و بشیر تازه و معجون طین
مختوم و تریاق فاروق و رب به و سیب و شیره
تخم تورک و جو آب کنند و اگر غشی متواتر بود ماء اللحم
فراریخ دهند و شراب باندکی مشک و دواء
المشک نیز مناسب بود **نوره** خوردن وی کشنده بود علامات
وی آن بود که دهن جوششش و در معده و سوزش آن
و عسر البول و مغص و اسهال خون ببیب قرحه‌ها
پیدا کند و نوره با بول بیرون آید و سرد اعضا و غشی
احداث کند و خفقان دایم و مداواة وی بقی کنند
بآب گرم و روغن شیر تازه و روغن گاو جلاب و

آشار

آشهار چرب از مرغ روغن بادام و لعابات دهند
پروح از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن
افیون و او مسبت و منوم بود اگر در شراب کنند
مستی زیاده آورد مداواة وی بقی کنند بآب گرم
و عسل و شبت و مصطکی و صعتر و مرو سفیده
و شیر تازه آشامیدن والله اعلم **ادویه مسهله** ابیقید
چون بریان کرده باششش مثل آنرا نمک خلط کنند
و دو مثقال از ان ناشتا پاشامند مسهل اخلاط
غلیظ بود **اسارون** طبع نرم دارد **اشق**
مسهل بلغم غلیظ بود و چون با ادویه خلط کنند ماء
اصفر را براند شربتی از نیم مثقال تا یکمثقال **افتیمون**
مسهل بلغم و سودا بود شربتی از جرم او دو درم
و اگر در مطبوخ اندازند چهار درم **اقحوان** مسهل
بلغم و سودا بود شربتی سه درم با سکنجبین
بخورند **آبلج** سودا و بلغم براند شربتی از و بیخ درست
تا ده درم **ازوت** مسهل بلغم لزج و صفرا بود
شربتی نیم درم تا یکدرم **اهلیلج اصفر** مسهل صفرا

وانه کی بلغم بود **اهلیلج هود** مسهل سودا بود **اهلیلج کابلی**
مسهل صفرا و بلغم غلیظ و سودا بود و شربت هریک از
اهلیلجات از پنج درم تا ده درم **اربسا** هفت
درم از وی باماء العسل بلغم غلیظ و مره صفرا براند
پرسیاوشان سه درم از وی مسهل بلغم و سودا بود
و نیز با قابضات شکم ببندد **بخور مریم** که آنرا حشیش
آذربوست چون بر ناف طلا کنند یا شیافی از وی پشم
بردارند طبع نرم کند **برنج کابلی** دو درم از وی مسهل
بلغم لزج بود **بزر الکتان** اگر خام پاشامند سه درم
مسهل بود و اگر بریان کنند شکم ببندد **بزر الانجره**
چون پاشامند با ماء اصفر بلغم را نافع بود **بسفایج** مسهل
سودا و بلغم لزج بود سه درم تا پنج درم و با مرق خروس
خورند **بصل** طبع نرم دارد **بنفشج** مسهل صفرا بود شربتی
دو درم تا چهار درم بود **بوزیدان** یکدرم از ان مسهل
ماء اصفر بود و بلغم نیز **ترمس** حب بلغم کنند و پوست از ان
جدا کنند و از دیگ مسین آنقدر از شیر بران ریزند که
آنرا بپوشاند پس بجوشانند تا منعقد شود و از وضماد

کنند

کنند مسهل مره صفرا و مره سودا و خلط خام لزج بود
پس اگر خواهند که مسهل صفرا بود در خرقه کنند و بر
اربیه ضماد کنند اسهال صفرا کنند و اگر اسهال سودا
خواهند بر دل ضماد کنند و اگر خلط خام خواهند بر
پائین ورکین ضماد کنند و این ضماد از اسرار طلب
مکنونست و این معالجه جهت طفلان و پیران که تحمل
دارو مسهل نداشته باشند مناسبت و ترمس
شکم ببندد و **تربد** مسهل بلغم بود اسهال کامل و اسهال
اندکی از خلط سوخته از هر دو ورک و ماسرجویه
گوید مسهل اخلاط غلیظ لزج بود و پدر مؤلف که
جامع اختیارات گوید اصح آنست که بتنها مسهل
بلغم رقیق و اگر تقویت کنند بزنجبیل مسهل
بلغم غلیظ بود شربتی از یکدرم تا دو درم **ترنجبین**
مسهل صفرا بود برفق شربتی از ده درم تا سی درم
تمرهندی مسهل صفرا بود و گویند مسهل اخلاط
محرقه بود **توبال النحاس** اگر نیم مثقال سحق کرده
با یک مثقال کعک البطم حب سازند و فرو برند مسهل

بلغم بود بقوت و گویند یکمثقال با ماء العسل همین عمل
کند اما بعد از ان قدری سرکه بباید آشامید تا در اندرون
نماند **ثوم** طبع نرم دارد **جبن رطب** طبع را نرم دارد
حب النیل مسهل خلطهای غلیظ و بلغم و سودا بود **حجر ارمنی**
مسهل سودا بود بقوت زیاده از حجر لاجورد **حجر**
المقناطیس مسهل کیموس بد بود نیم مثقال تا یکدرم **حرمل**
مسهل مرار سودا و بلغم لزج بود و نقیع و سودا را
نیک بود **خیار** آب وی سی مثقال تا چهل و پنج مثقال
با ده درم سکر سلیمان بیاشامند مسهل مرار اصفر بود
خیار چنبر چون با تمر هندی خورند مسهل بلغم و مره صفرا
بود و چون با ترید بیاشامند مسهل بلغم و رطوبت بود
و اسهال وی بی زحمت بود و اذیت بوی نرسد
و مره محترقه و بلغم راند و شکم نرم دارد شربتی از شیره او
از پنج درمست تا پانزده درم **حنظل** شحم آن مسهل مرار
اسود و مرار اصفر بود شربتی از شحم او اگر مفرد
خورند دو دانگست و اگر ترکیب با مسهلات دیگر
کنند یکدانگ و نیم بس است **خروع** دو دانه چون مقشر

غلیظ

سازند

سازند و سحق کنند و بیاشامند مسهل بلغم و مره و رطوبة
مائی بود **زنجبیل** چون دو درم از ان با قند با آب گرم
بیاشامند مسهل اخلاط سرخ بود و بلغم و مره سودا
بیرون آورد **زوفاء یابس** مسهل بلغم بود و چون
طبیخ وی با سکنجبین بیاشامند مسهل کیموس غلیظ
بود و اگر با قردمانا یا ابرسا خلط کنند مسهل قوی بود
سپستان شکم براند و مسهل سودا بود و در ادویه مسهله
فعل وی نیکو بود **سقمونیا** مسهل صفرا بود و شربتی
از مفرد آن از طسوجی تا یکدانگ **سکبینج** مسهل آب
زرد و بلغم لزج و رطوبات غلیظ بود شربتی از یکدرم
تا یکمثقال بود **سلق** اگر آب وی با ادویه مسهله بیاشامند
بلغم بیرون آورد و چون دو درم آب وی با نیم درم
غاریقون حل کرده بیاشامند خلطهای غلیظ بیرون
آورد **سنا** مسهل مره صفرا و سودا و بلغم بود شربتی
در مطبوخ از چهار درم تا هفت درم بود و از جرم او
سه درم **سورنجان** مسهل بلغم و خلط خام بود شربتی
از وا اگر تنها خورند یکمثقال بود و اگر با غیر ترکیب کنند

نصف مثقال **شیرخشت** فعل او از فعل
ترنجبین اقوی بود **صبر** مسهل صفرا بود و رطوبت
و بلغم از سر و مفاصل جذب کند و شربتی از مغز و
وی از نیم درم تا دو درم بود و با دیگر ادویه از دو
دانگ تا نیم درم **غاریقون** مقطع و مسهل اخلاط
غلیظ و سودا و بلغم بود شربتی از دو دانگ و نیم تا
نیم درم بود **قثاء الحمار** عصاره ثمر آن مسهل اخلاط
غلیظ و بلغم خام بود شربتی از وی عصاره یک دانگ
تا یک دانگ و نیم است **قرطم** شکم نرم کند و اگر پنج
درم از وی کوفته در شیر بمالند و بیاشامند مسهل
خلطهای سوخته بود و شیخ رئیس گوید مسهل بلغم سوخته
بود و ابن بابویه گوید مسهل کیموسات غلیظ بود
و شربتی از وی دو درم تا پنج درم بعد از آنکه
نیم کوفته در نیم رطل آب بجوشانند و در وقت بمالند
و صافی کنند و ده درم شکر سرخ با وی خلط کنند و
بیاشامند **قنطوریون رقیق** مسهل خلط خام و آب
زرد بود و مره صفرا که با بلغم آمیخته بود براند **قیصوم**

مسهل صفرا بود **لاجورد** مسهل سودا بود و هر خلط
غلیظ که با خون آمیخته بود **لبلاب** آب وی مسهل
صفراء سوخته بود صاحب منهاج گوید شربتی از وی
سی درم بود با نبات بی آنکه بجوشانند و غافقی گوید
شربتی از وی چهل و پنج مثقال بود با پنج درم
نبات نپخته که اگر بجوشانند قوت وی ضعیف
شود و لبن لبلاب بزرگ مسهل خون بود **ماهودانه**
و آن حب الملوک است اگر هفت دانه از آن حب
سازند و فرو برند مسهل بلغم و مره کیموس مائی
بود و لیکن آب سرد از پی آن بیاشامند و اگر بخایند
تنها مسهل قوی بود زیاده از پانزده دانه نباید خورد
و اگر درست فرو برند مسهل باعتدال بود
مازریون مسهل ماء اصفر بود خاصه چون تر بود
در موسم گل آن و مسهل سودا بود و با ادویه که
مناسب بود و شربت آن از دو دانگ بیش
نباید خورد و غیر مدبر نشاید خورد و مدبر چون کوفته
نه در غایت کثیر اضافه کنند و بروغن بادام شیرین

چرب کنند وبا ادویهٔ مصلحه مثل تربد وافتیمون و
هلیله زرد وورق گل سرخ ورب السوس ومکون
کرمانی ونمک هندی بیامیزند دوای موافق
بود وجهت علل مره سودا که باسهال بیرون برد واگر
خواهند که آب زرد براند مدبروی ابرسا وتوبال
النحاس واسارون ومرصافی وسکنج ونمک هندی
وهلیله زرد وتخم کرفس بستانی وعصارهٔ غافت
وعصارهٔ افسنتین وسنبل ومصطکی بیامیزند و
بآب عنب الثعلب ورازیانهٔ تر که گرفته باشند و
جوشانیده وصاف کرده بپاشامند واگر طبیعت
محکم بود مغز خیار چنبر با آب بقول که گفته شد
زیاده کنند مسهل آب زرد بود مری اخلاط غلیظ را
بزداید ونشف بلغم کند وپاک گرداند وشکم براند
مشمش مسهل صفرا بود ملح سودمند بود غلظ فضلها را
وبگدازاند ومسهل بلغم عفن خام وسودا بود شبرم
نیمدرم ینبوع مسهل بلغم واخلاط غلیظ بود والله اعلم
ادویهٔ حمیات اذخر جهت تبهای بلغمی در آخر با سکنجبین

نافع

نافع بود اشترغاز تب ربع که از عفونت بلغم سوخته
بود ببرد افسنتین تبهای کهن را نافع بود انیسون تبهای
کهن را نافع بود انفحة الارنب اگر مقدار باقلائی
با شراب قوی بیاشامند تب ربع را نافع بود اهلیلج
کابلی تبهای کهن را نافع بود بابونه اگر شیرهٔ آن بگیرند
وبانبات بدهند همه تبها را نافع بود خاصه که از عفونت
سودا وبلغم بود ببرد بزر الجزر پنج درم از ان تبهای
حاده را نافع بود بزر الحماض ده درم از ان تبهای
حاده را نافع بود بزر الکشوث تبهای مرکب از بلغم
ومره صفرا را نافع بود بزر الخیار تبهای صفراوی را
نافع بود بزر البطیخ تبهای صفراوی را نافع بود
که سوخته باشد وحاده بود بطیخ زرقی تبهای
محرقه را نافع بود بقلة الحمقا تبهای حاده را نافع بود
ترنجبین جهة تبهای گرم نافع بود تمر هندی تب را
نافع بود جدوار تب ربع را هر روز دو دانگ
با جلاب گرم بدهند بعد از تنقیه هفت روز نافع بود
حلتیت تب ربع را نافع بود بغایت حب القرع

غب ومطبقه

سه درم تنهای صفراوی را نافع بود خردل دو مثقال از
وی تنها، کهن را نافع بود خیار تنها، محرقه را نافع
بود دارچینی یکدرم همه تبها را نافع بود راوند تنها،
دائره و ربع و تب صفراوی را نافع بود رازیانه
بوی او تنها، مزمنه را نافع بود و از آدم علیه السلم
مرویست که هر کس از اول حمل تا اول سرطان
این سه ماه هر صبح یکدرم رازیانه با یکدرم قند سفوف
سازد قطعا مریض نشود و حواس وی ضعیف نشود
اگرچه بسن طبیعی رسد رمان حامض تبها را نافع بود
زراوند طویل اگر با روغن بر بدن طلا کنند تبها را
نافع بود سپستان تنها، گرم را که از ماده خون
یا صفرا یا بلغم باشد نافع بود سمک در سکنجبین پخته
تنها، صفراوی را نافع بود شاهلوج آب طبیخ
یا نقیع وی تب صفراوی را نافع بود شاهتره تنها،
کهن را نافع بود شونیز چون سحق کرده با سکنجبین
بیاشامند ربع را نافع بود صمغ اللوز تب دق را
نافع بود طباشیر تنها، حاده را نافع بود طین ارمنی

جهة وبائی عظیم نافع بود عصاره غافث چون با آب شاهتره
و سکنجبین بیاشامند تبهای کهن را نافع بود عصاره
افسنتین تنها، کهنه را نافع بود عظام اگر استخوان
مرده سحق کنند و بخورد صاحب تب دهند چنانچه
نداند نافع بود و مجربست غاریقون چون پیش از
نوبه تب با شراب بیاشامد تب کهنه را نافع بود
فوتنج نهری طبیخ آن نافض را نافع بود و تمریخ
بروغن وی همچنین قرع چون با جو آب یا ماش مقشر
در روغن بادام شیرین پزند و بخورند تب گرم را
نافع بود و چون در خمیر گیرند و در میان آتش نهند
تا بریان شود و بیرون آورند و آب آن بگیرند
و با قند بیاشامند تنها، سوزان گرم را ساکن
سازد و قسط چون با زیت بر بدن مالند نافض را
نافع بود اما باید که پیش از وقت نوبه بمالند
قنفذ شیخ رئیس گوید از وقت نوبه بمالد و گوید
گوشت بری وی تبهای مزمن را نافع بود کرفس
آب ورق وی چون بیاشامند تنها با آب ورق

رازیانه تب بلغمی را نافع بود و گویند تخم او اقوی
بود از ورق او کشک الشعیر دفع تب کند کندر وفاق
وی تبهای بلغمی را نافع بود لبن البقر و لبن المعز
هر دو تبهای کهنه را نافع باشند مومیائی جهت
تب ربع کهنه هر روز نیم دانگ در آبی که باد آورد
در آن پخته باشند یا شامند نافع باشد ماش در تب
حار با بقلة الحمقا و کاهو و اسفناج نیکو بود ماء الشعیر
ساده آن تبهاء حاده را نیکو بود و اگر بلغمی بود با کرفس و
رازیانه خوردن نافع بود کلکانج تب کهنه را نافع
بود معجون سود موس جهت تب فاتر خوردن نافع
بود قرص گل بزرگ و کوچک حمیات بلغمیه کهنه را
و تبهای سوداوی و غب را نافع بود قرص کافور دق را
نافع بود و التهاب تب را سود دهد قرص طباشیر
ملین تبهای ملتهب صفراوی و دموی را نافع بود قرص
ریوند تبهای کهنه را نافع بود قرص غافت تبهای
کهنه و تب ربع را نافع بود قرص افسنتین تبهای بلغمی را
زائل کند شراب ریباس و شراب لیمو و شراب نیلوفر

و شراب عناب تبهای حاده و صفراوی را نافع بود
سکنجبین بزوری معتدل تبهای مرکبه را نافع
بود رب رب غوره و آلو و انار تبهای حاده را
نافع بود مطبوخ الاصول تب بلغمی را نافع
بود مطبوخ غافت ربع را نافع بود اصل ششم
در عمل بعضی مرکبات کثیر الاستعمال مشتمل بر فصلی چند
فصل اول در عمل اشربه شربت حماض قند صاف
کرده یکمن بقوام آورند و از آتش فرو گیرند و چهل و پنج مثقال
آب حماض در آن ریزند و اگر انگشت پیچ خواهند
آب حماض در سر آتش ریزند تا ده جوش زنند شربت
لیمو قند صافی کرده یکمن آب لیمو یکچهاریک بجوشانند
و بقوام آرند و بدانکه درین اصل من قدیم بغدادیست
و مقدار او صد و شصت مثقالست شربت نارنج
آب نارنج یکمن بجوشانند تا بنصف آید و با دو من
قند صاف بقوام آورند شربت تمر هندی از د
پاک کرده از دانه و خوشه یکمن در چهار من آب بجوشانند
تا با دو دانگ آید صاف کنند و با دو من قند صاف

بقوام آورند **سکنجبین لیموئی** از به اصفهانی خوب
از دانه پاک کرده آب بگیرند و یکمن آب به با یکمن قند
صاف و نیم چهاریک آب لیمو بقوام آورند **شربة
انار ترش** یکمن بجوشانند تا بنیمه آید و با نیمن قند صاف
بقوام آورند **شربت توت** یکمن توت سیاه در یکمن
آب بپزند تا با دو دانگ آید فرو گیرند و بدست
بمالند و صاف کنند و با یکمن و نیم قند سفید بقوام آورند
شربت ریباس از ریباس قلاقی خوب سر
و بن بیندازند و بکارد چوبین پاک کنند و بهاون سنگین
یا چوبین بکوبند و آب آن بگیرند و در ظرف چینی کنند و
رها کنند تا درد آن بته نشیند دیگر بار بقدحی فرو ریزند و
همچنین این عمل میکنند تا آن آب بغایت صاف
شود بعد از آن یکچهاریک ازین آب با یکمن قند صاف
در دیگ بقوام آورند **شربت غوره** آب
غوره صاف کرده بجوشانند تا بنیمه آید و با مثل آن
قند بقوام آورند **شربت سیب** سیب اصفهانی شیرین
از پوست و دانه پاک کنند و بکوبند و آب آن بگیرند و یکمن

آب انار ترش

اکر

آب سیب با نیمن قند بقوام آورند **سکنجبین ساده**
قند صاف کرده با آن مقدار آب سرکه که مناسب
حال بشر یعنی مقداری سرکه در آن میریزند و میچشند و دیگر
اضافه میکنند تا آنزمان که طعم مطلوب در آن می یابند
و گلاب چندان اضافه کنند که بوی گلاب از بمانه و در
دیگ سکنجبین بقوام آورند **شربة انار عذب** آب
انار عذب بجوشانند تا با نصف آید و یکمن آب با یکمن
قند بقوام آورند **شربة خبازی** بیخ الخبازی درم خرنوب
پنج درم سیب شیرین نیم کوفته شبانروزی بجوشانند
پس بپالایند و با یکمن قند بقوام آورند **شربة صندل**
صندل سفید مقاصری بسوهان بسایند و پنج مثقال
از آن در چهار مثقال عرق گل بخیسانند یک شبانروز
پس بپالایند و با یکمن قند بقوام آورند **شربة عناب**
جرجانی یکچهاریک در دومن آب بجوشانند تا با دو
دانگ آید و بدست بمالند و بپالایند و صاف کنند و با
یکمن قند صاف بقوام آورند **شربت هلیون** هلیون
سی مثقال در دومن آب بجوشانند تا بنیمن و با یکمن

قندصاف بقوام آورند **شربت ترنجبین** شش مثل
ترنجبین پاک کرده آب باترنجبین بجوشانند بقوام آید **شربة**
بنفشه بنفشه تازه یکبهار یک بزنند و در سه چهار یک آب
تا دو دانگ بماند صاف کنند و بایکمن قند بقوام آورند
شربة خشخاش خشخاش بزرگ صد عدد و نیم کوفته در دو من و
نیم آب باران بجوشانند تا با دو دانگ آید بپالایند و با دو
من قند صاف بقوام آورند **شربة وبا قود ا** صد عدد خشخاش
بزرگ در دو من و نیم آب باران بجوشانند تا با دو دانگ
آید بپالایند و با یکمن عسل و یکمن می بخته بقوام آورند
تا آخر زعفران کلنار دم الاخوین اقاقیا کثیرا از
هر یک یکدرم کوفته و بیخته دران ریزند و فرو گیرند
شربة کاوزبان کاوزبان خشک چهل مثقال در یکمن
کلاب اول بخوبسانند پس بجوشانند و صاف کنند
و با یکمن قند صاف بقوام آورند و اگر بالنکو تازه نباشد
بالنکو خشک چهل مثقال در یکمن آب بزنند تا با دو دانگ
آید صاف کنند و با یکمن قند صاف بقوام آورند
شربة عود عود خام دو درم سنبل یکدرم قرنفل یکدرم

مصطکی

مصطکی یکدرم جوزبویا یکدرم تمام نیم کوفته در کیسه بندند
و در یکمن عرق گل اندازند و در دیگ سنگ با آتش
نرم بجوشانند تا با یکبهار یک آید فرو گیرند و کیسه درین
عرق بمالند پس این با یکمن قند صاف بقوام آورند
شربة اسطوخودوس اسطوخودوس ده درم عود
الصلیب ده درم کاوزبان پنج درم تخم رازیانه تخم
کرفس تخم خطمی هر یک پنجدرم سپستان سی درم مویز
منقی بیست درم بنفشه هفت درم ورق گل سرخ
هفت درم پرسیاوشان دو درم پنج مهک
پنجدرم مجموع در شش رطل آب بجوشانند تا با دو ثلث
آید بپالایند و با یکمن قند صاف بقوام آورند **سیب**
مطیب آب به شیرین و به ترش دو رطل صاف
کرده با شراب کهنه چهار رطل بزنند تا با نصف آید
کف آن بگیرند و صاف کنند و باز بر آتش نهند و دو
رطل قند اضافه کنند و قرنفل یکدرم زعفران یکدرم
زنجبیل یکدرم قرفه یکدرم مصطکی دو درم همه کوفته
در کیسه بندند و در دیگ اندازند و هر ساعت [illegible]

بمالند تا بقوام آید پس مشک خالص یکدانک ونیم
در شراب کهنه حل کنند و اضافه کنند و از آتش فرو
گیرند **شربت زوفا** عناب سی دانه سپستان
پنجاه دانه انجیر سفید بیست دانه مویز طائفی منقی
پنجاه دانه بنفشه چهار درم پرسیاوشان هفت درم
تخم خطمی پنج درم تخم خرفه پنج درم نیلوفر چهار درم
گاوزبان پنج درم بیخ مهک خراشیده پنج مثقال
زوفا خشک هفت مثقال در یکمن آب پزند تا باده
دانگ آید صاف کنند و با یکمن قند صاف بقوام
آورند **شربت دینار** تخم کاشنی بیست درم پوست
و بیخ کاشنی سی درم نیلوفر ده درم گاوزبان ده درم
ورق گل سرخ بیست مثقال تخم کشوث در کتان
بسته پنج درم ریوند چینی پنج مثقال ادویه بغیر ریوند
در یکمن آب پزند تا باده دانگ آید صاف کنند و
با یکمن قند صاف بقوام آورند و ریوند سحق کرده
در آن ریزند و فرو گیرند **شربت فواکه** آب به آب سیب
آب بلخی آب انار ترش آب انار شیرین آب

سماق آب زرشک آب غوره آب لیمو و بهر یکمن
آب تا نصف آید نیم من قند سفید اضافه کنند و بقوام
آورند **شربة بزوری** تخم کاشنی بیست درم پوست
بیخ کاشنی سی درم تخم کشوث در کتان بسته پنج درم
رازیانه ده درم پوست بیخ رازیانه بیست درم پوست
بیخ کبر ده درم در یکمن و نیم آب پزند تا باده دانگ
آید صاف کنند و با یکمن و نیم قند صاف بقوام
آورند **شربة گل مکرر** ورق گل سرخ بی دانه یک رطل در
پنجمن آب بجوشانند چندانکه صد مثقال آب برد و
صاف کنند و نیمن دیگر گل تازه درین آب صافی
کرده اند ازند و چندان پزند که صد مثقال دیگر برود
فرو گیرند و صاف کنند و نیمن گل تازه دیگر درین
آب دوم اندازند و پزند تا صد مثقال برود صاف
کنند و همین عمل میکنند تا هفت نوبه هر نوبت یک رطل
گل تازه در نیز آب صاف کرده پزند و با دو من قند
صاف بقوام آورند این شربت مسهل صفراست
شربتی از آن سی مثقال سکنجبین ساده و آب برف کوفته

شربت اصول پوست بیخ رازیانه سی درم پوست بیخ کبر
پانزده درم پوست بیخ کاشنی سی درم پوست بیخ
کرفس سی درم رازیانه بیست درم تخم کاشنی بیست
تخم کرفس بیست درم منقی بیست فقاح اذخر بیست
درم اسارون ده درم در دو من و نیم آب بزنند
تا با دو دانگ آید صاف کنند و ~~با دو من نیم آب~~
~~بزنند تا با دو دانگ آید صاف کنند~~ و با دو من قند صاف
بقوام آورند سکنجبین بزوری بارد تخم کاشنی تخم خیاره
تخم خیار بالنگ تخم خربزه از هر یک پنج درم پوست
بیخ کاشنی ده درم رازیانه سی درم نیم کوفته در سه رطل
آب و سی مثقال سرکه بخوسانند یکشبانروز بعد از آن
در همین آب بجوشانند تا با دو دانگ آید صاف کنند
و با یکمن قند صاف بقوام آورند سکنجبین بزوری
حار پوست بیخ کبر پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کرفس
از هر یک هفت درم تخم کرفس رازیانه انیسون تخم
کاشنی تخم کشوث عصاره غافت از هر یک پنج درم
ریوند چینی دو درم اجزاء غیر ریوند در صد و چهل مثقال

آب

آب و پانزده مثقال آب سرکه یکشبانروز بخوسانند
بعد از آن بزنند تا با دو دانگ آید صاف کنند و با
صد و پنجاه مثقال آب قند بقوام آورند بعد از آن
ریوند مسحوق در آن ریزند و از آتش فرو گیرند سکنجبین
بزوری معتدل تخم کاشنی تخم کرفس رازیانه تخم خربزه
تخم خیارزه از هر یک سه درم تخم خیار بالنگ پنج درم
پوست بیخ رازیانه دو درم پوست بیخ کاشنی دو درم
مجموع نیم کوفته در هفتاد مثقال آب و دو مثقال
آب سرکه یکشبانروز بخوسانند بعد از آن بجوشانند
تا با دو دانگ آید صاف کنند و با پنجاه مثقال
قند بقوام آورند سکنجبین ریوندی تخم کاشنی تخم خربزه
تخم خیار بالنگ رازیانه از هر یک سه درم پوست
بیخ کاشنی پوست بیخ رازیانه زرشک از هر یک پنج درم
ریوند چینی نیم مثقال اجزاء غیر ریوند در صد مثقال
آب سرکه یکشبانروز بخوسانند بعد از آن بجوشانند
تا با دو دانگ آید صاف کنند پس ریوند را با شیره
بگیرند و در او ریزند و با یکمن قند بقوام آورند سکنجبین

افتیمونی افتیمون پنجاه درم با دو من آب پزند تا با
نیمه آید صاف کنند و با یکمن قند بقوام آورند
و استیری چهار مثقال و نیم است سکنجبین عنصلی سکر
عنصلی چهار یک با عسل صاف کرده با یکمن قند بقوام
آورند شربت افسنتین افسنتین رومی هفت درم
مصطکی چهار درم فقاح اذخر ساوج هندی سنبل
برگ گل سرخ صبر سقوطری غاریقون سفید از هر یک
دو درم قسط چهار درم زعفران یکمثقال اول افسنتین
و اذخر و ساوج و سنبل و برگ گل و قسط در پنجاه مثقال
آب پزند تا با دو دانگ آید صاف کنند و با یکرطل
قند بقوام آورند و در آخر صبر و غاریقون و مصطکی
و زعفران این هر چهار مسحوق در ان ریزند و فرو گیرند
شربت هلیله هلیله زرد بشویند بآب گرم و
در ظرف چینی آب بر سر آن کنند و در آفتاب نهند
تا شب آخر روز دیگر آن آب ازان بگیرند و نگاه
دارند روز دیگر آب تازه بر سر آن هلیله کنند و تا
در آفتاب نهند شب آب سوم بگیرند یکرطل

ازین آبها با یکرطل قند سفید و صد درم ترنجبین سفید
بقوام آورند شربت کاولی سرکه کهنه سه رطل
آب انار ترش یکرطل آب حماض آب غوره آب
ریباس آب توت شامی آب سماق آب کاشنی
آب روباه تریک آب کدو آب خیار زه آب
خیار کدو آب عناب آب عدس آب تمر هندی
از هر یک یکرطل چوب کاوی یکرطل و نیم صندل سرخ
استیری صندل سفید یک استیر اینها جمع کنند و چوب
کاوی و صندل بکوبند و درین آبها پزند تا با نیمه آرند
و با سه رطل قند بقوام آورند شربت انار منعنع آب
انار یکمن بآتش نرم بجوشانند تا با نیمه آید و بهر یکمن
آب انار نیممن قند صاف کرده و نیمن آب نعناع
اضافه کنند و بقوام آورند شربت آلو ملین آلوی سیاه
صد عدد عناب سی عدد تمر هندی پاک کرده پنج
و چهار مثقال بنفشه خشک شانزده مثقال در پنجمن
آب پزند تا با دو دانگ آید صاف کنند و با یکرطل و
نیم ترنجبین و یکرطل قند سفید بقوام آورند و در آخر

سفید م

یکدرم سقمونیاء مسحوق و نیم درم زعفران در آن بسرشند
و فرو گیرند شربتی چهل درم **فصل در لعوقات** **لعوق**
سپستان سپستان دویست دانه مویز طائفی منقی
بیست درم فلوس خیار چنبر ده مثقال پنج مهک خراشیده
نیم کوفته چهل مثقال مجموع در شش رطل آب بجوشانند
تا بدو دانگ آید فرو گیرند و در دست بمالند و صاف
کنند و با نیم من قند صاف بقوام آورند **لعوق زوفاء**
پنج سوس آسمان گون بیست درم زوفاء خشک بیست
درم نیم کوفته با سه رطل آب بجوشانند تا بیکرطل آید
بدست بمالند و صافی کنند و با یکمن قند بقوام آورند
لعوق خیارچنبر بنفشه پنج مثقال عناب بیست عدد
سپستان پانزده عدد مویز طائفی بی دانه بیست
دانه پنج مهک خراشیده ده درم خشخاش نیم کوفته
بیست مثقال زوفاء خشک سه مثقال پنج
سوس سه درم کثیرا سه درم صمغ آلوی سیاه دو درم
پرسیاوشان پنج مثقال انجیر سفید بیست دانه
بجوشانند در یکمن آب تا بدو دانگ آید و بدست

بمالند و صاف کنند و فلوس خیار چنبر نیم من در آن
حل کنند و با هر یک من نیم من قند صاف بقوام
آورند **لعوق خشخاش** از صد عدد خشخاش دانه بیرون
کنند و در پنج رطل آب بخیسانند یکروز و یکشب بعد
از ان بجوشانند تا بنیمه آید و در دست بمالند و
صافی کنند و در یکمن نیمن قند نهند و بقوام آورند
و در آخر صمغ عربی و کثیرا و نشاسته از هر یک
پنج درم در ان بسرشند **فصل در مربیات هلیله مربی**
هلیله کابلی بزرگ صد عدد در ظرفی سبز کنند و
چندان آب بر سر آن کنند که آنرا بپوشاند و پنجاه
درم خاکستر بلوط و زر بر سر آن کنند و هر سه روز
آب و خاکستر مبدل میکنند تا دوازده روز بگذرد
بعد از ان بچند آب آهسته بشویند تا پوست
از و جدا شود و در پاتیل کنند و آب بر سر آن کنند
و با ماشتی جو بجوشانند پس فرو گیرند و بشویند و
هر هلیله را ده سوزن بزنند و در ظرفی کاشی
کنند و عسل آنمقدار که آنرا بپوشاند بر سر آن کنند

وسه روز بگذارند بعد ازان عسل بیرون آورند و دیگر
عسل بر سر آن کنند و عسل اول نگاه دارند و سه روز
در عسل دوم نگاه دارند بعد ازان هلیله با هر دو
عسل بپزند تا بقوام آید پس این ادویه بران باشند
قرفه زنجبیل قرنفل قاقله جوز بوا مصطکی عود از هر یک
پنجدرم زعفران یکدرم مشک خالص نیم مثقال
وبعد ازان چهل روز استعمال کنند **بالنگ مربی**
بالنگ سبز بزرگ که آنرا دبه گویند زردی آن پاک کنند
وازترشی جدا کنند و در دیگ عسل ممزوج با آب
بران ریزند و بپزند تا نرم شود پس فرو گیرند و در آب
سرد اندازند و بفشارند و در عسل اندازند و بجوشانند
تا شیره بجوش کشد واگر بقند خواهند همچنین **آمله مربی**
آمله پاک کرده یکهفته در آب صاف بخوسانند و در
شربت عسل بپزند **زنجبیل مربی** بیست روز زنجبیل
در شیب رمل کنند و هر سه روز آب بران میریزند
بعد ازان بپزند و در دیگ سنگین با عسل و قدری
آب بجوشانند **سیب مربی** سیب اصفهانی از پوست

بگذارند

ودانه

ودانه پاک کنند و با قند و قدری آب در آن زیاده کنند
تا بپزد **شقاقل مربی** شقاقل تازه بخوسانند یکشبانروز
آب آن بریزند و آب تازه کنند و یکشبانروز دیگر رها
کنند سوم روز بجوشانند و یکشب رها کنند پس
مقشر کنند و با عسل و قدری آب بجوشانند تا بقوام
آید **آلوچه مربی** آلوچه اصفهانی یا بخارائی اول
بخوسانند و بعد ازان در راوق قند بپزند تا بقوام
آید **تمرهندی مربی** تمرهندی تازه بی چوب ریانی
در گلاب خوسانند و با قند بپزند و بسیار نپزند تا تلخ
نشود **لیموی مربی** لیمو پاک کنند از پوست و رگها
ودو روز رها کنند تا قدید شود بعد ازان بجوشانند
و در آب سرد اندازند قند بقوام آورند و لیمو دران
اندازند **نارنج مربی** تربیت نارنج بدستور
لیمو کنند **آلوبالو مربی** آلو بالو از چوب پاک کنند و
بگلاب بشویند و با قند بقوام آورند و آلو بالو
دران اندازند **زرشک مربی** زرشک تازه
خشک یا تر درست پاک کنند و در قند که بقوام

آمده باشد ریزند **گلقند** گل سرخ یکمن ورق کنند وباد و
من قند بکوبند ودر ظرفی در آفتاب نهند وکرباس در سرش
بندند و هر چند روز قند صاف کرده بقوام آمده بر آن
ریزند ودر کفچه چوبین بریکدیگر میزنند تا چهل روز بگذرد
وباید که قند از اول تا آخر چهار من باشد وگل انگبین
همچنین **فصل در جوارشات** جوارش عود عود خام
پنجدرم پوست ترنج دو درم مصطکی دو درم
با یکمن نبات پزند ودر روی سنگ ریزند **جوارش آمله**
آمله با شیر خوسانند بیست درم وبا یکمن قند بر روی
سنگ ریزند **مرکب آمله** ده درم مصطکی دو درم
عود دو درم زرشک سه درم پوست بیرون پسته
دو درم پوست اترج سه درم گشنیز خشک دو درم
قند یکمن **گوارش عنبر** قند سفید یکمن بقوام آورند و
فرو گیرند ویک مثقال عنبر اشهب در ان اندازند وبشیر
حل کنند وبر روی سنگ ریزند **گوارش زرشک**
زرشک تازه بغایت سرخ بجوشانند وداغ کنند وبپالایند
وبا قند بقوام آورند **گوارش مصطکی** قند سفید

بقوام

بقوام آورند یکمن با چهل مثقال گلاب وسه مثقال مصطکی
بر آن باشند وبر روی سنگ ریزند واگر لیموئی خواهند
آب لیمو با قند بقوام آورند ومصطکی در ان ریزند
گوارش انار بطریق گوارش زرشک پزند **گوارش مشک**
هیل وقاقله وزنجبیل ودارچینی از هر یک دو درم
عود هندی بیست درم زعفران دو درم مشک
نیم مثقال بوزن ادویه عسل بوزن همه سرشتند ونگاه
دارند **گوارش زیره** زیره کرمانی سیاه در سرکه خوسانند
یک شبانروز در سایه خشک کرده یکرطل فلفل یازده درم
زنجبیل بیست درم بوره ارمنی پنجدرم کوفته قند سفید
یکمن **گوارش خوزی** دانه مویز که ازسه که بیرون
کنند بیست درم حب الآس پنجاه درم خرنوب وگلنار
وکرناز ونانخواه از هر یک دو درم کوفته وبیخته
در عسل سرشتند **فصل در سفوفات** سفوف لولو
لولو ناسفته چهار درم لبد سوخته گلنار رطب شیر
سفید خرنوب گل ارمنی از هر یک سه درم گل
قبرسی گل مختوم از هر یک یکدرم تخم گل صندل

سفید نارمشک بریان کرده تخم حماض بلوط بریان کرده
تخم مورد پست کنار آرد سنجد کشنیز خشک بریان کرده
انار دانه صمغ عربی بریان کرده سماق زرشک از
هر یک سه درم مصطکی یکدرم جو بریان کرده پل
شیرین بارتنگ تخم تورک بریان کرده از هر یک
سه درم کهربا دو درم بنکو بریان کرده سه درم اقاقیا
مغسول دو درم ادویه بکوبند بغیر بارتنگ و بنکو **سفوف**
نشاسته بنکو تخم ریحان نشاسته تخم حماض مرو رمک
بارتنگ صمغ عربی بریان کرده گل ارمنی طباشیر مجموع
تخمها بریان کرده تخم حماض نیم کوفته کنند و صمغ و
گل ارمنی و طباشیر بکوبند و اجزا متساوی باشند
سفوف انار دانه انار دانه ترش بریان کرده انار
دانه شیرین بریان کرده تخم مورد بلوط سماق زیره
کرمانی پوست کنار پوست سنجد کشنیز خشک بریان
کرده خرنوب شامی از هر یک دو مثقال عود یک مثقال
از هر یک سفوف سازند **سفوف الطین** بنکو بریان
کرده تخم تورک بارتنگ بریان کرده صمغ عربی

بریان کرده گل ارمنی طباشیر سفید صمغ و گل ارمنی
نیم کوفته کنند و تخمها تر کنند و خلط کنند **سفوف خرنوب**
خرنوب نبطی منقی زیره کرمانی سماق پوست کنار
دانه مورد بلوط کشنیز خشک بریان کرده مصطکی
اجزا متساوی یکدیگر کوفته و بیخته **سفوف علیانا** تخم
تره تیزک بریان کرده یکچهار یک زیره کرمانی
مدبر پیت مثقال تخم تورک ده مثقال هلیله سیاه
در روغن بریان کرده ده مثقال مصطکی پنجدرم
سفوف زرشک زنیان سماق پنجل انار دانه
زرشک پیت کنار اجزا برابر یکدیگر کوفته و بیخته **سفوف**
عود مصطکی کنار عود خام قرنفل از هر یک ده درم
قند سفید سی درم سفوف کنند **سفوف سرطان** سرطان
نهری سوخته ده درم گل قبرسی گل ارمنی خشخاش
سفید خشخاش سیاه مغز تخم خیار بالنگ از هر یک
پنجدرم کثیرا سی درم کوفته و بیخته سفوف سازند
سفوف سورنجان سورنجان مصری هفت درم
پوست هلیله زرد هفت مثقال سناء مکی هفت

مثقال بوزیدان سه درم ورق گل سرخ پنج مثقال
پوست بیخ کبر سه مثقال زعفران یکدرم مغز
بادام سه درم محموده بریان کرده یکمثقال بغایت سحق
کنند **فصل در اقراص** **قرص کبر** پوست بیخ کبر تخم
پنجنکشت فلفل اسود اسارون زراوند طویل سنبل
از هریک چهار درم زعفران یکدرم کوفته سحق کرده
قرص سازند از هریک یکمثقال **قرص ریوند** سنبل دودرم
مصطکی عصاره غافت افسنتین رومی رازیانه انیسون
ریوند چینی از هریک دو درم الا ریوند که ازان
ده درم باید باب کرفس قرص سازند قرصی یکمثقال **قرص
افسنتین** انیسون افسنتین اسارون تخم کرفس
بادام مقشر اجزا برابر یکدیگر بعرق گل قرص سازند
قرص بنفشه پوست هلیله زرد پنجدرم بنفشه خشک
پنجدرم رب السوس یکمثقال محموده بریان کرده
باب رازیانه قرص سازند **قرص گل** ورق گل سرخ
پنجدرم سنبل چهار درم طباشیر سفید یکمثقال عصاره
غافت هشت درم کوفته وبیخته باب حب سازند

قرص مثلث افیون تخم بنج پوست بیخ لفاح اجزا
برابر یکدیگر وقدری زعفران باب روباه تربک
یا آب کاهو قرص سازند **قرص طباشیر ملین**
طباشیر سفید چهار درم ترنجبین سه درم مغز تخم
خیارزه دو مثقال مغز تخم خیار بالنک مغز تخم کدو
از هریک یکمثقال نشاسته صمغ عربی کثیرا خشخاش
سفید از هریک یکدرم کوفته وبیخته بالعاب بنکو قرص
سازند **قرص طباشیر ممسک** صمغ عربی بریان کرده
تخم حماض بریان کرده ورق گل سرخ سماق زرشک
منقی طباشیر سفید گل ارمنی از هریک ده درم
کوفته وبیخته بعرق گل قرص سازند **قرص طباشیر کافوری**
طباشیر سفید ورق گل سرخ تخم کاهو تخم تورک
سماق از هریک سه درم گلنار صندل سفید از هر
یک نیم مثقال تخم خیارزه تخم خیارزه تخم خیار بالنک
از هریک یکمثقال افیون نیم درم کافور نیم درم بالعاب
بنکو قرص سازند **قرص کهربا** کهربا بسد سوخته مروارید
ناسفته تخم تورک از هریک پنج درم هروی کاوکوهر

سوخته پوست تخم مرغ سوخته کثیرا صمغ عربی
از هر یک سه درم کشنیز بریان شش درم خشخاش سفید
خشخاش سیاه قروع سوخته از هر یک سه درم تخم تنگ
دو درم کوفته و بیخته بلعاب تنکو قرص سازند **قرص
کلنار** کلنار قرط سماق بلوط بریان کرده پست کنار
دانه مورد از هر یک بیست درم کوفته و بیخته باب
برگ بارتنگ یا باب سیب یا باب کلنار سرشته
قرص سازند و صی یکدرم **فصل در معاجین مسهله**
معجون نجاح هلیله سیاه ده درم پوست هلیله کابلی
پوست بلیله آمله مقشر افتیمون از هر یک ده درم
اسطوخودوس بسفایج فستقی تربد سفید غاریقون سفید
سنگ لاجورد از هر یک پنجدرم محموده بریان کرده
سه درم عسل صافی صد و پنجاه درم معجون سازند
معجون سورنجان سورنجان مصری سی مثقال
فلفل سیاه دارفلفل برگ حنا از هر یک دو مثقال
زیره کرمانی شیطرج هندی از هر یک دو درم پوست
بیخ کبر دو مثقال تربد سفید چهار درم ترنجبین هفت

درم بوزیدان پنجدرم سقمونیا پنجدرم پوست هلیله
زرد پنج مثقال کوفته و بیخته با سه مثل آن عسل کف
گرفته بسرشند **معجون کاکنج** بزر البنج هفت درم
رازیانه هفت درم مغز تخم خیار زه تخم حماض سه درم
مغز فندق بریان کرده سه درم زعفران سه درم
حب کاکنج بیست و پنجدانه کثیرا چهار درم کوفته
و بیخته بعسل بسرشند **معجون به زم** محموده ده درم
تربد سفید ده درم مصطکی قرنفل زنجبیل فلفل قرفه دار
فلفل جوز بوا از هر یک سه درم قاقله هیل زعفران
از هر یک دو درم عصیر شصت مثقال عسل
مصفی شصت مثقال آب به و عسل خلط سازند
و بجوشانند تا با نصف آید دادویه کوفته و بیخته در
ان بسرشند **نوعی دیگر** معجون به زم یکعدد به در
خمیر گیرند و پزند و چهار درم از گوشت آن به
بستانند و بکوبند و دانگی فلفل و دانگی محموده و دانگی
محموده زنجبیل در ان بسرشند **معجون تمر هندی**
بوره ارمنی نکون کرمانی و فطراسالیون زنجبیل

فلفل سفید از هر یک دو درم و نیم محموده بریان کرده
پنجدرم مغز بادام پنجدرم برگ سداب ده درم
ادویه جمع کنند کوفته و بیخته و از مویز عدد خرما
استخوان بیرون کنند و در سرکه شراب بسرشند
و ادویه دران حل کنند **معجون سنا** سناء مکی پنجدرم
ترنجبین یک رطل شیرخشت سی درم بنفشه نیلوفر ورق
کل سرخ بالنکو از هر یک ده درم از هر یک رطل
مویز دانه بیرون کنند و ادویه دران بسرشند
فصل در حبوب حب ایاره ایاره فیقرا یکمثقال
ترید سفید یکدرم حب النیل نیمدرم انیسون نیم درم
غاریقون سفید یکمثقال نمک هندی یکدانک و
نیم شحم حنظل یکدانک و نیم بآب رازیانه حب سازند
حب صبر صبر سقوطری یکمثقال ترید سفید یکدرم
حب النیل نیمدرم غاریقون سفید نیمدرم انیسون
نیم درم شحم حنظل یکدانک و نیم نمک هندی یکدانک
و نیم مقل دانکی کثیرا یکدانک و نیم بآب کرفس حب
سازند **حب سورنجان** صبر سقوطری یکمثقال ماهی زهره

یکمثقال حب النیل نیم درم غاریقون نیم درم کثیرا
یکدانک شحم حنظل یکدانک و نیم نمک هندی یکدانک
و نیم کوفته و بیخته بآب کرفس حب سازند **حب بنفشه**
بنفشه دو درم ترید سفید یکدرم رب السوس نیمدرم
پوست هلیله زرد نیمدرم انیسون نیم درم محموده
بریان کرده نیمدانک بآب حب سازند **حب
السعال** که آن سعال گرم باشد مغز بادام مقشر
مغز تخم خیارین نشاسته صمغ عربی خشخاش سفید
رب السوس سیاوشان مغز بادام تلخ بآب خالص
حب سازند **فصل در معاجین مفرده معجون فلاسفه**
فلفل دار فلفل زنجبیل دارچینی پوست بلیله آمله مقشر
شیطرج هندی زراوند مدحرج بیخ بابونه خصیة
الثعلب مغز جلغوزه نارجیل از هر یک ده درم
بابونج سی درم مویز منقی سی درم کوفته و بیخته به
وزن عسل کف گرفته بسرشند **انوش دارو**
ورق گل سرخ شش درم سعد پنجدرم قرنفل سه
درم مصطکی سه درم اسارون سه درم هیل قاقله

برباز جوز بوا قرنفل زعفران سنبل زرنب از هر یک
دو درم شیر آمله یکرطل مروارید ناسفته فرنجمشک ساذج
هندی از هر یک دو درم یکرطل آمله در نه رطل بجوشانند
تا با سه رطل آید در دست بمالند و صافی کنند و با یکمن
قند سفید بقوام آورند و داروها در ان بسرشند و
قدری مشک اضافه کنند **مفرح معتدل** مروارید
ناسفته پنجدرم بسد پنجدرم بادو درم صندل سفید
دو درم صندل سرخ دو درم آمله چهار درم طباشیر
سفید چهار درم کاوزبان پنجدرم تخم کاشنی دودرم
درونج عقربی یکدرم افتیمون سه درم برگ
گل سرخ سه درم زرنباد سه درم تخم بالنکو دو درم فرنجمشک
دو درم زعفران یکدرم عنبر اشهب یکدرم کافور
نیمدرم مشک تبتی یکدانک و نیم عود خام پنجدرم
کشنیز خشک دو درم خشخاش سفید دو درم بنفشه
دو درم گل ارمنی دو درم زر ورق یکدرم ورق
نقره یکدرم لعل نیم مثقال کوفته و بیخته بشراب
خالص بسرشند **یاقوتی** مروارید ناسفته هشت درم

بسد چهار درم یاقوت رمانی دو درم زر محلول یکمثقال سنگ لاجورد
یکمثقال لعل درم عقیق سه درم سنگ یشب سه درم
طباشیر سفید سه درم صندل مقاصری پنجدرم
کهربا یکدرم گل نیلوفر یکدرم زرشک منقی یکدرم
صندل سرخ دو درم گل مختوم دو درم کشنیز خشک
سه درم تخم گل سه درم ساذج هندی سه درم زرنباد
یکدرم درونج عقربی یکدرم عود خام سه درم
پوست ترنج سه درم کاوزبان سه درم بهمن
سفید دو درم بهمن سرخ دو درم بالنکو دو درم
ریوند چینی دو درم تخم کاشنی سه درم کافور سه درم
عنبر اشهب سه درم مشک نیم مثقال ابریشم
سوخته بیست درم هلیله کابلی بیست درم عرق گل
یکمن شراب سیب ده مثقال آب انار عذب
ده مثقال داروها کوفته و بیخته نبات در گلاب
بگدازند و شراب سیب و انار با آن بقوام
آورند و داروها در ان بسرشند و در ظرفی چینی
نگاه دارند چهل روز در میان جو نهند **دواء المشک** [illegible]

مروارید ناسفته کهربا بسد ابریشم مقرض زرنباد
درونج عقربی از هر یک یکمثقال بهمن سه درم قاقله
قرنفل ساذج هندی دوائی جند بیدستر از هر یک
یکدرم دار فلفل نیمدرم مشک خالص نیم درم کوفته و
بیخته در عسل کف گرفته سه وزن ادویه بسرشند **دواء
المسک شیرین** سنبل دو درم مسک ترکی ساذج هندی
از هر یک دو درم زعفران چهار درم تخم کرفس زنیان
از هر یک چهار درم صبر سقوطری هشت درم افسنتین رومی
هشت درم ریوند چینی شش درم جند بیدستر یکدرم مر
صافی دو درم ادویه کوفته مر بگدازند و صافی کنند و با عسل
کف گرفته سه مثل ادویه بسرشند **لبوب** مغز پسته
مغز فندق مغز بادام مغز جلغوزه مغز بن مغز حب
الزلم مغز گردکان مغز حب الفلفل نارگیل از هر یک
پنج مثقال خصیة الثعلب ده مثقال خشخاش سفید سه درم
خولنجان سه مثقال کنجد دارچینی شش مثقال قاقله
بهمن سرخ بهمن سفید تودری زرد و سرخ هر دو گاوزبان
لسان العصافیر بابونه فرنجمشک خشک مربی تخم شلغم تخم

هلیون

هلیون تخم گزر از هر یک پنج مثقال بوزیدان سه مثقال
زرنباد سه درم زرنب سه درم زعفران یکدرم
قند سفید یکمن **برشعثا** فلفل سفید بیست مثقال بزر
البنج بیست مثقال عاقرقرحا یکمثقال افیون ده مثقال
زعفران پنج درم سنبل یکمثقال فربیون یکمثقال با عسل
کف گرفته بسرشند و در میان جو گذارند **کمونی**
زیره کرمانی دو رطل فلفل سی درم زنجبیل چهار درم ورق
سداب خشک چهل درم بوره ارمنی ده درم سلیخه رومی
چهار درم دارچینی چهار درم قرفه چهار درم حب بلسان
چهار درم سنبل چهار درم مصطکی چهار درم کوفته و
بیخته با سه مثل آن عسل کف گرفته بسرشند **جنطیانا**
رومی حب الغار مر صافی زراوند طویل اجزا
متساوی با عسل کف گرفته بسرشند **مثرودیطوس**
مر صافی زعفران غاریقون سفید زنجبیل صمغ بن
کثیرا از هر یک ده درم سنبل کندر خردل چوب
بلسان اسطوخودوس اذخر قسط انجدان رومی
ماش دارو بارزد رازیانج دار فلفل جند بیدستر

تریاق اربعه

جاوشیر از هر یک هشت درم سعد ساوج هندی سلیخه
فلفل سیاه سورنجان عنبر بید سیر بری تخم کزر بری
اکلیل الملک خطیانا روغن بلسان فربیون ورق
سداب تخم سداب از هر یک هفت درم فلفل
سفید چهار درم اشق باروین مصطکی صمغ عربی تخم
کرفس کرویا بری افیون تخم رازیانه ورق گل سرخ زیل
از هر یک پنج درم انیسون اکرتر کی سکبینج اسارو
از هر یک سه درم اقاقیا سقنقور سیو غاریقون از هر یک
چهار درم فو سه درم مو سه درم صمغها در شراب ریحانی
حل کنند و ادویه دیگر کوفته و بیخته با سه مثل آن عسل مصفی
بسرشند **فصل در ادهان** روغن بنفشه بادام شیرین
سفید شیرین کرده هر بادامی دو نیمه کنند و بهر یکمن بادام
نیم من بنفشه با آن بیامیزند و بشب در کیسه کنند
و در شب فرش خواب می اندازند و روز پهن میکنند و
چون ده روز میگذرد دیگر بنفشه تازه در ان میریزند و
چهل روز باین دستور بادام می پرورند پس از ان
روغن میگیرند **روغن گل بادام** بطریق روغن

بنفشه

بنفشه بگیرند **روغن عقرب** زراوند مدحرج
خطیانا سعد پوست بیخ کبر از هر یک یکرطل در شیشه
کنند و در آفتاب نهند هفته و صافی کنند و بهر یک
رطل ده عقرب در آن اندازند و سر شیشه بگیرند و در
آفتاب نهند **روغن گل سرخ** یکرطل چهار رطل روغن
کنجد بر سر آن کنند و در قینه و در چهل روز در آفتاب
پرورند **روغن این ریاحین** گل سفید و یاسمین
و خیری و سوسن و نسرین و زیبق همه بطریقه روغن
گل سرخ گیرند **روغن ریحان** آب ریحان یکمن روغن
کنجد ربع یکمن آب نصف ربع با هم بجوشانند چندانکه
آب نماند **روغن قسط بزرگ** قرنفل ده درم
سنبل سی درم ساوج هندی میعه سائله ابرسا قوفه
دوائی قسط ارس خشک از هر یک بیست درم سلیخه
ده درم عیدان بلسان ده درم مر صافی پنج درم
مجموع نیم کوفته در آب صافی پنجمن خوبسانند یکشبانروز
بعد از ان دو من روغن زیت یا روغن کنجد
چندان بپزند که آب بسوزد و روغن بماند روغن قسط

کوچک مرصافی سلیخه قسط برگ مرماخور نیم کوفته کنند
و در شراب کهنه چهل مثقال بجوشانند بآتش نرم و صافی
کنند و نیمن روغن زیت یا روغن کنجد با آن بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند روغن بابونه بابونه سایه
خشک کرده بیست درم در نیمن روغن کنجد در شیشه
کنند و در آفتاب بیاویزند تا چهل روز روغن مصطکی
روغن کنجد نیمن مصطکی ده مثقال در قنبیه کنند و در دیگ
پر آب آویزند و بآتش نرم همی جوشانند تا مصطکی بخار
بگدازد روغن شبت تخم شبت بیست درم روغن
کنجد نیمن به شیشه کنند و در آفتاب آویزند تا چهل روز
روغن به آب به صد درم روغن گل سرخ پنجاه درم
باهم بزنند و اگر روغن کنجد باشد شاید روغن حنا ورق
حنا بجوشانند و صافی کنند و روغن بران نهند و بجوشانند
تا بقوام آید روغن مورد آب مورد تر سه رطل روغن
کنجد یکرطل بزنند تا آب نماند و در حال فرو گرفتن از آتش
پنج درم لادن در آن اندازند روغن ناردین ناردین
دقیه حنا مکی دقیه دوالی وقیه سکار وقیه نیم کوفته کنند

و دریکرطل آب مرزنجوش بجوشانند پس با یکرطل روغن
کنجد بجوشانند روغن خروع بیخ کرفس بیخ رازیانه تخم
کرفس رازیانه زنیان زنجبیل خولنجان زیره کرمانی
کرویا از هر یک یکمثقال دانه خروع یکرطل جمیع باهم
نیم کوفته آب بر سر آن کنند و بجوشانند تا روغن باز
دهد روغن مجموعه مستعملست در جمیع مرضهای سرد تاثیر
میکند باعتدال مورث پس در عضو نیست روغن
خیری روغن یاسمن روغن بن روغن سوسن
روغن خروع روغن استه زردآلو روغن خار روغن
مثل هم باهم بیامیزند و بهر صد مثقال یکمثقال مسک
و یکمثقال جندبیدستر در ان بزنند روغن سبوس
در دهر و گوش که از مره سودا باشد و نافعست
از مالیخولیا و جذام غایت نفع فندق بادام مقشر
از هر دو پوست باز کرده بسته مقشر مغز جلغوزه
کنجد مقشر بوزن مثل هم روغن از ان بکشند سعوط
نمیدرم آن کمال نفع دارد و از نیهاکه مذکور شد
فصل در مراهم رسل موم صافی چهارده درم جاوشیر

دو درم اشق هفت درم زراوند دو درم لبان ذکر دو درم
مر صاف دو درم بارزد میعه سائله از هر یک دو درم
مقل ازرق چهار درم مرداسنگ چهار درم و نیم روغن
زیت سی مثقال صمغها در سرکه حل کنند مرهم داخلیون
مرداسنگ یکوقیه در بابل کنند دو وقیه و نیم روغن زیت
برسر آن کنند و با آتش آهسته آهسته می زنند و کفچه میزنند
تا مرداسنگ حل شود بعد از ان دو وقیه لعاب حلبه
و یکوقیه لعاب بزرک و یکوقیه لعاب خطمی در ان ریزند
و با نتظام بقوام آورند مرهم اسفیداج موم پنجاه
درم اسفیداج پنجاه درم روغن گل سرخ صد درم
موم در روغن بکدازند و اسفیداج در هاون کنند و
روغن و موم بران ریزند و چهل و یک گل کافور
اضافه کنند و خوب صلایه کنند مرهم شادنه روغن
بنفشه بادام سی درم روغن گل سرخ سی درم عصاره
لحیة التیس ده درم گل قبرسی ده درم گل ارمنی ده درم
شادنه شصت درم ده مثقال افیون یکمثقال موم
سفید پانزده درم اسفیداج پنجمثقال زعفران دو درم

داروها

داروها بغایت سحق کنند و موم روغن بکدازند و
در هاون با داروها نیک صلایه کنند تا یکسان شود
مرهم خل مرداسنگ کوفته و بیخته در ده درم
سرکه چهل درم روغن زیت در هاون کنند و سحق
کنند مرهم باسلیقون زفت راتینج موم صاف
از هر یک پنج استیر بارزد چهار درم جمع کنند و با روغن
زیت دو مثل هم بکدازند مرهم نوره آهک در
کیسه کتان کنند و آب شیرین می مالند چندانکه در
کیسه سنگ و رمل بماند و آب بکذارند تا آهک
ته نشاند پس این آهک با روغن زیت و در
تابستان بروغن گل صلایه کنند مرهم زنجار زنجار
دو درم علک بطم دو درم صمغ صنوبر پنج درم
راتینج پنج درم زنجار را بکوبند و باقی ادویه در دو مثقال
آن زیت بکدازند و با زنجار صلایه کنند فصل
در بعضی تراکیب و تریاق فاروق پخته خورش آب
انکور مثقالی صد من صاف کنند و پست من کوشت
بره فربه در ان اندازند مرغ بچه مثل خانکی و کبک و

مرغ در

کبوتر و تیهو و گنجشک و امثال اینها و از میوه سیب
و به و امرود پاک کرده از هر یک دو من ادویه زنجبیل
قرنفل ساوج هندی از هر یک دو مثقال خولنجان
یکمثقال قاقله کبار دو مثقال کبابه چینی پنج
مثقال پوست ترنج پنجمثقال سنبل الطیب پنجمثقال
جوز بویا پنجمثقال بسباسه پنج مثقال سلیخه پنج مثقال
اشنه پنجمثقال دارفلفل پنجمثقال اسارون سه
مثقال انیسون رازیانه سعد بهمن سفید از هر یک پنجمثقال
عود خام بخدرم صندل یازده درم مثقال مجموع کوفته
و بیخته در کیسه فراخ کنند و در دیگ اندازند تا میچو
ورمان زبان در دست بماند تا شیره باز دهد و گوشتها
باز دهد محرا شود و بعد از ان فرو گیرند و صاف کنند و
دیگ بر سر آتش نهند و پنجمن عسل صاف در آن
کنند و بقوام آورند و ده درم مصطکی و ده درم
عنبر دران اندازند و بعد از ان نگاه دارند و اگر تنک
خواهند چندان بجوشانند که هشتاد من آب بود
برود و چهل من بماند و در آخر مشک و زعفران

از هر یک صد یک کل در گلاب حل کنند و دران
ریزند و اگر تنک خواهند چندان بجوشانند که چهل
من برود و هشتاد من بماند و در ظرفی دار یانی
چهل روز و بعد از ان مشک و گلاب و
زعفران دران بریزند و تناول کنند **یاقوتی**
معتدل نسخه مولانا فخر الدین طبیب جهت یعقوب
سلطان صب الله علیهما شآبیب الرحمة
والغفران یاقوت رمانی لعل آبدار بسد خشی
لولو ناسفته یشب از هر یک دو مثقال حجر
لاجورد مغسول یکمثقال کهربا دو مثقال بالنکو
دو مثقال کاوزبان چهار مثقال پوست ترنج
چهار مثقال بهمن سفید سنبل قرحه از هر یک
یکمثقال کبابه چینی دو مثقال زنجبیل سه مثقال
نارمشک دو مثقال درونج عقربی قرنفل
قاقله صغار یکمثقال زرنباد دو مثقال ساوج هندی
سه مثقال سعد کوفی سه مثقال مثقال مصری
سه مثقال طباشیر سفید چهار مثقال صندل

سفید دو مثقال صندل سرخ دو مثقال زرشک منقی
سه مثقال کشنیز خشک دو مثقال گل مختوم یکمثقال
گل ارمنی یکمثقال نیلوفر سه مثقال پوست هلیله کابلی
دو مثقال آمله مقشر دو مثقال تخم کاشنی دو مثقال
عود خام چهار مثقال مصطکی سه مثقال زعفران نیم
مثقال ابریشم مقرض چهار مثقال عنبر اشهب یکمثقال
مشک نیم مثقال پازهر یکمثقال پاه فرسین جهانی
یکمثقال ورق طلا یکمثقال ورق نقره یکمثقال آب
به آب سیب آب بلهی آب انار غدب عرق گل
عرق بید مشک عرق گاوزبان از هر یک چهار یک
نبات مصری یکمن عسل نیم من ترکیب کنند شربتی
یکمثقال **یاقوتی بارد** یاقوت لعل مروارید ناسفته کهربا
مرجان از هر یک یکدرم ورق طلا ورق نقره عنبر
از هر یک دو درم مشک یکدرم عود خام سه مثقال
ابریشم مقرض صندل سفید از هر یک دو درم تخم
بلیون سه درم لسان العصافیر سه درم قلفل دارچینی
کبابه قرنفل از هر یک دو درم مصطکی پنجدرم جوز

هندی

هندی پنجدرم مغز فندق پنجدرم گاوزبان سه درم
بالنگو دو درم مغز پسته پنجدرم مغز بادام شیرین
پنجدرم خولنجان دو درم مایه شتر یکدرم ماهی سقنقور
یکدرم ماهی ارنان پنج درم ماهی ریک پنجدرم
قضیب گاو پنج درم دار فلفل هلیله آمله از هر یک
دو درم زراوند مدحرج سه درم شیطرج هندی
سه درم تخم بابونه دو درم جوز بوا سه درم مغز تخم
خربزه پنجدرم بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک
سه درم زعفران دو درم پوست ترنج
دو درم مغز جوز دو درم گل دارچینی دو درم اجزا
کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل معجون سازند
یاقوتی بایل بیرودت یاقوت یکمثقال مروارید سه
درم بسد دو درم کهربا دو درم پادزهر دو درم
لاجورد مغسول ورق طلا یکمثقال ورق نقره
یکمثقال صندل سفید صندل سرخ تخم تورک
طباشیر سفید از هر یک سه درم زرشک منقی سه
درم گاوزبان پوست بیرون پسته ورق گل

پنج

سرخ ابریشم خام سوخته کشنیز خشک مغز دانه کدو
مغز تخم خیارین تخم کاشنی عود خام آمله فرنجشک پوست
ترنج پوست هلیله کابلی بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک سه درم
گل ارمنی نیم درم عنبر خام یکمثقال نبات سفید یکمن
آب انار غدب آب امرود آب سیب عرق گلاب
یکجا ریک معجون سازند شربتی یکمثقال قرص مقید
چهار و هشت مثقال قرص افعی قرص اندرو نوجور
فلفل سیاه انیسون دارچینی از هر یک پنج و چهار مثقال
گل سرخ تخم شلغم بری اسقوردیون تخم شقاقل
ابرسا غاریقون رب السوس و غن بلسان مرصافی
از هر یک دوازده مثقال زعفران زنجبیل ریوند چینی
فیطافلیون فوریج جبلی فراسیون فطراسالیون
اسطوخودوس قسط مر فلفل ابیض دار فلفل مشکطرامشیع
کندر ذکر فقاح اذخر صمغ البطم سلیخه السود امیه
سامله سنبل الطیب جعده الیه تخم کرفس از هر یک شش
مثقال سلیسا ایوس تخم جوز ماثل نانخواه کما دریوس
کما فیطوس عصاره حبه التیس ناردین سادج هندی

موحفظیا نا تخم رازیانه گل مختوم قطقطار نیم برشت
حماما و حب البلسان موغاریقون فو صمغ عربی
قردمانا انیسون اقاقیا از هر یک چهار مثقال
وقو با و آر دفقر الیهود جاوشیر قنطوریون زراوند
طویل جند بیدستر سکبینج از هر یک دو مثقال شراب
ریحانی خوش طعم خوشبوی دو ساله رطل حاشا صافی
کرده پنج رطل بموجب شروح عمل نمایند **فصل** در یاد کردن
شربت تریاق و انچه با او در هر مرض دهند
از جهت گزیدن افعی و حیات قتاله مقدار یک بندقه
با چهار وقیه شراب ریحانی با شکه دهند و کسی را که
کلب گزیده بشد یکمثقال با یکدرم خاکستر سرطان نهری
دهند و کسی را که عقرب گزیده بشد نیم درم با شراب
یا نبیذ زیت دهند و کسی را که زنبور گزیده بشد دو درم
با سرکه دهند و بر محل گزیدن طلا کنند و کسی را سم یا دواها
قتاله داده باشند مثل افیون و بنج و فربیون و ذراریح
و هر چه با اینها مانند نیم مثقال یا یکمثقال با وقیه شراب دهند
و بسیار بشد کسی را که افعی یا حیه قتاله یا کلب گرفته بشد یا دواها

این نسخه اعتبار ندارد

قتاله داده باشند از یکمثقال تا دو مثقال قدر قوة
اعراض حادث از نهش واز شرب دواء قتاله و
کسی را که سعال و درد سینه و درد پهلو باشد
بقدر یکیتر مس با عسل بدهند و کسی را که باد در معده
و رود ها باشد دو دانک تا نیم درم با آب زیره
دهند و صاحب جوع الکلب را مقدار فندقی
یا دو وقیه شراب یا چهار وقیه یا چند یقوون آب
ممزوج دهند و کسی را که ناقص بی تب گرم باشد
دو دانک تا نیم درم با آب گرم دهند واز برای انتفاخ
مشیمه و جنین میت مقدار یکیتر مس بطلا یا
چند یقوون دهند هر دو ممزوج با آب که در ان سداب
یا مشکطرامشیع یا ابهل یا ترمس بحک پخته باشند
واصحاب یرقان از یرقان طحال مقدار یکیتر مس با طبیخ
اسارون دهند و مستسقی را هر روز یک بندقه با
سرکه ممزوج با آب دهند واز برای درد گرده یک بندقه
با پخته دهند واز برای قرحه امعا یک بندقه با پخته دهند
واز برای با آب سماق دهند واز برای سنگ

کرده یا بندقه با آبی که در ان کرفس بستانی یا کرفس
جبلی یا تخم آنها پخته باشند واز برای دشواری
تنفس مقدار یکیتر مس یا وقیه یا دو وقیه سکنجبین عنصلی
دهند واز برای ورم صلب در جگر یا در سپرز
مقدار یک بندق یا دو وقیه سکنجبین عنصلی
عسلی بخورد سه روز پیوسته واز برای صرع
یک با قلا با سکنجبین عنصلی ممزوج با آبی که در ان
سیالیوس جوشیده باشد و یکقیراط محلول در سکنجبین
عنصلی با عسل غرغره کند و کسی را که هیضه باشد
دو دانک با شراب سیب خورد بشرط آنکه هیضه بلغمی
باشد واز برای قولنج یک بندقه با آبی که زیره یا رازیانج
در ان جوشانیده باشند خورند و کسی را که صرع
قدیم باشد یکیتر مس با آب شاه دانه خورد واز برای
فالج و لقوه یکیتر مس با ماء الاصول خورد واز برای
جذام یکیتر مس با ماء خورند از برای برص یکیتر مس
با ماء العسل با ماء الاصول خورند **دستور امتحان**
تریاق باید که شناخته شود خوبی تریاک یکی از دو وجه

الجبن

یکوجه آنست که آدمی را دوای مسهل سقمونیا بدهند بعد از ان بقدر باقلا کوجک تریاق بدهند اگر قطع اسهال بکند ودوای مسهل عمل خود بکند تریاک ضعیف و مغشوش بود **وجه دوم** انکه خروس را اول تریاک دهند پس افعی یا کزندۀ دیگر بر وی مسلط سازند تا او را بگزد یا انکه اول تسلیط افعی کنند بعد از ان تریاق بدهند پس اگر خروس از مردن خلاص یابد تریاق خوبست و اگر خروس بمیرد تریاق ضعیف یا مغشوش است **منافع تریاق فاروق** بر انچه در منهاج است اولا در گزیدن همه جانوران و خوردن همه زهرها و تمام ادویه سمیه نافع و دافع آن شرورست و مدت شربت آن در سموم بر حدر عظم اعراض حادثه از ان نهش و سم است واقل آن قیراطیست و اکثر آن دو مثقالست و او مقوی قلب و مانع ضعفست که بسموم عارض قلب شود و او نافعست از جمیع امراض بارده و از کثیری از ان امراض که خالص البرد

نباشد و او مصلح اخلاط فاسدست و خوش میکند ریش ودها را و اسهال خونرا و نفث خون را و می بندد خون بواسیر را و او نافعست از سوی استمرا و می گشاید سده و شفا می بخشد از سرفه و تنگی و دشوار تنفس و درد سینه و درد پهلو و درد شش و باد و درد روده و معده و پیچش ناف و قولنج و میراند بول را و حیض و نافعست از استسقا و تحلیل اورام اندرونی میکند و بیرون کرم دراز و پهن که کرم کدوست هردو نافعست از صرع و درد سر و شقیقه و گرانی گوش و تاریکی چشم و ضعف او و نافعست از جدام و برص و بهق و اوجاع مفاصل و هر مرض که عارض شود از سودا یا بلغم تریاق نافعست از و صحیح آنست که هر مرض که عارض شود از خون یا صفرا و مخالط آن هیچ خلط دیگر نباشد تریاق دران نافع نیست و اگر دران استعمال کنند ضرر عظیم کند و تریاق مضرست بصاحب مزاج گرم و خشک **فصل در ادویه چشم عزیز**

توتیا، هندی توبال مس سوخته لولو ناسفته لبسد
ساوح اقلیا زر صبر سقوطری سرطان بحری زعفران
سنبل هر یک دو درم شادنج مغسول ششش
فلفل سفید دار فلفل نوشادر هر یک درمی ونیم
مشک دانگی کافور نیم دانک **آخر** اقلیمیا زر
توبال مس سوخته توتیا صبر شادنه مغسول هر یکی یک
درم ونیم مشک دانکی **باسلیقون کبیر** اقلیمیا،
نقره زبد البحر هر یک ده درم مس سوخته پانزده درم
نمک اندرونی پانزده درم ساوح هندی
اسفیداج رصاص فلفل دار فلفل جندبیدستر سنبل
اثمد هر یک ده درم قرنفل یکدرم صبر سقوطری پنجدرم
اشنه نمک هندی هر یک درمی مامیران نوشادر
زرد چوبک هر یک سه درم پوست هلیله زرد چهار درم
نمک طعام بیست و دو مثقال عصاره مامیثا
پنجدرم نمک وباقی ادویه سحق کنند تا همچون
غبار شوند **باسلیقون صغیر** اقلیمیا زر زبد البحر هر
یک ده درم مس سوخته پنجدرم اسفیداج نمک اندرانی

نوشادر

نوشادر جعده فلفل دار فلفل هر یک دو درم شحم
الحنظل نیم درم قرنفل اشنه از هر یک درمی
اوشنائی سبل وظفره وجرب وبیاض وظلمت
ودمعهٔ عشا را نافع بود شادنج مغسول مس سوخته
اقلیمیا، فضه نمک هندی بوره ارمنی زنجار
دار فلفل سیاه هر یک چهار درم فلفل سیاه
وسفید وزبد البحر هر یک هشت درم صبر سنبل قرنفل
هر یک چهار درم ونیم زنجبیل ملح هر یک دو درم
زعفران نوشادر هر یک درمی **نسخه اخری**
مس سوخته شادنج هر یک پنجدرم فلفل دار فلفل
زعفران شحم الحنظل هر یک نیمدرم زنجار صبر بوره
ارمنی هر یک یکدرم اقلیمیا زر دو درم **کحل
زعفران** تاریکی وخاریدن وآب ریختن چشم را
مفید بود زعفران سنبل هر یک دو درم فلفل
دانگی ونیم داروی هم مانیم دار فلفل هر یک یکدرم
نوشادر نیمدرم مازو سه درم کافور نیم دانگ
کحل الجواهر اثمد هفت درم مرقشیثا پنجدرم اقلیمیا،

ذهب مغسول بسد لولو ناسفته هریک سه درم
زعفران نیم درم شادنه دو درم کحل جلاوخ سره
شش درم مرقشیشا چهار درم اقلیمیاء زرده
درم زعفران بسد هریک نیم درم ساوج یکدرم
فرنجمشک قراحل لولو دانک و نیم کحل بنفشجی
ظلمت وحکه و دمعه را مفید بود شادنه دو درم
خون سیاوشان قاقله مشک هریک دانکی مس
سوخته مازو هریک درمی ساوج دو دانک سنبل
دار فلفل هریک نیم درم کافور نیم دانک کحل توتیا
بیاض را زایل کند زبد البحر اقلیمیاء ذهب سرگین
سوسمار مرجان مرقشیشا سرطان بحری هریک
چهار دانک اثمد پنجدرم شادنه لولو ناسفته
هریک یکدرم توتیاء هندی سه درم زنجار نوشادر
فلفل دار فلفل سنبل قرنفل هریک دانکی و نیم مامیران
نمک هندی هریک دو دانک کحل اغبر جرب
وقروح را مفید بود توتیا سه درم اثمد سه درم
توبال مس یکدرم و نیم سنج سوخته لولو اقلیمیاء

نو

نقره هریک درمی کحل رمادی مقوی بصر و نشف
رطوبات بود و جرب وسبل را نافع بود اثمد
توتیاء هندی توبال مس شیح سوخته هریک
چهار درم مامیران یکدرم کحل که سبل را مفید بود
پوست هلیله زرد زنجبیل هریک پنجدرم فلفل سفید
دو درم نوشادر یکدرم شادنه مغسول ده درم
بود و حصرم جرب وسبل وسلاق و دمعه را
مفید بود توتیاء کرامانی پوست هلیله زرد هریک
پنجدرم زنجبیل دار فلفل هریک سه درم و نیم املج
مامیران هریک دو درم بکوبند و بآب غوره
هفت روز پرورند بعد از ان خشک کنند
وبسایند آخر توتیا زردچوبه از هریک ده درم هلیله
زرد زنجبیل هریک دو درم و نیم نمک هندی یکدرم
برودی که حرارت چشم را ساکن کند قلیمیاء زرد
چهار درم توتیاء هندی بسبرمه هریک پنجدرم
بستانند و بگلاب وخل وخمر بسرشند و در
خرقه کنند و میشویند و می مالند بعد از ان خشک

کنند و با دو دانگ کافور سحق کنند برودی که
رمد را نافع بود ساوج هندی مس سوخته افیون
بسباسه هریک هفت درم صمغ عربی سی درم
اقلیمیا چهل درم اسفیداج شصت درم بستانند
برودی اسود که اوجاع چشم را مفید بود افیون
دو درم کافور دو درم شکر یکدرم زعفران دو دانگ
مر پنجدرم مس سوخته درمی اقلیمیا زر پنجدرم
صمغ عربی چهل درم توتیاء هندی قاقله مرقشیثا
هریک درمی گلنار ساوج هریک دانگی برود کافوری
توتیاء کرمانی مغسول پنجدرم کافور دو حبه برودی که
بیاض و رمد را مفید بود اقلیمیا شانزده درم اسفیداج
دوازده درم افیون کثیرا صمغ بسباسه هریک
دو درم انزروت هشت درم ذرور اصفر کبیر
که اوجاع عین را که از رطوبت باشد مفید
بود انزروت بشیر خر پرورده پنجدرم مامیثا ده
درم صبر تخم گل زعفران هریک نیمدرم افیون
چهار دانگ ذرور ابیض رمد حدیث را مفید بود

در مامیثا

انزر

انزروت پنجدرم نشاسته دو درم نبات صمغ
عربی هریک درمی ذرور اصفر صغیر رمد صبیان
و ریاح و ذرودیج را مفید بود انزروت پرورده
ده درم شیاف مامیثا دو درم نشاسته چهار درم
ذرور اصفر کبیر سه درم با هم بسایند ذروری
که رمد را مفید بود اسفیداج اقلیمیاء فضه هریک
ده درم شادنه مس سوخته هریک سه درم و نیم
کثیرا شش درم بسبد دروج هریک دو درم
صمغ عربی چهار درم افیون نیم درم لولو زبد
البحر نبات نشاسته هریک چهار درم ذروری
که دمعه و ظلمت و حکه را مفید بو آب رازیانه
پنجاه درم خیار زهره کلنگ و خروس و کبک هریک
سه درم مشک و کافور هریک نیم مثقال بسایند و در آب
رازیانه پرورده کنند پس خشک و سحق کنند ملکایا رمد را
مفید بود انزروت پرورده بسایند نبات ... و
بسایند ذرور اکسیر ان قروح عین را مفید بود
شادنج مغسول لولو بسد توبال مس سرنج

مس سوخته اقلیمیا، ذهب هر یک دو درم سرمه
قسشیا زبد البحر هر یک درمی **ذروری که قروح عین را**
مفید بود شادنه مغسول شیح سوخته هر یک ده درم
پوست بیضه اشتر مرغ شسته پنجدرم **ذروری**
که بیاض را مفید بود سرطان بحری اقلیمیا، ذهب سرگین
سوسمار شیح سوخته زبد البحر متساوی الاجزا بسایند
شیاف ظفره ظفره را مفید بود شادنه دوازده
درم صمغ عربی مس سوخته هر یک شش درم قلقطار
سوخته زنجار هر یک شصت درم افیون دو درم و نیم
بکوبند و بسایند و بآب رازیانه بسرشند و شیاف
سازند و در سایه خشک کنند و در وقت حاجت بسکنجبین
بمالند و در چشم کشند **شیاف دینارجون** وجع حرارة
و طرفه را مفید بود اقلیمیا، ذهب اسفیداج از هر یک
دو درم کثیرا پنجدرم لولوء خون سیاوشان هر یک
چهار درم مس سوخته زعفران نشاسته هر یک
دو درم زرد چوبه یکدرم زرنیخ سرخ نبات افیون
اقاقیا هر یک نیمدرم بکوبند و باب شیاف سازند

شیاف آبار قروح عین را نافع بود رصاص
محرق نحاس محرق کحل اصفهانی توتیاء هندی صمغ
عربی کثیرا از هر یک چهار درم افیون یکدانگ و نیم
بآب بسرشند و در بعضی نسخها اقلیمیا، ذهب سفیداج
رصاص از هر یک چهار درم کندر سه درم اضافه کرده اند
شیاف مرارات ظلمت و ضعف عین را مفید
بود انزروت صبر زعفران هر یک دو درم زهره
کفتار زهره کبک روغن بلسان هر یک درمی
بآب سداب شیاف سازند **آخر** زهره عقاب و
باشه و روباه و خروس و شباط مساوی هم بآب رازیانج
شیاف سازند **شیاف بریوبا** شیاف مامیثا از
از هر یک هشت درم زعفران دو درم کثیرا یکدرم
افیون نیمدرم بآب باران شیاف سازند **شیاف**
ورده ظفره و سبل و بیاض را مفید بود کحل زنگار
ساذج هر یک درم و نیم اقلیمیا دو درم اشق سکبینج
بخو بیسانند و باقی را بکوبند و بآن بسرشند **شیاف**
اسود وجع و سبل را مفید بود اسفیداج چهار درم

صمغ عربی کثیرا هر یک درمی اقاقیا مغسول پنجدرم
سنبل افیون هر یک چهار دانگ مر نیمدرم **شیاف**
که ورم عین و رمد دمعه را مفید بود و حرقه و سبل را
نافع بود اقلیمیا ذهب اسفیداج افیون مس
سوخته صمغ عربی هر یک چهار درم مر سنبل نشاسته
درمی و نیم اقاقیا مغسول هشت و چهار درم بکوبند و
بآب روباه ترک بسرشند **شیاف احمر لین**
حرقه وابتدا ورمد را نافع بود صمغ نشاسته کثیرا از
هر یک دو درم اقلیمیا فضه درمی اسفیداج شش
درم بکوبند و سفیده تخم مرغ بسرشند **شیاف ابیض**
نافعست از بقایا [illegible] غلظ اجفان و جرب خفیف
و حکه شادنج مغسول پنجدرم نحاس محرق سه درم لسبد
لؤلؤ کهربا بسد از هر یک دو درم صمغ عربی
کثیرا هر یک پنجدرم دم الاخوین زعفران از هر یک
نیمدرم کوفته و بیخته بآب شیاف سازند **شیاف**
احمر حار جرب و حکه و سلاق و استرخا
جفن و سبل همه را نافع بود شادنج مغسول ده

درم زنگار هفت درم قلقطار محرق پنجدرم نحاس
محرق دو درم و نیم کوفته و بیخته بشراب شیاف
سازند **شیاف** که جرب کهنه و غلظ اجفان
و سبل کهنه که با آن حمرة و حدة نباشد و در تحلیل آثار
قروح و بیاض نافعست زنگار سه درم سفیداب
قلعی اشق صمغ عربی نشاسته از هر یک یکدرم
اشق در آب سداب خوبیانند و باقی ادویه با آن
بسرشند **فصل در مطبوخات مطبوخ فواکه** مسهل
صفرا و اخلاط رقیقه بود و حمیات حاده را مفید
بود سنا مکی هفت درم بنفشه پنجدرم تخم کاشنی
نیلوفر هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان
آلوی سیاه هر یک بیست دانه تمرهندی ده درم
ورق گل دو درم ترنجبین و خیارشنبر هر یک پانزده درم
چهار درم
مطبوخ هلیله مسهل صفرا بود سنا پنجدرم پنج
مهک سه درم هلیله زرد کابلی هر یک هفت
درم تخم کاشنی و نیلوفر و بنفشه هر یک سه درم
مویز طائفی ده درم عناب ده عدد سپستان آلوی

سیاه هر یک بیست عدد خیار چنبر ترنجبین هر یک
پانزده درم **مطبوخ افتیمون** مسهل سودا و
اخلاط سوخته بود و امراض سودائی را نافع بود
سنا پوست هلیله کابلی ورق گل افتیمون هر
یک هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاشنی هر
یک چهار درم بالنگو گاوزبان بلیله آمله اسطوخودوس
بسفایج پنج مهک تخم کشوث شاهتره هر یک سه درم
تربد دو درم مویز طائفی ده درم مجموع غیر از افتیمون
در پنج رطل آب بجوشانند تا باد و رطل آید و در وقت
فرو گرفتن افتیمون در خرقه کتان بندند و در آن
اندازند تا سه جوش بزند پس ترنجبین پانزده درم
خیار چنبر بیست درم در ان حل کنند **مطبوخ غاریقون**
مسهل سودا و بلغم غلیظ باشد پوست هلیله
زرد ده درم پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر
یک هفت درم بلیله آمله هر یک چهار درم مویز
طائفی ده درم آلوی سیاه ده عدد گاوزبان بالنگو
غافت اسطوخودوس هر یک صد درم بسفایج

ده درم

نیم کوفته دو درم غاریقون یکدرم افتیمون ده درم
مطبوخ سورنجان اخلاط محرقه و بلغم لزج دفع
کند و اوجاع مفاصل را نافع بود سنا هفت درم
پنج مهک سورنجان روباه تربک هر یک
پنجدرم تربد رازیانه تخم کاشنی بنفشه هر یک
سه درم انجیر و عناب که هر یک ده عدد سپستان
بیست عدد گلقند خیار چنبر ترنجبین هر یک ده درم
مطبوخ صبر صداع سوداوی را نافع بود افسنتین
ده درم صبر سقوطری شش درم بکوبند و با سه رطل
آب گرم در ظرفی کنند و روز در آفتاب می نهند
و شب در جای گرم و بعد از سه روز صاف
میکنند و بیست درم از ان باده درم روغن
بادام بیاشامند **نقوعات** **نقوع هلیله**
مسهل صفرا بود و صداع گرم را نافع بود پوست
هلیله زرد ده درم آلوی سیاه عناب هر یک بیست عدد
سپستان سی عدد تمر هندی بیست درم بنفشه
تخم کاشنی تخم کاهو هر یک سه درم خیار چنبر ده درم

ترنجبین ده درم در سه رطل آب گرم شبانروزی
بخیسانند و رطلی ازان بیاشامند نقوع فواکه
مسهل صفرا بود آلوی سیاه آلوی کیلی هریک
بیست عدد عناب ده عدد تمرهندی بیست درم
بنفشه تخم کاشنی تخم کاهو هریک سه درم زرد آلود
خشک سی درم ترنجبین و نبات هریک ده
درم در یکمن آب بخیسانند نقوعی که اورا زبون
و طشت کنند تخم خربزه کوفته هفت درم تخم کرفس
انیسون رازیانه هریک دو درم و نیم بکوبند و با سه
رطل آب در ظرفی کنند و سه روز در آفتاب
نهند و چهل درم ازان بیاشامند آخر بقایای امراض
حاده را مفید بود و عروق را از فضول پاک کند
آلوی سیاه سپستان هریک سی دانه مویز طائفی
بیست درم تمرهندی سی درم تخم کاشنی تخم
کشوث همه نیم کوفته هریک سه درم در ظرفی
کنند و آب بران ریزند و در آفتاب نهند در روز
و در شب در جای گرم نهند بعد از سه روز چهل

درم ازان یا ده درم نبات یا ترنجبین بیاشامند
فصل در حقنها حقنه که در امراض حاده استعمال
کنند انجیر ده عدد عناب بیست عدد سپستان سی
عدد سنا هفت درم جو نیم کوفته ده درم سبوس
خشک هریک کفی بنفشه پنج درم بجوشانند در سه
رطل آب تا بنیمه آید و صافی کنند و شکر سرخ ده
درم دران حل کنند و آنگاه ده درم روغن کنجد یا
روغن بنفشه بر سر آن ریزند و استعمال کنند
حقنه که وجع پشت و قولنج را مفید بود حلبه
بزرگ هریک ده درم عناب انجیر هریک ده
عدد سپستان بیست عدد خطمی خشک بابونه
شبت هریک کفی نانخواه رازیانه هریک سه درم
در چهار رطل آب بجوشانند تا ثلثی آید و صافی
کنند و بوره نیم درم و نمک دو درم و مقل نیم درم
و عسل و روغن کنجد هریک ده درم با آن ضم کنند
حقنه که برودت اعضاء سفلی را نافع بود
مقل اشق سکبینج هریک پنج درم جندبیدستر

هریک درمی نانخواه رازیانه تخم کرفس سیسالیوس
هریک دو درم حلبه خشک بابونه شبت هریک هفت
درم در سه رطل آب و سه رطل شیر بجوشانند
تا بثلثی آید واستعمال کنند حقنه که حمیات حادة را
مفید بود جو مقشر نیم کوفته خطمی سفید بنفشه هر
یک کفی عناب ده دانه سپستان مویز طائفی
هریک بیست دانه روغن کنجد و بنفشه و
ترنجبین هریک ده درم نمک وبوره هریک نیم
درم حقنه که نقرس و مفاصل را مفید بود
شاهتره قیصوم راوند بیخ کبر قنطوریون ورق
سپندان صعتر سورنجان حاشا هریک
دو درم تخم حنظل مازریون هریک نیم درم روغن
کنجد بیست درم اطریفل که قولنج بلغمی را مفید
بود خشک بابونه اکلیل الملک شبت هریک
کفی حلبه حرمل هریک هفت درم کندم سپید انجیر
خشک دانه مجموع نیم کوفته ده درم رازیانه تخم
کرفس هریک درمی سوسن خطمی قنطوریون هریک

نیم درم

نیمدرم انجیر ده عدد سداب ترتیلق هریک دسته
عسل روغن زنبق خیری وانکامه هریک ده درم
بوره ارمنی یکمثقال سکبینج یکدرم جاوشیر نیمدرم
اطرب که سحج وقروح امعا را مفید بود پیت کنار
بلوط از هریک ده درم کلنار دانهٔ مورد ورق
کل هریک پنجدرم ورق مورد دوازده درم بجوشانند
وآب لسان الحمل یازده درم زرده بیضه بریان
کرده دو درم با روغن کل ده درم برتند و اقاقیا یکدرم
وبسد وکاغذ سوخته هریک درمی نشاسته بریان
کرده دم الاخوین هریک نیمدرم عصاره لحیة التیس
نیمدرم بکوبند وبا آن ضم کنند اطری که قولنج ریحی را
مفید بود تخم الحنظل یکدرم قنطوریون باریک پنج درم
ورق سداب فودنه هریک شش درم صعتر
پنجدرم بجوشانند وصافی کنند وعسل ده درم جند
بیدستر سکبینج جاوشیر هریک نیمدرم با آن ضم
کنند اطری بابونه شبت هریک ده درم سداب
خشک سپوس زبده پیداانجیر هریک هفت درم

سکبینج سه درم مقل چهار درم تخم الحنظل یک درم
بوره نیم درم ابکامه ده درم روغن زیت ده درم
درم حقنه که در امراض حاده استعمال کنند عناب ده
عدد سپستان بیست عدد بنفشه چهار درم انجیر ده عدد
خطمی سبوس هر یک کفی بجوشانند و آب جغندری
درم روغن کنجد بیست درم ابکامه ده درم با آن ضم
کرده استعمال کنند فصل در شیافات و فرازج شیاف
که قولنج بگشاید جند بیدستر زهره گاو بوره قثاء الحمار
متساوی بکوبند و شیاف سازند اخری بوره ارمنی
نمک هندی شحم الحنظل متساوی بکوبند اخری
که ریاح غلیظ را مفید بود زهره گاو قثاء الحمار هر یک
دو درم بشکر سرخ بسرشند اخری که محروری مزاج را
مفید بود و در عقب مسهل که تنقیه کند بکار دارند
ترنجبین پنج درم بوره ارمنی صابون خطمی نمک
هر یک دو درم بکوبند و بسرشند و بشکر معقود اخری که
قولنج بلغمی را مفید بود سکبینج مقل بوره شحم حنظل
متساوی بکوبند و با و نیکو بسرشند اخر که در حمیات و

امراض حاده بکار دارند نمک هندی بوره خطمی مساوی
اخری زحیر و رفتن خون از مقعد باز دارد مر افیون
کندر زعفران متساوی بکوبند و بآب کشنیز بسرشند
اخری که همان اثر کند مر اقاقیا بزر البنج صمغ عربی
برنج بریان کرده هر یک درمی بکوبند و بآب مورد
بسرشند فرزجات فرزجه که حیض بگشاید و اوجاع
رحم که از برودت بود نافع بود کندر مقل قنه هر یک
دو درم جاوشیر اشق زعفران جند بیدستر هر یک
درمی مصطکی میعه روغن سوسن و بابونه وغاریه
مرغ و بط هر یک سه درم صمغها بجوشانند و پیه ها
و باقی بکوبند و باهم بیامیزند و بصوفه بر دارند فرزجه که
اختناق رحم را نافع بود پیه بط و مرغ و زعفران سنبل
حماما مصطکی از هر یک درمی روغن بلسان و
سوسن هر یک سه درم شمع شصت درم فرزجه که
رفتن خون را مفید بود مر اقاقیا هر یک دو درم گلنار
صدف سوخته نشاسته قرطاس سوخته شب یمانی
زعفران هر یک درمی افیون نیم درم بکوبند و بآب بسرشند

وبردارند **آخر** مر اقاقیا ریوند لادن زعفران هریک درمی
افیون نیم درم بکوبند وباب بسرشند وبردارند **آخر** مر
اقاقیا ریوند لادن زعفران کافور گل ارمنی متساوی
بکوبند وباب لسان الحمل بسرشند **فرزجه** که دم طمث باز دارد
ورق گل پوست انار مورد عوسج پوست طلع
وباعصاره لحیة التیس استعمال کند **فرزجه** که ضعف رحم را
نافع بود حب بلسان روغن ناردین هریک سه درم
قرنفل جوز بوا کتان سوخته هریک درمی زیره دو درم
جندبیدستر نیم درم **فرزجه** که ریاح رحم را مفید بود تخم
شبت تخم کرفس سداب قند سکبینج مصطکی زیره
مرحماما قسط میعه سائله سنبل علک انبات اشق جندبیدستر
متساوی بکوبند وبار وغن زنبق استعمال کند **فرزجه**
که دم طمث باز دارد شب یمانی نیم درم افیون بر
البنج هریک دانگی **آخر** مر دانسک زاج کلنار گل مختوم
گل ارمنی سرمه بکوبند وشیاف سازند وبردارند **فرزجه**
که فرج را گرم کند ثمر مازریون کرم دانه بکوبند وبار وغن
زنبق بیامیزند وبردارند **فرزجه** که فرج را تنگ وخشک

کند بنک وزعفران در شراب بجوشانند وخرقهاء
کتان دران اندازند تا آن آب بخود چند پس خشک کنند
وبوقت حاجت پاره ازان پیش ازجماع بردارد **فرزجه**
که فرج تنگ کند فقاح اذخر یکدرم مازو دو درم بکوبند
وخرقه بشراب ترکنند وبآن بیالایند وخشک کنند
وپاره ازان بکاردارند **فرزجه** که رطوبة فرج راباز دارد
مازو وتخم حماض هریک دو درم سرمه حشاء الحدید
هریک نیم درم بکوبند وجفت وکلنار بجوشانند وخرقه را
بدان ترکنند وبدین ادویه بیالایند **فصل در اضمده و**
اطلیه ضمادی که نافعست از استسقا سنبل الطیب رطلی
سعد ومرصافی وقردمانا وبیخ سوسن آسمان گونی ازهر
یک سه وقیه ونیم قسط تلخ سیزده درم کوفته وبیخته
بروغن بلسان سرشته استعمال کند **ضماد**
قطمیقون نافعست ازسردی معده وجگر وسپرز
افسنتین رومی سنبل الطیب قشور سلیخه ازهریک سه
درم صبر سقوطری سه درم چوب بلسان وزعفران
ازهریک دو درم موم سفید هشت درم موم در

بزرک بابونه سنبل الطیب آرد ترمس از هر یک
نصف وقیه انجیر دو رطل ادویه بکوبند و بپزند و بجوشانند
انجیر در سرکه خمری و بدست بمالند و بغربال بپالایند
در روغن بابونه و روغن سداب بران اندازند
و استعمال کنند **ضماد القصب** نافعست از شکم رفتن
و سستی معده کاک در شراب سوسن یا شراب
آب به با آرد مورد تر بجوشانند و بگیرند افسنتین
رومی و صبر سقوطری و لادن و قصب الذریره و
ذریره مطیبه از هر یک دو درم مرصافی و مصطکی
از هر یک چهار درم اقاقیا و حصص و گل سرخ
از قمع پاک کرده و زعفران از هر یک پنج درم قصب
و موم سفید از هر یک سه وقیه و عود هندی یک درم
بکوبند و بجریره بپزند تمام ادویه و موم در روغن ناردین
یا روغن نسرین بگدازند و با ادویه در هاون صلایه
کنند تا مستوی شود و بخرقه کنند **ضماد مروی و مقوی
معده و اطراف** مورد دودانه مورد و سنک رامک
و عود خام و جلنار و قشور به و قشور سیب شامی

روغن ناردین یا روغن قسط یا روغن زنبق بگدازند
و باقی ادویه کوفته و بیخته با آن در هاون و با آن صلایه
کنند تا مستوی شود **ضماد حی العالم** نافعست از حرارت
جگر و دل و معده و اورام حاده هرگاه که ضماد کنند
بر دل و جگر و معده موم سفید سه وقیه روغن بنفشه
روغن گل از هر یک دو وقیه موم در روغن بگدازند
و از آتش فرو گیرند تا سرد شود پس در هاون اندازند و
گلاب و آب تورک تر و سرکه خمری و آب حی العالم
و آب کشنیز تر و آب کاشنی و بدسته هاون چندان
بر هم زنند که با هم مختلط شود پس خرقه کتان دران
فرو برند و ضماد کنند **ضماد للمسن** نافعست از حرارت
کبد و اورام گرم کبد بنفشه خشک چهار مثقال
قصب الذریره دو مثقال کافور یک درم اجزا بکوبند
و ببیزند و موم در روغن گل بگدازند و ادویه دران
بسرشند و ضماد کنند پس اگر این ضماد از برای
صلابت طحال خواهند بگیرند مقل ازرق دو وقیه
اشق یک وقیه آرد باقلا کرسنه آرد نخود اکلیل الملک

دلم

وگل سرخ و زرره و مسکه و صندل سرخ و سفید و ادویه
کوفته بآب سیب و گلاب سرشته بخرقه کتان ضماد کنند
ضماد الاستسقا نافعست از سردی بدن و استسقا
نوشادر و اکلیل الملک و اشنه و حماما و ورق غار و
مرزنجوش و تخم کرفس و انیسون و رازیانه و بیخ سوسن اسمانگونی
و سلیخه و زعفران و چوب سلیخه و لبان و میعه
از هریک یکدرم موم سفید یکرطل عسل کف گرفته
و پیه بط و روغن بط و روغن صنوبر از هریک یکرطل
جاوشیر سی درم ادویه بکوبند و بپزند و بخوبیسانند
انچه میگداز د میگدازد بروغن صنوبر و جمیع درهاون صلایه
کنند تا مستوی شود و استعمال کنند پس چون خشک
شود و محتاج تلیین باشد بپندازد بروغن پیه بط و روغن
پیه مرغ خانگی ضماد الدبابیل او رام بپزد و بکشاید
شملیز و بزرک از هریک ده درم موم سفید بیست درم
میعه سائله چهار درم موم در روغن یاسمین بگدازند و
ادویه میعه تر کنند و بپندازند بر موم روغن ضماد
کنند ضماد نقرس نافعست از نقرس و اورام حاره

چون مادر باد بنه بود و مدت نفاس از پسر فرزند نرینه
بیست روز بود و از مادینه سی و پنج روز تا چهل روز
انکه شکم رود و یا قی کند و شکم باز پس
افتد و انقلاب بهم رسد و سر بینی باریک کردد اب
کرم باید داد تا قی کند بعد از ان قرص طباشیر باشراب
انار و گل انار و صمغ عربی و گل ارمنی بریان کند کرده
باشراب بهی غذا مزوره سماق دهند اگر تشنگی بر و غلبه
کند انار و آب بهی و آب سیب سیر دهند و اگر ساکن
نشود بوست جو و آب انار دهند و اگر دست
و پا تشنج شود روغن کدو بمالند و اگر ساکن نشود پاره خرقه
ابریشم تر کند و در تشنج نهند نافع بود
خشخاش سفید آرد جو برشته شاهدانه تخم کتان مغز بادام
کوفته و بیخته بوری کند و قدری بخورد نقل از خط حکیم عماد الدین
کرما از روز دوم اضافه کند تربد سفید ریوند چینی اسطوخودوس
تمر هندی روز ... کند سنا مکی گل سرخ
حب کند شب ... زند یکمثقال مجرب
جهة صرع ... اقریطن لسعال از

هر یک پیت تخم سپندسی درم غاریقون اسطوخودوس
پوست هلیله کابلی فراسیون زنقافار خشک سیاه دانه
و شونیز از هر یک دو درم زراوند مدحرج و سنبل
الطیب و دارچینی و مصطکی واسارون و حب
البلسان و فرفیون و قسط و بلح در لسانی ربان کند
و عقاقرحا و سقمونیا از هر یک پنجدرم تخم الحنظل
بی پوست و دانه [illegible] سیاه و جند بید ستر از هر یک
سه درم جمله کوفته و بیخته با انگبین سرشته معجون سازند
فرح آورد و مقوی دماغ و معده بود و دفع
سرفه و نزلهای کهنه کند و سرعت انزال را زایل کند
و اسهال را مفید بود نسخهٔ آن بزر البنج به شیر
پرورده و بروغن بادام چرب کرده فلفل سیاه
فرفیون عاقرقرحا دارچینی [illegible] قرنفل عود خام جدوار
مجرب مصطکی صمغ عربی [illegible] ازبویا بسباسه ابتاد
درونج عقربی [illegible] بید کوفی گل سرخ
افیون خالص [illegible] آب سرشته
جب سازند [illegible] آب رازیانه

بسایند و بر موضع که مار و عقرب گزیده باشد طلا
کنند درد در ساعت ساکن شود و از مردن خلاص
شود از عجایب المخلوقات اگر کسی ریشه
و درخت زیتون را بموضعی که عقرب گزیده باشد
بندند در ساعت شفا یابد اگر عقرب را
شکم بشکافند و بر آنموضع که عقرب گزیده باشد
بندند در ساعت درد برطرف شود یکوقیه
روغن بانیم وقیه شکر بخورد فی الحال بول کشوده شود
علاج آسانی وضع حمل شکل سه آید بر سه یک شده و در
زیر پای زن گذارد در حال وضع حمل آن بشود و
این مجرب و مستغنی از شرح و بیان و آزموده است
باید که در حال انزال از یکدیگر
جدا شوند و اندر حال بقر پایند که بر چند جا زن پس باز
بپیچد نه بار یا هفت تا منی جدا شود و عطر آورد
و اگر بوقت مجامعت سر قضیب را بروغن چوب
شو منی را در نیاورد و اگر بقطره آن آلوده کند مار و غن
لسان یا اسفیداج رسید باز دارد

حجامت کردن و پیوسته دهانرا بسرکه و گلاب شستن
و بسرکه عنصل و سکنجبین بمضمضه کردن و شبانگاه سواک
و خلال کردن و سفوف بکار داشتن و تن را
بمطبوخ هلیله پاک کردن و هر ساعت عاقرقرحا
و فوفل و صندل و گلنار و جاییدن و هر ساعت عاقرقرحا
و فوفل خاییدن [illegible] عفونت بگوهر دندان
بازده و بدان رسد و اگر دندان جمله تباه باشد
برکشد و اگر که سبب گرم معده باشد سفتالو و
زردالوی رسیده و نیم رسیده و خربزه بناشتا
خوردن سود دارد و اگر وقت رسیدن آن نباشد
گشته آن ترمیکند و آنرا و آب آنرا میخورد و
پوست جو اندر آب سرد با شکر سود دارد و غذا
جو جوره و سماق و زرشک و مانند آن و آنرا که
اندر فم رطوبت تباه شده باشد نخست قی باید کرد
پس ایارج فیقرا با اطریفل کوچک بکار دارد سود
دارد و اگر معده سرد و بلغمی باشد از عقب
قی حب ایارج بدهند بدین صفت ایارج فیقرا

سنون بکار دارد

آنرا

یکمثقال تربد یکدرم نمک هندی و قرنفل و افیون
و زنجبیل و نانخواه و کمون و مویز منقی دانه بیرون
کرده کوفته باهم سرشته مقدار سه درم و شراب
اسقین و نقیع صبر و هر سود دارد و آنرا که مزاج
سطح دندان سرد بوده باشد پوست ترنج و
قرنفل و عود خام و مصطکی و جوز بوا و کبابه و جوز
بوا و قلنجک و سعد و سدامی باید خاید و اگر
سبب قوی باشد و باین زایل نشود بن دندانها
بصبر و حی باید مالید یا با قراص زعفران و اقراص
زرنیخ می شست که بن دندان را
سخت کند و بوی دهانرا خوش کند و دندان را
پاک کند و سفید گرداند و خون آمدن از بن دندان
باز دارد و بگیرند آمله بازوی سبز سوخته و درسه
کشته شب عمالی گرم کرده و اندر سه که کشته
کفک دریا سفال چینی شکار و نمک اندرانی عدس
نیم سوخته از هر یکی سه درم سنبل و کزمازو و حب
الآس از هر یکی دو درم عاقرقرحا پنج درم پوست

پنج کبر و سعد از هر یکی سه درم عود سوخته پنج درم
کنار دانه هلیله زرد و ریشتی سماق از هر یک چهار درم
همه را بکوبند و بپزند و باهم بیامیزند و بکار دارند والله
اعلم ملک العلماء سلطان الحکماء
بهاء الدین بغدادی گفته که علاء الدین فخری از فضلای
کاشغر بود حکایت کرد که این معجونیست که
حکماء هند ترتیب داده جاوید زنجانام و خواجه زین
الدین کرمانی پیوسته این معجون بکار بردی و
معروفست که پانصد سال عمر داشت و خواجه عمر
ترکه هفصد سال عمر داشت و پیوسته این معجون
بکار بردی و علاء الدین معربی گوید که هشتاد کس را
دیدم که سیصد و چهار صد سال عمر داشتند بسبب
استعمال این معجون بهاء الدین بغدادی گوید ده
سال خدمت خواجه عمر ترکه کردم و انواع
خدمات بجای آوردم تا وقت سفر این نسخه بمن
داد و بعد از تجربه فواید بسیار بمن و دیگران رسید
زنهار که محفوظ داشته باهل ظلم و فساد تعلیم نمایند

ازمن بدیگران رسید

قرنفل جوز بوا دارچینی بسباسه خیربوی
سلیخ هندی هر یک یکدرم قاقله یکدرم فلفل دو درم
دار فلفل چهار درم زنجبیل هشت درم هلیله سیاه شانزده
درم بلیله سی و دو درم آمله مقشر بیست و چهار درم
نانخواه دویست و سی و یکدرم زیره کرمانی دویست
و شش درم شوید چهار صد و شانزده درم شاهدانه
پانصد و پنج و دو درم ملک شاهدانه بابرک
با مجموع ادویه برابر باشد یا نصف آن درست ادویه
شکر طبرزد برابر همه ادویه بقوام آورند و معجون سازند
و هر بامداد دو درم ناشتا بخورند که از جهة جمیع بیماریها
و علتها نافع و سودمند بود باه فرفین
خطائی زرنب قرنفل شقاقل مصری دارچینی
قرص افعی بهمنین خصیة الثعلب کبابه چینی
تودرین زنجبیل فلفل قاقله کبار قاقله صغار درونج
عقربی گل گاوزبان گل نیلوفر طباشیر خشخاش
سفید کنجد مقشر تخم خربزه تخم شبت تخم
شلجم تخم کرفس ساوج هندی بادیه اشتر اعرابی

انیسون رومی کرومی رومی سعد کوفی خولنجان
مصری سورنجان اسارون ماهی روبیان ممکه
صدا زعفران مصطکی سنبل الطیب زرنباد
عود بلسان سلیخه حب الرطم حب المحلب اگر ترکی
زراوند مدحرج ابریشم مقرض خسک عربی لسان
العصافیر دارفلفل بادرنجبویه عود ساییده صندل
سفید صندل سرخ بوزیدان تخم هلیون جوز بوی
بسباسه پوست ترنج اشنه آمله منقی پوست
هلیله کابلی مغز کنجشک نارجیل مغز جلغوزه مغز
گردکان مغز بادام مغز فندق مغز پسته تخم
خربزه لسد یاقوت فیروزه مروارید ناسفته
مرجان ساج حجر الیهود حجر یشب سوخته ورق
طلا ورق نقره حجر لاجورد کهربا فادزهر حیوانی
عنبر اشهب آب فواکه شیرین مشک اعلا
مومیائی کانی کافور جوانه گل سرخ شیطرج هندی
یشب اعلا گل مختوم قضیب گاو کوهی
اسطوخودوس هلیله سیاه پوست هلیله زرد

کشنیز خشک تت پوست بلیله
سیاه پوست بلیله آمله مقشر فلفل دارفلفل
بسباسه شیطرج شقاقل مصری لسان العصافیر
مغز فلفل کنجد مقشر تودرین قند سفید خشخاش
بهمن سرخ بهمن سفید پوست هلیله زرد
عسل مصفی سه چندان اجزا کوفته و بیخته با روغن
بادام چرب سازند و با عسل مذکور سرشته
بقدر احتیاج بخورند سنبل الطیب مر
مکی ساذج هندی مشک نی عفران نانخواه
تخم کرفس صبر سقوطری افسنتین ریوند چینی
جند بیدستر ادویه کوفته و بیخته با سه چندان
عسل ترکیب سازند که نفع دهد بلغم
زیاده را و نفس را قوت دهد و فرح دل آورد
و طعام را بگوارد و سلس البول را برطرف سازد
و جمیع بادها را بنشاند و در منی بیفزاید و شهوت
بحرکت در آورد و نعوظ تمام آورد و دندانها را
محکم گرداند و باد مفاصل را برطرف سازد

اطریفل کشنیزی

روشن گرداند و عقل را زیاده سازد و رنگ روی را
سرخ گرداند   امله مقشر هلیلج شیطرج زراوند
مدحرج بیخ بابونه نارچیل مغز جلغوزه خصیة الثعلب
فلفل دارفلفل زنجبیل دارچینی تخم بابونه مویز منقی
عسل سه وزن ادویه   هلیله کابلی هلیله
سیاه هلیله زرد آمله مقشر کشنیز خشک
اجزا را بالسویه کوفته و بیخته روغن بادام چرب کرده
بعسل بسرشند شربتی یک مثقال
از قول صاحب خلاصه از قول حضرت آدم علیه السلام
که هر که تخم و ازیانه را مقدار یک درم با یک درم قند سفوف
سازد و هر روز از ابتدا آنکه آفتاب بحمل رود تا آنکه ببرج
سرطان رسد مداومت نماید پس ان در هر سال این سیاه
که گفته شد قطعا مریض نشود و اگر چه برسد بعمر طبیعی
و حواس صحت باشد تا آن زمان که بمیرد
اگر پیه روباه در دست و پای مالند سرما نخورند و اگر
زرنیخ و کندر عود دود کنند مگسان بگریزند
هر که آب ترب بر بهق مالد بهق را ببرد و اگر برص بهق نباشد

اگر ماده در گوش ... شود

بخورند معده را قوی کند و بلغم را ببرد   اگر آب
پیاز با زهره گوسفند بیامیزد و در گوش چکانند به شود
بدانکه این جوارش نافعست از برای
ضعف معده و درد و جگر و معده را دباغت
کند و طعام را هضم کند و خلط خام که در بدن جمع شده
باشد باصلاح آورد و پیری و سفیدی موی را در توقف
اندازد و گرده را گرم کند و سرفه کهنه که از بلغم بود
دفع کند و درد سر که دیرینه بود ببرد و روشنائی
چشم بیفزاید و سردیها از بدن ببرد و درد مفاصل
کم کند و در عقل بیفزاید و فکرت صائب آورد
و قوت جماع زیاده کند و آواز تیز کند و بهق و
تنگی نفس و درد حلق و نقرس و عسر البول و کثرة البول
و ریگ مثانه را فایده دارد و لفظ جالینوس در
حق جوارش اینست ومن شربه احدا و عشرین یوما
امن من کل داء باذن الله تعالی و هیچ پرهیز
نبود از بهر خوردن این معجون و چون سال با نگذرد
تریاق بزرگست و رنگ موی را زین بغایت
بیفزاید

نیکو کند و خون شکم باز دارد و زحیر را ببرد و نسخهٔ او اینست
زنجبیل و زعفران و فلفل و شبت و قسط بحری
و قاقله و قرنفل و سلیخه و دار فلفل و دارچینی و خولنجان
و قصب الذریرة از هر یکی ده درم جدا جدا کوفته و
بجز بیخته مصطکی پنجاه درم قند دویست و بیست درم
با هشت عسل سه چندان بجوشانند و کف بردارند
و داروها با وی بسرشند و در ظرفی گیرند و در وقت حاجت
هر روز دو مثقال بخورند
گوشت اسب
گرم و نرم بود و شکم را نرم کند و معده را قوی
کند مغز اسب با روغن یاسمین بیامیزند و بهر جای
که بمالند موی بیرون آید
اگر گشنیز در روغن
بریان کرده بخورد درد معده ببرد و خون صافی کند
هر گز آزار گزندی نرسد برگ سیب و برگ انجیر و برگ
گردکان با هم بکوبند و بخورد وی دهند زهر در وی کار
نکند و بجای تریاق باشد هر که پودنه با شکر
بخورد قی باز دارد و هر که با سرکه جوشانیده در پهلوی
بندد سپرز را ببرد و هر که ناشتا بخورد کرم معده را

بکشد

بکشد و هر که خایهٔ گوساله بریان کرده بخورد ذکر او قوی
شود و آب پشت بیفزاید و هر که خون از بینی او نه ایستد سرگین
گاو بر پیشانی بندد باز ایستد و هر که خواهد که شراب نخورد
سر گنجشک بکوبد و با روغن کنجد بخورد و هرگز میل شراب
نکند و اگر کسی از آب خوردن سیر نشود خشت
پخته در آتش اندازد که سرخ شود و بعد از آن در آب
اندازد و بگذارد که خنک شود پس قدری عسل داخل
کند که شیرین گردد از آن آب بخورد بهتر شود
هر که در وقت خواب یک شربت آب گرم بخورد او را
درد سر نباشد و هر که ناشتا مویز بخورد بلغم ببرد
و صفرا بنشاند و حفظ بیفزاید و ذهن نیک کند و
هر که دندان با خود نگه دارد از درد دندان ایمن باشد و
هر که شیر سگ خشک کند و در زیر دماغ دود کند
درد شقیقه دفع کند هر که می خورده باشد و گشنیز بخورد
بوی آن دفع شود هر که آب خیار بالنگ با کافور در
بینی چکاند خون باز ایستد هر که قدح آب پودنه بخورد هرگز
خواب نه بیند
هر که پارهٔ پوست خر گوش در گردن کودکان

بنده در خواب رود و هر که خانهٔ عنکبوت بخورد تب
چهار روزه دفع کند اگر زنی را بچه در شکم مرده باشد
شیر سگ بخورد خلاص شود و هر کرا صفرا آورده باشد
سه انار شیرین با دو انار ترش دانه کند و قدری
گلاب در وی افشاند و سه روز در بام خانه گذارد و بعد
ازان یکچهار یک زیره را زیانه و دو مثقال زنجبیل و نیم دانگ
زعفران و یکچهار یک سیلان حلوا کند و بخورد شفا
یابد ان شاء الله تعالی والله اعلم بالصواب

ت ربعة

از املای حضرت جالینوسی عماد محمود اکه تفریح
تمام آورد زرنباد اساروان درونج عقرب
سنبل اهل قرنفل دار فلفل فلفل اشنه
مصطکی زعفران زرنب سعد کوفی ساذج
کبابه زنجبیل تخم کرفس جوز بوا بسباسه افیون
زعفران و افیون را با گلاب حل کرده ادویه را
در و لبسرشند و حب ساخته در سایه خشک کنند و
اگر اجزا دست بهم ندهد یکمثقال صمغ عربی را در
آب حل کرده داخل کنند باید که اجزا را نرم بکوبند

که حضرت ولد عماد الدین محمود مولانا قطب الدین
مسعود جهت ترتیب داده و مسمی
بمعجون قطبی ساخته از مکیفات ست و در و فی الجمله قوت
باهی هست اجزا جوز بوا دارچینی قرفه صندل
سفید سنبل بسباسه جوز ماثل مشک
عنبر اشهب عسل سه وزن ادویه
که چون بخایند نعوظ تمام آورد و تقویت تمام در شهوت
بدید آید و شهوت جماع برانگیزد و تا این علک در دهان
بود نعوظ ننشیند مگر بیرون آورد و کیفیت ساختن
آنست که بلادر مقشر کنند و دانه اش بیندازند و پوست
آنرا خورد کنند و بعد ازان آنرا پاک بشویند و یکوقیه ازان
که عبارة از هفت مثقال بوده باشد در دیگ
کنند و از روغن بطم که آنرا حبة الخضرا گویند مقدار
انچه او را بپوشد پس بپزند و دیگر رم کند برتاند
و بباید و در دیگ ریزد و آتش نرم نرم در زیر او در افروزد
تا در دیگ انعقاد شود انگاه بهر وقیه از انچه در دیگ
باشد نیم دانگ محموده ازرق بیندازد و چون تمام منعقد

دتوره تاتوره و تهوره ها هر سه مرنا مند بلفظ هندی

هر صمرء ملر مصطلا حودر نود وعم اودرد بهر ساید

شو و بگیرند و در ظرف آبگینه نهند و در وقت حاجت
مقدار یکدرم جدا کنند و در دهان گیرند و بخایند در حال
نعوظ آورد و بهر درم از ان سه مرتبه اثر دهد و بعد از ان
موثر نباشد و گاه باشد که از کثره نعوظ زحمتی بهم
رسد حبی که ضرر علک تواند کرد بگیرد روغن شیره تازه
سی درم و سی درم قند سفید و ده درم کندر سفید
اضافه روغن کنجد کنند و بهر یکوقیه از ان دار و
پشند ازند و بر آتش نرم عقد کنند و بوقت حاجت یکدرم
در دهن گیرند نعوظ ساکن شود و این بغایت مجربست
و این از علماء عالیمقدار مفادست
که جهة خون از بیخ دندان آمدن نافعست اگرچه گوشت
تمام ریخته باشد طباشیر سفید گل سرخ کات
هندی بیخ گوزن سوخته جلنار صندلین اجزا را کوفته
و بیخته بر بیخ دندان پاشیده شب بخوابند و صباح بگلاب
و سماق بشویند و مضمضه بآب بیخ بارتنگ نافعست
جهة تقویت و دفع
سلس البول و منع سرعت ازال و تقویت دل و

اثر

پشت و گرده و کمر و تقویت مفاصل که از برای ولی
خلیفه شاملو ترتیب داده اند سنبل قرنفل
هیل تودری زرد تودری سرخ شقاقل سرخ
شقاقل مصری سورنجان بوزیدان خولنجان
زعفران سمکه ماهی اربیان قضیب گاو کوهی
سوهان زده جوز بوا بسباسه تخم بوجه تخم باز
تخم کندنا کبابه چینی کندر مصطکی حلتیت بزر
البنج بایه شتر اعرابی نارجیل مغز پسته مغز فندق
مغز بادام جلغوزه شاهدانه مغز بن مغز گردگان
مغز تخم خربزه ابریشم حب الیل خشخاش سفید و
جدوار زرنباد درونج عقرقرحا بزراوند مدحرج
سعد کوفی تخم جرجیر تخم انجره بهمن سفید و
بهمن سرخ دارچینی تخم شلغم تخم ترب رازیانه
مشک عنبر اشهب ورق طلا ورق
نقره نبات ترنجبین کزانگبین عسل مصفی بکمن
ترکیب کنند شربتی یکمثقال بعد الطعام ناشتا دو
میل نمایند نافع باشد والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین ولا عدوان
الا علی الظالمین والصلوة والسلام علی رسوله
محمد وآله اجمعین بدانکه ایزد تعالی جل جلاله
هر جانوری که آفرید بجفت محتاج گردانید واز جمله مخلوقات
وموجودات برگزید وبعقل ممتاز گردانید چنانکه میفرماید
ولقد کرمنا بنی آدم وحملناهم فی البر والبحر ورزقناهم
من الطیبات وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا
وچون ایشانرا بجفت احتیاج افتاد بنکاح امر فرمود
فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی وثلاث
ورباع وحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم نیز فرموده تناکحوا توالدوا تکاثروا فانی اباهی بکم
الامم یوم القیمة ولو بالسقط واگر درین معنی شروع
کنیم بتطویل می انجامد انچه حکماء ماتقدم چون بقراط
وسقراط وجالینوس وافلاطون وارسطاطالیس و

جالم

جاماسب این مجموعه را از چهارصد کتاب
معتبر از طب استخراج کرده اند وامتحان دران
باب نموده اند وجمله ایشان متفق اند که هیچ وقتی مباشرة
بهتر از فصل بهار نیست زیرا که در فصل بهار هوا معتدل
وخون در وجود گرمترست ودرینوقت چون
خون در بدن افزون شود حرارة غریزی که قوت
روح حیوانی دروست زیاده شود ودر حرکت آید
درین فصل مجامعت کردن نقصانی ندارد اما اگر
خواهد که کند وخواهد که زیادت کند هم درین فصل
بهار کند تا در اعضاء رئیسه خللی ظاهر نگردد اما در
تابستان گرم وزمستان گرم سرد احتراز باید کرد
از زیادتی مباشرت که نقصان روح بود ودر فصل
تابستان مجامعت در روز بهتر باشد وعادت
عوام بیشتر در شب اتفاق افتد واین خطائی
عظیم ونامحمودست دریاد نمودن
آنکه درکدام روز مباشرت بهتر باشد بدانکه اطبا چیز
اختیار کرده اند در هفته شب دوشنبه وشب

پنجشنبه و شب آدینه محمود است و اگر شب
شنبه یا روز شنبه اتفاق افتد در صحبت بیماری پدید
آید بحکم آنکه روز شنبه و شب او تعلق بآفتاب دارد
و مدبر آفتاب زحلست از نحوست زحل احتراز باید
کرد اما روز یکشنبه پادشاهی مر آفتاب راست و
مدبر او عطارد است نیک باشد سفر کردن و پیش
پادشاهان رفتن و حاجت از ایشان خواستن و اسب
تاختن و خرید و فروخت کردن و فرزند بمکتب فرستادن
اما درین روز نشاید مجامعت کردن که تب ربع پیدا
شود و اگر درین روز فرزند در وجود آید عوان پیشه و
غماز و بینماز باشد و مادر از تولد او رنج بسیار بیند
اما روز دوشنبه مدبر آفتاب مشتریست درین روز بگرمابه
رفتن و دارو خوردن و عمارت ضیاع کردن و حجامه
کردن نیک باشد و هر فرزندی که درین روز تولد کند
عالم و پرهیزکار باشد و مادر و پدر از وی خشنود باشند
اما روز سه شنبه مدبر آفتاب مریخ است و درین روز
فصد کردن نیک باشد اما نشاید مجامعت کردن و

در وجود آید

سفر

سفر کردن که اگر مجامعت کنند بعلت دمامیل گرفتار شود
و هر فرزندی که درین روز بوجود آید مرده باشد
اما روز چهارشنبه مدبر آفتاب عطارد است حساب
کردن و نوشتن و بگرمابه رفتن نیک باشد اما از
مباشرت کردن احتراز باید کرد که سودا و صفرا
غالب آید و ازین هر دو جنون تولد کند و
اگر درین روز فرزندی در وجود آید خنثی باشد و
ایزد تعالی جل جلاله ابلیس را علیه اللعنه در روز چهار
شنبه آفرید اما روز پنجشنبه باز مدبر آفتاب مشتریست
واین روز سعد است نیک باشد دیدن قضاة و امرا
و پادشاهان و سفر کردن و ابتداء کارها کردن و
مباشرت کردن و هر فرزندی که درین روز در وجود
آید مبارک قدم بود و زود در بزرگی اما روز آدینه
پادشاهی مر زهره راست و مدبر او آفتابست
بگرمابه رفتن و بوی خوش سوختن و جامه نو بریدن و
پوشیدن و نکاح کردن و مباشرت کردن نیک
باشد و بیشتر انبیا علیهم السلام در شب آدینه رغبت

بمباشرة کرده اند و هر فرزندی که در شب آدینه در
وجود آید عالم و ناصح باشد و خلایق ازو مرفه الحال
و آسوده خاطر باشند والله اعلم دیگر آنکه اگر
مرد در وقت مباشرة کردن در فرج زن نگاه کند چشم
او زا خلل رسد و هر فرزندی که ازو در وجود آید نابینا باشد
و اگر در وقت صحبت در نرگس نگاه کند فرزند او خوب
روی باشد و تمام قد و اگر قضیب را برنگ زعفران
رنگ کند فرزند هم بدان رنگ در وجود آید
و اگر در وقت مباشرة کردن بگل سرخ نگاه کند و شکر
طبرزد تناول نماید و قدری مشک و گلاب و دارچینی
خرد بکوبد و بر قضیب مالد و مباشرة کند ذوقی
تمام یابد و لذتی بسیار تا بحدی که از فاعل و مفعول
عقل زایل شود و هر فرزندی که بوجود آید خوب روی
و خوش طبع و خوش آواز و شیرین سخن باشد
چنین آورده اند که سلطان محمود غازی رحمة الله علیه
بدین صفت متولد شده بود و اگر کسی در وقت زوال
و وقت فرو شدن آفتاب و بر آمدن مجامعت کند

هر فرزندی که بوجود آید مخنث باشد یا از دین برگردد و
روایتست که برصیصای عابد درین وقت بوجود آمده بود
اگر کسی در وقتی که فصد کرده باشد فی الحال مباشرت کند
فرزند کل بوجود آید و فرعون علیه اللعنه بدین صفت متولد
شده و اگر شخصی چنانکه در راه رسیده مباشرت
کند طپیدن دل پیدا شود و هر فرزندی که پیدا شود ضعیف
و بیمار بود و اگر در وقت مجامعت زبان فرستوک را
با عسل صافی حل کند و بر قضیب مالد هر فرزندی که
ازو در وجود آید زود بسخن آید و فصیح بود جالینوس حکیم
گوید که این را امتحان کردم فرزندم باندک روزگاری
بسخن آمد و اگر دل شیر و گرگ را با عسل صافی کرده
تعبیه کند و در ذکر مالد هر فرزندی که در وجود آید دلیر و
با قوت و شوکت باشد و از هیچکس نترسد و بعضی
از جهال گویند که در سالی یکبار بیش مجامعت نشاید کرد
و این سخن خطائی عظیم است از برای آنکه در همه عالم
از لذات بمباشرت نرسد و عالم کون و فساد
منوطست برشش چیز از آن جمله یکی لذات حقیقی باشد

بوجود آید

وباقی راحت ظاهری و از جمله لذات اول
نظرست دوم سمع سیم ذوق چهارم شم پنجم لمس ششم
مجامعت و ازین همه لذات هیچ خوشتر از مجامعت
نیست زیرا که هر یکی را جداگانه فعلی هست که با
دیگری شرکت ندارد و در جماع این موجودست و
مرد باید که در وقت پنج چیز نگاه دارد و اول چیزی خورد
که قضیب را سخت کند دوم انکه قوت دماغ برقرار
باشد سوم انکه منی جهنده باشد چهارم انکه جگر با قوت
باشد پنجم انکه گرده اش با قوت باشد و حکما گفته اند
که مرد باید که از سه چیز غافل نباشد اول از غذا بعادت
نگاه داشتن دوم ریاضت کم کردن که حرکت غریزیرا
ببرد سوم مجامعت نا کردن که نسل را منقطع کرداند
بر مثال چاه که اگر پاک نکنی راه آب بسته شود و آب
منقطع گردد و دیگر چون مامون عباسی بخلافت بنشست
و خلق با وی بیعت کردند و خلافت بروی مقرر شد
نامه نوشت بنزد اطبایی که در بلاد بودند که اورا معلوم
کنند از منفعت و مضرت طعامها و شرابها که آنچه

اعلام

مردم بدان محتاج اند از فصد و حجامت و استفراغ
واشربه چون اطبا از مکتوب خلیفه اطلاع یافتند این
مختصر را انشا کردند و بخدمت وی فرستادن نام این
کتاب را مامونی خواندند و مامون خلیفه بغداد در حال
حیوة بهرچه محتاج گشتی رجوع بدین کتاب نمودی
وازان تجاوز ننمودی والله اعلم
بدان که تن انسان بر مثال زمین است زیرا که هر
چند زمین را بیشتر تعهد کنند و گیاه و خاشاک آن را
دور کنند نیکوتر بود و نفع بیشتر دهد و اگر آبش بسیار
دهند بپوسد و بر ندهد و اگر کمتر دهد بزیان رود
و بروی نیاورد و بدن انسان نیز برین مثالست و جان
در تن عزیزست و نگاه داشتن تن از جمله واجبات
چیزها پس باید که هرچه زیان دارد ازان پرهیز کنند
و هر که پیوسته از چیزهای نامحمود پرهیز کند همیشه از
بیماریهای گران و خوردن دارو ایمن باشد اول
باید که خود را از چهار چیز نگاه دارد زیرا که آن چهار چیز
زیان بسیار دارد اول خفتن بسیار دوم گفتن بسیار

دیگر چهار چیز چشم را تاریک دارد اول پای برهنه
رفتن دوم روی دشمنان دیدن سوم در
حرام نظر کردن چهارم مراد نایافتن دیگر چهار
چیز است که تن را قوی کند اول جامه نرم پوشیدن
دوم روز یکشنبه و چهارشنبه بگرمابه رفتن سوم
طعام لطیف خوردن چهارم یافتن کام دل دیگر
چهار چیز است که آب روی را ببرد اول دروغ
گفتن ۲ ستیزه زدن ۳ سبکساری کردن ۴ بزرگی
بی نعمت دیگر چهار چیز است که آب روی را بیفزاید
۱ وفاداری ۲ بردباری ۳ نیک محضری ۴ تواضع
و حکما چنین گفته اند که حرکت در مغز است و در بازو
خشم و در زهره است و خنده در سپرز و دم زدن
در شش و شهوت و کامرانی در گرده اما جگر خانه خون است
و زهره خانه صفرا و گرده خانه شهوت و دل خانه
دانائی و سپرز خانه بلغم و مثانه خانه سودا
و هر کرا جگر قوی بود گونه او سرخ بود و تن درست
بود و هر کرا جگر بود روی او زرد باشد و سست
ضعیف

سوم خوردن بسیار چهارم جماع بسیار رود درین چهار
در هر یکی چهار خصلت بد موجود است اول هر که بسیار
خسبد پیوسته رویش زرد باشد دوم انکه تن
او گران باشد سوم انکه چشمهای او بر آماسد چهارم
انکه زندگانی او بکاهد و در بسیار گفتن نیز چهار خصلت
بد موجود است اول انکه هر که بسیار گوید بر زبان او
سقط و فحش بسیار رود دوم انکه سودا بر وی غالب گردد
دیگر در مجامعت بسیار چهار خصلت ذمیمه در جست
اول انکه گرده را ضعیف کند دوم انکه چشم را تاریک
کند سوم انکه در قوة نقصان آورد چهارم انکه معده را
خشک کند و در بسیار خوردن نیز چهار مضرت است
اول انکه معده را بیالاید دوم انکه ضعف دل آورد
سوم انکه باد در شکم افکند چهارم انکه آروغ بسیار
آورد و معده بر آید پنجم انکه هیضه و سستی اندام
ازان خیزد و حکما گویند که چهار چیز است که دل را شاد
دارد اول دیدن آسمان دوم دیدن سبزه سوم
دیدن آب روان چهارم دیدن روی خوب و

پنج

دل

وهر کر از زهره قوی بود دلیر و بانشاط بود دیکر بدانکه
خصیه آب از سر میخورد و کوش آب از زهره و پشت
آب از جکر و چشم آب از مغز و ریش آب از جکر
و ما این کتاب را برسی باب بنیاد نهادیم تا خواننده را
و شنونده فواید بسیار بحاصل آید انشاء الله تعالی

اعرد

١
در معرفت آب شیشه و نبض جالینوس حکیم کوید
که آب شیشه و رسوب آن چهار نوعست یکی
سفید رنک و یکی زرد رنک و یکی ترنجی رنک
و یکی سرخ رنک و هر آب که در شیشه سفید نماید از فعل
رطوبة و بلغم بود و باد و اکر زرد نماید از فعل صفرا بود و
اکر سرخ نماید از زیادتی خون بود و اکر ترنجی رنک
باشد دلیل صحة بود و اکر چنانچه آب در شیشه سرخ رنک

و غلیظ باشد از فعل زیادتی خون باشد و اگر
سفید و غلیظ باشد از ریش امعا بود و یا از ترس و
غم یا از تب یکروزه و یا از انکه بسیار در آفتاب
نشسته باشد و یا گوشت و حلوای و خرمای بسیار
خورده باشد و اگر آب در شیشه سفید نماید بعد از تب
گرم دلیل سوختن خلط باشد و اگر کسی را تب
باشد و عطسه بسیار کند و تشنگی غالب بود علامت
مرگ باشد از برای انکه حرارت بمغز استخوان و دل
رسیده و قوت نمانده باشد که بیرون افکند خوف
مرگ بود

در معرفت علامات مرض

محمد بن ذکریا گوید هر که هر بامداد که از خواب در آید دهان او
تلخ باشد دلیل صفرا باشد علاج او چیزهای سرد و تر
باشد و فصد نباید کرد و اگر طعم شیرین باشد از
زیادتی خون باشد البته فصد باید کرد و اگر طعم دهان
ترش باشد از سودا بود او را چیزهای شیرین باید داد
و اگر طعم دهن شور باشد از فعل بلغم بود چیزی
باید خورد که گرم و خشک باشد و بد انکه هر بیماری که رنج او

در روز

در روز بیشتر بود آن از گرمی بود و اگر از علت خون
باشد بیمار را ترشی هوس کند و اگر آب بسیار خورد از
فعل صفرا بود بیمار را چیزی خنک هوس کند
و اگر از سودا باشد بیمار را چربی و شیرینی آرزو کند
و اگر از بلغم بود چیزهای شور طلب کند والله
اعلم

در منفعت و مضرت گرمابه جالینوس

حکیم گوید که در حمام بسیار نشستن و آب گرم بر
ریختن چشم را زیان دارد و شهوت قطع کند و تن را
سست کند اما معتدل بود دماغ را سود دارد و مغز سر را
بیفزاید و اشتها را صافی کند و تن و دل را قوت
دهد و بقراط حکیم گوید که هر که هریسه خورده باشد
و بحمام رود لقوه بار آورد و هر که در حمام جماع کند بیم آن
باشد که آب سیاه از چشم او فرود آید

در ادویه که بواسیر را دفع کند هر که بیخ کرفس و
استخوان ماهی و کوهان شتر را بر خود دود کند بواسیر را
ببرد و هر که در مستراح بسیار نشیند بواسیر پیدا کند
بقراط حکیم گوید هر که دانه مورد را بریان ک

بامداد مثقال بخورد بکلی بواسیر را ببرد
در خضاب موی بقراط حکیم گوید که هر که هر روز سر را
باب هلیله بشوید هرگز موی او سفید نشود و این در
آنوقت میسر میشود که هنوز در موی او سفیدی در نیامده
باشد جالینوس حکیم گوید که اگر آب چغندر را
بجوشانند و بدان آب موی را بشویند هرگز سفیدی
در آن موی پیدا نشود و اگر برگ ریواج را بجوشانند
و بدان آب موی را بشویند که بی هنگام سفید شده
باشد سیاه شود

در معرفت چیزها

که منی را زیاده کند جالینوس گوید که پیاز خام و ماهی
تازه خوردن منی را بیفزاید و دیگر زهره ماکیان
با مرداسنگ بسایند و بوقت مجامعت در ذکر
مالند و مباشرة کنند زن هرگز از وی سیر نشود
و دیگر مغز گنجشک در ذکر مالند مجامعت را
قوت دهد و دیگر مغز سر خرگوش را بر ذکر مالند همین
حکم دارد بقراط حکیم گوید که چند چیز است
که خوردن آن مردم را زیان دارد و مردم در خوردن

آن حریص باشند چون ماهی تازه و ماهی شور زیرا
که ماهی تازه و شیر با هم خوردن قولنج بار آورد و
هر که در حمام روغن بنفشه در روی مالد از کلف
ایمن شود و هر که در وقت خفتن یکشربت آب باز
خورد از همه دردی ایمن شود و هر که بامداد هفت
دانه مویز طائفی بخورد و دانه بیندازد بلغم را قطع کند
و صفرا بنشاند و حفظ را تیز کند و اگر کسی بپهلوی
راست خفته جماع کند البته گرده را خشک کند
و بیم مرگ باشد و هر که قدح شراب پودنه باز خورد
هرگز محتلم نشود

در معرفت منافع

اشیا جالینوس حکیم گوید که هر که خایه عنکبوت بخورد
تب ربع را ببرد و اگر زنی دندان اولین کودک را
در زیر نگین انگشتری نهد و با خود دارد هرگز اورا
قولنج نگیرد و هر که موش را بگیرد و دم او را ببرد و رها
کند موشان دیگر همه از آن خانه بگریزند و اگر
کسی سنگ مقناطیس را بدست زن آبستن دهد در
حال بچه بیندازد و هر که بول در مثانه بدارد گرده اش

ضعیف شود و اگر کسی جغندر را خشک کند
وبسایید و در بینی دختر چکاند اگر عطسه بدهد
بکارت او برجای باشد و اگر نه بدهد دختری
ندارد و اگر مغز بهد زا با روغن یاسمین و
غالیه بیامیزد و بر کسی که خواهد بمالد محبوب او
شود و اگر موی سر آدمی را بر جراحت ببندند
زود به شود و اگر مغز سر اسب را با روغن
یاسمین بر عضوی که بمالند موی بر نیاورد و
مجرب و آزموده است
در معرفت حبوبات جالینوس حکیم گوید که گندم
تر و نرم و معتدل تر از دانهای دیگر است
و حکمای متقدم از آن گندم غذا ساخته اند که گندم
طبع زندگانی دارد و گرم و نرم است و
اگر با گوشت پزند لطیفتر باشد اما برنج اطبا
در وی خلافست در گرمی و سردی و اما در خشکی او
هیچ خلاف نیست و بطبع آدمی هیچ غذا
موافق تر از برنج نیست اما باید که چرب

باشد و اگر با گوشت باشد نور علی نور که دایم
بر و سینه را نرم دارد اما قولنجی را زیان دارد
و تشنگی آورد نخود گرم و نرمست طبع را نرم
دارد و تن را فربه کند و آب پشت را بیفزاید
و گونهٔ روی را سرخ کند و گرده را قوی کند
اما معده را زیان دارد و باد انگیزد باقلا
انچه تر باشد سرد و تر است و انچه خشک باشد
سرد و خشک بود و سودا آورد و در دشکم
اما بر و سینه را نرم دارد و مثانه و گرده را قوی
کند و چون با پیاز و دارچینی بخورند قضیب را
محکم گرداند ماش دانه لطیفست و بیمار از اموافق است
و گرم مزاج را سود دارد و سرد مزاج را زیان
دارد و بعضی اطبا گفته اند که زیان ندارد و
عدس کسی را که صفرا غالب باشد نیک باشد
و آبله و سرخچه را نافعست و تب گرم را سود
دارد و لیکن سودا انگیزد و دماغ را فاسد کند
و خواب بسیار آورد اما آب او تبهارا سود دارد

و دفع سرسام کند و علتها که از سرسام و خون و
صفرا باشد نافع بود و لوبیا طبع با قلا دارد
خواه خام و خواه پخته از آن سرد و خشک است
و قبض آورد کنجد گرم و نرم است رگها و عصبها را
نرم دارد اما صفرا را زیان دارد و سودا را
نیک باشد شهدانه گرم و خشک است
آب پشت را خشک کند و بادها را بشکند تخم
کتان گرم و نرم است بلغم را ببرد و آب پشت
بیاورد و سینه را نرم کند و مثانه را گرم کند
و اگر او را خاییده بر دنبل ببندند زود پخته شود
و درد روغن او بواسیر را نیک باشد و بادهای
کهنه را بشکند دیگر در گوشتها جالینوس گوید
که گوشت گوسفند از جمله گوشتها بهتر است
زیرا که گرم و نرم است و سازگار و گوشت
بره بیمار از او تن درستا را موافق است و
گوشت بزغاله سبکترین گوشتهاست محرور مزاج را
عظیم سود دارد گوشت گاو سرد و خشک است سودا

برای صدر

جملات

الم‌رد

انگیزد اما اگر با گندم پزند به باشد گوشت
شتر بدترین گوشتهاست سودا آورد و
قولنج آورد اما بواسیر را سود دارد گوشت
اسب گرم‌تر از گوشتهاست اما صداع آورد
و خون فاسد تولد کند اما اگر اسب جوان باشد
بهتر باشد و کسی را که امراض مزمنه باشد سود
دارد گوشت خرگوش بغایت گرم است
بلغم و بادها را نیز ببرد و هرچه صحرائیست گوشت
او همه سودا انگیزد الا گوشت آهو که لطیفت
و سبک مزاج را موافق است گوشت روباه
با روغن زیت و پیه او در هم بپزند تا مهرا شود
درد مفاصل و بادهای سرد را سود دارد گوشت
گرگ و پیه او را خام بکوبند و با آب کرفس بپزند
و با عسل و خولنجان و فلفل تعبیه کنند رنجها را
سود دارد و بادها را قطع کند پیه شتر گرم‌ترین
و خشک‌ترین پیهاست و ریشها را سود دارد
و بادها را قطع کند و پیه شیر بادها را بغایت سود دارد

ایشان

پیه بز را حرارت کمتر است و هر ریشی که از جراحت
باشد سود دارد و بر و سینه و زکام را نیک
باشد پیه گاو در قوت چنانست که پیه شیر و ورمهاء
و دملهاء سخت را نافع است پیه روباه از
رای درد پای چون بمالند صحت یابد و پیه بز کوهی
و گوشت او مثانه را سود دارد و پیه کفتار
مجربست کسی را که سعال او کهنه باشد پیه سوسمار
مجربست قوت پای را و آب پشت را بیفزاید
و مجامعت را قوت دهد پیه خروس اگر کسی را
پیوسته در شکم قراقر باشد و پیچش کند در شکم بمالند
نافع بود و آب منی را بیفزاید و بادی که در رحم زنان
بود سود دارد و بندها را بگشاید

در معرفت گوشت مرغان و پیه ایشان بدانکه گوشت
مرغ خانگی از گوشت همه مرغان بهتر و لطیفتر است
و بیمار و تن درست را نافع بود گوشت فروج خون را
صافی کند و گونهٔ روی را نیکو کند و تن را فربه کند و آب
پشت را زیادت کند اما حرارت آورد گوشت خروس

گرم و تر بود چنانکه مزاج مردان گرم و خشکتر است از
مزاج زنان و همچنین جمله جانوران نر را مزاج گرمتر از
ماده باشد اما خروس پیر را چون بدوانند و بعد از آن
بکشند علتها را سود دارد مثل جنون و مالیخولیا و
لقوه را سود دارد گوشت گنجشک و قبره قولنج را
بگشاید و آب پشت را زیادت کند و مجامعت را قوت
دهد و کسی را که تعریض در پای بود بسوزانند و اگر چنانچه
در آب پزند آن آب علت صرع و مالیخولیا را سود
دارد و لقوه را ببرد و گوشت کبوتر گرم و تر است
شهوت را زیادت کند و اگر بآب پخته کنند و قدری
عسل صافی در وی کنند جگر را قوت دهد و زهره را
پرورد و ضیق النفس را سود دارد و گوشت دراج
و تیهو و کبک معتدلند خون را صافی کنند اما اندکی
میل بسودا دارند گوشت سحت لطیفست و نشاط
انگیزد اما طبع را کند و اسهال باز دارد و گوشت کلنگ
و مرغابی جمله سودا انگیزند و خون را غلیظ کنند و
خواب را فاسد نمایند گوشت کبوتر بچه بلغم را ببرد

بدل نقرس

بدانکه پیه کنجشک مجامعت را قوت دهد و آب پشت را
بیفزاید و درد کوش را سود دارد و بادهای سرد را نافع
بود و پیه کبک اسهال را ببندد هر چند که کهنه باشد
و پیه طاوس ذات الجنب را سود دارد و بادها را
بشکنند و پیه عقعق در کوش هر که افکنند در حال کر شود
والله اعلم درخاصیت مغزها مغز
کاو در حمام در وجود خود مالند تا عرق کنند مفاصل و
درد دل را سود دارد مغز بز کوهی اگر زنی را حیض
بسیار آید بر پنبه کهنه نهد و بر گیرد حیض منقطع
گردد و علت بواسیر را که از رطوبت و سردی بود
نافع باشد مغز اسب با عسل صافی بیامیزند و در
خویشتن مالند هیچ ریش از اعضای او بر نیاید و مغز
کلنگ را هر کس که سپرز زحمت دهد و حرارت
زیادت دارد با سرکه کهنه بخورد نافع بود
درخاصیت بیضها جالینوس حکیم کوید که
که هر که زرده تخم مرغ خانگی که نیم پخته باشد با شکر
تناول کند خون را صافی کند و آواز خوش کند و درد

بسم الله الرحمن الرحیم

در معرفت پاک کردن جامه وغیره للعلامة الشیرازی

کسی را درین علم رساله ایست بعضی از آن در نه اصل یاد
کردیم اصل اول جامه [illegible] بهر چه بیالاید بسر کنند شیر
شتر تر کرده باره [illegible] بیالاید و یکشب بگذارند بعد از آن
بشویند پاک شود و از آهک و صابون هم پاک
شود اصل ۲ اگر جامه بروغن بیالاید الک
با آب باقلا باید شست پس صابون زدن اصل
سوم اگر زعفران بر جامه به بوره و آب گرم و
صابون باید شست اصل چهارم اگر جامه باب انار
بیالاید بصمغ عربی و اشنان باید شست اصل
پنجم اگر جامه بخون آلوده شود بنمک و آب بشویند
اگر کهنه شده باشد بسر گین کبوتر که باب جوشانیده
باشند بشویند اصل ششم هر سیاهی که باشد
از ترشی ترنج پاک شود اگر کهنه شده باشد بسر که

گرم کرده شده بشویند و اگر سرگین کبوتر با آن باشد بهتر بود
و مداو بشیر تازه و نمک باز هره گوسفند بیالایند
پس بصابون و اشنان بشویند پاک شود اصل
هفتم روغن از کاغذ و جامه باستخوان سوخته برود
و از از بهتر گل نیشاپوری بود و از از بهتر آهک
و نمک سوده بود و اگر بروغن بیالاید بلو بیای کوفته
و اشنان و صابون [illegible] و اگر جامه بروغن
بیالاید بسبوس جو جوشانیده پاک شود بعد از از شاخ
گوزن هم درکشد و اگر بروغن کنجد بیالاید دوشاب با که
بر باب باقلا بشوید و صابون بمالد و اگر جامه
بروغن چراغ بیالاید نبات گرم و آرد نخود بسیار بمالند
پاک شود پس بصابون با آتش کرده بشویند و اگر جامه بارک
بابریشمین بروغن بیالاید بفشارند و با اشنان کوفته بشویند
پاک شود اصل هشتم هر چه از مطعومات بر جامه افتد گل
نیشابوری بسر که آغشته در از کنند پس بصابون
بشویند اصل نهم اگر خواهند آهک برنیا ورد سپید
کرده بمالند و اگر سفیده تخم مرغ بار و غن بگدازند

اصد

پشمینه

و بجوشانند و کارد بد از مالند رنک برنیاو
مود اکر بجامه افتد بروغن کاو آلوده کنند تا دو باب
کرم و با قلا بشویند

